

شناخت روح

تقدیم به : ارواح پر فتوحی که در نوشتن
این کتاب مرایاری فرمودند . بخصوص روح
پدرم که روح نگهبان و مددکار من است .

جلد دوم

رهبرزاده، حسن، ۱۳۱۷ -
شناخت روح / نویسنده: حسن رهبرزاده - تهران:
نشر پارسا، ۱۳۸۰.
ج ۲

ISBN 964-5533-59-7 (دوره) - ISBN
964-5533-57-0 (ج. ۱) - ISBN 964-5533-58-9 (ج. ۲)
ج.

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
این کتاب قبلاً تحت عنوان "روش تماس خانوادگی
با ارواح" توسط خود نویسنده و گروه انتشاراتی
تکنیک و تکنولوژی منتشر شده است.
۱. احضار ارواح. الف. عنوان. ب. عنوان: روش
تماس خانوادگی با ارواح.

۱۳۳/۹

BF۱۲۶۸/۲۹
۱۳۸۰

۷۹-۲۴۰۸۳ م

کتابخانه ملی ایران
محل نگهداری:

شناخت روح

نویسنده کتاب: حسن رهبرزاده

مأخذ این کتاب:

۶۰٪ الهامات روحی

۲۰٪ معلومات کلی روحی

۱۰٪ تجربیات و حالات و آزمایشات روحی

۱۰٪ کتابت غیر مستقیم خود ارواح

شمارگان: ۵۰۰۰ جلد، چاپ اول ۱۳۸۰

چاپ: الوان ۱۷۴ ۷۶۰

لیتوگرافی: نگاران ۸۸۲۲۱۴۳ - ۸۸۱۱۷۳۳



انقلاب - فخررازی - وحید نظری، شماره ۱۹۲ تلفن ۶۴۰۹۴۲۵ - ۶۴۱۰۰۲۰

خروفچینی و ویراستار: مؤسسه خدماتی آموزشی رهبرزاده ۸۸۲۲۳۸۲

«حق هر گونه چاپ و یا ترجمه با اجازه مؤلف خواهد بود.»

فهرست جلد دوم کتاب شناخت روح

- ۱ - مقدمه نویسنده ۶
- ۲ - در مورد این کتاب ۱۵
- ۳ - داستان مرگ و حیات مجدد نویسنده کتاب ۲۶
- ۴ - تکامل روحی ۴۰
- ۵ - اکتوپلاسم چیست؟ ۶۱
- ۶ - صفحات روشن و یا زمانهای تماس با ارواح ۶۷
- ۷ - خطرات و یا زمانهای تماس با ارواح ۷۳
- ۸ - فرق و سیط و معمول، از نظر علم روحی ۸۶
- ۹ - ارواح با چه اشخاصی می توانند، بهتر تماس حاصل بنمایند ۱۰۴
- ۱۰ - روش تماس با ارواح ۱۲۶
- ۱۱ - آیا برون فکنی روحی، دارای خطراتی هم می باشد ۱۳۷
- ۱۲ - تماس روحی از راه دور ۱۴۱
- ۱۳ - برقراری تماس، با ارواح افراد زنده ۱۵۱
- ۱۴ - وجود حیات در کهکشان از نظر ارواح ۱۵۸
- ۱۵ - وضعیت زندگانی زناشوئی پس از مرگ ۱۶۹
- ۱۶ - مفهوم محبت از نظر روحی ۱۸۰
- ۱۷ - زجر و پاداش ارواح ۱۹۳
- ۱۸ - تقدیر ۲۰۱
- ۱۹ - واکنش حیوانات، در مقابل ارواح و جسم اثری ۲۱۷

- ۲۲۳ ۲۰ - روح حیوانات و گیاهان
- ۲۳۳ ۲۱ - وضعیت روحی، از نظر خوابهای مغناطیسی و یا هیپنوتیزی و روحی
- ۲۴۲ ۲۲ - دستگاههای علمی، برای اثبات وجود روح
- ۲۴۸ ۲۳ - معالجات روحی
- ۲۵۶ ۲۴ - تصاویر و نقاشی های روحی
- ۲۹۴ ۲۵ - اشعار روحی و چگونگی به وجود آمدن حالت شاعری
- ۳۹۴ ۲۷ - مجامع روح شناسی جهان

مناجات

خداوند ترا سپاس می گویم که ارواح را با من آشنا کردی و فرشتگان کرمت هر یک از تو و عظمتت بمن چیزی آموختند و مرا واداشتند که در کنج خانه و در کمال تنهایی بتوانم درباره کرامات و عنایات تو قلم بر کاغذ بگذارم •

این تو بودی که آنان را بر من راهنمایی کردی تا قدرت این جسارت را بیابم که حتی در مورد وجود تو چیزی بنویسم •

من خود را ناچیز تر آنی می دانستم که روزی به چنین عملی دست یابم ولی امروز تو آنرا عملی ساختی •

امیدوارم که از خطاهایم در گذری و مرا ببخشی و قدرت روحی را در من روز بروز افزون فرمائی تا به حد کمال برسم و حکمت ترا بهتر بشناسم •

خداوندا بر من حلم و بردباری عنایت فرما و در هر زمان کوچکترین اثر غرور و شهوت نفسانی دیدی از من بگیر تا وسوسه شیطان نشوم و خللی در ایمانم نسبت بتو بوجود نیاید، تو رحیمی و من محتاج، تو توانگری و من درویش ثناگوی کویت •

به حرمت صفات مرا دریاب و از وجود تن رهایم کن و این ریسمان قید و بند حیات را از من باز کن تا بتوانم با تکامل به ملکوت پرواز کنم •

خداوند فرشتگان و روح را به امر خود بر هر کس از بندگان که خواهد می فرستد تا او خلق را اندرز داده و از عقوبت شرك به خدا بترساند و به شما بندگان بفهماند که عالم را خدائی جز من نیست تا تنها از من و عقاب من بترسند • سوره مبارکه نحل آیه ۲

مقدمه نویسنده

« و خدا از روح خود به ما دمید »

هدف از نگارش این کتاب و دیگر کتابهای روحی که در دست نگارش دارم این است که اطلاعات و معلومات خود را ، که دسترنج سی سال مطالعه در اکثر کتابهای روحی از نویسندگان جهان ، و حدود ده سال پژوهش و بررسی و تماسهای مستقیم و غیر مستقیم با ارواح است ، در اختیار مشتاقان شناخت حقایق روحی قرار دهم تا از این طریق توانسته باشم خدمتی شایسته به افراد کشورم ، و همه مسلمانان دنیا و شاید هم به کلیه افراد بشر کرده باشم . ما مسلمانان پیوسته الهامات خود را از قدرتهای نهان و نامرئی در مفاهیم قرآن کریم به دست می آوریم . مطالب این کتاب تماما " همانند نظریات ارواح-با آیات کتاب آسمانی قرآن مطابقت کامل دارد . این کتاب مانند برخی از نوشته ها ، به صورت تخیلی و یا تصویری به رشته تحریر در نیامده است ، بلکه نظریات و خواسته های ارواح مترقی در آن منعکس شده است و یاری آنان بود که توفیق خلق این کتاب را برایم میسر نمود . و امروزه سربلندم که ابتدا با اتکال به خداوند متعال و سپس با برخورداری از کمک مستقیم یا غیر مستقیم ارواح توانسته ام محصول چندین سال تلاش خود را ، به عنوان کتاب «روشن تماس خانوادگی با ارواح» ، در دو جلد در اختیار همگان قرار دهم و از برخی حقایق ناشناخته روحی پرده گیرم .

در این کتاب به مطالبی حاکی از واقعیات حیات است برخورد خواهید کرد که شاید به سادگی و در بدو امر یارای درک و باور آنرا نداشته باشید . حتی ممکن است قادر نباشید تصور پذیرش آن را هم در مخیله خود فراهم آورید ، زیرا که شناخت ابعاد پیچیده بشر به سادگی میسر نیست و از اسرار پیچیده خلقت است . امید آنکه با مطالعه قسمتهای مختلف این کتاب امکان دست یابی به قطره ای از اقیانوس راز های خلقت میسر شود .

جاودانگی روح مطلبی است که هر یک از افراد بشر علاقه مند است تا در حدّ معلومات و دانش خود، امکان تحلیل و درک حقایق آن را داشته باشد. و مسلماً "هر فردی ولو اندک، در این مورد کنجکاوی دارد حال اگر برخی از افراد بشر، در زمان حیات خود، در این باره کنجکاوی ننموده و علاقه ای از خود بروز نداده اند، بجهت عدم اشتیاق و علاقه نیست، بلکه فقدان شناخت از موضوع به خاطر دسترسی نداشتن به منابع معتبر عامل تغافل است. در نوشتن این کتاب کوشیده ام تا بتوانم در حدّ بضاعت علمی و ادبی خود قضایا و اتفاقات روحی را از هر نظر بزبانی ساده بیان کنم. ضمن اینکه در بیان اکثر مطالب و ادای حقایق به عجز خویش صمیمانه اعتراف دارم، لذا از خوانندگان اهل کتاب و دانش و فضیلت انتظار دارم نارسائیهای کلام را بر من ببخشایند و با اغماض به این نوشتار بنگرند، زیرا همانگونه که گفته شد من ناچیز را هیچگونه ادعائی در هیچ موردی به جز بر ملا کردن ذات بشر، که همان وجود روح است، نیست و اکثر این حقایق هم در اصل توسط خود ارواح بیان شده است.

در این کتاب و جلد قبل علاوه بر ابراز حقایق درباره وجود روح و آثار و پدیده هائی که توسط آنها ابراز میشود، سعی شده است تا در مورد بهبود بخشیدن به حالات و نفسانیات بشر در زمان حیات با استفاده از قدرت روحی، مطالب ضروری گفته شود. تا خوانندگان به این مهم توجه پیدا کنند که به گذرگاه چند روزه و بی ارزش و اعتبار حیات دل نبندند و به این عالم خاکی و آنچه در آن وجود دارد دلبستگی نداشته باشند، بلکه فرصت مغتنم حیات مادی را صرف تزکیه نفس و تکامل روحی خویش بنمایند و حقایق زندگانی را قبل از مرگ بشناسند. هرگز با دلایل پوچ و بی محتوای برخی از افراد ماده پرست از راه بدر نروند. چون بر این باورم که هر فردی باید درباره روشن نمودن حقایق حالات روحی و شناخت ذات خود، که منشاء کردار و رفتار وی است، حداکثر سعی و کوشش خود را مبذول دارد تا با دیدی رسا و استدلالی گویا حقایق ناشناخته وجود و عالم روحی را بشناسد و پس از مطالعه این نوشته ها، امیدوارم که متن حاضر از چنین ویژگی هایی برخوردار باشد و بتواند در راه

شناسانیدن برخی از حقایق روحی کمک های شایانی به خوانندگان ارجمند بکند.

در مباحث مطرح شده به حقایق بسیار با ارزشی دست خواهید یافت که قطعاً "با صرف کلیه دارائی های مادی خود نمی توانید به ذره ای از این اطلاعات پی ببرید." در این کتاب کلاً از ماده گرایی حمایت نشده و درباره حقیقت ذاتی وجود بشر بحث شده است و بر این واقعیت پافشاری شده که روح رکن اصلی حیات در کلیه موجودات کره ارض میباشد.

در این جا لازم می دانم اعتراف کنم که بخش عمده مطالب این کتاب توسط خود ارواح به طور غیر مستقیم و یا الهامی و کتابت به رشته تحریر در آمده است. اگر به جلد نخست این کتاب مراجعه فرمائید متوجه خواهید شد که من نویسنده در سال یکهزار و سیصد و هفده در اولین روز فروردین، از عالم روحی به عالم حیات مادی قدم نهادم. هنگامی که در خانواده چشم گشودم، در مذهب و مراسم مذهبی غوطه ور بودم و تمام سنین طفولیت و جوانی و نوجوانی خود را در آغوش یک خانواده مذهبی گذرانیدم. البته باید اذعان کنم که هرگز از طرف والدین خویش، اجباری در مورد پذیرش برخی از اصول اعتقادی و سنن مذهبی نسبت به فرزندان از جمله من اعمال نگردیده است، اما پیوسته در این زمینه تشویق می شدم و این تقدیر و تشویق ها بطور کلی در مورد همه اعضاء خانواده اعمال می شد.

تشویق والدین بخصوص مادرم در امور مذهبی عاملی شد که شناخت حقایق حیات و وجود خداوند را در باطن حیات و زندگی احساس کنم و کلیه اعمال و رفتار روز مره ام در اجتماعات مختلف موید این حقیقت محض است. چون خداشناسی باعث شد که از طفولیت حقایق عمیقی در ذهنیات من ایجاد کند و تقریباً "تمام باطن وجودی ام را سرشار از حقیقت بینی و شناخت آن نمود و همیشه از افراد بد و شرور گریزان بوده ام و باروسا و قدرتمندان اداری زمان خود بخاطر احقاق حق کارگران و یا کارمندان زیر دست خود در جدال، و به این دلیل اکثراً" موفقیت های شغلی ام در مخاطره بوده است.

در طول حیات خود هرگز تحت تعلیمات علمی و مذهبی و یا آموزشهای روحی بخصوصی از سوی خانواده یا اجتماعات و یا اطرافیان قرار نداشته ام و تنها حقیقت شناسی را

تنها در زمان طفولیت از والدین خود به ارث برده ام . به طور ناخود آگاه برایم در زندگانی مسلم شده بود که روزی قادر خواهم بود تا به برخی از شگفتی های زمان خود دست یابم و برخی از حقایق را برای خود و دیگران روشن کنم و این حالت، پس از مرگ موقتم دریازده سالگی به من دست داده بود (در قسمت داستان مرگ و حیات مجدد نویسنده به رشته تحریر در آمده است) .

پس از رسیدن به رشد نسبی عقلی ، به این نتیجه رسیدم که در مورد شناخت حقایق حیات هیچ مسیری بهتر و مناسبتر از خداشناسی در جهان وجود ندارد و تنها این روش رهگشای این مسیر پیچیده و در هم است . همیشه به اصل و مبداء و وجود خداوند معتقد بوده و خواهم بود . پس از مطالعات زیاد دریافتم که تنها کتب آسمانی و ادیان می توانند یکتا شناسی را به بشر بیاموزند و جوابگوی خواسته های عقلی افراد اجتماعات باشند . اکثر قریب به اتفاق سازمانها فقط قادر به جوابگویی به خواسته ها و نیازهای مادی بشرند، نه جوابگوی خواسته های روحی .

تمام ادیان بر این حقیقت متکی اند که : خداوند، در عالم وجود دارد و گرداننده این عالم و کائنات باید نیروئی مدبر و مدیر و بسیار قدرتمند باشد . البته نحوه شناخت مکاتب و افراد با یکدیگر متفاوت است و هرگز نباید فردی را که با روش شخصی خودش به حقیقت وجودی خداوند پی برده است از مسیرش بازداشت و روش دیگری را - ولو صحیح تر و منطقی تر - به او آموخت بدیهی است که تشویق و راهنمایی همیشه باید وجود داشته باشد تا افراد ضمن شناخت حقیقت برخی از اشتباهات جزئی خود را نیز تصحیح کنند در ارائه برخی از حقایق حیات روحی که در کتب من منعکس است، سعی بر این بوده است که به نویسندگان و یا روح شناسانی که برخی از مطالب و حقایق روحی را به طور کامل و دقیق بیان نداشته اند هیچ ایرادی وارد نیاید، و عمل اشتباه را به گردن مترجمانی می گذارد که این گونه کتابها را به زبانهای مختلف ترجمه کرده اند و گاهی هم بنابه سلیقه و نظر شخصی خود در ترجمه مفاهیم آنها دخل و تصرف هایی کرده اند و تنها اقدامی که جهت رفع این نقیصه ها شده است

در بخش‌های مختلف کتاب موارد صحیح و درست حقایق روحی با نظریه مستقیم ارواح پیشرفته درج شده است. چنانچه خوانندگان محترم در ارائه برخی از مفاهیم این کتاب با سایر کتب روحی نوشته خارجی‌ان اختلافاتی مشاهده می‌فرمایند دلیلی جز این نمی‌توانند داشته باشد.

کلیه نوشته‌های این کتاب با عقیده هیچیک از ادیان یکتا پرست عالم، در مورد شناخت و پرستش خداوند مغایرت ندارد و کلیه مطالب خارج از چهار چوب نظریات ادیان و مذاهب نمی‌باشد.

در کلیه کتب آسمانی، از شناخت حقایق جهان ماده و روحی، درستکاری، انسانیت، رحمت، بزرگواری و بخشندگی خداوند بحث و گفتگو شده است بدینوسیله مردم را از پلیدیها و بدی‌ها دور کرده‌اند.

در این کتاب جهان آخرت و زندگانی ارواح و حالت انتقال آنها به عوالم روحی و نکات بسیار مهم دیگر به طور کامل تشریح شده است که بشر را به سوی برخی از حقایق پنهان و نامرئی حیات راهنمایی می‌کند بطوری که به راز برخی از عجایب خلقت در این کتاب پی خواهید برد و هر بخشی از آن مبین اسرار بسیار مهم و شگرف و معمای خلقت است.

منظور از نگارش این کتاب، هرگز سودجویی، کسب شهرت و محبوبیت و غیره نبوده است؛ بلکه هدف از زحمات چندین ساله‌ای است که برای نگارش آن مصرف شده است. تفهیم حقایق حیات پس از مرگ است تا همه افراد جوامع در طول حیات جسمانی خود در صدد تکامل روحی خویش برآیند تا در این دنیا و آن دنیا عاقبت به خیر شوند و بدینوسیله اجر و ثوابی هم در این مسیر عاید نویسنده شود چون حقیقت امر در این است.

متأسفانه به دلیل فقدان آگاهیها و شناخت‌های روحی، این علم تا به حال در بین افراد بشر، به صورت همگانی و عمومی توسعه نیافته است تا همگان بتوانند از وجود پدیده‌های روحی آگاهی پیدا کنند، مگر معدود کسانی که در این زمینه صاحب کمالاتی بوده و طالب شناخت‌های قدرت ماوراء طبیعه و نهان می‌باشند.

از نظر وجدان و عاطفه و انسانیت، شناسانیدن این علم و حقایق روحی، یکی از وظایف اصلی محققین و دانشمندان و نویسندگان روحی است و هرگز نباید در مورد رسالت خویش در این مورد کوتاهی ورزند، کما اینکه خداوند در سوره مبارکه نحل آیه دو این حقیقت را بر همگان مشخص فرموده اند (ترجمه آن در قسمت نیاپیش آمده است) .

متأسفانه در تمام طول زندگانی خود، از زمان تحصیل تا عهده دار شدن مشاغل کارهای اجتماعی، هرگز رابطه مستقیمی با فن و هنر نویسندگی و یا شاعری نداشته ام . البته ضمن انجام وظایف شغلی و خانوادگی، در مواقع فراغت در مورد شناخت قدرت های ماوراء طبیعه بررسی هایی می کردم . اکنون فردی چون من، در حالت عادی و بدون الهامات روحی، آیاممکن است ناگاه مصمم به نوشتن کتابی شود که مضمون آن در زمره مشکل ترین و پیچیده ترین مسائل در طبیعت و رازهای خلقت است و در این مورد قلم فرسایی کند؟ اکثر افراد بشر در هر شغل و مقامی که باشند، در برخی از مواقع به حقیقت وجودی خود فکر می کنند و گاهی هم اتفاق می افتد که از خود سؤال می کنند واقعا "روح چیست؟ آیا بشر واقعا" روح دارد و آیا باعث وجود حیات مادی وی می شود و آیا این روح پس از مرگ زنده است؟ حقیقت وجودی بشر چیست و از چه چیزی سر منشاء گرفته است؟

سرنوشت بشر خاکی، پس از مرگ به چه صورت خواهد بود؟ قانون تکامل روحی آیا وجود دارد؟ چنانچه چنین قانونی در خلقت وجود دارد، آیا ممکن است او هم در این فضای لایتناهی بتواند خود را به عرش اعلی برساند؟ فرق افراد بشر نسبت به یکدیگر در خلقت چیست که برخی در وضع خوبی به دنیا آمده و با حالت بسیار خوبی نیز از دنیا میروند، ولی دیگری چنین حالتی را ندارد؟ ده ها و صدها سؤال دیگر، که از نظر علمی هرگز آنان قادر به جوابگویی صحیح نخواهند بود و اگر هم در برخی از مواقع به جواب بعضی از سئوالاتی دست یابند قادر نخواهند بود خود را قانع سازند .

شما خواننده ارجمند قادر خواهید بود با مطالعه این دو جلد کتاب به برخی از حقایق و پندارهای خود دست یافته و آگاهی کافی به منظور بررسی و کنجکاوی و پژوهشهای روحی و

برای شناخت ماهیت وجودی بشر، که خود نیز جزء آن هستید پیدا کرده و در صدد تماس با ارواح بر آئید.

بشر قصد دارد در زمان حیات مادی، از سرنوشت خود آگاهی یافته و از قدرتها و عناصر تشکیل دهنده وجودی خود اطلاع حاصل کند، به منظور گام نهادن در این مرحله از شناختها در وهله اول لازمست نسبت به وجود روح شناخت کافی داشته باشیم و بدانیم که قدرت اصلی تشکیل دهنده وجود بشر روح است و حتی پا را قدری فراتر بگذاریم و اظهار داریم که قدرت وجودی و گرداننده این نظم و ترتیبی که در جهان مشاهده میگردد کلاً از حکمت روح سرچشمه می گیرد و باعث بوجود آوردن چنین نظم و قاعده ای در کل عالم هستی می شود، و پس از آگاهیهای روحی، سایر عناصر تشکیل دهنده موجود در بشر را بشناسیم.

بشر در زمان حیات خود مایل است که بداند پس از خاتمه این زندگانی مادی چه چیزی از او بر جای خواهد ماند و آیا در واقع بازمانده حیات وی فقط همان نعش او است که در گور می گذارند، یا آن را می سوزانند و یا عنصر اصلی جان چیز دیگری است؟ و اگر پس از مرگ از او چیزی به جای نخواهد ماند، منظور از خلقت و این زندگانی وی چه بوده است و در اصل برای چه منظوری خلق شده است؟

آیا فقط به این منظور به دنیا آمده است که با گذشت زمان مقداری مواد خوراکی را مصرف کند و با گروهی از افراد به طور مسالمت آمیز یا خصمانه معاشرت کند و سپس فنا شود؟ و یا از جسم مادی وی پس از مرگ برخی حیوانات ارتزاق کنند و گاهی هم در طبیعت به صورت کود مناسبی جهت برخی از نباتات در آید؟

آنچه که مسلم است، مرگ یکی از بزرگترین مسائلی است که در مقابل هر فردی از افراد بشر قد علم کرده و بطور استوار قرار گرفته و خود پایانی است بر زندگانی مادی زمان حیات. آیا بهتر این نیست، بشری که به طور قطع و یقین روزی باید طعم مرگ را بچشد، قبل از چشیدن، آنرا بشناسد و از آن آگاهی کامل داشته باشد و بداند که مرگ یعنی چه و چه مفهومی در وجود بشر دارد؟

گروهی از مادیون ، مرگ را نابودی و فنای کامل هستی می دانند که ما با آنها کاری نداریم و چنین افرادی باید تا زمان مرگ در جهل مطلق باقی بمانند تا پس از زمان مرگ ، خود به حقایق وجودی آن دست یابند و آنچه که مسلم است در چنین زمانی دست یابی به حقایق وجودی و روحی هیچگونه اثری در بهبود یا تکامل آنان به وجود نخواهد آورد . ولی افرادی که به وجود و بقای روحی اعتقاد دارند ، فرارسیدن مرگ را تولدی تازه برای سیر و تکامل حیات جدید خود می دانند .

این گونه افراد جزء کسانی هستند که به حقیقت وجودی خود در زمان حیات پی برده و عناصر تشکیل دهنده حیات بشر را شناخته اند . اگر افراد بشر از حقیقت وجودی خود کاملاً آگاهی داشته باشند ، هرگز از تولد کسی خوشحال نشده و از مرگ کسی هم غمناک نمی شوند ، چون تولد و مرگ عبارتند از ، دو حالت جدید برای تکامل یافتن بشر . ولی گروه کثیری از افراد بشر مرگ را بر خلاف تولد ، امری غیر طبیعی و ظلم طبیعت قلمداد می کنند و تولد را یک نوع محبت و کرم الهی می دانند .

در این کتاب سعی وافر شده است که با توجه به اطلاعاتی که از کتب و نوشته های دانشمندان روحی و روح شناسان در طی سالها مطالعه و بررسی در ذهن جمع شده اند و نیز با یاری رساندن مستقیم یا غیر مستقیم ارواح ، برخی از حقایق درباره زندگی ، مرگ و حیات روحی مطرح شوند تا در این زمینه تاریکیها زدوده شده و در مبهمات گام ننهیم و حقیقت بینان هم بر این امر مؤمن شوند که تولد و مرگ از نظر خلقت یکی است و مرگ هم تولدی است دوباره متها در جهانی دیگر .



سر منزل مقصود

درد دل برده ام امشب ، به در پیر خراب
 دل و جانم بزد آتش ، ز درون با سخنش
 از پی جسم خود این ، غصه بیهوده مخور
 فکراین روح بدن کن ، که پس از خفتن خاک
 راه حق گیرد و ، یکسر ، رود اندر ملکوت
 سر نوشت تن خود را ، بنه اندر دل خاک
 شاید از خاک تنت ، باهنری کوزه کند
 آید از کوره برون ، جام می و آجر و خشت
 گه بروید ز بدن ، شاخ گل اندر چمنی
 آنکه پا بر زبر خاک نهید ، بهر فناست
 آنکه نامحرم اسرار کسان شد به یقین
 کس نداند که چه ها ، گویم از آن مستی و خواب
 گفتمش کرده خود را ، همه از وقت شباب
 گفته عمر گذرانت ، شده اندر ره خواب
 روح از کرده نیافتد ، پس مردن به عذاب
 آنچه ماند پس از آن ، حاصل هر شر و صواب
 جان رها گردد از این عالم پر رنج و عذاب
 تا مگر بسته شود قصه ی این ، کهنه کتاب
 یا شود کوره ز گل ، شعله از آن تا به سحاب
 جام می دست من و ساقی و هر مست خراب
 مرغ خوشخوان غزلی گوید ، از آن پرتب و تاب
 یا به پیری بردش ، یا به همان فصل شباب
 چرخ گردون بکشد از رخ هر بنده نقاب
 با خبر داند اگر ، خورده از آن کهنه شراب

رهبر ، روح و روان همه اند تعب است
 وقت رفتن به سر آید ، همه این رنج و عذاب

در مورد این کتاب

بشر اولیه از زمانی که زندگانی اجتماعی خود را آغاز کرد و توانست به علم مختصری دست یابد که توسط آن علم بتواند آثاری را از خود بر جای گذارد تا نسل آینده بتوانند از آنها به نفع بشریت استفاده کنند ، در مورد وجود روح آثاری را از خود به جای گذارده است . آثار این معمای پیچیده روح بشر ، از قدیمی ترین آثاری است که نسلهای قبل از خود به جای گذارده اند و این آثار گاهی به صورت سینه به سینه از طریق افراد قبایل به دیگران نقل شده و گاهی هم بصورت نقش هائی از آثار کنده کاری و یا نقاشی بر سنگها مشاهده می شوند و یا پس از اختراع چاپ در قدیمی ترین کتابهای موجود حقایق روحی در آنها به چشم می خورند . کتابهای دستی زیادی هم هستند که قبل از اختراع چاپ مؤید حقایق روحی می باشند .

از آن پس مشاهده می شود که آثار این ناشناخته های بشری در تمام جوامع به طور پراکنده و به صورت پدیده هائی وجود داشته اند . افراد فراوانی را در اجتماعات می توان یافت که اکثراً " با ارواح مرتبط بوده و وجود ارواح قسمت اعظمی از زندگانی آنان را اشغال کرده بوده است . این گروه از افراد اکثراً " در وجود خود فرو رفته و با توجه به این تماسها ، فقط در صدد تزکیه و تکامل روحی خود بر می آمدند و از وجود حقایق و ظواهر روحی ، هرگز عمل و یا عکس العملی را برای سایر افراد اجتماعات از خود بروز نمی دادند و هنوز هم گروه زیادی از افراد در جوامع مختلف وجود دارند که با توجه به شناختهای روحی از خود چیزی بروز نمی دهند . زمانی که به مطالعه کتابهای مختلف مذهبی و یا معنوی می پردازیم ، در آنها مشاهده می شود ، افرادی وجود داشته اند که با استفاده از قدرت روح ، اعمال شگفت انگیز و غیر قابل تصویری را از خود بروز می داده اند و در آن زمان هیچ موسسه و یا سازمانی وجود نداشته است که مسئولیت وقایع نگاری و یا ثبت چگونگی این پدیده ها را در جهان بررسی

کند و در صدد پرده برداری از قسمت های کوچکی از راز خلقت باشد تا شاید در اثر مرور زمان افراد مختلف دیگری در اجتماعات با استفاده از علم و آگاهی گذشته آنان به مجهولات جدیدتری دست یابند . متأسفانه خود آن افراد هم ، در این زمینه هیچگونه آثار یا روشی مستدل و آموزنده ای را از خود به جای نگذارده اند .

پی بردن به محل و چگونگی حالات و خصوصیات چنین افرادی که به طور دائم به صورت گمنام در تمام دنیا با ارواح در تماس می باشند ، در صورتیکه عمل آنان با نیرنگ و خدعه و فریب توأم نباشد ، کار بسیار سهل و آسانی است ، ولی شایسته آنست که در جهان ، سازمانهای مطلع و بی طرفی وجود داشته باشند که به منظور کشف واقعیات حیات که مرگ یکی از بزرگترین معضلات لاینحل آن است ، کنجکاوی و بررسی کنند و هر نتیجه ولو بسیار کوچک و ناچیزی را که به دست می آورند ، پس از پی بردن کامل به چگونگی حالات و بروز واقعه ، آنها را در محلی ثبت کنند . چون همین ذرات است که روزی تبدیل به خرمنی از اطلاعات از نیروهای نهانی و ماوراء طبیعه خواهند شد و محققاً " چنین مجموعه هایی روزی راهگشای برخی از حقایق حیات بشری خواهند بود .

کلیه اختراعات و کشفیاتی که تا به امروز ، در جهان صورت گرفته است ، مسلماً " بدوا " به صورت تکامل یافته کنونی نبوده اند و هر یک از مطلعین و دانشمندان و متخصصین ، تغییراتی در آن بوجود آورده است ، تا به صورت امروزی در آمده اند . آنچه که مسلم است ، هیچیک از اختراعات و کشفیات امروزی هم به حد تکامل نهائی خود نرسیده است ، چون مشاهده می شود که در هر کوتاه مدتی تغییرات بزرگی در علوم بوجود می آید که باعث تکامل و بهبود قسمتی از آن دستگاه و یا علم بخصوص می شود . فرضاً " کامپیوتری که اولین بار اختراع شده نسبت به نوع امروزی وسیله ای بسیار ابتدائی بوده است ؛ چون با جثه عظیمی که داشت فقط قادر بود مقدار محدوده اعمال محساباتی را انجام دهد و در قسمت حافظه خود پرورش دهد و نگهداری کند . حال آنکه امروزه مشاهده می شود که کامپیوترهای جدیدی با جثه ای بسیار ظریف و کوچک و وزنی کم قادر هستند چندین میلیون بار بیشتر از نوع قدیمی

خود کارآیی داشته باشند در صورتیکه هنوز عمری از اختراع این وسیله نگذشته است • به طور حتم و یقین در آینده ای بسیار نزدیک انواع تکامل یافته تری از آن نیز به بازارهای جهانی عرضه خواهد شد •

در مورد جمع آوری اطلاعات و پدیده های نیروهای نهان و روحی نیز وضع به همین ترتیب است، یعنی چنانچه تا به حال سازمانی مسئولیت جمع آوری چنین اطلاعاتی را در سراسر جهان داشت و کلیه این اطلاعات حاصله را به کامپیوتر مغز و عقل بشری واگذار میکرد، اینک مسلماً " قادر بود به نتایج بسیار شگرف و ارزنده ای دست یابد •

آنچه که مسلم است، بشریت با وجود این اطلاعات اندک و ناقصی که تاکنون توانسته در مورد کائنات و کواکب و سیارات به دست آورد، در مقابل تمام عالم کون و مکان با این عظمت بسیار کوچک و ناچیز است، یعنی آنقدر ضعیف و محدود است که نمی توان آن را به حساب دانش و یا نیروهای ماوراء طبیعه و وجود کائنات منظور داشت، ولی امروزه لازم است که بشر جهت دست یابی به اینهمه مجهولات موجود، بر گروهی از مجهولات عالم هستی غلبه کند تا شاید بتواند بر برخی از حقایق و پدیده های سماوی دست یابد و بشریت را از ضلالت و گمراهی ای که او را به قهقرای نابودی می کشاند نجات بخشد •

در بعضی از کتب مذهبی و علوم دینی، به نوشته هایی بر می خوریم که در آنها از وجود و بقای روح مطالبی درج شده است ولی متأسفانه به چگونگی دسترسی به آن در زمان حیات اشاره ای نشده است در صورتیکه همه می دانند دسترسی به چنین قدرتهائی باعث اتکاء و نیروی بیشتر در مورد شناخت حقایق حیات در افراد می شود و بدین وسیله سهل تر می توان به وجود ذات خداوند و اصل ریشه مذاهب پی برد و به آن دست یافت • چون بشر بدواً موجودی ناباور آفریده شده است و بخصوص در اجتماع امروزی که فرهنگ عرفان در بین نوجوانان و جوانان که آینده ساز جهان پیران آینده خواهند بود رو به خاموشی است، و این گروه تا چیزی را بصورت عین الیقین مشاهده نکنند و یا آنرا حس نمایند، باور نمودن آن برایشان تقریباً " محال است، پس در این زمینه باید اقدام جدی تر و پی گیری از طرف

مسئولین جوامع بعمل آید ، تا نوجوانان و جوانان و حتی برخی از پیران را با حقایق زندگانی ، که مرگ در سر آمد آن قرار دارد ، آشنا سازند ، حقایق حیات پس از مرگ را توسط علم روحی جدید که از نظر علمی و عملی مورد قبول همگان قرار خواهد گرفت بنمایانند .

همانطوری که ذکر شد ، افراد فراوانی در جهان وجود دارند که با ارواح در تماس بوده و حاضر نیستند مشهودات و اطلاعات خود را به دلائلی در اختیار دیگران قرار دهند . معمولاً " علت عدم ابراز و یا شناسانیدن حقایق روحی توسط آنان به دلایل زیر است :

۱- زمانی که آنان از نیروهای نهان و مشاهدات و احساس خود نزد برخی از افراد ناآگاه صحبت به میان می آورند ، اکثراً مورد مسخره و استهزاء دیگران قرار می گیرند و برخی به نظریات آنان می خندند و در نهایت این شخص را فردی خرافاتی می دانند و این اشخاص دیگر هرگز حاضر نمی شوند مشاهدات خود را برای شخص دیگری بازگو کنند و مورد استهزاء قرار بگیرند و از آن پس سعی بر این دارند تا برای همیشه در خود فرو رفته و در صدد تزکیه نفس خویش بر آیند و کلیه افراد اجتماع را رها کنند و تمام این اطلاعات و معلومات مربوط به نیروهای نهان شناخته شده را برای همیشه در خود نگاه دارند .

۲- برخی دیگر از این افراد بر این تصورند که حالات و پدیده هائی که مشاهده می کنند ، امری است بسیار عادی و طبیعی و چنین حالاتی بطور معمول برای همه افراد دیگر هم بروز می کند . لذا لازم نمی دانند که اتفاقات یا مشاهدات خود را برای دیگران بازگو کنند .

۳- گروهی از افراد که با ارواح در تماس می باشند به علت خودخواهی حاضر نیستند مشاهدات خود را برای کسی بازگو کنند و مایلند فقط خودشان از چنین رازهای نهان آگاهی داشته باشند .

۴- بسیاری از افراد که با ارواح تماس برقرار می کنند ، سعی بر این دارند که هرگز مشاهدات خود را به کسی بازگو نکنند و او را در جریان اتفاقات عجیب و غریبی که در زندگانی آنان رخ می دهد قرار ندهند . زیرا پس از چند بار اظهار به دیگران به این نتیجه رسیده اند که به علت ناآگاهی های اجتماعی وقتی مردم بدانند شخصی با ارواح در تماس

است از وی گریزان می شوند و از او می ترسند و پس از مدتی اطرافش را خالی می کنند و او را تنها می گذرانند؛ زیرا اکثر افراد بشر در اجتماعات از حقایق روحی هراسناکند و از کسانی هم که با ارواح در تماس می باشند فرار می کنند، در صورتیکه این افراد در وهله نخست و منطقاً باید از خود گریزان باشند نه روح، چون وجود روح است که به جسم آنان جان و تحرك بخشیده و شخصیتی برای آنها فراهم کرده است، پس باید از روح موجود در جسم خود بگریزند. متأسفانه به رغم توسعه تمدن و فرهنگ و تکنولوژی و وسایل ارتباط جمعی در جهان پر جنجال هنوز بشر امروزی ماهیت روح را به درستی نمی شناسد و فیلمهای مبتذل و وحشتناکی که توسط فیلمسازان سودجو درباره روح ساخته شده است، باعث وحشت مردم از روح و حتی شنیدن اسم آن شده است و به این فقدان شناخت یا سوء شناخت دامن زده است و افراد بدون دلیل قدرت پی گیری و شناخت آن را ندارند.

فردی از اقوام نزدیک من از شنیدن اسم روح وحشت دارد مدتی است که کمتر به دیدن من می آید. در حالی که در گذشته رفت و آمد زیادی با یکدیگر داشتیم. اگر هم شبی به دلایلی به منزل ما بیاید، سعی بر این دارد که هر چه زودتر مرا ترك کند. شبی بر حسب تصادف مجبور شدم در منزل او بخواهم، صبح روز بعد متوجه شدم که حدود نیمه شب از منزل خارج شده و به منزل خواهرش که در همان نزدیکی هاست پناه برده، با توجه به اینکه ایشان فردی عاقل، دارای سلامت جسمانی و روانی و تحصیل کرده نیز هست.

آیا فرهنگ روح شناسی که امروزه در اختیار افراد جوامع بشری قرار دارد باید بدینگونه باشد؟

۵- افراد اندکی در جوامع با ارواح در تماس هستند و آثار و مشاهدات خود را نیز بر روی صفحات کاغذ ثبت می کنند، منتها اکثر این نوشته ها در اثر مرور زمان دستخوش نابودی فراموشی قرار می گیرد و در هیچ جایی بطور ثابت منعکس و حفظ نمی شود و به ندرت اتفاق می افتد که این کاغذ پاره ها بر روی هم انباشته شود و به صورت کتابی در آید و در دسترس همگان قرار گیرد.

این افراد که در نهایت موفق می شوند نوشته هائی در این زمینه در اختیار همگان قرار دهند، گاهی تا مدتها تحت پرخاشگری یا قلمفرسائی برخی از ناباوران حقایق روحی قرار می گیرند و این کار آنها که به علت نا آگاهی و فقدان شناخت آنان از روح است باعث میشود تا این نویسندگان دلسرد و منزوی شوند افرادی که با ارواح بطور مستمر در تماس هستند، تفاوتی با افراد عادی دارند. نخست آنکه افرادی رُک و راستگو هستند. دوم آنکه بی نیاز، مستغنی و بی اعتنا به مادیات و مال و منال دنیا هستند و دلبستگی به آنها ندارند و از اینجمله حرص و طمع و آز در وجود آنها نیست. علت آنست که آنها به حقیقت وجودی روح و جسم و دنیای آخرت پی برده اند و نیازی جز به شناخت و معرفت در خود مشاهده نمی کنند. بدینجهت نویسندگان کتب روحی واقعی با نوشته های خود در پی کسب جاه و مقام و تحول نیستند.

اگر این گروه از روح شناسان در صدد بازگویی برخی از واقعیات جهان هستی از طریق نویسندگی می باشند، فقط به خاطر انسان دوستی آنها است و قصد دارند اطلاعاتی که توانسته اند در زمینه های روحی و نیروهای نهان به دست آورند را بطور رایگان در اختیار همگان قرار دهند تا حداقل تعدادی از افراد جوامع بتوانند قبل از مرگ به وجود کامل خود پی بردند و در صدد تکامل روح خود در زمان حیات بر آیند. چون عقیده ارواح بر این است که اگر شخصی قادر باشد فرد دیگری را در زمان حیات به شناخت روح بکشاند و حقایق زندگانی را بر او بنمایاند، در جهان آخرت صاحب فضیلت و پاداش خواهد شد و این کرده ها روزی به حساب وی منظور خواهد گشت. چون افرادی که با ارواح در تماس هستند و به حقیقت وجودی روح پی برده اند، مسلماً "دستورات خداوند و ارواح مترقی که فرستاده خداوند هستند را نیز در حد امکانات و مقدرات خود انجام می دهند. بشری که به حقایق وجودی حیات پی برده باشد و در اطراف خود مشاهده کند که گروه کثیری از هموعانش در گمراهی بسر می برند، چگونه ممکن است همچنان ساکت بماند و در صدد این بر نیاید تا باروش منطقی و عاقلانه آنان را به حقیقت شناسی واقعی گسیل دهد، ولو اینکه آنها افرادی بد و حتی فاسد در اجتماع باشند؟ چون با شناساندن واقعیات حیات است که می توان

گمراهان و گناهکاران را به مسیر حقیقی زندگانی کشانید و خداوند را از این عمل انسانی خویش خوشنود ساخت *

این کتابی که اکنون در دست شما خواننده گرامی قرار دارد، انباشته از حقایق روحی نئی است که به طور عین الیقین است و کلیه مطالب آن به طور علمی و عملی و تجربی قابل اثبات است *

حال این شما هستید که بخواهید آنها را قبول کنید یا در صدد رد بی دلیل آن بر آئید. البته باید قبل "به اطلاع شما برسانم که با توجه به علم روحی جدید، هیچ فردی در دنیا قادر نخواهد بود به صورت منطقی و یا علمی، وجود و یا بقای روح را نپذیرد، مگر افرادی که در جهل مطلق قرار گرفته و مایل نباشند به حقایق وجود بشریت پی ببرند. چون معمولاً " هر فرد به خواب رفته ای را می توان از خواب بیدار کرد، ولی چنانچه کسی بیدار باشد و به دلایلی خود را به خواب زده باشد هرگز نمی توان او را از خواب ساختگی بیدار کرد *

در اکثر جوامع بشری افرادی وجود دارند که آنچنان در فکر منافع شخصی خویش می باشند که همه نکات انسانیت و برادری را فراموش کرده اند و به خاطر افزایش سود احتمالی مادی خویش مایلند با اعمال و رفتار ناشایسته ای که انجام می دهند باعث نابودی منافع سایرین و حتی از بین بردن خانواده و هستی دیگران و افراد اجتماع شوند و با این رفتار خود دیگران را دچار گرفتاری و رنج و مصیبت های خانمانسوزی کنند. احتمالاً این گونه افراد که در زندگانی مادی غرق شده اند و به خاطر حب جاه و مقام خود را به خواب زده اند و هرگز مایل نیستند که از خواب غفلت بیدار شوند و به حقایق حیات که در اصل زندگی و مرگ است بیندیشند، روزی از این خواب بر خواهند خواست که زمان بازسازی روحی خود را به طور کلی از دست داده اند و هرگز قادر نیستند اعمال خلافی را که در گذشته و طی یک عمر مرتکب شده اند جبران کنند *

چنین اشخاصی که به دلایل نفع شخصی و مادیات در زمان حیات، خود را به خواب زده و هرگز مایل به برخاستن و شناخت حقایق پیش روی خود نیستند، پس از مرگ دیگر جز

تحمل عذاب و درد و غضب الهی چاره‌ای نخواهند داشت و باید آن شرایط را در زندگانی بعدی خود پذیرا باشند تا شاید در آن زمان قدری به خود آمده و حقیقت بین شوند *

در مورد زندگانی و خواب غفلت سخن به میان آمد * بدنیت تا در این قسمت به حقیقتی نیز اشاره شود و آن این است که وقتی در جلسات روحی با یک روح تماس حاصل میشود و از او سئوالاتی به عمل می‌آید ، متوجه می‌شویم که این روحی که سالها قبل از میان ما رفته و جسد مادی وی نیز سالهاست که پوسیده و متلاشی شده است ، در مورد شناخت حقایق و اتفاقاتی که در گذشته دور و یا نزدیک در پیرامون نزدیکانش رخ است ، آگاهی او به مراتب بیشتر از نزدیکان زنده وی است * در صورتی که همه آنان را مرده و ناآگاه می‌دانند و یا گاهی اتفاق می‌افتد که ارواح در جلسات روحی آینده یکی از حضار و یا اقوامش را بطور کامل بازگو می‌کند و تمام گفته‌ها پس از زمانی عیناً " به وقوع می‌پیوندد * پس باید در این درباره قدری با دقت اندیشید که آیا آنها مرده اند یا ما که در حال حیات هستیم ؟ اگر فردی را که سالهای پیش از میان ما رفته و به جهان ابدی پیوسته است مرده بدانیم ، پس اینهمه آگاهی و اطلاعات ، پیرامون زندگانی ما زنده‌ها را از کجا بدست آورده است و یا اگر او زنده است و ما مرده ، پس این زندگانی و هوا و هوسها و این خواسته‌ها و تمایلاتی که بشر را در خود غرق کرده است چیست ؟

از این بحث از نظر علم روحی به نتیجه اول دست می‌یابیم که هر دو زنده ایم ، یکی در حال گذرانیدن زندگانی مادی خود است و هنوز وابستگی شدیدی به ماده دارد و به هیچ عنوان قادر نیستند از آن دست بر دارند و به خاطر به دست آوردن منافع بیشتر آن ، گاهی اتفاق می‌افتد که از هیچ گونه اعمال خلاف و نادرستی هم فروگذار نخواهد کرد * ولی ارواح از کلیه نیازهای مادی و ماده‌گرائی خلاص شده و در عالم والای روحی در حال زندگانی و گذرانیدن حیات اثیری و تکامل روحی خویش است و نتیجه دوم آن چنین است که کلیه ارواح در گذشتگان بر خلاف تصور کسانی که آنان را مرده و برای همیشه از بین رفته می‌دانند و اصطلاحاً " اظهار می‌دارند که مرده‌ها دستشان از دنیا کوتاه است ، در گذشتگان هرگز نمرده

و عقل و درك خود را از دست نداده اند. بلکه بشر به دلیل ضعف نیروی تشخیص و دیدار، آنها را از بین رفته می داند، در صورتیکه آنان زنده واقعی هستند و کاملاً " بیدارند و از تمام ماوقع آگاهند. ما هم که در محیط مادی زندگانی می نمائیم زنده هستیم، ولی زنده ای که در خواب خوش غوطه وراست، چون بیداری واقعی احتیاج به حرکت، تفکر صحیح، درك واقعیات حیات و غیره را دارد که آنان را می توان در وجود ارواح یافت. پس از مرگ است که بعد زمان و مکان برای روح بشر از بین می رود و دارای تحرك و قوه ادراك و تصمیم گیری صحیح می شود. افراد زنده معمولاً " نمی توانند حرکت کامل داشته باشند و یا به طور صحیح و کامل از عقل و اندیشه خود بهره گیری کنند. حرکت و نیروی تعقل و اندیشه ما افراد بشر، نسبت به ارواح هیچ است و می باید اظهار کرد که بشر به هیچ عنوان قادر نخواهد بود، از نیروی تعقل خود در زمان حیات بطور کامل بهره گیری کند، چون ماده باعث جلوگیری اندیشه درست خواهد شد، و زمانی کسی قادر است درست بیندیشد که سود و زیانی در آن نداشته باشد و این عمل متأسفانه از نیروی جسم مادی بشر خارج است مگر اینکه روزی بصورت روح در آید.

هدف از انتشار اینگونه کتابها این است که افراد اجتماعات که به علت گرفتاری های کاری و مشغله فراوان خود قادر به تحقیق و تجربه درباره زندگانی پس از مرگ بشر نمی باشند، با خواندن چنین کتابهایی که نویسندگان و دانشمندان، تمام عمر خود را صرف بررسی و تألیف آنها کرده اند، به حقایق زندگی پس از مرگ اندکی آشنا شوند. و پس از تحقیق در این زمینه ها بتوانند به حقایق زندگانی پس از مرگ پی برده و شاید هم برخی از آنان با به دست آوردن اطلاعاتی در مورد حیات پس از مرگ تشویق شوند که خود در صدد تحقیق و تجزیه و تحلیل کامل در این علم بر آیند و با تمرینات و کسب تجربه های لازم در این زمینه خود به حقایق دست یابند و دیگران را ارشاد نمایند. چون هر فردی که بتواند به حقیقت حیات که شناخت مرگ در رأس آن است پی برد و بداند که پس از مرگ نیز زندگانی بشر به نحو دیگر و جدیدتری آغاز شده و ادامه خواهد یافت، هرگز در صدد ماده پرستی

برنخواهد آمد و در زمان حیات خود نیز در جهت نیکی و مهربانی و درستی گام خواهد برداشت ، تا پس از مرگ بتواند مقام والائی را در جهان ارواح برای خود کسب کند .

در زمان نوشتن این کتاب از برخی کتب معتبر روحی که اخیراً " توسط اساتید ارجمند ترجمه و در دسترس همگان قرار گرفته است مانند جاودانگی حیات ، زندگی پس از مرگ ، انسان روح است نه جسد و وجود و بقای روح استفاده شده و از برخی ارقام و اعداد و یا عکسها و یا تیترا مطالب مهم آنها اقتباس شده است تا اینکه خوانندگان محترم کتابهای روحی با شناختهایی که نسبت به اینگونه کتابها دارند بهتر بتوانند از مطالب کتاب حاضر استفاده کنند و در وهله اول با شگفتی های باور نکردنی روبرو نشوند تا اینکه در آینده ای نزدیک کتابهای جدیدی از همین نویسندگان در اختیار قرار گیرد که بدون تردید اکثر مطالب آنها تا کنون در هیچ یک از کتابهای روحی مطالعه نفرموده اید .



هاتف

دزدانه سفر کردم ، یک شب به خراباتش
هر کس شده مست از می ، بردرگه آن صوفی
بخشش کند او هر دم ، بر ساقی و هر مستی
هر رنگی و هر قومی روزی برداز خوانش
بخشنده تر از خالق ، کی درد و جهان بینی
با دیده دل بنگر ، تا قدرت جان بینی
چون نقطه پرگاری ما ذره به آفاقیم
عقل و تن و دل با هم ، عاجز شود از حکمت
حاجی به ره کعبه ، از خانه خبر گیرد
بر پا شده این عالم ، اندر چمن گیتی
هاتف ز خراباتش ، رندانه صدا در داد
مستان رهش هر دم ، مستانه به در گاهند

دیدم همه مدهوشند ، بر در گه حاجاتش
بنشسته همه مستان ، آنجا به عماراتش
عالم همه را بینی ، مشمول مراعاتش
ناخورده نماند کس ، از بذل کراماتش
از مست می و صوفی ، یا شیخ جماعاتش
هر نقطه در این عالم ، باشد ز مباحاتش
یک دم نشوم غافل ، از لطف و حمایتش
هر کس نشود آگه ، از حال و قیاماتش
هر جا حرم دل شد ، او کرده حکایاتش
افلاک و همه گردون ، باشد ز کمالاتش
طالب برود روزی ، بر کوی سماواتش
مستی به دگر گوید ، مستانه شکایاتش

در می‌کده ها بنگر ، تا روح خدا بینی
هر نیمه شب آنجا شد ، رهبر به ملاقاتش

داستان مرگ و حیات مجدد

نویسنده

خوانندگان محترم و مشتاقان پدیده های روحی ، تاکنون درباره چگونگی حالت های مرگ و حیات بعضی از افراد داستانهای بسیاری شنیده یا خوانده اند و عموماً " با ناباوری هایی روبرو بوده اند که در نهایت از تجزیه و تحلیل و درك آن وقایع در گذشته اند . ولی رویدادی که اکنون در این کتاب از نظر گرامی شما می گذرد، داستانی است واقعی که برای خود من اتفاق افتاده است و یکبار طعم مرگ را چشیده ام . به جرأت اعتراف می کنم که از مرگ برای بار دوم هیچ هراسی در دل ندارم و به رغم رفاه و آسایش نسبی که در حال حاضر در زندگانی مادی خود برخوردارم ، بزرگترین آرزویم مرگ است تا هر چه زودتر از وجود این بدن و پلیدیهای زمان زندگی مادی دور و آسوده شوم .

مرگ هدیه ای که از طرف خداوند سبحان ، جهت رهایی بشر به او عنایت شده است ، ولی متأسفانه افراد بشر از آن وحشت دارند و به راحتی آنرا نمی پذیرند و حتی از بروز چنین حالتی برای اطرافیان خویش نیز افسرده و غمگین می شوند . در صورتیکه اگر شناختی با خود مرگ داشتند هرگز از مرگ کسی ناراحت نمی شدند و از مردن خود هم وحشت نمی کردند . هیچ لذتی در جهان بالاتر از فرارسیدن زمان مرگ و حضور در عوالم روحی نیست . اگر روزی بشر از قید جسم خود راحت و رها شود ، چون پرنندگان سبکبال و سریع السیر ، به راحتی قادر خواهد بود به هر نقطه دلخواه به سهولت سفر کند و از الطاف بیکران خداوند برخوردار شود .

در دوران زندگی مادی افراد بشر مانند کبوتری هستند که سنگی بسیار عظیم برپاهایشان بسته شده باشد و با این جسم سنگین نمی توانند به پرواز در آیند و به محض اینکه این سنگ از

پاهایش باز شود ، در اندك مدتی در آسمان آبی ناپدید شده و به نقطه دلخواه خود پرواز خواهند کرد.

البته لازم به یاد آوری است ، افرادی پس از مرگ قادر خواهند بود از آزادی کامل جهان پس از مرگ برخوردار شوند که در زمان حیات خود به فکر آن جهان بوده اند و توشه ای جهت معاش روحی خود قبلا " به جهان بقا فرستاده اند ، در غیر اینصورت هر فرد خطا کاری نمی تواند پس از مرگ انتظار رحمت خداوندی را در حق خود داشته باشد.

داستانی را که ذیلا "خواهید خواند من پس از گذشت سالها آنرا می نویسم و کلیه اقوام و دوستانم از مآقع آن کاملا " آگاهند و این رخداد را بارها برای دیگران و دوستان روح شناس خود در انجمنها تعریف کرده ام رخداد این واقعه مستند به برخی از مدارك و شواهد نیز است که چنانچه پژوهشگران علوم روحی مایل باشند تا به حقایق زندگانی و قدرتهای نهانی که در وجود بشر قرار دارد بطور کامل پی ببرند ، با مراجعه به محل و اشخاص می توانند به سادگی از واقعیت آن آگاه شوند.

در اواخر تابستان سال ۱۳۲۸ با خانواده ام در یکی از شهرهای شمالی کشور به نام بسرگز زندگی می کردم . کلاس چهارم ابتدائی را تمام کرده وارد کلاس پنجم شده بودم . روز واقعه هوا کاملا " آفتابی بود . حدود ساعت سه بعد از ظهر برای بازی از منزل خارج شدم . در آن زمان شهرها به صورت امروزی پر از جمعیت و ساختمان و وسائط نقلیه نبود و هر کودکی که از منزل خود خارج می شد ، به راحتی می توانست محلی برای بازی خود پیدا کند ، زیرا خانه ها همه در یک طبقه و بسیار پراکنده و دور از هم قرار گرفته بودند و حتی در شهرهای کوچک وسائط نقلیه به ندرت دیده میشد ، و به علت کم بودن آنها وقتی که کودکان اتومبیلی را از دور می دیدند از بازی دست می کشیدند و تا گذشتن اتومبیل از مقابلشان به تماشای آن می ایستادند و گاهی هم بعنوان بازی دنبال اتومبیل ها می دویدند ، و اگر سرعت آنها کم بود ، خود را به قسمت عقب و یا پهلوهای اتومبیل (بخصوص کامیونهای باری) آویزان می کردند و به قول خودشان سواری می خوردند و بعد از گذشتن اتومبیل هم با دهان صدای

موتور اتومبیل را تقلید می کردند و این خود یک نوع بازی بچه های آن زمان بود.

خانه ما درست مقابل قبرستان کهنه قدیمی قرار داشت گروهی از مردم محلی می گفتند که این قبرستان مربوط به افرادی است که در زمانهای بسیار دور در این محل زندگی می کرده اند و سالها بود که این قبرستان به صورت متروکه در آمده بود ولی سنگهای قبور هنوز در بعضی از گوشه و کنارهای آن بر زمین قرار داشت. در محوطه این گورستان قدیمی، که وسعت چندانی هم نداشت، چند درخت تنومند کهنسال دیده می شدند.

در منطقه شمالی کشور ایران بخاطر آب و هوای معتدل و رطوبت کافی درختان خود روی بسیاری وجود دارند و یک نوع از این درختها را به زبان محلی درخت تفتقان می نامند که اسم اصلی آن داغ داغان است که عمر بسیار طولانی ای دارند. در محوطه گورستان نزدیک به خیابان یکی از این درختهای داغ داغان روئیده بود و رشد بسیاری داشت، بطوری که در آن زمان ارتفاع این درخت بیش از بیست متر و قطر بدنه آن حدود یک متر بود. چون کمتر از نصف تنه درخت را در موقع بالا رفتن می توانستم در بغل گیرم.

این درختان میوه ای شبیه به آلبالو دارند که نخست سبز و سپس زرد و بعد هم لکه های قهوه ای کمرنگی روی زردیهای آن ظاهر می شود و پس از مدتی این لکه ها تمام میوه را می پوشاند و چندی بعد به قهوه ای کمرنگ و سپس قهوه ای سوخته که به سیاهی میزند در می آید. میوه های سبز و زرد آن مانند خرمالو گس است و دهان را جمع می کند و میوه قهوه ای و سیاه آن شیرین است. این میوه ها وقتی کاملاً رسیدند به اندازه و شکل آلبالوی سفت در می آیند و هسته ای درشت و چوبی دارند که هسته آنها مانند آلبالو سفت و محکم نیست، بلکه با اندک فشاری میوه را با هسته می توان جوید و مغز هسته آنها خوراکی است.

به محض خروج از منزل با یکی از دوستان همکلاسی خود به نام حسن یوسفی که در نزدیکی خانه ما سکونت داشت برخورد کردم و مشاهده کردم که او در محوطه قبرستان زیر درخت تفتقان ایستاده است. به سمت او رفتم. پس از سلام و احوالپرسی دوستم پیشنهاد کرد که برویم بالای درخت و قدری میوه بچینیم و من هم فوراً پیشنهاد او را پذیرفتم. اول او

تنه درخت را بغل کرد و خود را به سمت بالای درخت کشاند و به شاخه های بالائی درخت رسید و پس از او من شروع به بالا رفتن از درخت کردم. چون میوه های قسمتهای پائینتر درخت توسط دیگران با سنگ و چوب ریخته شده بود، ماسعی کردیم خود را به بالاترین قسمتهای درخت برسانیم تا در آنجا میوه های بیشتر و رسیده تری نصیبمان شود، زمانی که از درخت به سوی شاخه های بالایی در حرکت بودیم، میوه های دور بر خود را هم می خوردیم. تقریباً "چند متری بالا رفته بودم که در قسمت وسطی شاخه ای پر از میوه نظرم را به خود جلب کرد. همانجا متوقف شدم و از صعود به شاخه های بالاتر خودداری کردم و کوشیدم تا خود را به نوک آن شاخه برسانم. ضمن خوردن میوه هایی که می چیدم از شکاف یقه در پیراهن می ریختم و از آن بعنوان جیب استفاده می کردم. موقع بالا رفتن از درخت و یا چیدن میوه، از سایر شاخه های نزدیک به خود جهت حفظ تعادل استفاده می کردم. وقتی که خود را به نوک شاخه ای که پر میوه بود رساندم و سرگرم چیدن و خوردن میوه شدم، چون حمایتی از شاخه دیگری نداشتم، شاخه زیر پایم شکست و تا خواستم بر خود مسلط شوم و یکی از شاخه های اطراف را بگیرم به سمت زمین سقوط کردم.

هنگام سقوط داد و فریاد می کردم و بطور دائم جیغ می زدم و سعی داشتم، تا خود را به یکی از شاخه های پائین تر آویزان کنم که متأسفانه موفق نشدم. آخرین امیدم شاخه ای بود که حدود سه چهار متری زمین قرار داشت. تقریباً "توانستم آنرا بگیرم ولی قدرت جاذبه زمین بالاتر از قدرت دستهای کوچک من بود و این شاخه نتوانست وزن مرا تحمل کند. فقط در آخرین لحظات حالت سقوط مرا تغییر داد، بطوریکه در آغاز سقوط با سر و دست رو به زمین می آمدم، ولی این شاخه باعث شد که با پشت نقش زمین شوم، یعنی با کمر و با سن و پشت سر بر روی سنگ قبری که در زیر درخت بود فرود آمدم. داستان مرگ و زندگانی مجدد من از همین لحظه شروع شد.

دوستم بعداً" برای من تعریف کرد که به محض مشاهده سقوط و داد و فریاد من، به سرعت از درخت پائین آمده و پا به فرار گذارده است. چون این قبرستان در معبر عمومی قرار

داشت و از ضلع جنوبی آن خیابان خاکی شهر می گذشت ، تعدادی از رهگذران به کمک من آمدند و در این موقع مادرم که صدای داد و فریاد مرا شنیده بود ، همراه برادر و خواهرم سراسیمه از منزل بیرون آمده بودند . چون فاصله این درخت با منزل مادر حقیقت همین خیابان خاکی بود . پس از مدت کوتاهی کنار جسد من ازدحام عجیبی بر پا شده بود . در نزدیکی قبرستان حمامی قرار داشت که صاحب آن به حسن حمامی مشهور بود و او مرد نیکوکاری بود . او نیز همراه شاگرد قوی جثه و بلند قدش به آنجا آمده بود . در این موقع مادرم به شیون و زاری پرداخت که همان آقای حمامی به شاگردش دستور داد تا فوراً " مرا کول بگیرد و نزد دکتر ببرد . به کمک دیگران او مرا به کول گرفت بطوریکه هر دو بازوی من در دستهای قوی او قرار داشت و پاهایم از پشت او آویزان بودند و تلو تلو می خوردند . در آن زمان در هر شهری یک یا دو پزشک یا دارو ساز بیشتر وجود نداشت مرا نزد دکتر غزنوی نامی که داروخانه داشت بردند و جنازه مرا روی تخت قرار دادند . دکتر فوراً با گوشی به آزمایش قلب و نبض من پرداخت و هیچگونه آثاری از حیات در جسم من نیافت . زیرا پس از اصابت به زمین از گوش و بینی و دهانم خون بسیاری آمده بود و در آن لحظه خون حتی روی صورتم خشک شده بود . دکتر با دیدن خون خشکیده در صورت و اطراف گوشها و معاینه کامل جسم ، متوجه شد که این آثار علائم خونریزی مغز است و نبودن فعالیت در قلب و نبض و ایستادن دستگاه تنفسی نیز مؤید خونریزی مغزی و مرگ من بود . در این موقع پزشک به مادرم رو کرده و گفت که متأسفانه ضربه مغزی بسیار شدید بوده است و پسرتان در همان لحظه اصابت به زمین فوت کرده است و کاری از دست من بر نمی آید . بهتر است تا روز تمام نشده او را دفن کنید . مادرم در این هنگام شیون کنان جواب داد : دکتر ترا بخدا کمک کن ، پدرش اینجا نیست ، فردا جواب پدرش را چه بدهم ؟ دکتر قدری مادرم را دلداری داد و در این حال صاحب حمام (همان مرد نیکوکار) لنگه دری را از کنار دیوار دکان یکی از کسبه محل برداشت و مرا روی آن خوابانید و چند نفر آنرا بر دوش گرفتند و تا منزل حمل کردند و جسد مرا در یکی از اطاق های منزل قرار دادند و پس از دلداری به مادرم خانه

را ترك گفتند • در گذشته ساختمانها به صورت امروزی نبود که تمام اطاقها و تسهیلات ساختمان مقابل یا جنب یکدیگر قرار داشته باشد • ساختمانها در قدیم به شکل طولی ساخته میشد، یعنی اگر منزلی دارای چهار یا ده اطاق بود اطاقها ردیف در کنار هم در یک طبقه قرار داشت و بر حسب نیاز آنها را از داخل به یکدیگر مربوط می نمودند • خانه ما هم در آن زمان چنین شکلی داشت و جسد مرا در یکی از اطاقها آخر که در آن به حیاط باز میشد قرار دادند که رفت و آمد کمتری به این اطاق می شد • قرار شد تا فردا که پدرم از مسافرت بازمی گشت، مرا دفن کنند • مطالب ذکر شده همه عین واقعیت است • یعنی چنانچه در آن روز پدرم به مأموریت نرفته و در منزل بود جنازه مرا حتما " به خاک می سپردند • اکنون نظر خوانندگان ارجمند را به اتفاقاتی که خود پس از بروز سانحه شاهد آن بودم معطوف می دارم • در لحظه ای که به زمین اصابت کردم، چشمهایم سیاه و تار شد و بجز تاریکی مطلق چیزی را در اطراف خود حس نمی کردم • گاهی هم ستارگانی را در آسمان می دیدم و این مدت زمان بیش از چند دقیقه ای بطول نیانجامید • یعنی تا زمانی که بدن من بر دوش شاگرد حمامی آویزان بود و آن را با خود بسمت مرکز شهر حمل می کرد من خود در جمع کثیری بودم که دنبال جسم من به راه افتاده بودند • هر قدر به سمت محل دکتر نزدیک می شدیم کثرت جمعیت هم رو به فزونی می گذاشت بطوری که گاهی مجبور بودم از وسط جمعیت خود را کنار بکشم و تا رسیدن به مطب دکتر هیچگونه واکنشی از خود نشان نمی دادم و با حیرت مردم و جسم خودم را که بر دوش پسرک شاگرد حمامی قرار داشت نظاره می کردم تا اینکه جسم مرا به مطب رسانیدند و بر روی تخت خوابانیدند •

هیچیک از مردمی که دنبال بدن من آمده بود اجازه نداشت وارد این اطاق شود • فقط جسم من و دکتر و مادرم و حسن حمامی در طاق بودیم • زمانی که دکتر جسد مرا معاینه کرد و به مادرم گفت متأسفانه ضربه شدید بوده و پسرتان فوت کرده است مادرم از گفته های دکتر بسیار ناراحت شد • در این لحظات بخود مسلط شدم چون من نمرده بودم • او با گفته هایش باعث ناراحتی مادرم شده بود دکتر را با شدتی هر چه بیشتر تکان می دادم و فریاد می زدم که

دکتر به مادرم دروغ نگو ، او ناراحت می شود • من زنده ام ، چرا دروغ می گوئی ، مادر جان پسر ت نمرده است ، من اینجا نزد شما ایستاده ام و او که خوابیده من نیستم • ولی با کمال تأسف مشاهده کردم که هیچکس به حرفهای من گوش نمی دهد و کوچکترین توجهی به گفته ها و فریادهای من نمی کند و هر کاری که خودشان بخواهند انجام می دهند و حرفهای خود را هم بدون توجه به گفته های من می زنند •

وقتی دیدم که دکتر به حرفهای من توجهی نمی کند به سراغ مادرم رفتم و اشکهای او را با دست پاک کردم و قسم خوردم که مادر ببین ، ببین ، من زنده هستم و دکتر اشتباه می کند من زنده ام ، این همه بی تابی نکن • در این موقع مادرم نگاهی به صورت من افکند ، بسیار خوشحال شدم که مادرم به حرفهای من توجه کرده و فهمیده است که من زنده ام ، ولی مادرم فوراً "چشمهایش را از صورت من برداشت و دیگر توجهی به من نشان نداد و به هیچ یک از حرفهای من هم وقعی نکرد بلکه دائماً "شیون و زاری می کرد •

با توجه به بی تفاوتی دکتر و بی اعتنائی مادرم یک لحظه پنداشتم که دکتر و مادرم کاملاً "صدای مرا می شنوند و مرا می بینند ، ولی برای تنبیه من این روش را پیش گرفته اند تا از این پس بالای درخت نروم و اکنون با من در حال لجبازی می باشند •

به هر صورت خیلی سعی داشتم که حقیقت را به آنها بفهمانم ، ولی هیچکس به من توجهی نکرد تا اینکه در نهایت از کار خود خسته شدم و دیگر در صدد اثبات واقعیت به آنها بر نیامدم ، چون من هم لج کرده بودم •

زمانیکه بدن مرا روی لنگه در مغازه گذاشتند تا آنرا به منزل برسانند ، از مطب با آنها خارج شدم و با جسد خود به راه افتادم و برای اینکه به همه ثابت کنم که نمرده ام ، بر لنگه در سوار شدم و روی بدن خود نشستم تا همه بتوانند مرا ببینند • در این موقع حرکت من بسیار آسان شده بود ، با آرامش و بدون احساس وزن و سنگینی حرکت می کردم ، راحت از سطح زمین بر روی جسد خود می رفتم و به سادگی از آن پائین می آمدم • گوئی تمام اهل محل تصمیم گرفته بودند که مرا ببینند و یا اگر هم می بینند به روی خود نیاورند و مادر و خواهرم به دنبال

لنگه در گریه و زاری می کردند *

در این موقع من در گنجی کامل بسر می بردم و اصلا " نمی توانستم بفهمم چه اتفاقی رخ داده و حرکات دیگران چه معنا و مفهومی دارد ، ولی قطعا " می دانستم که من زنده ام و همه دروغ می گویند ، چون آن جسد برای من هیچ ارزش نداشت ، حتی از آن متنفر بودم * چون جسد من خوابیده بود و خود را به جای من قالب کرده بود و بی دلیل باعث ناراحتی اطرافیان من شده بود ، اصلا " او ، من نبودم ، و منهم او نبودم ، ولی من زنده بودم * و نمی دانستم که او کیست ضمن اینکه شباهت کاملی با من داشت *

در این موقع احساس بسیار خوبی داشتم و از این وجود خود لذت می بردم اما می دانستم که آن بدن خوابیده اجازه نمی دهد که من لذت ببرم و وجود او باعث زحمت من شده بود * ضمن تنفر از آن جسم ، گاهی هم آنها را از خود می دانستم *

پس از طی مسیر ، این جسم را به اطای بردند و روی آن ملافه ای پهن کردند * در اتاق را بستند و همه خارج شدند و منهم با آنها وارد حیاط شدم * برخی از بچه های همکلاسی و همبازیهایم وارد حیاط خانه ما شده بودند * بعضی از دوستان بسیار ناراحت بودند و حتی گریه می کردند *

در این موقع بازی من با دوستانم شروع شد ، ولی بازی یکطرفه بود چون آنها نمی توانستند با من بازی کنند * گاهی با آنها شوخی می کردم ، ولی کسی توجهی از خود نشان نمی داد ، به طوریکه یکبار از عصبانیت ، دست یکی از دوستانم را به شدت گاز گرفتم ، ولی او کوچکترین واکنشی را از خود بروز نداد * لحظه ای بعد از حیاط خارج شدم و تنه درخت را گرفتم و از آن بالا رفتم و شاخه شکسته شده را دیدم *

این شاخه درست از محل تنه شکسته بود و هنوز قسمتی از آن به بدنه درخت وصل بود و شاخه با پوستی به بدنه آویزان شده بود * به محل افتادن خود نگاه کردم * چند قطره خون به زمین چکیده بود و من تعجب می کردم که چگونه از این ارتفاع به زمین افتاده ام و هیچگونه خراشی ندیده ام ، و اگر زخمی شده ام ، چرا بدنم درد ندارد ؛ و اگر زخمی نشده ام ، این

قطرات خون چه معنی دارد و آیا مربوط به من است یا دیگری؟ با خود گفتم شاید مربوط به کس دیگری است. پس از مدتی به منزل برگشتم. مادرم را دیدم که برادرم را آماده کرده است که از طریق قطار نزد پدرم که حدود یکصد کیلومتری این شهر به مأموریت رفته بود بفرستد و او را از ماوقع مرگ من مطلع کند. در این حال بار دیگر سعی کردم که جلو مادرم را بگیرم و نگذارم پدرم را بی دلیل نگران کند. ولی مشاهده نمودم که مادرم به گفته های من توجهی ندارد و برادرم را که چند سالی از من بزرگتر بود به محلی که پدرم بود فرستاد.

چون در منزل متوجه این امر شده بودم که کسی به گفته های من توجهی ندارد، تصمیم گرفتم با برادرم نزد پدرم بروم و حقایق را برای او باز گویم و همین کار را نیز انجام دادم. در تمام طول راه همراه برادرم بودم و با او صحبت می کردم، ولی او جوابی بمن نمی داد. هوا تقریباً تاریک شده بود که هر دو به نزد پدرم رسیدیم. محل مأموریت او یکی از قراء ترکمن نشین بنام قونچ علی بود. ده بسیار کوچکی بود که در کنار رودخانه ای قرار داشت و این رودخانه از وسط آبادی کوچک ده میگذشت.

پدرم به محض دیدن برادرم متوحش شد و پرسید چه اتفاقی افتاده است. برادرم جواب داد هیچ اتفاقی نیافتاده است و با کمال تعجب مشاهده کردم که پدرم هم به من توجهی ندارد و فقط با برادرم صحبت می کند. حتی جواب سلام مرا هم نداد. در اتاق چند نفر از همکاران پدرم نشسته بودند. او دست برادرم را گرفت و بی اینکه کوچکترین توجهی به من کند، از اتاق خارج شدند و روی پل رودخانه به صحبت پرداختند. تقریباً "به وسط پل چوبی رودخانه رسیده بودند که برادرم شروع به صحبت کرد و گفت آقا جون چیز مهمی نیست ولی حسن امروز زفته بود بالای درخت به پایین سقوط کرد. در این موقع پدرم دو دست خود را به کمر گذاشت و گفت آخ کمرم شکست، حسن مرد؟ برادرم گفت نه آقا جون چیزی نشده، فقط مادرم مرا فرستاده که قبل از اینکه کسی به شما خبر نادرستی بدهد و باعث ناراحتی شما شود از حقیقت آگاه باشی.

پدرم روی پل نشسته بود و به حرفهای برادرم گوش می داد. من نزد پدرم رفتم و او را در

بغل گرفتم و به او گفتم پدر برادرم دروغ می گوید ، من هیچ صدمه ای ندیده ام و هر چه به مادرم اصرار کردم که برادرم را پیش شما نفرستد و این دروغها را به خورد شما ندهد ، قبول نکرد و برادرم را فرستاد . دیدم که پدرم به حرفهای من اهمیتی نمی دهد و در هر لحظه ناراحت تر می شود چون می دانستم که پدرم همیشه به حرفهای من توجه دارد و شاید هم مرا نسبت به دیگران بیشتر دوست داشت ، ولی در تعجب بودم که به چه دلیل اکنون کوچکترین توجهی به حرفهای من ندارد و فقط با برادرم صحبت می کند و به حرفهای او گوش می دهد . آنها پس از مدتی گفتگو ، با هم به سمت آن اتاقک به راه افتادند .

چون بی توجهی پدرم را نسبت به خود دیدم ، از او دور شدم و به کنار رودخانه رفتم و ترکه چوبی که در بین راه افتاده بود برداشتم و با آن به رودخانه تا زیانه می زدم و با خود فکر می کردم که چرا هیچکس به من توجهی ندارد ، شاید واقعا " مرده باشم " بعد بدنم را لمس می کردم و چون تمام اعضاء بدن را می دیدم و آنها را حس می کردم از این فکر بزودی منصرف می شدم و در همانموقع تصمیم گرفتم از وضع مادر مطلع شوم . در آن واحد نزد مادر و خواهرانم بودم و دیدم که همسایگان گرد آنان جمع اند و به آنها تسلی می دهند . مجدداً تصمیم گرفتم با مادرم صحبت کنم و به او بفهمانم که من سالم و زنده هستم ، ولی موفق نشدم پس از مدتی دوباره به نزد پدرم بازگشتم . برادرم در گوشه ای از اتاق به خواب رفته بود و پدرم نیز در گوشه ای دیگر مشغول کشیدن سیگار اشنو بود و فکر می کرد . در یک زمان کوتاهی متوجه شدم که برادرم حالت مرا پیدا کرده است ، یعنی خود در گوشه ای از اتاق خوابیده ولی یکی دیگر بیرون در مرا صدا می کند ، تا با هم بازی کنیم . خیلی خوشحال شدم و فوراً " نزد برادرم رفتم و به او گفتم چرا این داستانهای دروغ را سر هم کردی و پدرم را ناراحت کردی . تو که می بینی من نمرده ام . گفت درست است ، تو نمرده ای ولی دیگران چنین تصویری دارند و به کالبد خودش که در گوشه اطاق به حال خواب بود ، اشاره کرد و گفت او بیخود شلوغ کرده است ، مهم نیست برویم کنار رودخانه و قدری بازی کنیم . مدتی کنار رودخانه با هم بازی می کردیم و حتی یکبار هم به نزد مادرم آمدیم و به برادرم گفتم بگو

که من زنده ام و مادرم را از نگرانی خارج کن ، ولی مادرم به حرف برادرم هم توجهی نداشت . دوباره هر دو نزد پدرم برگشتیم . برادرم خوابیده بود و پدرم در گوشه دیگر اطاق لم داده بود . سلام کردم ، پدرم جوابی نداد برادرم هنوز در بیرون اطاق بود . پدرم پس از مدتی دراز کشید . من بدون توجه به بی اعتنایی پدرم سرم را روی بازوی پدرم گذاشتم و دراز کشیدم ، در این حال قادر بودم مادرم و جسم دوم خود را که در اتاق در بسته ای دراز کشیده بود ، به راحتی بینم .

پدرم خوابید و سرمای زیادی بر من چیره شد . هر چه خود را به پدرم چسباندم تا شاید گرم شوم نتوانستم بدن خود را گرم کنم . ناگاه تصمیم گرفتم نزد جسم خود که ملافه ای به عنوان روانداز داشت بروم و زیر آن ملافه بخوابم تا بدنم گرم شود . به سرعت از پیش پدرم به بندر گزرفتم و زیر ملافه ای که روی جنازه ام انداخته بودند خوابیدم و از آن پس متوجه هیچ نشدم . صبح روز بعد داخل همان اتاق نشسته بودم و خروس زیبایی را که خیلی دوست می داشتم در مقابلم گوشه اطاق قرار داشت و همه دوستان و اقوام به دیدنم می آمدند و با من حرف می زدند . تا این قسمت داستان ، موضوع مرگ من بود که تشریح کردم . چه معجزه ای رخ داده بود که باعث زنده شدن مجدد من شده بود که از یک مرگ و دفن حتمی نجات یافتم !

مادر و خواهرم در اتاق دیگر تا دیر وقت مشغول گریه و زاری بودند و پس از مدتی همسایگان و اطرافیان به منزل خود رفتند یا در گوشه ای خوابیدند . فقط خواهر دوم و مادرم بیدار بودند که آنها هم بالاخره در اثر ناراحتیهای روحی و جسمی حدود ساعت سه صبح در حالت اغماء به خواب رفتند . در بین خواب و بیداری ناگاه خواهرم از جا پرید و فریاد زد مادر مادر نگذار بیرون برو . مادرم که به حالت نیمه بی هوش بر زمین افتاده بود از جا بلند شد و گفت چه کسی را نگذارم بیرون برو ؟ خواهرم اظهار داشت آن خانم را . و سپس مادرم ما وقع را جویا شد و او گفت که خانمی در بالین برادرم حاضر شد و سر او را بر زانو گذارد و گفت برادر شما نمرده است قدری آب انار بیاور تا به او بدهم و من آب انار آوردم و آن

بانو به برادرم خورانید و پس از مدتی برادرم بر جای نشست و بعد از اینکه برادرم نشست آن خانم از منزل خارج شد که من فریاد زدم نگذار بروند. آنگاه خواهرم اصرار زیادی به مادرم کرد که به اتاق دیگر برویم و ببینیم که برادرم در چه حالی است. مسلماً " برای دوزن در نیمه شب تاریک، دیدن یک جسد بسیار مشکل است، ولی با اصرار زیاد خواهرم چراغ نفتی را برداشتند و چفت در اتاق را که از بیرون بسته شده بود و جسد من در آن قرار داشت باز کردند و وارد آن شدند و مشاهده کردند که تغییری در حال ظاهری من پدید نیآمده است. خواهرم آینه ای را از روی رف اتاق برداشت و مقابل دهان و بینی من قرار داد و با کمال تعجب مشاهده کرد که بر صفحه آینه بخار مختصری نشست و آینه تار شد. با دیدن این بخار فریاد می زند که مادر، برادرم زنده است برویم انار بیاوریم (در اطراف ساری دهی وجود دارد بنام کلباد، که انار شیرین و بسیار خوبی در آن می روید و این انار در محدوده مازندران نیز گاهی دیده می شود، خوشبختانه قدری از آن انارها در منزل موجود بود). با هم به انباری رفتند و قدری انار و یک قطره چکان با خود به اتاق آوردند و خواهرم (با همان روشی که در خواب دیده بود) سر مرا بر زانو گذارد و از بین دندانهای کلید شده من قدری آب انار وارد دهانم کرد و این عمل را حدود نیم ساعت ادامه داد. پس از مدتی در کمال تعجب مشاهده شد که قطرات عرق بر پیشانی من ظاهر شدند و قلبم به کندی شروع به تپیدن کرد و پس از چند لحظه نشانه تنفس هم در من دیده شد و تا وقتی که هوا روشن شد کاملاً " به هوش آمده و زنده شدم. مادر و خواهرم چون می دانستند که پدرم قطعاً " صبح زود اول وقت با هر وسیله ای که باشد خود را به بندر گز می رساند یک پستی آوردند و مرا بر آن تکیه دادند و آن خروس را هم به اتاق آوردند تا با او بازی کنم و بیدار باشم تا وقتی پدرم وارد شد مرا نشسته و زنده ببیند.

همانطور که پیش بینی شده بود، صبح اول وقت پدر و برادرم رسیدند. برادرم از دیدن من تعجب کرد، بطوریکه رنگ از رخسارش پرید و شروع به های های گریستن کرد و پدرم خدای بزرگ را شکر گزارد و گوسفندی قربانی کرد و گوشت آنرا بین مستمندان تقسیم کرد.

به آگاهی خوانندگان گرامی می‌رسانم که این رویداد بدون کوچکترین اختلافی با واقعیت به ثبت رسیده است و به هیچ عنوان هم جنبه تصویری و تخیلی ندارد و بطور کامل در زندگانی من رخ داده است •

زمانی که برای اولین بار در جلسه روحی شرکت کردم ، پس از برقراری تماس با روح دوستم و یقین پیدا کردن به وجود روح ، به یاد همین رخداد زندگانی خود افتادم و بارها در مورد چگونگی اتفاقات و حالاتی که در من به وجود آمده بود فکر کردم ، ولی تاکنون مایه را به رشته تحریر در نیاورده بودم •

از جریاناتی که پس از این رویداد در زندگانی من بروز نمودند یکی این بود که تا حدود چهار یا پنج سال بعد از آن واقعه هر زمان که با هر کسی روبرو می‌شدم ، به سهولت می‌توانستم از کلیه نظریات و عقاید و خواسته‌های او آگاهی یابم • بعدها در اثر مرور زمان این حالت در من رو به کاهش رفت •

البته هنوز هم تاکنون به طور کامل از بین نرفته است ، یعنی در برخی مواقع و حالات بخصوص ، به راحتی قادرم پی به افکار خوب و بد دیگران ببرم و بر تمام عقاید آنان آگاهی می‌یابم و این امر در زندگانی گاهی باعث عذاب من می‌شود ، چون در اکثر اوقات بداندیشی را در نزدیک‌ترین اقوام و دوستان خود می‌یابم و تنها عملی که می‌توانم در این مورد انجام دهم این است که به تدریج از آنان دوری کنم و چیزی از نظریات و تصمیمات خوب و بدشان بازگو نکنم •



جهان هیچ

از کار جهان ، آنچه شد حاصل همه هیچ است
هر کس به طریقی رود از خانه به افلاک
از پرده غفلت بدر آئی پس از آن مرگ
در منزل جانان همه در عالم حیران
راهی بنهاده که بیاید همگان رفت
در بودن جان فکر روان کن ، نه تن خویش
هرگز تو مگو اجر و ثوابی به جهان نیست
هر دم که بخواهد برد از عالم هستی
این خاک سیه گشته نصیب تن هر قوم
تا شمع شب افروز دل از ما همه بگریخت
از کشمکش عشق بتان هیچ نماند
بی شک برسد هر که بر آن منزل خاموش
شد قافله پیدا و یکایک همه رفتند
یارب بنمایان به من آن منزل قدسی

افسانه صد قوم و قبائل همه هیچ است
غیر از کرم خالق عاقل همه هیچ است
در عالم دیگر زر و محمل ، همه هیچ است
غیر از کرم و کسب فضائل همه هیچ است
هرگز مرو اندر ره باطل ، همه هیچ است
جان در ملکوت تن زائل ، همه هیچ است
یا گردش این چرخ سلاسل ، همه هیچ است
او قدرت این گیتی و کامل ، همه هیچ است
از بهر بدن شهرت و منزل ، همه هیچ است
این عالم و این چرخ و مسائل ، همه هیچ است
این عشق جهان سوز تو از دل همه هیچ است
گر ماتم و آهی شود حاصل ، همه هیچ است
جز رفتن ما در پی محمل ، همه هیچ است
غیر از کرم و لطف تو از دل ، همه هیچ است

رهبر به جهان تکیه مکن چون گذران است
تا خود بررسی بر لب ساحل همه هیچ است

تکامل روحی

یکی از پیچیده ترین اسرار خلقت در عالم ، حالت بوجود آمدن بشر است که به چه صورت نطفه در رحم مادر بسته می شود و تبدیل به جنین می شود و سپس مدتی در همان محل رحم مادر رشد و نمو می کند و پس از زمان معینی متولد می شود و پا به عرصه حیات می گذارد و در اثر گذشت زمان صاحب عقل و شعور و کمالات می شود و پس از گذراندن زمانی هم می میرد و به عالم ارواح برای زندگانی جدیدتری خود را آماده می سازد . از گذشته های دور تا چندی قبل کلیه علمای جهان از بیان چگونگی آن عاجز بودند تا زمانی که علم روحی جدید پا به عرصه گذارد و در بین سایر علوم خود را نمایاند . پس از اینکه این علم در دنیا رونق گرفت و افراد کثیری در جهان توانستند با ارواح تماس حاصل کنند ، اطلاعات بسیاری را از آنان بدست آورند و در این زمینه اروپائیان و آمریکائی ها خود را پایه گذار این علم می دانند . امروزه من نویسنده این کتاب که فردی مسلمان و معتقد به اصول ، بخصوص قرآن کریم می باشم صراحتاً به کلیه کسانی که خود را کاشف علم روحی در جهان می دانند اعلام می دارم که تمام بدست آورده های آنان مبتنی بر اصول قرآن کریم است و خداوند متعال این حقایق روحی را به رسول اکرم محمد(ص) فرموده بودند که بشریت را از وجود و چگونگی روح آگاه سازد ، ولی متأسفانه چون تا امروز هیچ یک از مسلمانان در این زمینه بطور جدی و قطعی وارد عمل نشده است لذا دیگران از متن دستورات و فرامین قرآن بهره برداری کرده و خود را کاشف این علم دانستند .

جهت صدق گفتار : به چندین آیه شریفه از قرآن کریم که وضعیت بشر را از زمان خلقت و بوجود آمدن نطفه و جنین و تولد و مرگ بطور صریح بیان فرموده اقدام می کنم تا بر همگان ثابت شود که پایه اکثر علوم عالم بر کتابهای آسمانی (که دستورات و فرمایشات خداوند متعال است) استوار است و افراد بشر با عقل خدادادی توانسته اند به برخی از آنان دست یافته و

حال حاضر قادر به تشخیص و یا درك آن نخواهد بود و زمانی به برخی از آن علوم دست خواهد یافت که آمادگی پذیرش آنرا داشته باشد *

خداوند متعال در سوره 'مبارکه' الفجر آیه ۲۶ در مورد چگونگی بوجود آمدن بشر در سطح کره 'خاکی چنین می فرمایند: و همانا انسان را از گل و لای سالخورده تغییر یافته ای بیافریدیم * و در سوره مبارکه 'فاطر آیه ۱۱ می فرماید:

شما نوع بشر را خداوند ، نخست از خاك بیافرید و سپس از نطفه خلق کرد و بعد از آن شما را جفت قرار داد و آنچه زنان بار گیرند و بزایند جز به علم و اراده او نخواهد بود و کسی عمر طولانی نکند یا از عمرش نکاهد جز آنکه همه در کتاب زندگانی او ثبت است و این بر خدا آسان است *

مشابه آیات فوق در قرآن کریم فراوان است که در مورد خلقت اولیه بشر فرموده اند که وی را از خاك و گل آفریده است و در آیات دیگری کاملاً مشخص شده است که تولد افراد بشر بصورت نطفه ای است که از طرف خداوند در رحم مادران جای خواهد گرفت کما اینکه در سوره 'مبارکه سجده آیه ۷ و ۸ می فرمایند :

آنگاه خلقت نژاد نوع بشر را از آب بی قدر مقرر گردانید، سپس آن را نیکو بیاراست و از روح خود در آن بدمید و شما را دارای چشم و گوش و قلب با حس و هوش گردانید *

در مورد حالت و چگونگی بوجود آمدن نطفه نیز آیات فراوانی در قرآن وجود دارد که ما در این مورد به آیات فوق اکتفا می کنیم و در این آیه اخیراً کاملاً مشخص است که پس از انعقاد نطفه روح از مکانی دیگر از طرف خداوند متعال بر آن دمیده شده که این نطفه بارور می شود و در زمان تکاملی خویش صاحب چشم و گوش و عقل و هوش می شود * یعنی نطفه از عالم مادی است که بعدها جسم را تشکیل می دهد و روح از عالم ملکوت خداوندی است که وجود این دو باعث بوجود آمدن بشر کامل است *

خداوند متعال در مورد وجود روح در سوره 'مبارکه الاسراء آیه ۸۵ قرآن کریم چنین

می فرمایند :

و تو را از حقیقت روح می پرسند ، جواب ده که روح از عالم امر خداست و شما پی به حقیقت آن نمی برید زیرا آنچه از علم بشما دادند بسیار اندک است و حقیقت و کُنه چیزی را بر علم جزئی خود در نمی یابید .

این آیه یکی از آیات خداوند متعال است که در چهارده قرن پیش یعنی در زمان جاهلیت اکثر افراد بشر عالم بر حضرت محمد (ص) نازل شده است و از آن زمان تا به امروز تغییرات کلی و چشم گیری در کلیه علوم و فنون مشاهده می گردد و علم روحی هم با پیشرفت سایر علوم موجود در عالم پیشرفتهایی کرده است که متأسفانه تا کنون به حساب ما مسلمانان نیامده است .

خداوند متعال حالت و چگونگی وضعیت بشر را از نظر خلقت و تولد کاملاً مشخص فرموده و در مورد زندگانی حیات و مرگ هم حقایق مهمی را در قرآن مجید بیان فرموده اند که از نظر خوانندگان گرامی می گذرد .

در سوره مبارکه الانعام آیه شریفه ۱۶۵ چنین می فرمایند :

او خدائست که شما را جانشین گذشتگان اهل زمین مقرر داشته و رتبه بعضی را از بعضی بالاتر قرارداد تا شما را در این تفاوت رتبه ها بیآزماید که همانا خدا سخت زود کیفر و بسیار بخشنده و مهربان است .

و یا در سوره مبارکه عنکبوت آیه ۶۲ در مورد رزق و روزی بندگان خود چنین میفرمایند :
خداست که هر کس از بندگان را خواهد وسیع روزی و یا تنگ روزی می گرداند که همانا او به صلاح حال کلیه خلایق آگاه است .

در قرآن کریم سوره مبارکه نور آیه ۶۴ خداوند فرموده است :

آگاه باشید که آسمان و زمین همه ملک خداست و شما به هر حالی که هستید البته خدا از آن آگاه است و روزی که به سوی او رجوع می کنید ، آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده اند آگاهشان می گرداند که خدا بر احوال همه آگاه است .

ولی خداوند متعال از نظر تکاملی روح بشر در جهان مادی زمان حیات در سوره مبارکه بقره آیه ۲۸ چنین می فرمایند :

مردم چگونه کافر میشوید بخدا و حال آنکه شما مرده بودید و خدا شما را زنده کرد و دیگر بار بمیراند و باز زنده کند و عاقبت بسوی او باز خواهید گشت • در این آیه مبارکه خداوند متعال وضعیت تکاملی روح بشر را در عالم مادی معین و مشخص فرموده اند •

با توجه به آیات فوق و آیات مشابه فراوان دیگری که در قرآن کریم وجود دارند ، زندگانی بشر را می توان در اصل به دو قسمت کاملاً متمایز جدا کرد و هر قسمت زمان بخصوصی از حیات وی محسوب می شود و سیر تسلسل آنها است که زندگانی کامل افراد بشر را در حیاتهای وی تشکیل می دهد و این دو بخش عبارتند از :

۱- **حیات مادی بشر** : زمان این زندگی برای همه افراد بطور یکسان نیست و هر فردی پس از تولد بنا به حکم خالق مسیری را در حیات خود می گذراند ، یا احتمالاً پس از انعقاد نطفه در رحم از بین رفته و پای خود را بر این عالم خاکی نمی گذارد ، و یا برعکس سالها ادامه حیات می دهد • این مدت کم و زیاد زندگانی قبل از مرگ ، حیات مادی بشر را تشکیل می دهد •

۲- **زندگی بشر پس از مرگ** : این مرحله پس از به اتمام رسانیدن زمان حیات او شروع می گردد • یعنی بشر پس از تولد و ادامه حیات و سیر تکاملی زندگانی ، با مرگ به اصل مبداء خود رجعت خواهد کرد •

با فرارسیدن مرگ و سفر به عوالم روحی این خلاء و فاصله پر می شود و بشر زندگانی اصلی روحی خود را مجدداً ادامه خواهد داد و زنجیر تسلسل حیات که تولد و حیات و مرگ است با وقوع مرگ تکمیل می گردد •

زمانیکه روح بشر بنا به فطرت کائنات جهت تکامل از عوالم روحی پای به یکی از کرات خاکی می گذارد ، حق انتخاب قالب محیط و یا نوع و نژاد را ندارد و این امر بنا به خواست و امر پروردگار است • روح باید این حالت زندگانی مادی جدید را برای تکامل و پیشرفت

روحي بیشتر پذيرد و اين مرحله از حيات را تکامل مادي روح مي توان به حساب آورد، چون در اين مرحله است که روح نسبت وابستگي خود را به ماده و ماديّات ابراز مي دارد و در صورت بي نيازي قادر خواهد بود خود را در مسير تکاملي حيات مادي قرار دهد.

هيچيک از اين دو زندگاني يعني تولد و مرگ بنا به دلخواه و خواست و اراده افراد بشر صورت نمي پذيرد و هر دوي اين زندگاني يکي است و در اصل ريشه روحي دارند و بنا به خواست پروردگار انجام و پايان خواهند يافت.

چنانچه روزي کليه افراد بشر هدف از خلقت و تولد خود را بدانند، هرگز از ناراحتي و سختي هاي زمان زندگي دلنگ نشده و از لذائذ و خوبيهاي زياد آن نيز خوشحال نخواهند گرديد و در هر زماني به علت و هدف از اين زندگاني خواهند انديشيد و در زمان شناخت حقايق حيات بايد در صدد تزکيه و بهبود وضع روحي و جسمي خود برآيند و از بديهاي عالم حيات دوري جسته و خود را در مسير تکامل روحي قرار دهند.

اين سير تکامل روحي در بشر، باعث بدست آوردن نيروهاي نهان روحي مي شود و در نتيجه نزديکتر شدن به سر منزل مقصود را باعث خواهد شد. يعني افراد با شناخت برخي از حقايق حيات، بديهها و نادرستي هاي وجودي خود را از دست خواهند داد تا روزيکه بتوانند پس از مرگ خود را به جهان چهارم روحي که هدف اصلي کليه ارواح است برسانند و پس از آن براي ارتقاء به جهانهاي بالاتر روحي خود را آماده ساخته و در مسير تکاملي جديدي قرار گيرند.

تکامل روحي بشر داستان و يا بحثي نيست که در اين کتاب و يا کتابهاي ديگر خوانده باشيم، بلکه اين اعتقادات در زندگي بشر از زمان پيدائش تمدن در بين اقوام و قبائل مختلف جهان رايج بوده است و در کتب بسياري نيز به آن اشاره شده است و در بعضي از اديان جهان قديم مانند برهما اين افکار جزء آئين زندگاني آنان محسوب مي شده است و گروه بسياري از مردم جهان با مذاهب و اعتقادات خودشان بر اين عقیده پايبندهند. ضمن اينکه در قرآن کریم سوره مبارکه البقره آيه ۲۸ (که قبلاً به آن اشاره شد) نيز اين مطلب تصريح شده است.

گذشته نیز دانشمندان بسیاری بوده اند که در این موارد نظریاتی ابراز داشته اند که می توان از افلاطون و بقراط به عنوان نمونه نام برد •

کلیه افراد بشر باید روزی به حقایق وجود و بقای روح پی ببرند و آگاه شوند که روحشان باید کامل و پاک شود تا بهتر بتواند در عوالم روحی به حیات روحی خود ادامه دهد و بهتر بتواند خود را به مبدأ و مرکز حیات اصلی که همان خداوند متعال است نزدیکتر کند. چون بشر تکامل نیافته است و معمولاً دارای غرایز حیوانی است و باید با تکامل روحی بتواند این غرایز را از خود دور ساخته و روح خود را کامل کند و به انسانیت که نتیجه تکامل خوی بشریت است دست یابد. در اثر وجود همین غریزه حیوانی است که برخی افراد ضعیف و تکامل نیافته فریب می خورند و تسلیم لذایذ دنیوی و مادی می شوند و به خاطر مادیات حاضر می شوند که تمام عواطف و انسانیت و شرف و درستی را زیر پا گذارند. بنابراین یکی از این چهار فرزند در مرحله بالای روحی و معنویت کامل قرار می گیرد و دیگری در مرحله ای پست و کثیف.

البته ماده خود به تنهایی قدرت ندارد که بتواند روح را بطور کامل و صد در صد در اختیار گیرد و برای همیشه تحت سلطه خود در آورد و به همین دلیل است که گاهی ملاحظه می شود فردی خطاکار و نادرست زمانی بخود می آید و دست از اعمال شیطنت آمیز و زشت خود برمی دارد و تا آخر عمر خود را به پاکی و درستی می گذراند.

در اصل روح افراد بشر از زمان مرگ جسمی خود با خبر است یعنی در ضمیر ناخودآگاه وی این اطلاع وجود دارد، ولی جسم هیچگونه خبری از آن ندارد. گروهی از افراد شرور تا نزدیکی مرگ جسمانی به هر نوع کار خلاف و زشت و بدی دست می زنند و نمی توانند از آن اعمال دست بردارند؛ ولی در وقتی که به سنین پیری می رسند و پایان زندگی خود را نزدیک می بینند، در صدد بر می آیند تا گذشته های خود را جبران کنند و بقیه ایام حیات جسمانی را به اعمال صواب پردازد. البته از این امر غافلند که زمان کافی برای تغییر اعمال و جبران گذشته های بد خود نخواهند داشت. اگر توجه کرده باشید اکثر افرادی که در سنین بالا قرار دارند، در اواخر حیات از مهربانی و گذشت و انسانیت خاصی برخوردار می شوند و در صدد این بر می آیند که به افراد ضعیف کمک کنند، یا اموال خود را برای خیرات به فقرا ببخشند و یا

گاهی هم برای بهبود وضع روحی خود پس از مرگ اموال خود را وقف می کنند و با این اعمال سعی بر این دارند خطاهای زمان گذشته حیات خود را جبران کنند.

شما خوانندگان گرامی حتماً تاکنون به چنین افرادی برخورد کرده اید یا درباره آنها مطالبی شنیده اید، ولی متأسفانه با تمام تلاشی که آنان در این زمان از خود نشان می دهند موفق نخواهند شد تا قدمی مثبت و گامی کامل جهت آخرت خود بردارند. چون آنها در آخر عمر از ترس و وحشت مردن به چنین اقدامی دست زده اند نه از روی صدق و صفای باطن و انسانیت شناخت خداوند، ولی به هر صورت اقدام چنین اعمالی حتی در آخر عمر هم از نظر خداوند پوشیده نخواهد بود و همانطوری که در قرآن کریم آمده است، خداوند بخشنده و مهربان است.

به یقین تا کنون در زندگانی شخصی شما و یا اطرافیان شما چنین اتفاقاتی رخ داده است که باطناً قصد اجرای عملی را نداشته اید، ولی زمانی به خود آمده مشاهده کرده اید که آن عمل به حقیقت پیوسته و اجرا شده است. چنین اعمالی را در علم روحی مبارزه جسم مادی با روح می نامند که گاهی عمل صواب یا گناهی بدون اراده و ناخواسته بوقوع پیوسته است و اجرا کننده آن باطناً مایل به وقوع آن حادثه یا حالت نبوده ولی در اصل اتفاق افتاده است.

این عمل یکی از نیروهای اسرار آمیز طبیعت است. در حقیقت طبیعت آکنده از اسراری است که هرگز در دوران عمرمان نخواهیم توانست به ذره ای از آن پی ببریم. معمولاً شخصیت مادی اشخاص در زمان حیات طائب جاه و ثروت و مقام و لذت و غیره است ولی شخصیت روحی همواره در صدد یافتن مقام معنوی است.

زمانی اتفاق می افتد که قدرت جسم بر روح برتری می یابد یعنی معنویت در مادیات غرق می شود و قدرت روحی در بشر رو به نقصان می گذارد. در چنین مواقعی است که روح در مقابل هیولای ماده زانو بر زمین می زند و از خود مقاومتی نمی تواند نشان دهد و برای خوش آیند جسم با آن همراهی می کند و از راه صواب و حق و عدالت خارج می شود. ولی چنانچه روح بتواند در مقابل خواسته ها و تمایلات جسم که همان ماده پرستی است مقاومت کند،

می تواند خود را از سقوط تکامل روحی نجات بخشد و مسیر معنویت و انسانیت را جهت رسیدن به ابدیت پیماید .

زمانیکه درباره جسم مادی و ماده پرستی و لذت بردن و تمتع بر گرفتن از لذائد دنیوی بحث به میان می آید، منظور این نیست که کسی از برکات و الطاف خداوندی در زمان حیات مادی استفاده صحیح نکند و به بهانه اینکه قصد دارد روح خود را پرورش دهد و به معنویت دست یابد، از کلیه نعمات الهی بی بهره شود . مطلقاً چنین هدفی در نوشته ها منظور نبوده است ، بلکه منظور این است که از تمام داده های خداوند به طور درست و انسانی استفاده شود .

اگر کسی غذا و یا میوه ای را نخورد مسلماً طعم و مزه آنرا هم نمی داند و برای بدست آوردن آن هم تلاش نخواهد کرد . ولی اگر کسی از آن غذا یا میوه استفاده کرد و جهت به دست آوردن مجدد آن مرتکب عمل خلافی نشد و از طریق صواب آنرا به کف آورد، حرمت روحی خود را حفظ کرده است ، و گرنه برای به دست آوردن آن راههای ناصوابی نیز وجود دارد . در این زمان است که روح تابع ماده شده و برای بدست آوردن آن چیز خود را آلوده می کند . دوری از مادیات زودگذر و بهره گیری درست از لذایذ برای بشر کاری است بسیار مشکل و افراد بشر به روحی بسیار قوی و مترقی نیاز دارند تا بتوانند از مادیات و زیبایی های فریبنده جهان چشم پوشند . گاهی برای به دست آوردن آن دست به اعمالی می زنند که تقریباً تا مرحله نابودی جسمی خویش پیش می روند . گاهی جسم مادی اعمالی را می طلبد که برای به دست آوردن آن از هیچ گونه عمل خلاف و زشتی رویگردان نخواهد شد .

گاهی در اجتماع و یا محیط های خانوادگی به واقعیهایی بر می خوریم که باید به آنها دقیقاً توجه کنیم . ولی برخی از آنها به راحتی می گذرند و توجه چندانی نسبت به آنها از خود نشان نمی دهند . فرضاً دیده یا شنیده اید که طفلی در سن چهار سالگی قادر است کاملاً بخواند و بنویسد یا در سن پنج یا ده سالگی بزرگترین و بهترین آثار موسیقی را خلق کند یا کودکی قبل از بلوغ موفق به دریافت درجه لیسانی و یا دکترا در بعضی از رشته های علمی می شود و یا

مشاهده می گردد نقاشی در سن نوجوانی فوت می کند و از خود بسیاری آثار ارزنده و نفیس بر جای می گذارد که بعداً باعث حیرت همگان می شود ، و یا در ادوار مختلف دانشمندان بخصوصی ظهور می کنند که مشابه آنها تا سالهای زیادی دیده نمی شود . این نوع پدیده ها را با چه علم و یا منطقی می توان تفسیر کرد؟ آیا بعلت فراگیری فراوان و کسب علم و هنر در زمان حیات خود موفق به انجام چنین اعمال و یا حرکاتی شده اند؟ خیر ، چون برای پدید آوردن چنین آثار ، یا فراگیری چنین علم می ، در زمان حیات کوتاه خود فرصتی نداشته اند . اگر هم فرض کنیم که این نوع پدیده ها در ذات افراد بشر است باید پذیرفت که ذات مادی بشر در اصل یکی است و استثنائی در خلقت مادی آنان وجود ندارد (غیر از حالت های استثنائی در برخی از افراد بشر که آنهم بنا به خواست خداوند است) . از طرفی دیگر اگر قدرت فراگیری و استعداد های شگرف جزء ذات مادی کلیه افراد بشر است حداقل لازمست برای یک خانواده و در بین خواهران و برادران چنین حالات مشابهی وجود داشته باشند ، در صورتیکه مشاهده می نمائیم که فرضاً " یکی از افراد خانواده جوهر و قدرت فوق العاده و نبوغ خود را بروز میدهد و دیگران افرادی عادی و معمولی و گاهی هم از نظر فکری و اجتماعی در سطح بسیار پائین تری از جامعه خود قرار دارند .

علم محیط ، هرگز قادر به جوابگوئی صحیح و منطقی درباره چنین اتفاقات و یا اشخاصی نخواهد بود و نمی تواند واقعیات حیات را از نظر علمی برای بشریت بشکافد . ولی در علم روحی جدید این مسائل و مشابه آنان کاملاً حل شده و نقطه ابهامی وجود ندارد و می توان جواب کامل هر سئوالی را توسط خود ارواح دانست .

در نهایت به این نکته خواهیم رسید که خداوند در بدو تولد افراد بشر روح بخصوصی را در کالبد آنان دمیده و هر یک از افراد بشر جهت تکامل روحی خود لازمست در زمان حیات تلاش کند ، تا بتواند مسیر صحیحی را جهت رسیدن به ابدیت حیات پس از مرگ بیمایند . و به صورت دیگری می توان بیان داشت که ژن روحی هر فرد بشر نسبت به سایر انسانها مستثنی است ، و به همین دلیل است که یکی از افراد خانواده نسبت به سایر اعضای خانواده تفاوت پیدا

می کند و حالات وی مشابه هیچ یک از سایر افراد هم خون خود نیست و فرضاً فقط یک نفر در این خانواده استثنائی شده و به معنویت دست می یابد یا عکس آن • حال دلیل اینکه چرا روح پر قدرت این شخص قادر است جسم را به اعمال حیرت انگیز و محیرالعقولی وادارد بجثی جداگانه و شنیدنی است که خارج از این مبحث است •

زمانی که خوانندگان گرامی بتوانید این کتاب را با دقت به پایان برسانید مسلماً قادر خواهید بود با ارواح نزدیکان خود در تماس باشید و در آن زمان است که زیبایی های زندگانی و واقعتهای حیات بر شما آشکار شده و می توانید به قسمت بسیار کوچکی از اسرار طبیعت دست یابید • مواردی که شاید تا امروز به صورت افسانه حیات تمام فکر شما را مشغول کرده است • نظریه 'کلیه' ارواح در مورد تکامل یافتن روح بشر بدین شرح است :

روح افراد بشر از بدو انعقاد تا هفت سالگی بطور کامل در بدن مادی آنان تکمیل می شود و افراد هفت سال به بالا دارای روحی کامل هستند • اگر واحد روح را یک فرض کنیم و روح کامل باید دارای یکصد واحد روحی باشد، در بدو تشکیل جنین فرضاً می بایست پنج واحد از روح در کالبد جنین دمیده شود و در آغاز تولد به ده واحد و تا هفت سالگی به واحد تکمیلی یعنی یکصد واحد خود برسد •

در برخی از مواقع بنا به حکمت خلقت و خواست خداوند متعال مشاهده می شود که فرضاً در بدو تشکیل جنین ده واحد روحی در کالبد وی دمیده شده و در زمان تولد نوزاد واحد روحی به سی و تا چهار سالگی به یکصد واحد تکمیلی خود می رسد • آنوقت است که برخی از افراد بشر از خود شگفتی هائی را بروز می دهند که باعث حیرت همگان می شود •

در جلسه ای ، عقیده یکی از ارواح را دربارهٔ چنین افراد نابغه و استثنائی جویا شدیم ، و ایشان چنین فرمودند :

افراد نابغه و استثنائی که گاهی در کره خاکی دیده می شوند بنا به خواست و قدرت خداوند متعال بوده و دست بشر در بوجود آوردن چنین افرادی دخالت ندارد •

در یک جلسه روحی حضار خواستند تا با روح دانشمند مشهور قرن بیستم انیشتین تماس

حاصل شود • توسط روح مرشد جلسه از ایشان دعوت به عمل آمد و در حضور گروهی از علاقمندان به کارهای روحی با روح ایشان مکالمه زیر انجام پذیرفت:

- آقای انیشتن آیا شما در این جلسه حضور دارید؟

- بلی

- سلام این گروه را که مشتاق مکالمه و دیدار جنابعالی هستند بپذیرید •

- سلام من هم به جمع شما •

- آیا شما به تکامل روحی معتقدید؟

- بلی

- آیا تولد شما در روی کره زمین جهت تکامل روحی بوده است •

- بلی، ضمن اینکه باید در مورد برخی از شناخت های مادی کره زمین نیز سهمی داشته

باشم •

- آیا حیاتی در سایر کرات آسمانی ما وجود دارد؟

- بلی، حیات خلقت خداوند فقط به کره زمین ختم نمی شود و مخلوقات فراوانی برخی از

کرات آسمانی را پر کرده اند که خداوند به تمام آنها هم روزی عنایت می فرمایند و در آنجا

تمدن های بسیار پیشرفته تری نسبت به تمدن کره زمین مشاهده می شود •

- آیا افرادی که در سایر کرات آسمانی زندگی می کنند شباهتی به افراد خاکی کره زمین

دارند؟

- بلی کاملاً مانند افراد زمین هستند و تنها اختلاف آنان تمدن و پیشرفت است و گاهی هم

تغییرات بسیار ناچیزی از نظر شکل ظاهری در آنان مشاهده می شود •

- در حال حاضر شما در کدام جهان روحی زندگی می کنید •

- جهان سوم طبقه هشتم •

- ممکن است بفرمائید شغل شما در جهان روحی چیست؟

- بلی نمایش جهان خاکی شما به ارواح جهان سوم •

- نمایش با چه وسیله ای؟
- ما ارواح نیازی به وسیله نداریم و هر وقت تصمیم بگیریم در هر نقطه ای با قدرت عقلی خود حاضر می شویم.
- آیا ارواحی که به جهان چهارم روحی بروند تکامل یافته بوده و دیگر نیازی به تکامل روحی مجدد نخواهند داشت؟
- بلی همینطور است.
- آقای انیشتن شما در زمان حیات زحمات زیادی جهت کشف و شناساندن اتم به اجتماع بشری در کره زمین کشیدید و فعالیت‌های فراوانی نیز در این زمینه داشتید و بسیاری از نیروهای اتم را به بشریت نشان داده اید، آیا اکنون پس از مرگ خود از این عمل راضی هستید؟
- از این طرز استفاده خیر. ولی منظور من شناساندن عنصری از عناصر موجود بود و وظیفه داشتم که این علم را در کره زمین شناسانیده و گسترش دهم. حال در این کره، خاکی ها هستند که چه استفاده ای از وجود آن بکنند. این مربوط به آنهاست. من واقعیت اتم را در جهان خاکی به اثبات رسانیدم نه نیروی انهدامی و مخرب آن را. ضمن اینکه جمع شدن آب زیاد هم در برخی از مواقع، باعث انهدام خواهد شد و بدتر از اتم است.
- اگر شما می دانستید که گروهی از افراد بشر روزی از نیروی مخرب آن به نفع خود و به ضرر دیگران استفاده خواهد کرد آیا دست به این اقدام می زدید؟
- بلی، همانطوریکه قبلاً گفتم من وظیفه داشتم تا این نیرو را به جهان خاکی بشناسانم، چون تمدن بشر خاکی به مرحله شناخت اتم رسیده است، لذا می بایست آنقدر از آن استفاده های مختلف بکند تا روزی به واقعیت وجود اتم و قدرت بالاتر تجزیه ای آن پی ببرد و بعد از آن از این خرابکاریها دست بر میدارد. امروزه بشر بیش از نود درصد از نیروهای مخرب آن استفاده می کند و حداکثر ده درصد آن را به نفع بشریت بکار می برد. اگر روزی بتواند از نود درصد مابقی هم به نفع بشریت استفاده کند، مسلماً به مرحله شناخت بالایی از اتم رسیده است.

- جناب انیشتن آیا پیامی برای مردم خاکی دارید؟

- بلی ضمن تشکر از شما ها که این جلسه ارتباط را تشکیل دادید، مردم باید بدانند که مرگ حق است و وجود و بقای روح قطعی است و تکامل روحی در بشر تا رسیدن به مرز درستی و پاکی جزء وجود حیات است • به زندگی زودگذر حیات وابسته نشوید و دل به آن نبندید و دست از برادر کشی و انهدام بردارید • اگر در زمان حیات خود خلافی کردید خود شما هم پس از مرگ پاداش و کیفر می شوید • پس قدری واقع بینانه تر به واقعیت حیات که مرگ در رأس آن است بیندیشید • اگر روزی افراد طالب کسب علم بودند، حاضریم در جلسات آنان حاضر شوم و راهنمائی های سودبخشی را به آنان بکنم • ولی متأسفانه افراد بسیاری، بخصوص کسانی که قدری در علوم محیط خاکی پیشرفته تر هستند، از وجود و بقای روحی اطلاعی ندارند و همین بی اعتقادی آنان باعث می شود که نتوانند راه دیگران را پیگیری و تکمیل کنند •

- جناب انیشتن از اینکه لطف فرمودید و به جلسه ما تشریف آوردید کمال تشکر را

داریم •

- خواهش می کنم • من در زمان حیات جسم خود را در اختیار علم قرار داده بودم ، حال روحم را هم می توانم در اختیار علوم روحی و پیشرفت آن قرار دهم چون خداوند متعال در چنین امور روحی موافقت دارند •

از پیدایش بشر در سطح کره زمین تا به امروز میلیونها سال می گذرد، ولی پیدایش تمدن و تشکیل جوامع هنوز به چند هزار سال نمی رسد. از زمان شروع تمدن و جوامع بود که در هر زمانی مرسلین و نوابغ و دانشمندان به ترتیب استعداد و کشش افراد کره زمین جهت آموزش و راهنمایی بشر پای در عالم خاکی گذاردند تا اینکه امروزه بشر به این سطح علمی و معنوی رسیده است. در زمینه علوم معنوی و مذهبی نیز چنین است، و خداوند زمانی مرسلین را جهت راهنمایی بشر در کره خاکی اعزام فرمودند که بشر قادر به درک و فهم حقایق دینی و مذهبی شده باشد.

کلیه نوابغ و دانشمندانی که از بدو شروع تمدن در جهان ظهور کرده اند هر یک به ترتیب باعث تکامل علوم شده اند. در این قرن که تا به حال نود سال آن گذشته است، جهان با شگفتیهای عجیب و ناباوری نسبت به قرن گذشته مواجه است بطوری که در قرن پیش تصور آن هم برای بشر میسر نبود. چون بشر در گذشته کشش پذیرش چنین پیشرفتی را در علوم نداشت، به همین دلیل هم علمی بوجود نیامد که باعث حیرت آنان باشد.

استعدادهای نادری که گاهی در بعضی از نقاط جهان دیده می شوند یکی دیگر از دلیل قدرت روحی بشر در عالم حیات است. چون اکثر نوابغ از بدو طفولیت به ترتیب نبوغ خود را بروز می دهند و اکثراً تمام حرکات و رفتار آنان با کودکان هم سن و سالشان متفاوت است، گاهی تعدادی از این افراد در اختیار و در جریان قرار می گیرند و نبوغ آنان از طرق علمی شکوفا میشود و تعدادی نیز به علت عدم کشف و دسترسی به علوم قادر نخواهند بود نبوغ خود را به عرصه ظهور بگذارند و در نهایت بدون بهره دهی به اجتماع خود و شکوفائی از دنیای خاکی به جهان روحی رهسپار می شوند.



معجز قرآن

قدرت جسم و روان در اثر جان دارم
 روح من، سیر تکامل کند اندر دو جهان
 این تن عاشق بود اندر چمن خانه خویش
 رندی و خوش نظری شد همه سر لوحه عشق
 ماجرای من و معشوق شد افسانه، ولی
 نگشایم در غمخانه، به روی کس و خویش
 نالم از درد جگر سوز و نگویم به کسی
 کارم از گریه گذشته، دلم انبوه بلا
 خامی و سادگی دل شده بازیچه، ولی
 یارب این رندی و پاکی، تو مگیرش ز وجود
 عمر تن رفت و دل افتاده در این آتش و دود
 عشق دل کم مکن از ما، صنم وادی غیب
 پارسائی طلبم از تو که شاید به دمی
 دیده ام آن ملکوت دمی اندر ره خویش
 به جهان قدرت تن را همه از آن دارم
 بودن هر دو جهانش همه اذعان دارم
 عشق روحم همه از عالم تابان دارم
 دل عاشق شده از، عالم پنهان دارم
 به که گویم زنهان؟ خود همه ایمان دارم
 نزد ناکس ز چه رو، زجه و حرمان دارم
 نزد بیگانه غم را زچه عریان دارم
 گریه در قلب و لبم بر همه خندان دارم
 در جهان دگری رونقم از آن دارم
 که مبادا هوسی بر دل رخشان دارمی سر آید
 کی سر آید غم و، دل سوی گلستان دارم
 گریه آنجا برسم خود سر و سامان دارم
 قیمت و روح و روانم به تو ارران دارم
 با وجودم هوس ملک سلیمان دارم

به تکامل برسد رهبر و جان هدیه کند
 این تکامل همه از معجز قرآن دارم

اکتوپلاسم چیست

جسم بشر ، از عناصر بسیاری تشکیل شده است که شاید هنوز نسبت به بیشتر اجزاء تشکیل دهنده ، آن شناسایی حاصل نشده است و احتمالاً " به این زودیهها هم موفق نخواهد شد تا اینکه بتواند ، کلیه آن عناصر تشکیل دهنده اعضاء وجودی خود را بطور کامل و مطلق بشناسد .

اکثر دانشمندانی که تا کنون درباره بشر بررسی کرده اند فقط توانسته اند به بخشی از قسمت جسم مادی او پی ببرند و آن را مورد مطالعه قرار بدهند و به کشفیات ناچیزی هم در این مورد نائل شده اند ، ولی دانشمندان کمتری درباره جسم اثیری و یا روح افراد بشر مطالعات جدی و دقیقی داشته اند و از این رو اکثر عناصر تشکیل دهنده وجود ذاتی بشر بجز تعدادی سلول و مواد معدنی و غیره تا کنون شناخته نشده است . از جمله عناصر ناشناخته جسم بشری که با جسم اثیری و روح او ارتباط مستقیم دارد ، ماده ای است بنام اکتوپلاسم که اخیراً دانشمندان روح شناس به وجود آن در زمان خوابهای روحی و مدیومی پی برده و موفق شده اند با دوربین های مخصوصی از این ماده در زمان خروج از بدن مدیومهای قوی روحی در جلسات تماس با ارواح عکس برداری کنند و در معرض دید همگان نیز قرار دهند .

اکتوپلاسم ماده ای است بصورت بخار یا دود ، که در زمان خواب روحی از بعضی قسمتهای جسم مدیوم خارج می شود و این مواد خارج شده از بدن توسط دستگاههای عکاسی مادون قرمز یا ماوراء بنفش قابل رویت و عکسبرداری است .

رنگ این ماده در افراد مختلف به رنگهای سفید تا دودی مایل به سیاه مشاهده شده است . البته باید توجه داشت که رویت این ماده معمولاً با چشم معمولی انجام پذیر نیست مگر آنکه از دستگاههای یاد شده فوق جهت دیدن و شناخت آنها استفاده شود ، ضمن اینکه افراد نادری که مدیومهای قوی ئی هستند می توانند ، با چشم تن این ماده را رویت کنند .

این ماده پس از خوابیدن کامل و سیط روحی در مجالس تماس با ارواح از منافذ و یا برخی از قسمت های بدن مانند دهان، بینی، گوش و گاهی تواماً خارج می شود. چنانچه قصد جلسات روحی قصد تجسد نباشد و فقط هدف ارواح نمایش پدیده های روحی باشد، مقدار خروج اکتوپلاسم از بدن و سیط کمتر خواهد بود. همانطوریکه از تجزیه اسم این ماده پیداست این بخار از پلاسمای خون افراد که مایعی رقیق و بی رنگ است سرچشمه گرفته و منبع اصلی آنرا خون تشکیل می دهد و هر چه رنگ این عنصر روشن تر و شفاف باشد به همان نسبت هم قدرت مدیومی و سیط بیشتر بوده و در نتیجه پدیده های روحی قوی و مناسب تری در مجالس روحی توسط ارواح مشاهده خواهد شد.

ارواح با استفاده از این ماده قادر خواهند بود، در جلسات روحی تجسد یافته و به روح و تن پوش خود جسم دهند. یعنی جسم اثیری با قدرت گرفتن از اکتوپلاسم حالت مادی به خود می گیرد و قابل رؤیت و لمس می شود.

بطوریکه در این حالت، حضار قادرند جسم شخصی را با همان مشخصات قبل از مرگ بخوبی رؤیت کنند.

این بدن کاملاً مانند بدن یک انسان زنده، سفت و محکم و دارای قدرت جسمی و فیزیکی و تکلم و حرکت خواهد بود. ترشح این ماده از بدن و سیط در زمان تاریکی مطلق و یا نور بسیار ضعیف قرمز صورت خواهد گرفت و پس از پایان جلسات روحی و استفاده کامل ارواح از این ماده جهت بروز پدیده های روحی، کلیه اکتوپلاسم مترشحه از بدن مدیوم مجدداً وارد بدن و جذب پلاسمای خون وی می شود، چنانچه خروج این مواد طبق دستورات صحیح و روش منطقی تماس با ارواح صورت گیرد، مطلقاً صدمه ای به مدیوم وارد نخواهد شد، و هیچگونه تأثیر سوئی بعداً در وی بوجود نخواهد آورد. ولی اگر قبل از خاتمه جلسه روحی اشتباهی رخ دهد، فرضاً در اواسط جلسه روحی چراغها بطور ناگهانی روشن شوند و یا هیاهوی زیاد باعث ناراحتی و سیط شود، جذب پلاسمای بدن به کندی صورت خواهد گرفت و این امر گاهی باعث ناراحتی و سیط می شود که هنوز در خواب است و به همین دلیل است که

روشن کردن چراغها را در اواسط جلسه و هنگامیکه ارواح جلسه را ترك نکرده اند منع کرده اند.

اگر به دلائلی چراغها ناگهان روشن شوند و جذب پلاسمای بدن وسیط به کندی صورت پذیرد، گاهی وسیط پس از بیداری دچار تشنج و تهوع می شود. در این حالت، هادی جلسه باید خونسردی خود را کاملاً حفظ کند و به وسیط آرامش دهد و افراد اطراف وی را متفرق سازد و به او مقداری شربت قند غلیظ بخوراند و پس از چند دقیقه وسیط حالت عادی خود را باز خواهد یافت.

بطور کلی پس از ختم جلسات روحی، باید حداقل تا یک دقیقه از روشن کردن چراغهای سالن اجتناب ورزید، تا اینکه اکتوپلاسمهای موجود در جلسه کاملاً جذب بدن مدیوم شود و سپس چراغها را به ترتیب نور کم روشن کرد و وسیط را نیز با نور کم از خواب بیدار کرد.

از جنس کامل و چگونگی تشکیل و بوجود آمدن و خروج اکتوپلاسم از بدن و جذب آن هنوز اطلاعات کامل و دقیقی در دست نیست، ولی دانشمندان مواد اکتوپلاسم مترشحه از بدن مدیوم را در آزمایشگاهها مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسیده اند که برخی از اجزاء تشکیل دهنده آن از کلرید سدیم و فسفات کلسیم است.

در اکثر جلسات تجسیدی، گاهی دیده می شود که ارواح به طور کامل تجسد نمی کنند و فقط قسمتی از اعضاء بدن آنها متجسد شده و قابل رؤیت می شود و گاهی هم کلیه قسمتهای آنها تجسد می یابد، علت بروز چنین پدیده هائی را میتوان به اکتوپلاسم موجود در جلسه مربوط دانست و مقدار و نوع آن در تجسدهات روحی نقش عمده ای را ایفاء می کنند. یعنی وجود مدیوم و قدرت وی در ایجاد نوع اکتوپلاسم مورد نیاز ارواح در تظاهرات روحی نقش بزرگ و به سزایی را دارا می باشد. به طور کلی موفقیت در هر یک از مجالس روحی بستگی به شرایطی دارد که قبلاً در محل تدارك دیده شده است.

بعضی از تجسدهات در جلسات روحی به قدری روشن و واضح است که در همان وهله

اول ارواح کاملاً شناخته می شوند و در چنین حالاتی مشاهده شده است که هیچگونه تغییرات ظاهری در جسم تجسیدی شخص ، پس از سالها مرگ ، دیده نشده و حتی تغییرات شخصیتی هم در آنان بوجود نیامده است .

در جلسات روحی ، ارواح برای تجسد یافتن تنها از ماده اکتوپلاسمی که توسط وسیط بوجود می آید استفاده نمی کنند ، بلکه از سیالات حضار هم که در جلسات روحی پراکنده می شود برای تجسد خود بهره می گیرند .

ترکیب اکتوپلاسم و سیالاتی را که ارواح به نسبت دلخواه با هم مخلوط می کنند و بدین ترتیب قابل استفاده می شود ، در اصطلاح علم روحی تلی پلاسم می نامند . یعنی در اصل این ماده اخیر است که تجسدهات را بوجود می آورد و به همین دلیل است که لازمست نسبت حضار معتقد بوجود و بقای روح در جلسات بیشتر از افرادی باشد که اعتقادات کمتری نسبت به وجود ارواح دارند ، چون سیالات مثبتی که فضای سالن را فرا می گیرند ، در تجسدهات روحی رل مهمی دارند و به همین ترتیب سیالات منفی نیز در عدم بوجود آمدن پدیده های روحی بسیار مؤثرند .

ارواحی که در جلسات روحی حاضر می شوند ، اکثر قریب به اتفاقشان پوشیده و با لباس هستند ، این لباسها معمولاً شبیه لباسهائی است که ارواح در زمان حیات خود از آنها بیشتر استفاده می کرده اند . فرضاً اگر روح یک نفر نظامی که در زمان حیات همیشه او را با لباس سربازی می دیدند در جلسه حاضر شود ، به احتمال قوی جهت شناساندن خود به حضار با همان لباس نظامی ظاهر خواهد شد . نظر به اینکه تقریباً تمام ارواح با لباسهای زمان حیات خود در جلسات روحی حاضر می شوند ، عقیده اکثر دانشمندان روحی بر این است که تمام اجسام و گیاهان و حیوانات و یا بشر دارای دو شکل ، که یکی از آنها شکل فیزیکی یا مادی و دیگری شکل اثیری است ، می باشند ؛ و به همین دلیل است که ارواح در جلسات روحی با همان لباسهای خود که قبل از مرگ استفاده می کرده اند ظاهر می شوند . در این باره از روح حاضر در جلسه ای سؤال شد و ایشان چنین جواب دادند :

سؤال:

آیا اجسام نیز در جهان روحی دارای شکل بخصوص خود هستند؟ یعنی اجسام نیز پس از نابودی شکل ظاهری خود را حفظ خواهند کرد؟

جواب:

بلی اجسام پس از نابودی و از بین رفتن شکل ظاهری، شکل اثری خود را حفظ می کنند، چون هر عنصری دارای خصوصیات مربوط به خود اوست و در صورت دگرگونی و یا تغییر شکل، حالت اولیه آن از بین نخواهد رفت. فرضاً اگر شیئی بسوزد به خاکستر و حرارت و دود بدل می شود و ظاهراً از بین می رود ولی در اصل همان حالت اولیه او به صورت اثری با تبدیل جدید بجای خواهد ماند.

همانطوریکه در بخشی از این کتاب بطور مفصل بیان شد، ارواح قادرند هر چیزی را با نیروی عقل (و اثر آن بر ماده) به وجود آورند و از آن استفاده کنند و به همین دلیل نیز قادرند با نیروی عقل لباسهای دلخواه خود را بوجود آورند و در مجالس تماس بر تن کنند.

لباس اکثر ارواحی که در جلسات روحی حضور می یابند به صورت الوان و به رنگهای گوناگون است و لباس بانوان اکثراً تور حریری است که تمام بدن آنها را پوشانیده و کلاهی از همان تور نیز بر سر دارند. در زمان ختم جلسات و ناپدید شدن قسمتهای مختلف ارواح، این لباسها جزء آخرین قسمتی است که ناپدید می شود.

در مجالس تماس با ارواح، دانشمندان توانسته اند با اجازه خود ارواح قسمتی از لباسهای آنها را با قیچی بریده و پس از ختم جلسه به آزمایشگاهها و لابراتوارها برده و تحت آزمایشهای دقیق و تجزیه قرار دهند، و در نهایت به این نتیجه رسیده اند که لباس ارواح تقریباً از همان جنس اکتوپلاسم است.



گرز خشخاش

برون افتاده تخمی ، از نمک پاش
 که در هر ذره بینی صنع نقاش
 به تاریکی نگون خوابیده ، خفاش
 که صنعتگر نچیند ، آن به منقاش
 نه کم ، بر مور و ماهی ، یا که عنقاش
 کجا در کش رسد بر گرز خشخاش
 یکی از راز خلقت ، کی شود فاش
 به فکر رفتن خود از جهان باش
 ز خود سوزد بدن ، نی لاشه از لاش

فلک باغ و جهان گریزی ز خشخاش
 برون آمد زمین از بطن آن تخم
 نبات و انس و حیوان ، در پی نور
 انار آنگونه اندر بقچه پیچید
 رساند رزق و روزی ، هر شب و روز
 بشر عاجز کنون از فهم یک تخم
 هزاران نکته اندر ذره پنهان
 اگر دیدی تو نوری راز افلاک
 غلام آن نظر بازم که در عمر

نظر بازی بر این رهبر حلال است
 دلی را بهر زر بیهوده مخراش

صفحات روشن یا منیره و شرایط تماس با روح

یکی از وسایل مادی که جهت استفاده پدیده های روحی به کار می رود، صفحات منیره یا صفحات روشن است. این صفحات وسائلی هستند که ارواح زمانیکه از اتاق تاریک جهت اجرای نمایشها و یا به گونه ای از معرفی و عرضه خود وارد جلسه می شوند، از آنها استفاده می کنند و وجود خود را توسط این صفحات به حضار جلسه می نمایانند.

ارواحی که از اتاق تاریک خارج می شوند هر یک دو عدد از این صفحات را با خود به سالن می آوردند و گاهی نیز ممکن است یک عدد از این صفحات را بردارند. اگر این تعداد صفحات در اتاق سیاه بیشتر باشد امکان این وجود دارد که چندین روح در جلسه حاضر شوند و هر یک از ارواح از صفحات منیره جداگانه ای استفاده کنند و باعث بروز نمایشهای بسیار جالبی شوند.

طرز تهیه این نوع صفحات بسیار ساده است و به طوریکه هر کس با تهیه وسایل زیر به راحتی قادر خواهد بود آنان را تهیه کند.

وسایل مورد نیاز جهت صفحات منیره:

- ۱- قاب چوبی
- ۲- مقوای سفید
- ۳- خمیر منور کننده که از سلفور کلسیم، فسفر سان و ورنی تشکیل شده و بعنوان گرد روشن کننده (هر دو ماده فوق را معمولاً در داروخانه ها میتوان یافت) مشهور است
- ۴- نوار منیزیم
- ۵- بُرس

طرز تهیه و ساختن صفحات منیره :

۱- چند قاب چوبی سبک به ابعاد تقریبی 30×20 به قطر یک سانتیمتر به تعداد مورد نیاز

تهیه میکنیم (در مورد اندازه این قابها اجباری وجود ندارد که حتماً ابعاد آنها به اندازه های ذکر شده باشد و چنانچه قابهای آماده ای با ابعاد نزدیک به ابعاد ذکر شده در اختیار بود می توان از آنان استفاده کرد.)

۲- قاب تهیه شده را با مقوائی که قسمت تیره آن به سمت پشت و بخش روشن آن به سمت خارج قرار داشته باشد می پوشانیم و مقواراً کاملاً به قاب محکم می کنیم . این مقوا باید از نوعی انتخاب شود که یک رویه آن کاملاً سفید و شفاف بوده و جنس آن نیز کاملاً محکم و با دوام باشد .

۳- در قسمت پشت قاب کاملاً در وسط یکی از اضلاع ، چرم و یا پارچه ای سیاه رنگ را به طول تقریباً ده سانتیمتر و عرضی حدود ۲ سانتیمتر محکم می کنیم این چرم به منزله دسته قابی خواهد بود که ارواح به راحتی بتوانند آنرا در دست گرفته و پدیده هائی را بروز دهند .

۴- قسمت پشت قاب را باید با رنگ کاملاً سیاه کرد .

۵- خمیر منور کننده را که از ترکیب سولفور کلسیم و ورنی بدست آورده ایم باید مطمئن باشیم کاملاً با هم مخلوط و ترکیب شده است . چندین بار با برس بر سطح قسمت سفید قاب می مالیم تا صفحه مقوا ، کاملاً آغشته و خیس شود . جهت تهیه خمیر باید از دو ماده فوق آنقدر مصرف شود تا اینکه مایعی مانند ماست شل بدست آید و به راحتی با برس بتوان آنرا بر روی صفحات مالید : سپس بار دیگر از همان خمیر آماده بر سطح مقوا می مالیم و این قاب را مقابل نور خورشید قرار می دهیم تا ضمن خشک شدن در خود انرژی های لازم را توسط نور خورشید جذب و ذخیره کند و اگر هوا آفتابی نباشد باید صفحات را برای مدت تمام روز در پشت پنجره رو به نور قرار دهیم تا در این مدت بتواند در خود انرژی نوری خورشیدی را ذخیره کند .

۶- قبل از انجام شروع نمایشهای روحی در محلی حدود چند سانتیمتر از نوار منیزیم را که

در زمان سوختن از خود نور بسیاری متصاعد می کند آتش زده و قسمت نورانی صفحات را مقابل نور آن قرار می دهیم تا اینکه صفحات آغشته به خمیر بتواند نور بیشتری جهت اجرای نمایشها در خود ذخیره و سپس متصاعد کنند، چون با این عمل در آخرین لحظه نور مناسبی را در خود ذخیره می کنند *

اگر خمیر منور را، روزهای قبل بر این صفحات مالیده باشیم، حتماً روز اجرای برنامه نیز باید یک بار دیگر از خمیر آماده بر روی صفحات مالید و در مقابل نور قرار داد تا کاملاً خشک شود و قبل از اجرای برنامه مجدداً آنها را در مقابل نور نوار منیزیم گذارد *

در مورد بروز تجسّدات و پدیده های روحی، حضار جلسه نقش بسیار مهمی را دارند که قسمتی از آن قبلاً بیان شد. شرایط حضاری که در جلسات روحی حاضر می شوند به شرح زیر است:

۱- در شروع انجام کارهای روحی سعی شود افراد بی اعتقاد بوجود و بقای روح را مطلقاً در جلسات خود راه ندهید *

۲- می توانید از افرادی که در مورد وجود روح بی اطلاع هستند، ولی مخالف وجود و بقای روح نیستند، اگر تمایل به حضور در جلسات روحی را داشته باشند، به نسبت یک چهارم حضار در جلسات خود استفاده کنید ولی حتماً باید از آنها بخواهید که تا خاتمه برنامه های روحی هیچگونه حرکت نامناسب و یا اظهار نظری نکنند و سئوالات خود را پس از پایان جلسه از هادی جلسه پرسند *

۳- در مواقع نشستن در جلسات روحی افراد باید طوری بنشینند که کف هر دو پای آنان بر کف اتاق و یا سالن باشند و پای خود را بر روی پای دیگر نیندازند *

۴- فاصله اولین ردیف صف حضار جلسه از اتاقک سیاه باید بین ۴ تا ۳ متر باشد و فاصله خیلی زیاد و یا بسیار کم مناسب نیست *

۵- طرز نشستن حضار نسبت به اتاقک سیاه، باید به صورت نیم دایره باشد، و در خط مستقیم کامل قرار نگیرند و صفوف حضار نباید حداقل از دو ردیف کمتر باشد ولی افزایش

ردیف حضار ، تا هر قدر که باشد ، بلامانع است .

۶- در موقع نشستن باید توجه شود که یک زن و یک مرد به ترتیب کنار هم قرار گیرند و برای قدرت بیشتر و تجمع سیالات بهتر است دستهای یکدیگر را در دست گیرند و بدن آنها بهم نزدیک باشد به طوری که فاصله دو نفر از بین برود .

۷- هر چه فاصله افراد صفوف نسبت به یکدیگر کمتر و بصورت انبوه و یک پارچه در جلسه باشد ، وجود سیاله های مثبت فضای جلسه را پر تر می کند ، و ارواح بهتر می توانند با استفاده از این نیروی متراکم تجسد کنند و یا ارواح مختلفی در جلسه حاضر شوند و طول زمان ماندن ارواح در جلسات نیز بیشتر خواهد بود .

۸- بچه ها و جوانان کم سن و سال را مطلقاً به جلسات روحی راه ندهید چون آنان به راحتی قادر به پذیرش برخی از واقعیات حیات نمی باشند . افرادی را به جلسات راه دهید که در مورد پذیرش پدیده های روحی آمادگی کامل داشته باشند .

۹- چنانچه شرایط مناسبی جهت تجمع حضار بصورت نشستن یک در میان زن و مرد و بدون فاصله جسمی امکانپذیر نباشد می توانید طناب کتانی خالصی به قطر ۲ تا ۳ سانتیمتر را طوری در بین حضار قرار دهید که همگی بتوانند با دو دست طناب را بگیرند و یک سر آزاد آنرا به دست و یا قسمتی از بدن وسیط وصل کنید تا بدین وسیله مقداری از سیالات موجود در حضار به وسیط انتقال یابد و ارواح با استفاده از این سیاله های اضافی بتوانند به راحتی تجسد پیدا کنند در این حالت گاهی اتفاق می افتد که ارواح از خود پدیده های شگرفی بروز دهند .

۱۰- حضار جلسه باید سئوالات خود را به ترتیب در همان محلی که نشسته اند از هادی جلسه پرسند و هادی جلسه است که سئوالات آنها را تکرار می کند و از روح حاضر جواب آنها در خواست خواهد کرد در این موقع امکان دو حالت وجود دارد :

اول اینکه ارواح جواب سئوال را مستقیماً با صدای بلند و از حنجره روحی خود ادا خواهند کرد و همگان صدا را خواهند شنید . دوم امکان این وجود دارد که جواب سئوال توسط مدیوم یا وسیط داده شود . در تکمیل سئوالات ، حضار باید سئوال خود را مستقیماً از هادی

جلسه پرسند ، و هادی از ارواح جواب آنرا بخواهد ، گاهی ارواح در زمان سؤال ، جواب آن را مستقیماً بیان می دارند احتیاجی به سؤال کردن مجدد هادی نخواهد بود . گاهی نیز اتفاق می افتد که ارواح جواب سئوالات حضار را در دفترچه ای که در نزد وسيط و در اتاقک سپاه وجود دارد ثبت می کنند ، و گاهی نیز این امکان وجود دارد که ارواح به هیچ وجه جواب تعدادی از حضار را نمی دهند ، در این صورت پس از ختم جلسه توسط گردونه دوار و یا کتاب میتوان جواب سئوالات را بطور خصوصی از ارواح دریافت کرد .

ارواح به راحتی قادر خواهند بود تصورات ما را درك کنند و از فکر ما آگاهی یابند ، لذا گاهی در جلسات اتفاق می افتد که ارواح نسبت به بعضی سئوالات پرخاش می کنند و یا جملاتی می گویند که باعث خوش آیند همگان نیست ، در چنین مواقعی به هیچ عنوان نباید واکنشی در مقابل آنان بروز داد و از گفتار آنان اظهار ناراحتی و دلتنگی کرد ، چون آنها به علت قدرت عقلی خود قادرند هر طرز تفکری را به راحتی دریابند ، لذا باید در جلسات روحی سعی شود افکار مغشوش و پوچ را از مغز خارج کرد و به واقعیت‌های حیات اندیشید .

اگر کسی بخواهد که جواب سؤال او را هیچ کس نداند ، باید از ارواح حاضر در جلسه خواسته شود تا جواب سئوالات آنها را بر کاغذی بنویسند و در روی میز وسيط قرار دهد که پس از پایان جلسه آن شخص به تنهایی از جواب سئوالهای خود مطلع شود . ارواح عمدتاً به این خواسته جواب مثبت می دهند .

۱۱- چنانچه جلسات تماس با ارواح اواسط شب تشکیل شود ، بمراتب بهتر از زمانهای دیگر است ، چون زمان به تاریکی جلسه کمک می کند ، و اکثر ارواح مایلند تا شب هنگام با ما در تماس باشند . دلیل آن هم استفاده از اکتوپلاسم موجود در جلسات است که در تاریکی بهتر قابل استفاده ارواح می باشد . در نیمه های شب قدرت جوابگویی و تجسیدی ارواح بمراتب بیشتر از سایر ساعات شبانه روز است .



خانه سماوات

ما قبله بجز کوی خرابات نداریم
 با گوشه چشمی همگی راهی عشقیم
 خود را بنمایان، همگی کشته دلانیم
 آن دفتر و سجاده به یک سو بنهادیم
 آن دل ریائی ز کف خویش نهادیم
 عاشق تو نمودی همه این عالم و گردون
 باید که رسانی به من آن خرقه طاعات
 خواهم که رسم درگه آن پیر خرابات
 برگو به نسیمی که مرا بر تو رساند
 باید که ببخشی به من از آن می قدسی
 از حال رُخت ماهمگی سرخوش و مستیم
 در میکده شستم همه آن خرقه و زنار
 ای پیک صبا گو تو بر آن قدسی افلاک
 جز میکده راهی به ملاقات نداریم
 دل شسته ز تن ره به سماوات نداریم
 چون خانه بجز خانه میقات نداریم
 جز تو، طلب از روی مقامات نداریم
 دل دگر از بهر مناجات نداریم
 هرگز نظر از کس به قیامات نداریم
 در قافله جز قصد کرامات نداریم
 چون خرقه پاکی به ولایات نداریم
 از تو طلب رزق و اضافات نداریم
 غیر از تو ز کس بذل عنایات نداریم
 در راه تو ترسی ز مقامات نداریم
 شوینده تر از آب خرابات نداریم
 راهی به دلت جز به مناجات نداریم

شکرانه به جا آورد این رهبر دل خون
 جز کرده سزایی به سماوات نداریم

خطرات یا زیانهای تماس با روح

علم روحی ، علمی است بسیط و نامحدود و هر چه بیشتر درباره این رشته تفحص و بررسی و پی گیری به عمل آید ، مشاهده خواهیم کرد که هنوز بشر نتوانسته بیش از گامی در شناخت آن پیش رود .

علم روحی ، از نظر بسیاری از افراد جوامع بشری هنوز ناشناخته مانده است ، و حتی گروهی به وجود و بقاء روح معتقد نیستند . افراد درباره وجود روح در زمان حیات و پس از مرگ ، نظریات مختلفی ابراز می دارند . این نظریات گاهی مورد قبول دیگران واقع می شود و شناخت بیشتری در این زمینه علمی پیدا می کنند و درباره اثبات وجود ارواح پیگیری هایی می کنند . گاهی مشاهده می شود که متأسفانه تا پایان عمر هم در سرگردانی بسر می برند ، چون روش تماس با ارواح کار بسیار سهل و آسانی است ، ولی شناخت ارواح نیاز مبرمی به علم روحی دارد و کسانی که بدون اطلاع و دانش روحی در صدد تماس با ارواح باشند ، مسلماً به نتیجه مطلوبی دست نخواهند یافت .

شبی در یکی از مجالس روحی عده بسیاری شرکت داشتند . در بین آنان شخصی را می شناختم که اطلاعاتی درباره وجود و بقای روح داشت ، و یکی دوبار نیز در مجالس روحی شرکت کرده بود .

ایشان با شناختی که درباره اعمال روحی داشتند ، بحث روحی را به میان کشید و سؤال و جوابهایی نیز رد و بدل شد در این موقع کلیه میهمانان مشتاقانه بحثهای پراکنده را رها کردند و به نتیجه بحث روحی گوش فرا داده بودند . در بین میهمانان شخص مسنی بود که حدود هفتاد سال از عمر وی می گذشت و با حالتی بسیار جدی و قاطع وارد بحث و گفتگوی ما شد و ضمن صحبتهای خود قدری هم مرا تایید و ستایش کرد و سپس چنین اظهار داشت : من معتقدم افرادی که در زمینه های روحی کار می کنند و یا با ارواح در تماس هستند پس از اندک

زمانی که چند سال هم نخواهد بود، دچار اختلالات حواس و حتی جنونهای سخت می شوند* و من پیشنهاد می کنم که موضوع بحث را عوض کنید و موضوع جالبتری را پیش بکشید* پیشنهاد می کنم که هرگز دنبال شناخت روح و اثبات وجود و بقای آن نروید، چون می دانم که به زودی گرفتار ناراحتی های روحی خواهید شد*

گروهی از حضار هم از گفته های این شخص راضی به نظر میرسیدند و با تکان دادن سر به عنوان تصدیق گفته های ایشان را تأیید می کردند*

در جلسه برای مدتی کوتاه سکوت حکمفرما شد که ناگاه من که شناخت کاملی از این آقا نداشتم پرسیدم شما از کجا به این صراحت و قاطعیت به چنین امری معتقدید و به این رمز و راز پی برده اید؟

آن شخص گفت، من خود شاهد زندگی یکی از آشنایان بودم که حدود ده پانزده سال پیش در این زمینه فعالیت می کرد و حتی موفقیت هایی هم کسب کرده بود، ولی حدود دو سال بعد گرفتار جنون شد و مبادرت به خودکشی کرد*

پرسیدم آیا خودکشی کردن او دلیل بر این بوده است که چون این شخص با ارواح در تماس است اقدام به این عمل کرده و ارواح او را وادار به خودکشی کرده اند؟

جواب داد: خیر، ولی درباره آن شخص همه می گویند که به دلیل تماس به ارواح حالت جنون به وی دست داده و اقدام به خودکشی کرده است*

پرسیدم آیا شما می دانید که ایشان چه مدتی با ارواح در تماس بوده و یا در زمینه های روحی فعالیت می کرده است و آیا از نوع تماسهای وی اطلاعاتی به دست آورده اید؟ ایشان پاسخ دادند:

خیر از نوع تماسهای وی مطلع نبودم و نمی دانم که چگونه این اعمال را انجام می داد، ولی بیش از دو سال بود که همه می دانستند که او در مجالسی شرکت می کند و قادر است با ارواح تماس بگیرد*

از آن شخص پرسیدم نظر شما درباره من از نظر عقل و شعور ظاهری چیست؟ پرسید

منظور شما را کاملاً نفهمیدم • در جواب ایشان گفتم آیا شما مرا شخص مجنون یا دیوانه و خود باخته می دانید؟

گفتند : خیر الحمدا... همانطوری که از طرز کلام و رفتار شما مشخص است شخص

سالم و بدون نقصی هستید •

در جواب ایشان گفتم خدا را شکر که چنین تصویری درباره من دارید، ولی باید به عرض جنابعالی برسانم، این حقیری که در مقابل شما نشسته و به شکرانه خداوند او را مردی عاقل و سالم می پندارید، و به همین دلیل نیز می فرمائید که دست از اقدامات روحی و بحث درباره آنان برداریم تا مبادا روزی گرفتار جنون شویم، حدود بیست و پنج سال است که در زمینه های روحی از نظر علمی و عملی و تجربی کار کرده و فعالیت دارم؛ و تا به امروز که حدود نیم قرن از عمرم می گذرد حتی به سردرد هم مبتلا نشده ام و با قدرت روحی که در من به وجود آمده و روز به روز هم رو به تزاید است، امیدوارم که تا آخر عمر نیز به کوچکترین گرفتاری روحی یا جسمی مبتلا نشوم • دلیل اینکه گروهی از افراد نا آگاه اجتماع، افرادی را که با ارواح در تماسند یا دارای نیروهای مافوق دیگرانند، یعنی به قسمت بسیار کوچکی از قدرتهای ماوراء طبیعه دست یافته اند، اشخاصی سبک مغز و گاهی مجنون و یا دیوانه می خوانند، این است که اکثر گفته ها و نظریات آنان خارج از قدرت درک و فهم شنوندگان حقایق روحی است • چون با عقل محیط هرگز نمی توان فهم محاط را داشت و به کوچکترین ذره ای خارج از فهم موجود پی برد، مگر اینکه کسی قادر باشد به قسمتی از علم محاط مسلط شود، تا عقل او قدرت فراگیری بیشتری در این زمینه داشته باشد •

و این افراد قادر به درک گفته های چنین کسانی نیستند، لذا تصور می کنند وی قسمتی از مشاعر خود را از دست داده و یا به جنون مبتلا شده که چنین اظهاراتی را بیان می دارد و افراد خانواده ها و یا محل و یا اجتماع درباره چنین اشخاصی گاهی دلسوزی و ترحم می کنند، در صورتیکه اگر روزی به واقعیت درک او پی ببرند از خود و کرده هایشان پشیمان و شرمنده خواهند شد •

از اینکه فردی موضوعی را اطلاع نداشته باشد و آنرا درك نکند هرگز عیب نیست ، ولی اگر برخی از نظریات و یا حقایق را نخواهد پذیرد عیب بزرگی است .
چنانچه شخص ، درباره علمی که به آن آگاهی ندارد نظریه و دلائلی ارائه داد ، نباید در صددنی آن باشیم ، بلکه اگر با فکر محدود خود قادر به درك چیزی نبودیم دلیل عدم وجود آن چیز و یا شئی نخواهد بود ، بلکه بی اطلاعی ما باعث عدم شناخت و آگاهی ، شده است .
فرضاً اگر افراد بشر به نیروهای ماوراءطبیعه آگاهی ندارند ، دلیل بر عدم وجود آن نخواهد بود ، چون پس از مدتی مشاهده می کنیم که این قدرت به طریقی در یکی از قسمتهای جهان و یا توسط برخی از افراد بروز می کند .

معمولاً اختلالات عصبی و روحی و جسمی ای که در زندگانی اکثر افراد بشر به وجود می آید مربوط به ماده و مادیات است نه معنویات . هرگز کسی در اثر کسب معنویات بیشتر ، دچار اختلال حواس نخواهد شد ، ولی گفته های وی پس از مدتی خوش آیند همگان قرار نخواهند گرفت .

این افراد چون در بین اجتماعات ، کسی را هم فکر و هم عقیده خود نمی توانند بیابند ، لذا زندگی اجتماعی محدود و کوچکی را برای خود ترتیب می دهند و اکثراً معاشرت خود را با دیگران قطع می کنند . چون فکر و عقل و هدف این گروه از افراد سیر آفاق می کند ، ولی همکاران و دوستان و آشنایان هنوز در ماده غرقند و هرگز قادر نخواهند بود برای مدت زیادی با هم به بحث و گفتگو پردازند . چون آنان در صد رهائی روح از جسمند ولی دیگران وابستگی خود و جسم را به دنیا می دانند .

هر کسی تا کنون دیده و یا خوانده و گاهی نیز شنیده است که برخی از افراد اجتماعات به دلائل بدست آوردن ثروت بی حساب به طور ناگهانی یا از دست دادن مال و اموال و یا مبتلا شدن به عشق مادی به حالت جنون افتاده اند و گاهی هم چنین اشخاصی دست به خودکشی زده اند . زمانیکه ریشه اکثر قرین به اتفاق این خودکشیها را بررسی می کنیم ، متوجه می شویم که اکثر آنان یک نوع ریشه مادی دارند و هیچ یک از آنها در معنویت ریشه ندارد یا اگر هم

معنویتی باشد بسیار نادر است • چون کسانی که در هر نوع زمینه های علمی و معنوی گام برمی دارند، مسلماً اولین عملی که انجام خواهند داد این است که در بین خود و مادیات زمان حیات فاصله ایجاد می کنند و نمی گذارند که مادیات بر آنها چیره شوند تا مبادا حالت و قدرت عشق به معنویات را که در آنها به وجود آمده از دست داده و ماده گرا شوند •

امروزه به بزرگترین معنویاتی که در جهان حکمفرماست، قدرت خداوندی و پرستش او است، و بعد از آن شاخه های علمی و روحی است که سرچشمه آن از ذات باریتعالی سرچشمه گرفته است و علم و شناخت شعبات آنند • چطور ممکن است کسی به واقعیت حیات خود پی برد و قدرت ناچیزی از قوای ماوراء طبیعه در زمان حیات را به دست آورد و بخواهد به سرنوشت ارواحی که مرتکب خودکشی شده اند دچار شود و خود اقدام به چنین عملی کند •

هرگز در اثر کسب علم و معرفت جنون و یا اختلالات روانی پیش نخواهد آمد، ولی متأسفانه کسانی که به هیچ عنوان در زمان حیات خود به ذره ای از معرفت و علم معنویات دسترسی نداشته و از آن به دور بوده اند، اکثراً به دلائل مختلف دچار ناراحتی و نگرانی شده و در زندگانی قانع نیستند، و چراهای بسیاری برای آنان پیش می آید که به هیچ عنوان فکر و ذهن آنان قدرت جوابگوئی به این سئوالات را نخواهد داشت •

افراد بشر نباید در زندگانی خود علم روحی را نادیده گرفته و آنرا بد بدانند، چون شناخت روح باعث پیشرفت افراد به سوی معنویت خواهد بود، همین معنویات است که بشر را در زمان حیات از قید و بندهای پوچ و بیهوده می رهاند و به سوی واقعیات زندگانی حیات سوق می دهد و همین رفتار زمان حیات باعث خواهد شد که در جهان آخرت نیز موفق و رستگار شوند •

اگر افراد بشر به سوی علم معرفت روی آورند، پس از اندک مدتی متوجه خواهند شد که زندگانی در جهان پر جنجال و متلاطم امروزی، آنچنان هم که قبلاً تصور می کرده اند مشکل و سخت نیست بلکه بسیار سهل و راحت است آنوقت است که کار را برای زندگانی خواهند

خواست نه زندگانی را به خاطر کار *

آیا فرضاً اگر کارفرمائی به هر دلیلی کسی را از شغلش اخراج کرد ، آن فرد برای جبران این شکست باید دست به اعمال خلاف زده یا باید خودکشی کند ؟

متأسفانه علم روحی جدید امروزه در کشورهای خاور میانه و آسیا و ایران به طور عمومی رایج نبوده و اطلاعات مردم در این زمینه بسیار محدود و گاهی در حد صفر است * در کشورهای خاور میانه و آسیا ادیان بسیاری وجود دارند و هر یک دارای اعتقادات مخصوص به خودند * ولی در کشورهای اروپائی و آمریکائی این علم پیشرفت های بسیار کرده است ، ولی متأسفانه به دلائل بخصوصی این کشورها بصورت واقعی مایل نیستند تا کلیه اقشار مردم را از وجود آن آگاه سازند و این علم در این قسمت ها منحصر به متخصصین و دانشمندانی است که انحصاراً در رشته های روحی و قدرتهای ماوراء طبیعه پیگیری و بررسی می کنند *

امروزه ، در جهان هیچ فرد عاقل و سالمی وجود ندارد که منکر قدرت و نیروهای ماوراء طبیعه و یا قدرتهای غیبی باشد که روزانه در اطراف و جوانب بشر بطور مستقیم و یا غیر مستقیم رخ می نمایند یا گاهی هم در زندگانی روزمره افراد دخالت می کنند *

دنیای ما دنیائی است پر از اسرار و ماجرا و ناآگاهی هایی که هنوز هیچیک از افراد بشر نتوانسته اند به کلیه آنها پی ببرند * اتفاقات روزمره ای که در زندگانی ما پیش می آید و یا اتفاق خواهد افتاد همه قابل تشخیص است * کسانی که امروزه در جهان در علم معرفت پیشرفته اند و از نیروهای ماوراء طبیعه نیز برخوردارند قادرند آینده و گذشته افراد بشر را به طور کامل باز گویند * و حتی گاهی زمان و محل مرگ او را در سالهای بسیار دور آینده مشخص کنند *

شما تصور می کنید که این اشخاص جزء کدام گروه از افراد جامعه اند * مسلماً از کسانی که نسبت به سایرین بیشتر به علم معرفت دسترسی یافته و توسط این علم که خود دارای مشتقاتی است ، قادر خواهند بود آینده خود و افراد دیگر را به خوبی و روشنی رؤیت کنند و از آن خبر دهند *

افسانه های بسیار عجیب و غریب و شنیدنی در بین اقوام و ملل مختلف جهان در این

زمینه‌ها وجود دارند که هرگز نباید از آنها به سادگی و بی تفاوتی گذشت و یا آنها را پوچ و باطل دانست *

درست به خاطر دارم زمانیکه به دبستان می رفتم صبحها دیر از خواب بیدار می شدم و اکثراً بموقع در سر کلاس حاضر نمی شدم و این مسئله باعث ناراحتی اولیاء مدرسه شده بود *

روزی مادرم به من گفت : موقع خوابیدن به بالش زیر سر خود با اعتقاد و از روی ایمان بگو که مرا صبح زود بیدار کن و بدان بالش برای تو این عمل را انجام خواهد داد *

در آن زمان درك حقیقت مطلب برای من بسیار مشکل بود ، ولی همین عمل را در مواقع خواب انجام می دادم و چندین بار بالش را در بغل می گرفتم و از آن می خواستم که مرا صبح زود بیدار کند * صبح روز بعد سر ساعت خواسته شده از خواب بیدار می شدم * از آن پس هر شب همین عمل را انجام می دادم و هنوز هم وقتی صبحهای زود قصد انجام کاری را دارم از خود میخوام که ساعت ایکس بیدار شوم و سر آن ساعت بدون كوك کردن ساعت بیدار می شدم *

در واقع بالش یا رختخواب هیچ نقشی را ایفاء نمی کند ، بلکه شب هنگام خودم از وجودم می خواهم که سر ساعت بخصوص مرا بیدار کند ، یعنی اختیار را به دست عقل که در تن پوش قرار دارد (یعنی از محل زندگانی روحی و ضمیمه ناخودآگاه خود) می خواهم که سر ساعت مرا بیدار کند ، چون ضمیر ناخود آگاه افراد بشر خواب ندارد و در تمام مدت شبانه روز بیدار است *

بشر در زندگی از قدرت های روحی خود غافل است و نمی داند که چه قدرتهائی در وجود روح وی در زمان حیات و پس از مرگ نهفته است و یا ارواح قادرند چه کمکهائی به بشر بکنند *

اکثر افراد بشر هنوز به وجود خود پی نبرده و نمی داند بدن آنها از چه قسمتہائی تشکیل شده است و شناخت آنان فقط مربوط به قسمتہای ظاہری جسم است نه وجود ذاتی *

اگر در بحثی افراد مختلف بنشینند و از ترکیبات وجود بشر سخنی به میان آید ، اکثر قریب به

اتفاق از تقسیمات جسم آگاهی ندارند و به جز آن قسمت مادی هیچ چیز دیگری را از وجود بشری نمی‌داند. وقتی از آنها سؤال شود مرکز شعور و عقل و ادراک و احساس در کجای این جسم قرار دارد، گروهی آنرا به مخ نسبت می‌دهند و گروهی اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند. شاید هیچیک از وجود تن پوش و یا جسم اثیری و روح خود اطلاع چندانی ندارند، و زمانیکه در این زمینه سخنی به میان می‌آید، آنان با چشم دیگری به گوینده خواهند نگرست و او را شخصی خیالاتی به شمار می‌آورند.

گروهی از افراد، روح و جسم خود را در جهان به مادیات و وجود حیات مربوط کرده‌اند، بطوری که هرگز قادر نیستند از مادیات و ماده پرستی دست بردارند، حتی برای از کف ندادن دست آوردهای مادی حاضرند جان خود را از دست بدهند و قطعه قطعه شوند، تا مبادا گزندی بر اندوخته‌های مادی آنان وارد آید.

روح چنین افرادی که در اختیار جسم قرار گرفته هرگز قادر نخواهند بود به اقدامات معنوی و انسانی دست بزنند و مثلاً "اگر چنین اشخاصی در مجالس روحی حضور داشته باشند اظهار خواهند کرد که اگر من روح دارم و یا روح پدر و مادر من وجود دارند، از آنها بخواه و بگو که هر شب یک اسکناس با ارزش زیر بالش من قرار دهد تا آنوقت من به وجود روح معتقد شوم."

جواب چنین اشخاصی چه چیزی می‌تواند باشد؟ به کسی که تصور می‌کند روح در وجود افراد دمیده شده تا کارخانه و یا چاپخانه‌ای برای او باشد و با تهیه پول جسم او را در آسایش و رفاه کامل نگاه دارد چه باید گفت؟

اگر روزی افراد بشر از کرامات روح آگاه شوند و آنرا از قید و بند جسم مادی برهانند، آنوقت است که درک خواهند کرد چه دریچه سعادت در زندگی آنان گشوده شده و به چه مجهولاتی دست خواهند یافت. کسانی که به وجود و بقای روح پی برده و به آن معتقد هستند تمام ثروت دنیا را با زمان کوتاهی از این حالت معنوی بدست آمده معاوضه نخواهند کرد. در چنین حالاتی است که معنویت بهترین ثروت دنیا را برای اشخاص به ارمغان می‌آورد نه اسکناسی که در زیر بالش باشد.

گروهی از افراد بشر به علت عدم شناخت روح و بنا بر افسانه هائی که در بین افراد مختلف در این زمینه رایج است ، از ارواح فراری هستند . حتی بعضی ها از شنیدن نام آن نیز وحشت دارند . مانند افرادی که در زندگانی خود از مرده وحشت می کنند . غافل از اینکه همیشه با جسم مرده ای - که خودشان هستند در تماسند . چون آنچه که مسلم است روزی روح از جسم مادی خارج خواهد شد و مرده این جسم بر جای می ماند و آن همین جسمی است که افراد زیادی به وجود آن خرسندند .

اینگونه افراد وجود روح را به عنوان بزرگترین و خطرناکترین و وحشتناکترین هیولائی که در عصر خود شناخته اند می دانند . وقتی علت وحشت آنان را جویا می شویم ، متوجه خواهیم شد که اصولاً وحشت آنان بدون پایه و اساس است . میتوان گفت که آموزش بزرگترها در زمان طفولیت آنان باعث شده است که این اثرات را به جای گذارد و بزرگترها هم به علت عدم آگاهی کامل نتوانسته اند وجود و مفهوم روح را به خوبی به اطفال خود تفهیم کنند . این دسته از افراد بشر به وجود و بقای روح معتقدند ولی از آن وحشت دارند .

گروهی دیگر در اجتماعات بشری هستند که مطلقاً به وجود روح اعتقادی ندارند و بر این عقیده می باشند که بشر پس از مرگ به خاک تبدیل می شود و هیچ اثری از او بر جای نخواهد ماند . این گروه به علت عدم آگاهی و شناخت و فرهنگ روحی دارای چنین نظریاتی می باشند . اکثر آنان زمانیکه در مجالس روحی شرکت می کنند پس از مشاهده آثار و پدیده های روحی مشتاقانه به آن معتقد می شوند و جزء افراد طرفدار روح و بقای آن در جهان آخرت در خواهند آمد .

عده دیگری به وجود و بقای روح معتقدند ، ولی در این باره عقاید مختلفی دارند . فرضاً گروهی از آنان اظهار می دارند که تماس با ارواح خطری عظیم برای افراد بشر است . یا تماس به ارواح دخالت در کار خداوند است و یا تماس با ارواح جزء گناهان کبیره محسوب می شود .

نظراتی مانند نمونه های ذکر شده فوق در بین اقوام و ملل بسیار است که اگر یکایک آنها را

خواسته باشیم بنویسیم ، مبحثی بزرگ را به خود اختصاص خواهد داد .
در زمینه تماس با ارواح و عمل صواب و یا گناه آن با چندین تن از ارواح تماس گرفته شد و
هر یک نظریاتی را اعلام کردند که چنین است :

اگر افراد بشر قادر باشند با ارواح تماس بگیرند توانسته اند به نکات زیر دست یابند .
اول اینکه : ارواح را خوشنود می کنند چون آنها پس از مرگ توانسته اند پیغامها و یا حقایقی
را به افراد بشر برسانند که باعث رهایی آنان از سرگردانی های زمان حیات شود .
دوم اینکه : کسانی که با ارواح در تماس بوده اند ، پس از مدتی خود را از قید و بندهای پوچ
زندگی رها کرده و به حقایق آن دست یافته اند ، و در زمان حیات ، جهت پیش برد معنویت و
رسیدن به واقعیات حیات کوشیده اند و هدف از خلقت خود را درک کرده و به ذات خداوند
معتقد شده و روز بروز اعتقادات خود را ریشه ای عمیقتر بخشیده اند .

سوم اینکه : این افراد با شناخت روح و اطمینان یافتن از وجود و بقای آن پس از مرگ ، در
زمان حیات اقدام به اعمال خیر و نیکو و پسندیده ای کرده اند و خود را از وابستگی های
بی پایه و اساس جهان رها کرده و در اثر انجام این اعمال در زمان حیات توانسته اند روح خود را
صیقل و صفا بخشند و در جهان آخرت پس از مرگ نیز نزد خداوند قرب و منزلت بخصوصی
یابند ، و در جهانهای بالای روحی جای گیرند .

در حین نوشتن این مقاله روحی در اطاق حاضر شد و حضور خود را با کشیدن خط
مستقیم توسط خودکار اعلام کرد . مدتی از نوشتن دست برداشتم و پرسیدم شما چه
می خواهید آیا فرمایشی دارید؟
ایشان چنین نوشتند :

سلام ، من یونس حقیقی هستم و چندین سال پیش در تهران فوت شدم و تا به امروز این
اولین تماسی است که توانسته ام بطور مستقیم با کسی برقرار کنم ، تاکنون چندین بار به دیدار
زن و فرزندانم رفته ام و حتی چندین بار خود را به طور تجسیدی به آنان نمایانده ام تا شاید در
صدد تماس با من برآیند ولی موفق نشده ام .

می خواستم درباره 'تماس افراد زنده با ارواح صحبت کنم' اگر شما افراد زنده ای که در قید حیات مادی هستید، بتوانید به علم تماسهای روحی آگاهی یابید، به سادگی قادر خواهید بود همیشه با ارواح بستگان خود در تماس باشید و در این میانه هیچگونه دلتنگی بوجود نیاید.

تماس با ارواح دارای فواید فراوانی از برای شما خواهد بود و این تماسها مسلماً در زندگانی به نفع شماست و قادر خواهید بود روش زندگانی خود را در زمان حیات انتخاب کنید، انتخاب روش صحیح در زمان حیات باعث رستگاری در جهان خواهد بود.

ما ارواح به جز حقیقت و محبت چیز دیگری را به شما ارزانی نخواهیم داشت و شما را در زندگانی به راههای صواب خواهیم کشانید و حقایق ناشناخته را برای شما بازگو می کنیم تا در جهان موفق شوید. با تشکر فراوان از شما خداحافظ.

نظریه اکثر ارواح درباره 'تماس با آنها تقریباً مشابه اظهارات روح بزرگ آقای یونس حقیقی است و خواسته های آنان نیز تقریباً یکی است و قصد دارند راه نجات را به بشریت بیاموزند تا در زندگانی چند روزه، خود را گرفتار قید و بندهای دست و پا گیر حیات نکنند و پس از مرگ در جهانهای روحی رستگار شوند.

ارواح مترقی که با افراد بشر تماس برقرار می نمایند همگی بنا به حکم و دستور خداوندی است و آنان بر بشریت نازل می شوند تا حقایق حیات که در اصل شناخت خداوند است را به ما بنمایانند و در زمان حیات مادی، بشر را از خواب غفلت برخیزانند تا با اعمال نیک و پسندیده ای به عالم روحی انتقال یابند.

چراغ دل

بگذر از تن در جهان قیل و قال
 عافیت خواهی تو، بگذر از وجود
 عابد از نور ولایت سالک است
 نیمه شب بینی در عالم آفتاب
 فارغ از عالم به فکر کائنات
 در کواکب نزد آن مه طلعتان
 چون رود روح از بدن آگه شوی
 با چراغ دل چو گردی گرد خویش
 از ازل هر کس به فیض گل رسید
 کام دل کی گیرم از معشوق مست

فارغ از تن شو اگر خواهی وصال
 با جهان بینی کجایابی جمال
 ورنه افتد بعد مردن در زوال
 گر که روح تن رسائی بر کمال
 کی در این ره عارفی بیند ملال
 سر حکمت بینی، از آن بی مثال
 جسم خود بینی هه پوچ و وبال
 جمله سهلش بینی آن امر محال
 جام دل پر کرده از آب زلال
 تا رسم روزی بر آن فرو جلال

رهبر اندر ره، بشارت ها دهد
 از کرامت های پاک ذات ذوالجلال

فرق بین وسیط و معمول از نظر علم روحی

ارواح معمولاً " در شرایط خاصی قادر خواهند بود پدیده هایی را از خود بروز داده و بدین وسیله خود را به افراد بشر بنمایانند و بروز چنین حالاتی معمولاً " بدون وجود یک نفر واسطه بشری که قابلیت وساطت با ارواح را داشته باشند عملی نخواهند بود " .

این واسطه های روحی هستند که رابطه افراد زنده با مرده ، یعنی در اصل دو جهان مرگ و حیات را به سادگی به هم مربوط می کنند و مرز بین این دو جهان را با نیروی ذاتی خود می شکافند و از بین می برند و ما به سادگی می توانیم با مرده های سالهای پیش رابطه و گفتگوهایی در سطح بسیار معقول و بالای علمی و منطقی برقرار سازیم .

مدیوم بودن افراد کلا " به دو صورت است " برخی از مدیومها در بدو تولد یعنی مادرزادی مدیوم بوده که این خود یک موهبت الهی است و تا آخر عمر به همان حال وجود خواهند داشت ، حالت های بخصوص از مدیوم بودن هم برای بعضی ها یک حالت دائمی و ثابت نبوده ، بلکه یک حالت خاص و موقتی است که در برخی از مواقع و تحت شرایط بخصوصی در بعضی از افراد بروز می کند و علت آن نیز ، همان طوری که قبلاً " بیان شده است ، مربوط به قدرت و ارتفاع تن پوش و یا جسم اثیری (پریسپری) افراد بشر است که گاهی این ارتفاع هاله ئی از چند میلیمتر در اطراف و پیرامون جسم مادی تجاوز نمی کند و گاهی هم به چندین متر خواهد رسید و همین حالت ارتفاع هاله ئی در تن پوش باعث به وجود آمدن قدرتهای مدیومی در افراد می شود .

درك مطالب روحی ، برای کسانی که اطلاعات و معلومات کافی در مورد شناخت وجود نداشته باشند بسیار مشکل و غیر ممکن است . چون همانگونه که افراد بشر در مورد جسم

مطالعاتی دارند و از نظر ظاهری آن را چنین می شناسند که بدن از ترکیبات مادی بخصوصی تشکیل یافته است و پس از مرگ این جسم از بین می رود و ترکیبات تشکیل دهنده مادی آن هم در طبیعت آزاد می شود و پس از آن چیزی از جسم بر جای نخواهد ماند. در صورتیکه در اصل چنین نیست و بدن هر جاننداری از سه قسمت کاملا "متمایز تشکیل شده است که در زمان حیات این سه عنصر تشکیل دهنده وجود، با یکدیگر همزیستی کاملی دارند، و با مرگ موجودات زنده، این سه عنصر از هم جدا می شود و هر یک به سراغ سرنوشت از پیش تعیین شده خود می رود.

عنصر اولی یعنی جسم از عنصر مختلفی تشکیل شده است که تمام آن مادی است و حداکثر اجزای مادی تشکیل دهنده آن آب و کربن است. عنصر دومی که یکی دیگر از عناصر تشکیل دهنده وجود بشری است، تن پوش یا جسم اثیری یا جسم ثانی می باشد که از عنصری بسیار لطیف، که در برخی از مواقع و طی شرایط خاصی قدرت تبدیل شدن به جسم مادی را نیز دارد، تشکیل یافته است. سومین عنصر تشکیل دهنده وجود که از همه آنها خالص تر و لطیف تر است و عنصری است ملکوتی و فنا ناپذیر و دائمی، روح نامیده می شود. که در زمان حیات مشترک مادی، در تن پوش جای داشته و باعث ادامه حیات مادی و روحی در موجودات زنده خواهد بود.

مسئله ارتباط با ارواح چیزی نیست که امروزه مردم جهان به فکر آن افتاده و در صدد کشف حقایق روحی باشند. بلکه این مسئله از زمانی مطرح شده است که بشر خود را در جهان خاکی شناخته است و همیشه مورد توجه افراد و قبائل مختلف بوده است و هر یک از آنان هم اعتقادات بخصوصی در این زمینه داشته اند. وقتی کتاب های مذهبی ادیان را مطالعه می کنیم متوجه خواهیم شد که در آن کتابها با صراحت کامل در مورد وجود و بقای روح بحث شده است به طوری که هرگز کسی قادر به انکار چنین حقایقی نخواهد بود، مگر اینکه کسی مطلقاً پای بند هیچ یک از اصول اخلاق و دین و حقیقت گوئی نباشند. اگر کتاب آسمانی مسلمانان قرآن کریم را بگشائید و آن را بخوانید متوجه خواهید شد که خداوند کریم در آن

کتاب آسمانی چقدر در مورد وجود و بقای روح تأکید فرموده و روح را جزء حیات بشر دانسته است، واقعا "منطقی و منصفانه نمی باشد که ما از خواندن این همه کتابهای مذهبی که یا مستقیما" از طرف خداوند بر بشریت نازل شده یا برخی از پیش گامان ادیان آنها را به رشته تحریر در آورده اند، خود داری کنیم و قبل از مرگ خود نتوانیم از حقایق وجود حیات، که روح قسمت اعظم آن است اطلاع یابیم *

امروزه اکثر افراد جهان در مورد بروز و حدوث پدیده های غیر عادی و خارج از قواعد رایج که گاهی در برخی از نقاط به وقوع می پیوندد، تقریبا" همگان آگاهی هایی دارند، ولی مبداء این گونه پدیده ها بر آنان مشخص نیست *

با توجه به اینکه تمام افراد بشر مایلند که از علت وقوع چنین حوادثی اطلاعات کافی به دست آورند، ولی متأسفانه مسئولین و دانشمندان در این زمینه تحقیقات چندانی به عمل نیاورده و در مورد علل و موجبات بروز چنین پدیده های غیر عادی بطور جدی پی گیر نبوده و از خود توجه چندانی هم بروز نمی دهند * در صورتیکه امروزه لازم است این حالت و قواعدی که از طریق ارواح در جهان بوقوع می پیوندند را امری مسلم و ثابت شده بدانیم و هرگز در صدد نفی آن برنیائیم * چون قادر به نفی منطقی و یا علمی آن هم نخواهیم بود و بطور دائم باید در صدد گسترش و پی گیری این گونه وقایع و اتفاقات باشیم تا هر کس با کشف قطره و یا ذره ای از این علم نهان بتواند کمک بزرگی به شناخت حقایق حیات کند تا پرده از روی ناشناخته ها به تدریج برداشته شود *

هیچ یک از افراد بشر نباید اظهار دارد که چون روح شناس نیست، نباید این علم را تعقیب کند و فقط افرادی که در این زمینه تخصص کامل دارند باید پی گیر آن باشند و به دنبال آن بروند *

باید همگان به این اصل واقف باشند که این علم گامهای اولیه خود را در جهان بر میدارد و هر کس می تواند در این زمان با این علم همگام شود و از طرفی هر یک از شما یعنی هر فردی از افراد بشر دارای روح است و هر کسی که روح دارد، قادر است توسط همین روح با ارواح

در تماس باشد، ولی هر کس با طریق و روش خاص و به نسبت نیروهائی که در ذات و نهان وی به ودیعه گذارده شده است، این امکان وجود دارد افرادی که خود را در زمینه روحی هیچ می دانند و تصور می کنند که هرگز قدرت روحی ندارند، صاحب نیروی مدیومی عظیمی باشند که با استفاده از این نیرو قادر باشند اسرار بسیاری از عوالم غیب و یا جهان پس از مرگ را برای اجتماعات بشری روشن سازند و خود نیز روزی یکی از افراد روح شناس عالم بشریت گردند.

در اجتماعات گاهی به افرادی بر خورد می نمائیم که از شنیدن اسم روح وحشت دارند و حاضر نیستند هیچ مطلبی را در این زمینه بشنوند تا چه رسد به اینکه بخواهند در صدد تعقیب و پی گیری شناختهای روحی که همان شناخت حیات خود آنان باشد بر آیند. این افراد تا چه زمان می توانند بخاطر خودخواهی و ماده پرستی خود را گول بزنند و از حقایق بگریزند؟ چرا نمی خواهند بدانند که وجود آنها از چند قسمت تشکیل شده و یکی از آنها روح است؟ چرا نمی خواهند قبول کنند که جسم تنها سازنده وجود بشری نبوده و عناصر دیگری نیز در تشکیل وجودی آن دخالت دارند؟ به همین دلیل است که وقتی روح که عنصر اصلی شخصیت افراد بشر است، در زمان مرگ که جسم را رها می کند، هیچ یک از نزدیکان و عزیزان قادر به تحمل و حتی نگاه کردن به صورت میت نخواهند بود و بفوریت این جسم را از خود دور می سازند و بخاطر عجله ای که در این مورد از خود نشان می دهند گاهی عزیز خود را زنده بگور می کنند.

افراد فراوانی در جهان وجود دارند که هزاران کتابهای عشقی، پلیسی، اقتصادی و غیره را مطالعه کرده اند ولی حاضر نیستند یک کتاب روحی را که فقط به شناخت وجود خود آنان نیز مربوط می شود، برای چند ساعتی بخوانند و زمانی از وقت خود را در این زمینه مصرف دارند. شاید هم تصور آنان بر این است که بهتر است وقت خود را درباره چنین مطالب پوچی صرف نکنند، ولی چنین افرادی این حقیقت محض را باید بدانند که علاوه بر اینکه وقت خود را با مطالعه چنین کتابهایی که حقایق حیات در آنان نهفته است را از دست

نداده اند، بلکه توانسته اند با به دست آوردن برخی از شناختها، زندگانی زمان حیات خود را نیز تغییر داده و در جهان آخرت روحی هم رستگار شوند.

مطالعه کتابهایی که مربوط به وجود و علوم بشری است، هرگز خارج از منطق و فلسفه و روانشناسی و جامعه شناسی و مذاهب و تاریخ نخواهد بود و کسی به علت ناآگاهی از علوم ماوراء طبیعه هرگز نمی تواند ناشناخته ها را خارج از حقیقت و بی پایه و اساس تصور کند. چون این خود افراد هستند که اطلاعات کامل و محکمی در این زمینه ندارند و چنانچه خواسته باشیم علوم بشری و مسئله ارواح را به دلیل عدم آگاهی خود رد کنیم و کنار بگذاریم، از زندگانی بشریت در زمان حیات وی چه چیزی باقی خواهد ماند که بشر بتواند به آن اتکاء داشته باشد و با امید کامل و سلامت و صداقت و درستی به زندگانی خود ادامه دهد؟

همانطوریکه از قدیم گفته اند بشر به امید زنده است. اگر امید از بشر قطع شود، حیات نیز مفهوم و واقعی خود را به ترتیب از دست خواهد داد و ادامه زندگانی هیچگونه لذتی برای او نخواهد داشت.

حال که بحث در مورد امید به میان آمد بهتر است توجه داشته باشیم که امید همیشه به دو شکل و صورت پدیدار خواهد شد. اول آنکه برخی از افراد در زندگانی خود به امیدهای غیر منطقی و واهی که هرگز پایه و اساس عقلی ندارد دل می بندند که هرگز در طول حیات مادی خود به آنها دست نخواهند یافت. فرضاً اگر کسی انتظار داشته باشد در شوره زاری که زندگی می کند روزی تمام دشت و بیابان آن پر از گل و سنبل شود، البته اگر امکان چنین چیزی وجود داشته باشد در طول عمر یک بشر که فرضاً از ۱۵۰ سال تجاوز نمی کند نخواهد بود، بلکه نیاز به مدت زمان بیشتری است. در اثر تغییرات جوی و یا پوسته کره زمین این منطقه شوره زار تبدیل به جنگل سرسبز و یادشت پر گلی شود. کما اینکه امروزه مشاهده می کنیم که در اکثر قسمتهای کره زمین آثار وجود دریا در گذشته کشف می شود و آن مناطق یکی از با صفا ترین نقاط عالم است و هر نوع گل و گیاهی در آن می روید.

دوم امیدهای حقیقی ، این نوع امیدهای بشری معمولاً " در زمان حیات او به حقیقت می پیوندد و افراد قادر هستند در طول عمر خود به آن دست یابند .

اتکاء به خداوند و ایمان و امید به جهان آخرت است که باعث خواهد شد که ما را از ورطه هولناک زندگانی و سردرگمی نجات دهد ، چون با امید به زندگانی پس از مرگ و اجر و پاداشی که در اثر انجام اعمال نیکوی خود از خداوند متعال در جهان پس از مرگ دریافت خواهیم کرد همیشه در صدد تزکیه نفس و احسان و خوبی بر خواهیم آمد . همین امید به جهان پس از مرگ است که مردم در اکثر موارد از خود گذشت و بردباری نشان می دهند . به همین سبب گاهی اتفاق می افتد که با توجه به اینکه افرادی بدون دلیل زندگانی مردم را متلاشی می سازند ، باز هم عکس العملی از طرف مقابل نسبت به آنان بروز نمی کند و انتقام گیری را فقط به خداوند بزرگ می گذارند تا به هر ترتیبی که خود صلاح میدانند در مورد آنان عمل کند . چون این گونه افراد به جهان پس از مرگ واقفند و شناخت کاملی نسبت به خداوند دارند .

اگر امید به زندگانی پس از مرگ وجود نداشت ، وضع بی سامان و شلوغی را این جهان به خود می گرفت و هر کس در صدد از بین بردن دیگری و تصاحب ثروت و ناموس دیگران بر می آمد ، ولی امروزه این امید به زندگانی پس از مرگ است که تا حد بسیار زیادی افراد جوامع را کنترل می کند و آنان را آرام می سازد .

امروزه محال است که بتوان وجود روح را چه از نظر مسئله عینی و یا ذهنی و علمی و عملی انکار کرد و وجود پدیده های روحی را که به طور دائم در جهان در حال حدوث می باشند مردود دانست .

دانش و علوم و اتفاقات ماوراء طبیعه بر ما مسلم شده اند و هرگز نمی توان اسرار عظیم و بی نهایت نیروهای نهان را نادیده فرض کرد و به علت ناآگاهی به آنان ایمان و اعتقاد نداشت . شناخت ما از این جهان و آنچه در آن می گذرد بسیار ناقص و محدود است ، ولی با همین حواس خود قادر خواهیم بود تا مقداری از این ناشناخته ها را درک کنیم . چون

ساخت جسم و احساس بشر اجازه آن را نخواهد داد تا در محیط اطراف خود بیش از یک دایره کوچکی را ببیند و درک کند. اگر روزی بشر بتواند از این دایره محدودی که در پیرامون او قرار دارد، پارافراتر بگذارد و به سایر دوایر اطراف محیط خود دست یابد در آن زمان است که قادر خواهد بود به برخی از ناشناخته های اطراف دورتر از خود نیز مسلط شود و از آنان آگاهی پیدا کند.

این احساس محدود بشری است که به او اجازه نمی دهد تا بتواند به برخی از ناشناخته ها دست یابد و اگر فردی از افراد بشر دارای یک حس علاوه بر احساس پنجگانه خود که همان حس روحی و یا مدیومی است باشد، مسلما " برخی از ناشناخته های پیرامونش برای او شناخته خواهد شد. فرضا " برخی از حیوانات قادرند قبل از بروز زلزله از زمان وقوع آن مطلع شوند و در این مورد هیچ کسی از نظر علمی و یا عینی شکی ندارد. پس این حس در طبیعت وجود دارد و برخی از حیوانات صاحب این قدرت هستند. چنانچه احساس دیگری علاوه بر احساس موجود در بشر وجود داشت، زندگی برای ما جلوه دیگری پیدا می کرد؛ ولی آنچه که مسلم است در وجود بعضی از افراد بشر نیروهائی علاوه بر احساس طبیعی نهفته است که آنان قادر به انجام اعمال و رفتاری علاوه بر دیگران خواهند بود و این حالت ها اکثرا " استثنایی است. مدیومهایی که در بین افراد بشر وجود دارند نیز جزء کسانی می باشند که تا اندازه ای اختلافات حسی در وجود آنان به نسبت دیگران بیشتر است که البته لازم به توضیح است. کلیه افراد بشر که در سلامت عقل و جسم به سر می برند دارای قدرت مدیومی به نسبت های متفاوت هستند و برخی از آنان دارای قدرت بسیار فراوانی در نهاد خود می باشند که واقعا " اعجاب انگیز است، و گروهی به نسبت کمتری از این موهبت الهی برخوردارند. ولی این نیرو در هیچیک از افراد بشر در حد صفر نیست.

مدیومها، همیشه در بررسی پدیده های روحی نقش اساسی و مهمی را به عهده دارند و با وجود سیاله هایی که در آنان وجود دارد، به صورت واسطه هایی می شوند که بدون وجود آنان تماس های روحی تجسیدی و یا مکانیکی تقریبا " مشگل و یا حتی محال است؛ و در اصل،

کلید ارتباط با ارواح ، مدیومها می باشند و هر قدر افراد بشر بتوانند ارواح را در وجود خود نفوذ دهند ، به همان نسبت نیز دارای قدرت مدیومی بیشتری نسبت به دیگران خواهند بود .
می توان گفت که هر چه بیشتر ارواح بتوانند در وجود افراد نفوذ کنند آنان دارای قدرت مدیومی بیشتری نسبت به سایر افراد هستند .

کلیه مدیومهای به نسبت قدرتهای مدیومی که در آنان وجود دارد ، به همان نسبت در مورد ارواح نیز تأثیر پذیر بوده و وجود و حضور ارواح را به نسبت احساس درونی خود درک خواهند کرد و این احساس معمولاً " در سطح بدن آنان تأثیر می گذارد به طوری که وجود ارواح را با احساس بخصوص در روی اعضای بدن خود درک خواهند کرد .
افراد فراوانی وجود دارند که در کلیه شئونات زندگانی خود بسیار حساس هستند و زمانی که به کارهای روحی نیز اشتغال می ورزند به خاطر حساسیت فراوانشان بر این عقیده هستند که ، در مورد مدیوم بودن نیز باید چنین حالتی را داشته و مدیوم بسیار حساسی باشند .
در صورتی که در عمل گاهی عکس آن هم مشاهده می شود ، یعنی اکثر مدیومهای مشهور و خوبی که در دنیا مشاهده می شوند ، افرادی هستند که در زندگی مادی خود تا اندازه ای لاقید و از جسمی قوی و نیروی جسمی بیشتری برخوردارند .

زمانیکه در جلسات روحی به نام وسیط بر می خوریم ، فوراً " به یاد شخصی خواهیم افتاد که معمولاً " در اتاق تاریک نشسته و هادی جلسه او را به طریقه روحی و یا هیپنوتیزی خوابانیده و ارواحی که قرار است در آن جلسه حاضر شوند ، توسط نیروی اکتوپلاسمی او قادر به تجسد خواهند بود . ارواحی که توسط نیروی مدیومی وسیط در جلسات حاضر میشوند ، معمولاً " از خود آثار فیزیکی ای را بروز خواهند داد که کلیه شرکت کنندگان در جلسه می توانند آن آثار را به راحتی با چشم تن مشاهده کنند و یا حتی در برخی مواقع آنها را حس و یا لمس کنند .

ارواحی که در جلسات روحی حاضر می شوند ، معمولاً " از دو گروه مختلف خواهند بود . برخی از آنان ارواح مترقی هستند . توسط ارتباط و سؤال و جوابهایی که از آنان به عمل

می آید ، می توان به نتایج خوب و چشمگیری دست یافت و برخی از اطلاعات آنان باعث خواهد شد تا معماهای چند هزار ساله که بشر همیشه در صدد درك و شناخت آنها بوده است حل شوند . گاهی هم امکان این وجود دارد ارواحی که وارد جلسات روحی میشوند ، هنوز به حد کافی به مرز ترقی و تعالی نرسیده باشند در چنین حالت هایی مشاهده می شود که اکثر اظهارات آنان صحیح و مقرون به حقیقت روحی نمی باشد و این امکان وجود دارد که در برخی از مواقع با گفته های خود باعث گمراهی افراد از مسیرهای حقیقت و صحیح شوند .

این عمل را برخی از افراد نا آگاه احضار ارواح می نامند . باید به آگاهی کلیه خوانندگان رسانید که این واژه مصطلح عربی است و مانند اکثر واژه های دیگر عربی و یا شرقی و غربی وارد زبان فارسی شده اند و لغت عامیانه و بهتری نیز نمی توان جایگزین آن کرد . چون حقیقت امر این است که هرگز روحی در برابر قدرت و اراده بشر مادی تسلیم نشده و از او فرمانبرداری و یا متابعت نخواهد کرد . چون قدرت ارواح بسیار بالاتر و متری تر از نیروهای بشری است و هرگز کسی قادر نخواهد بود که بر نیروی آنان غلبه یابد و ارواح را در تحت تسلط اراده و نیروی خود در آورد و در اصطلاح آنان را احضار کند . در صورتی که این ارواح هستند که با بشر تماس برقرار می کنند و اینگونه تماسها هم بنا به حکم پروردگار است .

قدرت وسیط و یا مدیوم نیز نیروئی نیست که بتواند بر ارواح تسلط یابد ، بلکه نیروی آنان فقط در این حد است ارواحی که مایل به تجسد و یا کتابت و یا هر نوع تماسی با افراد بشر می باشند با استفاده از نیروی اکتوپلاسمی آنان ، اقدام به چنین عملی کند و پدیده های روحی را در معرض نمایش همگان قرار دهند .

در چنین مواردی که مدیوم یا وسیط در محل خود خوابیده است ، ارواح هستند که نیروی خود را بر وی تحمیل کرده و با تسلط کامل بر مدیوم ، اعمالی را از خود بروز میدهند نه اینکه تنها قدرت و وجود مدیوم باعث شد که ارواح از خود پدیده های روحی نشان دهند .

حتی ارواح در مورد حضور در برخی از جلسات روحی امتناع ورزیده و حاضر نمی شوند ، کما اینکه امکان این وجود دارد که به طور کتابت با روحی تماس حاصل کرد و

در این صورت حضور وجودی روح در جلسه قطعی است ولی مشاهده می شود که به هیچ عنوان خود را تجسد نمی کند و یا کوچکترین اثر فیزیکی را بجز کتابت از خود بروز نمیدهد و یا در بعضی از جلسات مشاهده می شود که ارواح اثرات بسیار خفیف و ضعیفی را از خود بروز می دهند و دلیل آن را نیز ضعف قدرت مدیوم و یا وسیط و یا حضار جلسه می دانند. از طرف دیگر هر روحی قدرت و تجربه تجسد را ندارد و بشر نیز نباید چنین تصویری داشته باشد که در جلسات روحی هر روحی را می توان بصورت تجسیدی مشاهده کرد تجسد ارواح به تکامل عقلی و روحی آنان مربوط است.

پس از این تجربیات متوجه می گردیم ارواح هستند اگر که بخواهند با ما تماس حاصل می کنند نه اینکه ما قادر خواهیم بود، با هر روحی که مایل باشیم تماس حاصل کنیم. پس واژه احضار ارواح در زبان فارسی لغتی است که بدون توجه به معنا وارد فرهنگ لغات ما شده است و معنی درستی در این زمینه ندارد و هرگز نباید این واژه را تحت اللفظی معنی کرد. البته باید به این اصل توجه داشت که کلیه ارواحی که تا جهان سوم روحی زندگانی می کنند، مشتاقانه مایل به تماس با افراد خانواده خود و حتی تماس با تمام افراد بشر می باشند.

لغت معمول در مورد کسانی اطلاق میشود که در جلسات هیپنوتیزمی به خواب می روند و ما هر یک از این خواب رفته ها را در اصطلاح مدیوم می نامیم، ولی بین وسیط و معمول اختلافات فراوانی وجود دارد که ما به بعضی از این تفاوتها اشاره خواهیم نمود. افراد وسیط در اصل در اختیار ارواحی قرار خواهند گرفت که سالیان قبل از جسد مادی خود جدا شده و در حال حاضر در عوالم روحی به زندگانی پس از مرگ مشغولند و از کلیه مادیات جهان دست شسته اند و هیچگونه وابستگی یا نیازی به آنها ندارند. بر عکس معمول که توسط قدرت هیپنوتیزمی به خواب مصنوعی فرو رفته است تابع روحی است که هنوز از جسم خود خارج نشده و این روح وابستگی شدیدی به ماده که در وهله نخست همان جسم باشد دارد و در واقع قدرت روحی خواب کننده و خواب رونده در این قسمت لازم و ملزوم

یکدیگرند ؛ ولی در حالت وسیط بودن ، قدرت مستقیم روح مرده در روح وسیط است .
 بسیار اتفاق افتاده است که وسیط در جلسه ای به خواب رفته و اعضاء جلسه قبلا " خواسته
 اند که روح فرد بخصوصی در جلسه حاضر شود ، ولی با توجه به اینکه بارها این جلسات
 تشکیل شده و خواستار تماس با آن روح بخصوص بوده اند مشاهده می شود که خواسته آنان
 عملی نشده و ارواح دیگری در جلسات حاضر می شوند که مطلقا " خواسته اعضاء جلسه و
 یا وسیط نبوده است . اتفاقات و پدیده های روحی که در جلسات رخ میدهند ، تابع قوانین
 بخصوصی در خلقت هستند که متأسفانه تا به امروز کسی نتوانسته است بطور مطلق به آنها
 دسترسی یابد ، مگر اینکه در جلسات روحی این حقایق از خود ارواح سؤال شود تا علت
 بروز چنین پدیده هایی را جهت افراد حاضر در جلسات روحی روشن کنند .

بروز و حدوث عوالم و آثار روحی ، در اختیار هیچ یک از افراد جلسات روحی از هادی
 و مدیوم و تماشاچیان نبوده و دخالتی هم در چگونگی و حدوث و ظهور آن نمی توانند
 داشته باشند .

به قسمت فوق می توان این نکته را اضافه کرد ، زمانی که در جلسات روحی مدیوم به
 خواب مغناطیسی فرد رفته و در حال بیهوشی است در تمام مدت بیهوشی در اختیار کامل
 ارواح است و مطیع دستورات و خواسته های آنان است و در این زمان هیچ اراده ای از خود
 ندارد . در چنین جلسات گاهی از مواقع اتفاق می افتد که ، مدیوم تابع دستورات و
 خواسته های برخی از حاضرین در جلسه می شود و گاهی هم از طرز تفکر و خواسته یک
 نفر از تماشاچیان متابعت می کند و دستورات او را اجرا می کند ، که آنهم بنا به خواسته روح
 حاضر در جلسه صورت می پذیرد ، ولی معمول در خوابهای مصنوعی تابع روح زنده است ،
 یعنی تابع قدرت روحی و روح شخص عامل است که او را در اثر تلقین به محیط های سرد و
 یا گرم و یا زمانهای مختلف خواهد برد و ارواح در بروز چنین حالاتی هیچگونه تأثیری
 نخواهند گذارد ، غیر از قدرتهای روحی خود افراد زنده .

گاهی در بین وسیط ها مدیومهایی وجود دارند که گاهی نقش بسیار مهمی را در مورد

بهبود و یا معالجات روحی افراد ایفاء می کنند. درباره برخی از مدیومهایی که در معالجات روحی نقش بسزائی داشته اند، متخصصین روحی در کشورهای اروپا و آمریکا کتابهای فراوانی به رشته تحریر در آورده و چنین حقایقی را به عموم مردم جهان اعلام داشته اند. در زمان بی هوشی، جسم مدیوم در اختیار روحی است که در بدن او جای گرفته و در این صورت روح شخص را از محل اصلیش خارج کرده و خود برای مدت کوتاه جایگزین آن میشود و در این حالت مدیوم دارای قدرت بی سابقه ای می شود و قادر است اعمالی را انجام دهد که هرگز در زمان بیداری قادر به انجام آنها نبوده است. مثلاً "زمانیکه مدیوم در این حالت قرار می گیرد قادر خواهد بود با نیروی اراده برخی اشیاء را جابجا کند و بدون اینکه کوچکترین تماسی با شیئی داشته باشد آن را از زمین به هوا بلند کرده و یا با پای برهنه از روی آتش سرخ شده بگذرد بدون اینکه کوچکترین آسیب یا اثری از سوختگی در پا و یا هر نقطه ای دیگر از بدن او مشاهده شود یا زخمهای عمیقی را در بدن خود بوجود آورد بدون اینکه قطره ای خون از آن او جاری شود و بسیاری اعمال دیگر که در چنین مواقعی مدیومها قادر به انجام آنها خواهند بود.

این حالت را در علم روحی شناسی، مرحله عالی تسلط روح خارجی بر بدن می نامیم و در این زمان بدن مادی مدیوم جزئی از بدن ستاره ای ارواح شده و یا این دو جسم در هم ادغام شده اند.

در این مرحله عقل و روح مدیوم به طور کامل از جسم او جدا شده و عقل و روح جدیدی که مربوط به روح خارجی است برای مدت کوتاهی در بدن وی جایگزین می شود و اراده و کنترل شخص را به دست می گیرد و او را به هر نحوی که خود بخواهد اداره خواهد کرد و یا هر ناراحتی و مرضی که در او وجود داشته باشد را به طور کامل از بین خواهد برد. در این حالت مدیومها قادر خواهند بود امراض دیگران را نیز تشخیص داده و گاهی در همین حالت مریض را معالجه خواهند کرد.

در گذشته کلیه ظواهر مدیومی را به علت عدم آگاهی و شناخت نوعی سحر و جادو و یا

نیروهای شیطانی می دانستند • ولی خوشبختانه در قرن اخیر با شناخت علم روحی جدید ، به تدریج پدیده های ناشناخته ای که جزء جادوگری و غیره محسوب می شدند ، در قالب شناختهای روحی در آمده اند و اکثر موضوعاتی که در بین مردم جوامع به صورتهای نادرستی جلوه گر شده بودند به تمام معنی از مرحله سحر و جادو در آمده و جزء علم یقین روحی محسوب گردیده اند •

در علم روحی سعی بر این است تا تصوراتی را که در گذشته مردم از ارواح به عنوان شیطان و جادو و غیره داشته اند باطل و حقایق وجود عقل و نفس بر همه مشخص شود • علم روحی جدید ، در صدد شناساندن حقیقت موضوعات فلسفی و اعتقادی مربوط به نفس بوده و قصد دارد تا کیفیت وجودی روح و جاودانگی آن را در عوالم روحی بر همگان روشن سازد و شگفتیهای اعمال روحی را بیان دارد •

در برخی از مواقع مشاهدات ظواهر عقلی از لحاظ بررسی و تحقیق شباهت فراوانی با ظواهر نفسانی دارند ، یعنی در اکثر آزمایشات و بررسیهای روحی مشخص شده است که در برخی از مواقع فکر بشر قادر است به دیگری انتقال یابد بدون اینکه خواست فردی در آن دخالت مستقیم داشته باشد • یعنی گاهی اتفاق می افتد که افرادی قادر هستند از راه نزدیک یا دور طرز فکر دیگران را درك نموده و به خوبی از آن آگاهی یابند • این نوع حالات روحی را در علم تله پاتی می نامند • با توجه به اینکه تعداد بسیار زیادی از افراد بشر دارای چنین قدرتهایی نیستند ، مع الوصف علم روانشناسی جدید ، آن را مردود ندانسته و وجود آن را در برخی از افراد بشر یقین می داند • حال که بحث تله پاتی به میان آمد ، بد نیست که دو نمونه بارز و زنده ای که در زندگانی خانوادگی نویسنده کتاب به وقوع پیوسته است جهت توجه بیشتر خوانندگان بیان دارم •

خداوند متعال دو پسر دوقلو به من عنایت فرمود که نام یکی را هومن و دیگری را هوتن نهادیم • روزی هوتن مریض بود و مادرش او را با پسر بزرگتر (فرهاد) که حدود هفت سال داشت به نزد پزشک معالج برده بود و هومن در منزل مانده بود و به تنهایی مشغول بازی بود • در

این زمان دوقلوها حدود چهار سال داشتند • ساعت حدود پنج بعد از ظهر بود و هوا رو به تاریکی می رفت • همانگونه که هومن در حال بازی کردن بود ناگه از جا پرید و با سرو صدا و فریاد و ناراحتی به سوی من دوید و فریاد زد هوتن ، هوتن • پرسیدم چه شده پسرم ، چرا سرو صدا به راه انداختی ؟ هوتن فریاد زد و من صدای او را شنیدم • از او پرسیدم کسی که زخمی نشده است ؟ گفت نه فقط ماشین جلوی تصادف کرد ، مامان با آقاهه در حال دعوا کردن است • او را دلداری داده و ساکت کردم و پس از اندک مدتی او مجدداً مشغول بازی شد • با همسرم قرار داشتیم که زودتر به منزل بیاید تا به دیدن کسی برویم • احساس کردم تأخیر کرده است • در این اثنا همسرم به منزل تلفن کرد و به محض اینکه از آن طرف خط صدای او را شنیدم به او گفتم ناراحت نباش می دانم تصادف کرده ای و ماشین هم خسارت دیده است و همه شماها سلامت هستید • هیچ جای نگرانی نیست و زمانی که وضع تصادف مشخص شد به منزل بیایید • با تعجب پرسید تو از کجا می دانی که من تصادف کرده ام ؟ به او گفتم هومن صدای فریاد هوتن را در موقع تصادف شنیده بود • از او محل تصادف را جویا شدم و متوجه شدم که محل تصادف تا منزل حدود سه یا چهار کیلومتر فاصله داشت • حال هومن چگونه از این فاصله و در این شهر شلوغ صدای برادر چهار ساله اش را تشخیص داده بود موضوعی است که فقط آن را می توان به قدرتهای روحی و تله پاتی افراد نسبت داد و بس • چون غیر از نیروی تله پاتی به چیز دیگر قابل توجیه نیست •

داستان دیگری از همین دو برادر دوقلو وجود دارد • محل زندگی یکی از برادرهای من ، در کرج بود و محل خدمت او در تهران • یک روز عصر که به منزل خود می رفت سر راه به منزل ما آمد • یکی از این دوقلوها که همان هوتن بود ، به وی اظهار داشت که قصد دارد با وی به کرج نزد پسر عمویش برود • مشروط بر اینکه فردا صبح او را به تهران بازگرداند و قرار بر همین منوال شد که هوتن به کرج برود و هومن در منزل باشد • حدود ساعت پنج بعد از ظهر این دو برادر از یکدیگر جدا شدند • پس از صرف شام وقتی که قصد خوابیدن داشتیم مشاهده کردم که هومن در اتاق خود چراغ ها را روشن کرده و نشسته است • از او پرسیدم چرا چراغها

را خاموش نمی کنی و نمی خوابی؟ در جواب اظهار داشت من نمی خوابم تا هوتن بیاید. گفتم هوتن امشب منزل عمویت میهمان است و نخواهد آمد، هومن که حدود نه سال داشت در جواب گفت خیر هوتن حتما "امشب می آید" شما بخواهید من در را باز می کنم. برادرم تلفن نداشت که از او جریان را سؤال کنم، ولی شخصا "هم مطمئن بودم که هوتن امشب باز خواهد گشت" چون به گفته های این دو برادر در چنین مواردی مطمئن بودم به همسرم اظهار داشتم تو بخواب و من منتظر هوتن خواهم ماند. در همین اثنا بود که زنگ در حیات به صدا درآمد و هومن با خوشحالی اظهار داشت دیدی بابا، این هوتن است! و به سمت در دوید و در را باز کرد و با کمال تعجب هوتن را با برادرم مشاهده کردم. وقتی این دو برادر به هم رسیدند، اول یکدیگر را در بغل گرفتند و خنده کنان هر دو به سمت اتاق خواب خود رفتند و خیلی زود به خواب خوشی فرو رفتند.

جریان را از برادرم جویا شدم. ابتدا با تعجب فراوانی گفت بین هوتن چه کار میکند. پرسیدم چطور؟ اظهار داشت تو برو او را نگاه کن و وضعیت او را به من بگو تا من جریان را بازگو کنم. به اتاق آنها رفتم و چراغ را روشن کرده و مشاهده کردم که آنان هر دو در روی یک تخت کنار هم به خواب خوشی فرو رفته اند. برادرم را صدا کردم و خوابیدن آنها را مشاهده کرد و سپس چنین اظهار داشت: حدود دو ساعت قبل شام آوردیم هوتن لقمه ای از آن را دهان گذارد و سپس گفت من دل درد شدیدی دارم و نمی توانم غذا بخورم و پس از صرف شام مجدداً اظهار کرد که هر شب قرص و شربت دل درد می خورم و امشب نخورده ام و خیلی ناراحت هستم. اگر ممکن است مرا به منزل برسان. هر چه صحبت و موعظه کردم که فردا صبح اول وقت ترا خواهم برد نتیجه ای نداشت. چون او از شدت درد به خود می پیچید و من به حکم اجبار او را به تهران آوردم و تعجب من در این است که به محض مشاهده برادرش تمام آن ناراحتی ها و دل دردها از بین رفت و بدون هیچ حرف و اعتراضی خوابیده است.

وقتی در این مورد بیشتر سؤال و جواب شد متوجه شدم از زمانیکه غذا خوردن ما در

منزل تمام شد و هومن تنها در اتاق خود نشسته و به فکر برادرش بود، درست همان موقع هم دل درد شدیدی هومن را آزار می داد و با اصرار فراوانی می خواست که در نیمه شب به تهران حرکت کند.

البته چنین حالات و اتفاقاتی از این دو برادر دوقلو بسیار مشاهده کرده ام که نقل کلیه آنها خارج از بحث این کتاب خواهد بود.

قدرت خواندن افکار دیگران و یا تأثیر گذاری آن در جسم فرد دیگر از راه دور برای همه کس امکان پذیر نخواهد بود و باید روابط عاطفی بسیار شدیدی ما بین آنان وجود داشته باشد تا این امر امکان پذیر شود.

گاهی اوقات مدیومها در مواقع تماس موفق نمی شوند افکار دیگران را به خوبی بخوانند و علم روحی جدید در مورد چگونگی این نوع حوادث روحی تحقیق و بررسی می کند. چون امروزه به اثبات رسیده است که عقل آدمی بسیار قوی تر از مدرن ترین و قویترین دستگاههای فرستنده و گیرنده ای است که تاکنون در جهان ساخته شده است. در واقع عقل بشر دارای قدرتهای شگرف و خارق العاده ای است که علم امروزی تنها به مقدار کم و ناچیزی از آن واقف شده است و بنابر این نتوانسته است حقایق جهان را درک و کشف کند.

خواندن افکار دیگران، گاهی نیز از طریق خوابهای مصنوعی یا مغناطیسی انجام می پذیرد، که در مبحث مربوط به خود کاملاً "تشریح خواهد شد و گاهی هم حالت تله پاتی در افراد با وجود و دخالت مستقیم ارواح انجام پذیر است.

نظر به اینکه روح پس از جدا شدن از بدن دارای امواج و ارتعاشات اثری می باشد، در این هنگام قدرتی چند برابر زمان حیات خود به دست خواهد آورد و به همین دلیل است که به راحتی قادر خواهد بود در ادراک مدیوم اثر گذارد و یا عقل افراد بسیاری را که در جلسات روحی شرکت کرده اند تحت کنترل خود در آورد. تطور و تکامل در جهان روحی جهت ارواح به دو صورت مشاهده می شود. این تطور و تکامل یا به آهستگی و کندی صورت می پذیرد و یا با سرعت. این حالت فقط مربوط به فکر و عقل آنان است و زمانی که عقل به

رشد و تکامل و تطور رسید کلیه حالات گذشته آن دگرگون خواهد شد.
 چنانچه عقل ارواح تطور نیابد و به صورت راکد و جامد و به همان شکل قبلی خود باقی
 بماند، مسلماً "تغییرات چندانی هم در وجود روحی وی ظاهر نخواهد شد، در اینجا
 می توان گفت که از این نظر تقریباً "جهان روحی تغییرات چندانی با جهان خاکی ما ندارد،
 چون نادان همیشه نادان است تا زمانی فرا برسد که قادر باشد بر نادانی خود غلبه نماید و دانا
 شود."

اگر روحی دارای حالات و عادات زشت و عقب افتاده ای باشد، جهت تحول و دگرگون
 این حالت احتیاج به وقت زیادی خواهد داشت و در زمان حیات و طی فرصت های مناسبی
 این تحول را انجام خواهد داد، و گرنه جهت تکامل مجدد روحی لازمست آماده شود. اگر
 روحی در زمان انتقال به عوالم روحی، دارای خصائل نیکو و پسندیده و افکار متری تری
 نسبت به سایر افراد اجتماع باشد، بزودی در راه پیشرفت روحی در عالم پس از مرگ گام
 بر خواهد داشت و به سوی روشنی و سعادت ابدی خواهد شتافت.



گفتار نیکان

عالمان در کشف گوهر جاهلند
 گر که خود را کس شناسد عالم است
 روح و جان بشناس ، زیرا مردمان
 روح آدم شاهکار خلقت است
 آنچه خواهند مردمان در پیکر است
 آنچه می بینی ، همه هیچ است و بوج
 عده ای گه فکر تن گاهی روان
 سنجش زهد من و عابد ز چیست

گوهر اندر این وجود و غافلند
 خود شناسان جمله اندر ساحلند
 غیر جسمی ، روح و جان را شاملند
 غیر روح و جان تمامی زائلند
 هر چه گوئی بینی از آن حاصلند
 گول ظاهر را مخور چون باطلند
 عده ای آسوده اندر منزلند
 هر یک از ماراه خود را مایلند

رهبر از کردار خود بر در گه است
 عالمان گفتار نیکان حاملند

روح با چه اشخاصی بهتر می توانند تماس برقرار کنند؟

افراد بشر روزانه در زمان حیات خود با امواج و فرکانسهائی مواجه می شوند که خود از وجود آنها آگاهی کاملی ندارند و این امواج به طور دائم و لاینقطع از بدن به محیط و از محیط به بدن تأثیر می گذارند و می توان گفت هر عملی را که شخص در زندگانی خود انجام میدهد امواج و ارتعاشاتی عکس العمل آنها را تشکیل می دهند. فرضاً در زمانی که کسی صحبت می کند و یا در حال تفکر است، امواج و فرکانسهائی از وجود ذاتی او به جای می ماند که هرگز از بین نخواهد رفت و فقط دامنه فرکانس آنها در اثر مرور زمان در فضای لایتناهی گسترده تر خواهد شد.

در اثر هر گونه فکر و اندیشه، امواجی از مغز خارج می شوند که با عقل تماس حاصل می کنند و یا برعکس، همیشه از طریق عقل امواجی جهت اجرای دستورات به مغز و از آنجا به سلسله اعصاب انتقال می یابد. با توجه به بروز چنین حالاتی متوجه می شویم که زندگانی افراد در زمان حیات به وجود ارتعاشات و یا امواج بستگی مستقیم دارد، و علاوه بر این ارتعاشات یا امواج، هاله هائی از امواج نوری و حرارتی اطراف بشر را فرا گرفته است. این هاله ها به سادگی قابل دید و رویت همگان نیست، ولی افرادی که دارای دیده بصیرت روحی هستند، گاهی در شرایط خاصی قادرند این امواج را در اطراف دیگران و ارتفاع و رنگ این امواج را در افراد مختلف تشخیص دهند. ارواح پس از ورود به عوالم روحی، اکثر زندگانی خود را به وسیله قدرتهای امواج و ارتعاشات و فرکانسها انجام می دهند و زمانی که جهت انجام امور خاصی به سطح زمین می آیند، قادرند این امواج را به خوبی دیده و تشخیص دهند. اکثراً امواج و هاله های بلند اطراف بدن افراد بشر است که ارواح را به سمت خود

جلب می کند و ارواح به راحتی قادرند با دیدن و تشخیص این هاله های موجی در اطراف افراد به سوی آنان حرکت کرده و در صدد تماس با آنان بر آیند .

افرادی که دارای ارتفاع هاله های موجی بیشتری در اطراف بدن خود هستند ، بیشتر مورد توجه ارواح قرار می گیرند و ارواح به سهولت می توانند با آنان تماس بر قرار کنند . یکی از خصوصیات مدیومی معمولاً همین ارتفاع تن پوش در اطراف جسم مادی بشر است . در بین این گروه از افراد می توان مدیومهای روحی بسیار ارزنده ای را یافت . از نظر ارواح اینگونه افراد دارای قدرت روحی و معنویت بیشتری نسبت به سایرین هستند و جسم مادی آنان نتوانسته است تمامی قدرت خود را بر روح تحمیل کرده و آنرا تحت نفوذ خود در آورد . در این نوع اشخاص معمولاً روح حاکم جسم است که در مباحث دیگری در همین کتاب درباره قدرت روح و جسم بحث شده و نیازی به تکرار مجدد آن نیست .

دنیای مادی افراد بشر ، معمولاً راه پیشرفت و تکامل روح را سد میکند و در اکثر مواقع در بین افراد قدرت اصلی را از روح سلب می کند چون اکثر افراد جهان زیستن را به خاطر مادیات می دانند و به همین علت هم در زمان حیات تماماً" در صدد پرورش و تکامل جسم و مادیات خود بر می آیند . تعداد معدودی از افراد در اجتماعات یافت می شوند که علاوه بر جسم به روح و معنویات خود نیز اندیشیده و به آن توجه می کنند و اندک زمانی از وقت خود را هم جهت پرورش و تزکیه روح خود اختصاص می دهند . اگر هر یک از افراد بشر مقدار بسیار کمی از زمان پرورش جسم را به پرورش روح خود اختصاص دهد ، مسلماً روزی قادر خواهد بود ، خود را از منجلا ب ماده و ماده گرایی برهاند و قدرت معنویت و انسانی را در وجود خود بیشتر پرورش دهد و در زندگانی پس از مرگ که رهائی از آن قطعاً غیر قابل اجتناب است و همگان به ترتیب باید روزی جزء درگذشتگان عالم در آیند و زندگانی روحی را آغاز کنند موفق و سرافراز باشد ، چون بقای بشریت در نهایت در مرگ است و مرگ پلی است بین دو زندگی .

متأسفانه اکثر افراد در زمان حیات در صدد بهبود وضع آینده خود بوده و توشه هائی را برای

روزهای پیری می اندوزند که مبادا در آینده و در ایام کهولت به جسم آنها سخت بگذرد ، ولی مطلقاً در صدد ذخیره معنویات جهت زمان پس از مرگ خود نیستند .

امید است که خوانندگان محترم با مطالعه کامل این کتاب و برقراری تماس های روحی با ارواح مختلف ، در صدد بهبود حالات روحی و معنویات خود بر آیند تا در زمان حیات روح خود را به کمالات تکاملی رسانیده باشند و در زمان پس از مرگ در دنیای ارواح بتوانند در محل های عالی و بالایی جای گیرند .

خوشا به حال افرادی که در زمان حیات ، خود را آماده زندگانی دنیای روحی و پس از مرگ می کنند . روح این افراد با روح افراد عادی متمایز و متفاوت است . برای مثال افراد دانشمند ، روحانی ، شاعر ، نویسنده و هنرمند و یا کلیه افرادی که در جهان دارای قدرت خلاقیت هستند نسبت به سایر افراد جامعه دارای روح پیشرفته تری هستند و چنین افرادی با داشتن روح والاتری است که قادر به خلاقیتند .

این روح است که افراد بشر را گاهی به اعمال برجسته تری نسبت به سایرین وامی دارد که انجام چنین اعمالی معمولاً از قدرت همگان خارج است . وجود روح افراد است که با داشتن قدرت و فرکانس موجی بیشتر نسبت به دیگران ، قادر است از نیروهای مافوق و خارج از محیط استفاده کند و باعث بروز پدیده ها و آثاری شود . اکثر افراد خارق العاده زمانیکه به قدرتهای روحی دست می یابند و یا در انجمنهای روحی حاضر میشوند ، مشاهده می شود که از مدیومهای بسیار خوب روحی نیز می باشند و تا آن زمان از این موهبت الهی که در وجود آنان نهفته بوده است کاملاً بی اطلاع بوده اند و اکثر الهامات را تا آن زمان از تراوشات مغز خود می دانستند نه الهامات روحی که در اصل از نیرو و قدرتهای ماوراء طبیعه و فضای لایتناهی سر چشمه می گرفته است .

نیروهای وارده از محاط هرگز به جسم وارد نخواهد شد چون بطور کلی جسم از عنصر مادی تشکیل شده و هرگز با قدرتهای معنوی تجانسی ندارد . لذا این نیروها و الهامات باید به روح که عنصری است الهی لطیف و معنوی وارد شوند . در بعضی مواقع روحی که غرق در

مادیات حیات است به سادگی قادر نخواهد بود قدرتهای وارده از محاط را درك و از آنان استفاده کند از اینجهت بدون شناخت این نیروها پس از مرگ جسمی به جهانهای روحی انتقال می یابد *

برای شناخت بیشتر روح افراد می توان یک مؤسسه علمی را در نظر گرفت که در هر زمان معینی تعدادی از آن مراکز فارغ التحصیل می شوند، ولی در هر چند سال یکبار یک نفر را می توان در بین آنان یافت که باعث افتخار مؤسسه آموزشی خواهد شد و به رتبه و درجه علمی یا هنری بالائی نسبت به تمام فارغ التحصیلان گذشته دست خواهد یافت * حتی ممکن است گروهی از افراد که از همین مؤسسه فارغ التحصیل و خارج شده اند در اجتماع باعث ننگ و سرافکندگی آن مؤسسه نیز شده باشند * پس فقط علم و هوش و دانش مکمل بروز و پیدایش شخصیت ذاتی فردی بشر نخواهد بود، بلکه روح نیز در بوجود آمدن آن سهم به سزائی را دارد *

در بعضی مواقع بشر در صدد این است که به هدفی دست یابد و جهت رسیدن به این هدف از دست زدن به هیچ عملی کوتاهی نخواهد کرد و تمام سعی وی بر این است که در این راه موفق شود * ولی در نهایت متوجه خواهد شد که با توجه به فراهم بودن کلیه تسهیلات لازم جهت رسیدن به هدف مزبور، هرگز نمی تواند در این راه موفق شود * هر چه می کوشد نخواهد توانست هدف خود را پیگیری کند و پس از مدتی مأیوس شده و از آن دست برمی دارد و سراغ کار و یا هدف دیگری می رود * پس از مدتی در این کار هم شکست می خورد و به سراغ هدف دیگری خواهد رفت * آیا چنین اشخاصی تاکنون در صدد این بوده اند که علت ناکامیها و شکستهای خود را دریابند و به آن پی ببرند؟

اینگونه افراد معمولاً اشخاصی مغرور و خودخواه و مادی هستند و در زندگی فقط سعی دارند با اتکا به قدرت مادیات همه مشکلات زندگانی خود را حل کنند، در صورتیکه در این زمینه ها باید از قدرت های روحی که به مراتب برتر از قدرتهای مادی است کمک بگیرند و به مبدا ذاتی که همان خداوند است توجه کنند * ارواح جهت راهنمایی افراد بشر و شناسانیدن

شناخت روح

حقیقت وجود روحی گاهی با افراد مختلف و در مکانهای کار و یا زندگانی تماس می گیرند و سعی دارند حضور خود را به طریقی ثابت کنند ، تا شاید مردم هم به طریقی با آنان تماس برقرار کنند و آنان را از برخی حقایق که جزئی از مجهولات زندگانی ما است آگاه سازند . ولی این عمل ارواح بعلت ناآگاهی های علمی بشر با ناکامی روبرو می شود و در نتیجه تماسی برقرار نمی شود . جهت برقراری تماس ارواح از روشهای مختلفی استفاده میکنند . گاهی حضور خود را با ضربه زدن به نقاط مختلف و یا برخی از حرکات به ما مینمایانند ، ولی بشری که در خواب غفلت است به هیچیک از این حرکات توجهی نکرده و آنان را نادیده می انگارد . در صورتیکه در پی بروز چنین حالات غیر عادی می توان با وسایل مقدماتی بسیار ساده ای با ارواح تماس گرفت و به وجود آنان پی برد . نظر به اینکه ارواح قادرند طرز تفکر افراد بشر را درک کنند و حتی واقفند که برخی افراد به دلیل خود خواهی همواره از وجود ارواح وحشت داشته و حتی گاهی از شنیدن اسم ارواح می ترسند ، سعی بر این دارند تا کمتر اعمالی را انجام دهند که باعث نگرانی و وحشت افراد زنده شود .

اگر افراد بشر به دلیل آموزشهای غلط ، از ارواح وحشت نداشتند ، آنان نیز جهت اثبات وجودی و اعلام حضور خود اعمال بسیار روشتری را انجام می دادند و شاید گاهی هم به وضوح در بعضی از جلسات حضور می یافتند .

گاهی ارواح برای دیدن خانواده خود می آیند و سعی می کنند که با اهل منزل تماس برقرار کنند ، و در بعضی اوقات ضربه هائی نیز به در و پنجره و یا اشیاء منزل می زنند و برای جلب توجه آنان گاهی سر و صدا ایجاد می کنند . ولی افراد خانواده به علت ناآگاهی و عدم شناخت اعمال روحی ، به این اخبار و علائم توجهی نمی کنند و از صداهای ایجاد شده به راحتی و بدون اعتنا چشم پوشی می کنند .

اکثر خانواده ها این ضربات وارده به شیشه را در اثر برخورد حشرات و یا شیئی مشابه به شیشه تصور می کنند ، ولی اگر اطلاعاتی در مورد تماسهای روحی داشته باشند ، برای خاطر جمعی می توانند آزمایشی انجام دهند و در زمان شنیدن صداهای بی دلیل و بدون موقع به

صاحب صدا بگویند اگر شما روحی هستید و برای دیدن ما آمده اید ضربه دیگری نیز وارد کنید، اگر در مدت حدود ۳۰ ثانیه صدای دیگری شنیدید، بار دیگر پرسید که فرضاً اگر شما از اقوام هستید دو ضربه و اگر جزء اقوام ما نیستید یک ضربه دیگر وارد کنید. مشاهده خواهید کرد که یک یا دو ضربه دیگر وارد خواهد شد. اگر حداکثر طی مدت سی ثانیه هیچ گونه عکس‌العملی ندیدید، به احتمال قوی منشاء صداها حشرات و یا تغییرات جوی و یا حرکت‌های زمین بوده است. مکالمات خود را با ارواح می‌توانید به راحتی از این طریق انجام دهید و هر سئوالی را طبق قراردادی از آنان بخواهید و ارواح با زدن ضربه‌های منظم جواب شما را خواهند داد. در چنین شرایطی چنانچه با وسایل ابتدائی به صورت گردونه دوار و یا کتابت بخواهید تماس برقرار سازید قادر خواهید بود تماس مستقیم با ارواح عزیز خود برقرار کرده و با آنها به راحتی صحبت کنید.

در بین افراد هر خانواده‌ای یک نفر که دارای قدرت مدیومی بیشتری باشد معمولاً وجود دارد، و قادر است با کمک نیروی مدیومی دیگران، گردونه دوار را به گردش در آورد و با ارواح تماس بگیرد. گاهی ممکن است ضربات از داخل اتاق باشد یا ضربه‌هایی از سقف یا دیوارهای ساختمان شنیده شود. شما باید بدانید که میهمانان ناخوانده و بدون زحمت در بعضی مواقع سر زده به منزل ما وارد می‌شوند و اگر بتوانیم در مواقع ورود از آنان پذیرائی کنیم بسیار خشنود خواهند شد. تنها پذیرائی که ارواح را خشنود خواهد ساخت تماس و مصاحبت با آنها است.

زمانی که از صدای ضربه‌ها و علائم احتمالی ارواح متوجه شدید که میهمان نامرئی به دیدار شما آمده است، اگر مدیوم بصری در بین شما وجود داشته باشد، وی قادر خواهد بود با چشم تن این میهمان را به خوبی ببیند و او را شناسائی کند و تشخیص دهد. اگر بتوان در آن محل جلسه‌ای روحی تشکیل داد به احتمال زیاد توسط و سیط می‌توان همین روح را تجسد کرد و علت حضور وی را در آن محل از خود او جویا شد.

البته ایجاد چنین مجالسی امروزه مشکل نمی‌باشد چون با مطالعات افراد درباره شناخت

ارواح مدیوم‌هائی را در مسیر عملیات روحی میتوان یافت که در موارد بروز برخی از پدیده‌های روحی و شناخت هویت روح حاضر می‌توان از وجود آنان استفاده کرد .
 به طور کلی ، ارواح در شرایط خاصی آمادگی تماس با ما را دارند و بیشتر این شرایط مربوط به قدرت مدیومی افراد است و بدون وجود این قدرت ، ارواح کمتر خود را در معرض دید قرار می‌دهند و یا اقدام به تماس می‌کنند ، چون آنان پس از مدتی می‌دانند که اقدام به تماس بدون وجود مدیوم بی‌فایده است .

همانطوریکه بیان شد برخی از مدیوم‌ها ذاتاً "مدیوم زائیده می‌شوند ، ولی آنان جزء افراد استثنائی نیستند و هر کسی می‌تواند به نسبت کم یا زیاد صاحب قدرتهای مدیومی باشد ، ولی این نیروها را در افراد تحت شرایطی می‌توان تقویت کرد . نیروی مدیومی افراد مربوط به سیاله‌های فیزیکی تن پوش و جسم آنان است که در اصطلاح علمی آنرا پریسپری نیز می‌نامند . دانشمندان تا کنون توانسته‌اند منبع تولید سیاله‌های پریسپری را در بدن تشخیص دهند که از کدام قسمت جسم مادی به وجود می‌آید . ولی عقیده ارواح بر این است که منبع و منشأ این ماده در بشرتن پوش است و ارتباطی با جسم مادی ندارد . در اصل ، وجود این سیاله‌ها در اشخاص باعث مدیوم بودن آنان می‌شود و ارواح قادرند بهتر با چنین اشخاصی در تماس باشند .

این قدرت در تمام افراد بشر به طور یکسان نبوده و هر یک از مدیوم‌ها دارای قدرتهای روحی بخصوصی هستند که ذیلاً به نمونه‌هایی از مدیوم‌های مختلف اشاره خواهد شد .

۱- مدیوم‌های شنوا

این دسته از مدیوم‌ها ، اشخاصی هستند که با گوش جسمانی خود قادرند آثاری از اصوات روح را بشنوند . گروهی از همین دسته از مدیوم‌های شنوا ، قادرند صدای ارواح را به طور کامل و وضوح شنیده و آنرا درك کنند . این افراد که تعدادشان نمی‌تواند بسیار زیاد باشد گاهی سئوالاتی را از ارواح می‌پرسند و جواب آنرا جهت دیگران بازگو می‌کنند . حتی در بعضی مواقع پیام‌هائی توسط ارواح به آنان داده می‌شود که اکثراً حالت پیشگوئی را دارد و در موقع

وقوع حادثه باعث حیرت همگان می شود *

در برخی از مواقع افرادی صداهایی را به گوش خود می شنوند، ولی چون عاملی را در اطراف خود نمی یابند، تصور می کنند که اشتباه کرده و صدائی را نشنیده اند * گاهی آنرا به حساب وهم و خیال می گذارند و یا گاهی هم به این نوع مدیومها، که خود از وجود نیروی ذاتی خود و مدیوم بودنشان آگاهی ندارند، الهاماتی می رسد و پس از مدت زمانی آن گفته ها به وقوع می پیوندد * آنها بعداً اظهار می دارند که من از این جریان با خبر بودم و کاملاً از زمان وقوع آن آگاهی داشتم ولی باور نمی کردم و به همین علت هم آنرا با کسی مطرح نمودم *

در بعضی از کشورهای جهان افرادی وجود دارند که از عالم غیب خبر دارند و آینده نگریهائی می کنند که در نهایت تقریباً تمام آنها به حقیقت می انجامد حتی درباره زندگانی بزرگان جهان و سیاست کشورها اطلاعاتی در اختیار بشر قرار می دهند که پس از مدتی عین آن رخ خواهد داد * این افراد جزو افرادی هستند که دارای این موهبت اند *

این نوع افراد یک نوع مدیوم روحی می باشند که با کسب اطلاعات از ارواح، اطلاعات بسیاری را در اختیار دیگران قرار می دهند * اکثر این افراد جزو مدیومهای شنوای روحی هستند، یعنی اطلاعات خواسته شده را ارواح در گوش آنان زمزمه می کنند و آنان گفته های ارواح را بر زبان می آوردند * البته صحبت ارواح مانند حرف زدن ما افراد در قید حیات نیست، بلکه خواسته های خود را به عقل و از عقل به مغز و از مغز به عصب شنوائی منتقل میکنند و افراد مدیوم با احساس به وجود آمده، مراتب را به دیگران میگویند، ولی متأسفانه این نوع افراد حالات و ادراکات خود را جهت شناخت دیگران در محلی ثبت نکرده و چگونگی روش و دستیابی به این قدرت ها را برای کسی بازگو نمی کنند و در نهایت این اسرار را با خود به جهان روحی می برند * در صورتیکه ثبت این آثار ممکن است روزی راهگشای زندگانی بشریت شود * این افراد برتری خاصی نسبت به سایر افراد منزه و پاک ندارند، به جز اینکه دارای قدرت روحی بیشتری هستند و نمی توان کسانی را که در این علم پیشرفت کرده و اطلاعاتی دارند جزء با ایمان ترین افراد جهان دانست * این نوع تماسها به تقوای افراد مربوط

نبوده بلکه فقط به قدرتهای مدیومی آنان بستگی دارد که می توان آنرا در تمام افراد بشر به نسبتهای کم و زیاد یافت. همانطوری که قبلاً نیز بیان شد، این نیروها در افراد بشر در اثر انجام اعمال روحی و مطالعات و آزمایشها به مرور زمان تقویت میشود و گاهی هم مشاهده می گردد که این نیروی مدیومی در برخی از افراد، رو به کاهش می گذارد و پس از زمانی رو به نقصان می گذارد و گاهی هم، از بین می رود.

۲- مدیومهای بینا

این مدیومهای روحی قادرند با چشم تن به صورت باز یا بسته ارواح و برخی از حقایق نامرئی حیات را ببینند و خارج از محیط وجودی خود همه چیز را به صورت حقیقت کامل درک کنند. گاهی ممکن است این گونه افراد وقایعی را که در حال بروز است حتی از آنسوی جهان به سادگی مشاهده و سریعتر از تلکس و تله فاکس اطلاعات آنرا بازگویند. این نوع افراد را در برخی از مواقع بین افراد جامعه می توان یافت.

این اشخاص نیز مانند مدیومهای شنوا اختلافی با سایرین ندارند، مگر اینکه قدرت روحی بیشتری دارا هستند در جهان گاهی افراد کوری دیده شده اند که بدون چشم توانسته اند نقاشی های بسیار زیبا و با رنگ آمیزی های منظمی را از خود بر جای بگذارند و گاهی هم ملاحظه می شود افرادی که دارای دو چشم بینا هستند نمی توانند دو خط موازی به طول چند سانتیمتر را ترسیم کنند. در صورتیکه آدم کور مادرزادی قادر به نقاشی کردن است. از این نوع مشاهدات به این نتیجه می رسیم که فقط چشم تن وسیله دیدن و یا تشخیص دادن محیط نیست. بلکه در بعضی افراد نیروهائی نامرئی و باطنی وجود دارند که باعث تشخیص یا دیدن آنان می شود.

زمانیکه شخصی به خواب روحی و یا هیپنوتیزمی فرو می رود، شخص عامل می تواند پس از اینکه خواب وی را به مراحل سنگین تری رساند، از او بخواهد برای دیدن به محلی حرکت کند البته این نوع حرکات با جسم نیست بلکه با تن پوش و روح است. در این موقع با کمال تعجب مشاهده می شود شخصی که در اتاق در حضور حاضرین به خواب رفته است، از

آنسوی جهان و یا هر محلی که شخص هادی خواسته باشد اخبار درست و صحیحی را میدهد و تمام وقایع را به طور زنده مشاهده می کند و عین آنرا، جهت حضار جلسه بازگو می نماید • در صورت تماس تلفنی بعدی با صاحبخانه ای که شخص خواب رفته از آنجا صحبت می کرده است متوجه می شویم که تمام اظهارات وی برابر حقیقت است و توانسته است در یک لحظه کوتاه حقایق محیط محلی بسیار دور را برای ما باز گوید • گاهی شخص عامل می تواند معمول را وادارد تا از راه دور عقیده و طرزتفکر شخصی را که می بیند درك کرده و آنرا باز گوید، یا گاهی هم نظر و یا ایده ای را به او بقبولاند • برای مثال و روشن شدن اینگونه وقایع به شرح رویدادی می پردازیم • در یکی از مجالس روحی دختر خانمی شرکت داشت که نامزد وی در دویی مشغول کار بود، این خانم یکبار با پدر و مادرش به دیدن او رفته بودند • ایشان خواستند که توسط خواب مصنوعی او را به نزد نامزدش بفرستیم چون مدتها بود از وی خبر نداشت • پس از مدتی دختر خانم به خواب مصنوعی رفت و از جسم خود خارج شد و به دویی سفر کرد • او به منزل نامزدش رفت، ایشان را ندید و خانه خالی بود • از او خواستم که به منزل صاحبخانه وی برود و سراغ نامزد خود را بگیرد • او چنین کرد و آدرس نامزدش را یافت و به سراغ آدرس رفت و نامزد خود را در حال خواب مشاهده کرد و اظهار داشت خواب است • گفتم بیدارش کنید • نامزد خود را صدا کرد و بیدار شد و کلی با هم گفتگو کردند •

سپس از او پرسید چرا برای من نامه نوشتی و تلفن نکردی؟

جوابها را عامل از معمول سؤال می کرد و شخص خواب رفته جوابهای طرف مقابل را که توسط کسی شنیده نمی شد بازگو می کرد •

جوان گفت: اسباب کشی داشتم و کارم هنوز ثابت نشده بود و نتوانستم نامه بنویسم • عامل از دختر خواست که به او بگوید باید حتماً ظرف چهل و هشت ساعت آینده به من تلفن بزنی و نامه ای برای من بنویسی • او هم چنین خواست و پسرک قول داد که حتماً این عمل را انجام خواهد داد • بار دیگر از معمول خواسته شد که تکرار کند و قول حتمی بگیرد که برایش نامه بنویسد • بار دیگر دختر موافقت کرد و عجیب اینجا بود که نامزد این خانم در دویی

گفته های عامل را نیز می شنید و گاهی به محض سؤال کردن جواب را به معمول می داد و معمول گفته های وی را مجدداً تکرار می کرد . پس از چند دقیقه معمول از خواب مصنوعی بیدار شد و با تعجب و خوشحالی گفت که من او را دیدم و کلی با هم صحبت کردیم و تمام مشخصات خانه او را برای حضار بازگو کرد .

چند روز بعد در دفتر کار مشغول کارهای روزمره بودم که تلفن زنگ زد و همین دختر خانم بود . ایشان اظهار داشتند که نامزدم از دوبی تلفن کرد . ایشان من و شما را کاملاً در خواب دیده بود و تمام گفته های ما را شنیده بود و از او خواسته ام در نامه ای کل جریان و مآقع را برای من بنویسد . بعد از چند روز دختر خانم با نامه ای به منزل ما آمد تمام نکاتی را که در آن جلسه توسط نامزدش گفته شده بود در نامه نوشته شده بود حتی تا اندازه ای قیافه عامل را نیز تشریح کرده بود .

در این زمینه برنامه های بسیاری انجام شده است که اگر بخواهیم به ذکر یکایک آنها پردازیم خود مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد ، ولی به ذکر یک نمونه دیگر از روشن بینی ها در این قسمت خواهیم پرداخت .

افرادی که به خواب مصنوعی فرو می روند ، زمانیکه خواب آنها عمیق و سنگین می شود ، قادرند به راحتی با ارواح نیز تماس بگیرند . در جلسه ای چند نفر از دوستان حضور داشتند و بسیار راغب بودند تا نمونه ای از روشن بینی افراد را در خواب مصنوعی ببینند . این گروه از دوستان همه از افراد تحصیل کرده ای بودند که معمولاً اعتقادات چندانی هم به این مسائل و حقایق روحی نداشتند . در بین آنان کسی را انتخاب کردم که به خواب رفت و از او سئوالاتی کردم و او جواب آنها را به صورت کتبی نوشت . بعداً دوستان برای خاطر جمع شدن از خواب بودن وی ، سنجاقی برداشتند و به دست و نوک بینی و لب او فرو کردند و مشاهده شد که وی کوچکترین عکس العملی از خود بروز نمی دهد . همه قبول کردند که او در خواب است .

البته در خوابی به مراتب قویتر و سنگین تر از خواب طبیعی ، چون در مقابل سوزن

هیچ گونه عکس‌العملی از خود نشان نداد ، در صورتیکه در خواب طبیعی معمولاً افراد عکس‌العملهایی نیز از خود بروز می دهند . پس از مدتی از او سؤال شد چه چیزی می بینی ؟

اظهار داشت :

هیچ فقط تاریکی .

به او گفتم : قدری جلوتر برو و از تاریکی خارج شو .

جواب داد :

قدری روشنتر شده و اشباحی را به طور مات می توانم بینم .

گفتم : باز هم قدری جلوتر برو و به طرف یکی از اشباحی که می بینی حرکت کن .

- دیدم عزیز است (مادر خانمش را عزیز صدا می کرد) او دسته ای گل محمدی به دست

دارد و آنجا ایستاده است .

جلوتر برو و عزیز را بغل کن .

نمیتوانم .

- از عزیز خواهش کن تا قدری جلوتر بیاید .

قدری جلوتر آمد .

عزیز چه لباسی بر تن دارد ؟

- او تور سفیدی به تن دارد و از همان تور هم کلاه قشنگی بر سر گذارده است .

- او چه قیافه ای دارد ؟

- مثل قبل ، ولی قدری سفیدتر و روشنتر و اکنون دارد می خندد .

- بسیار خوب با او احوالپرسی کن ، پرس عزیز جان چطوری ؟

- عزیز تشکر می کند و می گوید خوبم .

- از عزیز سؤال کن آیا ممکن است یک شاخه از گل‌های دست خود را به ما بدهد ؟

- میگوید ، خیر گل را نمی توانم بدهم چون از بهشت آورده ام ، ضمناً اجازه هم ندارم ،

ولی بوی گل را می توانم برای شماها بفرستم .

شناخت روح

- از عزیز تشکر کن و بگو خیلی ممنون می شویم چنین عملی را انجام دهید؟
مدیوم شروع به تنفس عمیق و عمیق تر کرد به طوری که همه را به وحشت انداخته بود و با هر بازدمی می گفت به به چه بوئی *

در این موقع مدیوم حالت عجیبی به خود گرفته بود * دوستان به یکدیگر نگاه کردند ، و یکی از مهندسین پرسید آیا شما بوئی حس می کنید؟ سایرین همگی گفتند ما هم می خواستیم این سؤال را بکنیم * چون در اتاق عطر گل محمدی طوری پیچیده شده بود که گوئی غرابه ای از گلاب را در اتاق ریخته اند * در آن موقع همگی به وحشت و تعجب افتاده بودند ، چون این عطر از بازدم مدیوم خارج می شد و همگی بازدم مدیوم را چندین بار بوئیدند و این حقیقت روحی را تأیید کردند و تا ساعت ها عطر گلاب در فضای اتاق وجود داشت و باید خدمت خوانندگان محترم گفته شود که این واقعه یک حقیقت محض است و چندین نفر شاهد این ماجرا نیز وجود دارند که افرادی روشنفکر و تحصیل کرده می باشند * بطوریکه ارواح اظهار می دارند ، چنانچه افراد بینا در محل بخصوصی بتوانند وجود چندین روح را دیده و آنها را کاملاً تشخیص دهند بطور یقین برخی از پدیده های فیزیکی مانند جابجایی اشیاء و غیره را جهت اثبات وجود خود انجام خواهند داد ، کسانی که اظهار می دارند ارواح را در کنار خود مشاهده می کنند برای پی بردن به حقیقت باید به آنها بگوئید از ارواح بخواهند تا حرکتی فیزیکی را انجام دهند سپس در چنین صورتی گفته آنها صحیح است در غیر اینصورت تخیلی شده اند و احتیاج به معالجه دارند *

۳- مدیومهای حلولی

این نوع مدیومها به نسبت سایر مدیومها کمترند و دارای روح و تن پوش بسیار لطیف تراز دیگران هستند * زمانیکه در جلسات روحی شرکت می کنند ، و روحی در جلسه حاضر می شود ، این روح بسیار راغب است که در بدن این نوع مدیومها جلوه کرده و کنترل جسم وی را به دست گیرد در زمانیکه روحی در وجود آنان حلول می کند پس از رفتن روح از کالبدشان این مدیومها معمولاً " هیچ چیزی را به یاد نمی آورند *

روزی در یکی از مجالس خانمی شرکت داشت و روحی که در جلسه حضور داشت وارد کالبد این خانم شد. این خانم در تمام طول جلسه بسیار آرام و محجوب می نمود. ناگاه از جای بلند شد و با حالتی مردانه شروع به راه رفتن کرد. در وسط اتاق با یکی از اقوام خود که او هم خانمی بود به مشاجره لفظی پرداخت. پس از مدتی آرام در جای خود نشست. وقتی جریان را از او پرسیدم که چه اتفاقاتی افتاده بود از همه چیز اظهار بی اطلاعی می کرد. فقط اظهار داشت من آقای ناشناسی را دیدم که فعلاً در مجلس حضور ندارد و خیلی مایل بودم که به حرفهای او توجه داشته باشم و از او اطاعت کنم.

با حضور روحی در مجلس، این نوع مدیومها شخصیت روحی او را به خود می گیرند و بنا به خواسته های روح از خود حرکاتی فیزیکی نیز بروز می دهند. در این شرایط روح تازه وارد، روح شخص را کنار گذارده و برای مدتی در تن پوش وی جای می گیرد و کلیه حالات و شخصیت روح تازه وارد در وجود مدیوم ظاهر می شود.

البته این نوع اتفاقات در جهان بشریت زیاد رخ داده است، کما اینکه در بعضی مواقع شنیده ایم که فردی بدون علت و یا دلیل، شخصیت خود را برای مدتی از دست داده پس از آن شخصیت اولیه خود را باز یافته است و گاهی هم در همان شخصیت جدید مدتها باقی می ماند.

شبی در یکی از جلسات روحی بر حسب تصادف دو خواهر شرکت داشتند که یکی سی ساله و دیگری کوچکتر از او بود. خواهر کوچکتر بسیار محجوب و ساکت در گوشه ای نشسته بود و آنچه را که در جلسه می گذشت نظاره می کرد. خواهر بزرگتر اختلافی با همسرش داشت و خواست که از پدر شوهرش که قبلاً فوت شده بود سؤال کند که وضع زندگی او و پسرش چه خواهد شد. روح پدر شوهر وی در جلسه حاضر شد. ناگاه همه متوجه شدند که خواهر کوچکتر که بسیار ساکت و آرام نشسته بود، حرکات عجیب و غریبی با سرو گردن خود انجام می دهد و با چرخانیدن گردن چندین بار به دور تنه حالتی مردانه به خود گرفت و از خواهرش به عنوان عروس جان احوالپرسی کرد و حقایقی را بر زبان آورد که فقط پدر شوهر و عروس که

همین خواهر بزرگ باشد در جریان آن بودند • سپس بنای فحاشی و اهانت کردن به پسرش را که شوهر این خانم بود گذاشت •

عروس خانم در این موقع با شنیدن این حقایق و تغییر حالت خواهرش و رفتار او جیغی از ته دل کشید که همه را متوحش ساخت •

خواهرش که در اصل روح پدر شوهرش بود ، او را دلداری داد و گفت وحشت نکن و از حقیقت فراری نباش • عروس خانم در وحشت مرگ بود ، ولی خواهر کوچکتر با وقاری خاص و حرکاتی عجیب به راه رفتن پرداخت • در این موقع خواهر بزرگتر نزدیک بود از وحشت قالب تهی کند ، از روح مرشد خواهش کردم که روح پدر شوهر خانم را از جسم خواهرش خارج کند • چون همگان وحشت زده بودند و خواهر بزرگتر نیز در حال مرگ • پس از مدت کوتاه دختر خانم دوباره سرش را عکس حالت اول چرخانید و به حالت عادی باز گشت •

چون توجه همگان را به سوی خود یافت وحشت کرد و پرسید چه خبر شده همگی مرا نگاه می کنید؟

از او پرسیدم آیا به خواهرت چیزی گفتی و یا کسی را دیدی ؟ گفت نه من چیزی به خواهرم نگفتم و به جز شماها کسی را ندیدم ، ولی مدتی احساس سستی و بی حالی می کردم بطوری که از خود اراده حرکتی را نداشتم •

چند روز بعد این دختر خانم یعنی خواهر کوچکتر به من تلفن کرد و تاریخ جلسه بعدی را پرسید • تاریخی به او گفتم و قرار شد با پدر و مادر و خواهر و چند تن دیگر از اقوام در جلسه شرکت کند • پس از قطع تلفن از روح نگهبان خود سؤال کردم آیا ممکن است توسط تلفن هم بتوان در وجود افراد حلولی نفوذ کرد • ایشان اظهار داشتند بلی •

پرسیدم اگر با همین دختر خانم تماس تلفنی برقرار کنم ، آیا شما قادرید در وجود ایشان حلول کنید؟

ایشان جواب موافق دادند •

شماره تلفن را گرفتم و خواهر بزرگتر گوشی را برداشت ، از او خواستم که گوشی را به خواهر کوچکتر بدهد ، او گوشی تلفن را گرفت و بعد از احوالپرسی تلفن قطع شد ، چند دقیقه ای صبر کردم تا نتیجه را بدانم چه خواهد شد ، بعد از سه دقیقه تلفن زنگ زد ، خواهر بزرگتر بود بسیار ناراحت بود و گفت اگر ممکن است سریع خود را به منزل ما برسانید ، پرسیدم چه اتفاقی افتاده ؟

- ایشان اظهار داشت :

- پس از اینکه خواهرم گوشی تلفن را گرفت و با شما شروع به صحبت کرد ناگاه گوشی را روی تلفن گذارد و مانند آنشب چند بار سر خود را چرخانید و از جا بلند شد و به اهل منزل لبخندی زد و از در اتاق خارج شد و الآن توی حیات است و هر چه او را صدا می کنیم جوابی نمی دهد .

از ایشان خواستم که به خواهرش بگوید تا با من صحبت کند .

پس از چند لحظه ایشان با من شروع به صحبت کردند ، من که می دانستم روح نگهبان من در جسم وی حلول کرده است ، از او خواستم که از جسم دختر خارج شود ، روح نگهبان موافقت کرد و چند لحظه ای صدا قطع شد ، سپس دختر خانم متوجه شد که گوشی تلفن هنوز در دستش است و قبلاً با من در حال صحبت بوده است ، گفت معذرت می خواهم مثل اینکه چند لحظه ای مکالمه ما قطع شد و من نتوانستم با شما صحبت کنم ، مثل اینکه سرم گیج رفته بود .

گفتم چیزی احساس کردی ؟ گفت نه ، من با شما صحبت می کردم ولی تصور می کنم یک لحظه حواسم جای دیگری رفت و مکالمه خود را قطع کردم ، سپس من جریان را برای او شرح دادم .

چندین بار دیگر این عمل را تلفنی با همین دوشیزه خانم انجام داده ام ، البته خانواده محترم این دوشیزه خانم جزء افراد متدین و مؤمن به وجود و بقای روح هستند و در زمینه های روحی تا کنون کمکهای شایانی نیز به من کرده اند .

۴- مدیومهای کاتب

اکثر افراد بشر قادرند پس از چند بار شرکت در مجالس روحی و کسب معلومات علمی ، به صورت مدیومهای کاتب در آیند . این قدرت در تمام افراد بطور نسبی وجود دارد .
روش عمل کرد این نوع مدیومها به این صورت است که قلم را بر دست می گیرند و نوک آنرا نیز روی کاغذ می گذارند و سپس بدون اراده و خواست باطنی ، قلم آنها خود به خود شروع به حرکت می کند و اشکالی را به وجود می آورد ؛ و در صورت تسلط روحی ، خودکار و یا قلم شروع به نوشتن کلمه و یا جملاتی را نیز می کند .

برای شناخت این مدیومها ، عامل ، خودکار را به دست معمول می دهد و از او می خواهد تا نوک خودکار را خیلی عادی ، مثل آنکه می خواهد نامه بنویسد ، بر روی صفحه کاغذ قرار دهد . سپس از او می خواهد که کوچکترین نیرویی بر خودکار وارد نکند و قلم را روی کاغذ حرکت ندهد . بعداً از او می خواهد که بنویسد . البته از جسم اثری او می خواهد که با قدرت روح شروع به نوشتن کند . سپس ملاحظه خواهید فرمود که اگر قدرت مدیومی شخص در سطح بالا باشد پس از اندک مدتی خودکار شروع به حرکت کرده خط و یا گاهی اشکالی را ترسیم می کند . این نوع مدیومها پس از چند جلسه قادر خواهند بود بدون اراده و خواست باطنی و جسمانی خود ده ها صفحه کاغذ را سیاه کنند و یا مطالبی را بر آنها بنویسند ، بدون اینکه در عمل نوشتن این حروف و یا جملات ، خود هیچ گونه دخالتی داشته باشند . این نوع تماسها جزو ساده ترین تماسهای روحی است که به راحتی می توان آثار روحی را نیز از طریق عمل فیزیکی مشاهده کرد . اینک برای آگاهی بیشتر خوانندگان شرح چگونگی مدیوم کاتب شدن خود را تشریح می نمایم .

در گذشته اکثراً توسط گردونه دوار با ارواح در تماس بودم . به خصوص با روح پدرم که روح نگهبان من نیز هست . روزی در منزل تنها نشسته بودم و توسط گردونه دوار با روح پدرم در تماس بودم . از او خواستم که حالت روحی مرا تغییر دهد تا بتوانم توسط کتابت با ارواح تماس حاصل کنم چون عمل گردونه دوار زمان زیادی را خواهد گرفت . گردونه دوار به

حروفی اشاره کرد که از سر هم کردن آن متوجه شدم که روح اظهار می دارد که شما مدیوم کاتب هستید، ولی از وجود خود بی خبرید • خودکارتان را بر روی کاغذ بگذارید تا متوجه این حقیقت بشوید • تماس با گردونه را کنار گذاردم و نوک خودکار را به طور آزاد روی کاغذ نهادم • حدود ده دقیقه گذشت و هیچ اتفاقی رخ نداد یعنی نقطه ای که خودکار بر روی کاغذ گذارده بود هیچ تغییری نکرد و من از این عمل و مقاومت بی نتیجه خود خسته شده بودم که ناگاه خودکار بدون خواست و اراده من بر روی صفحه کاغذ آهسته به حرکت درآمد و در مسیر حرکت از خود خطی را به جای گذارد و این عمل حدود یکساعت ادامه داشت که در این مدت از حرکت خودکار حدود بیست سانتیمتر بر روی کاغذ اثری به جای مانده بود •

از این موفقیت بی نهایت خوشحال بودم ، گوئی خداوند دری از بهشت را با همین چند سانتیمتر خط بر روی من گشوده بود چون از حقایق روحی اطلاع کافی داشتم و میدانستم که مفهوم این چند سانتیمتر خط چیست؟

بعد از چند دقیقه استراحت مجدداً ورق کاغذ دیگری را مقابل خودم قرار دادم و خودکار را در وسط صفحه آن گذاردم • پس از نیم ساعت توانسته بودم بدون اراده و خواست باطنی تمام این صفحه کاغذ را پر از خطوط مستقیم و منحنی و شکسته کنم • پس از آن توسط گردونه دوار از روح نگهبان خود تشکر کردم و ایشان توسط گردونه دوار اظهار داشتند که از این پس برای تماس با ارواح احتیاجی به گردونه دوار نداری و با کتابت می توانی با ما تماس بگیری • از آن پس تماس با ارواح را کتبی شروع کردم و بدین ترتیب که سئوالات خود را کتبی از آنان می پرسیدم و جواب خود را نیز کتبی و بدون اراده و خواست خود در روی کاغذ می نوشتم ، ولی این عمل بسیار کند و آهسته صورت می گرفت تا اینکه پس از چندین هفته تماس متوجه شدم با همان سرعتی که از ارواح سؤال می کنم و بر روی کاغذ می نویسم جواب آنها هم با همان سرعت دریافت میکنم • پس از مدتی کلمات یک به یک در مغزم نقش می بستند و ظاهر می شدند و سپس بر صفحه کاغذ نوشته می شدند • این تماسها بطور روزانه انجام می گرفت و در این فاصله اطلاعات بسیار ارزنده و ذیقیمتی را توانستم از ارواح کسب کنم • روزی از روح

نگهبان خود سؤال کردم که چه شغلی در جهانهای روحی دارند؟
ایشان اظهار داشتند:

من در جهان سوم در طبقه هفتم به شغل نقاشی اشتغال دارم و به عنوان استاد نقاشی به سایر ارواح آموزش می دهم.

از او خواستم که یک نقاشی روحی برای من بکشد.

ایشان موافقت کردند و اظهار داشتند: یک هفته بعد این عمل را انجام خواهم داد.

هر روز ساعت شماری می کردم تا یک هفته به پایان برسد و یک نقاشی روحی داشته باشم. خلاصه این انتظار به پایان رسید و درست سر ساعتی که یک هفته به پایان می رسید، قلم و کاغذ را برداشتم و از روح نگهبان خواستم تا به وعده خود وفا کند و نقاشی روحی که وعده داده بود بکشد.

خودکار به حرکت در آمد و شکلی مانند یکی از اشکال جغرافیائی رسم شد و پس از بیست دقیقه خودکار بی حرکت ایستاد.

سؤال کردم آیا نقاشی تمام شد؟

ایشان اظهار داشتند:

بلی، و این شکل مربوط به جهان سوم روحی است.

از او خواستم که نقاشیهای بیشتری برای من ترسیم کنند. موافقت شد و امروزه بیش از

یکصد نقاشی روحی دارم و آنها را نگاهداری کرده ام.

۵- مدیومهای الهامی یا حسی

این دسته از مردم مدیومهایی هستند که ارواح خواسته های خود را به صوت الهامات به آنان القاء می کنند و آنان گاهی بدون اراده عملی را انجام می دهند و یا سخنی به میان می آورند که پس از مدتی مشخص می شود که عکس العمل بسیار مناسب و برازنده ای نسبت به عمل قبلی انجام داده اند و باید حتماً همین عمل انجام می شد تا از بروز اتفاقات و یا سوانحی جلوگیری بعمل آید.

فرضاً فرد مدیوم هر روز ماشین خود را در یک محل بخصوصی پارک می کرده است • امروز بدون خواسته و دلیل محل آنرا تغییر می دهد و صبح متوجه می شود که در اثر طوفان و یا اتفاقات دیگری آسیبی به محل پارکینگ قبلی وارد آمده است • یا در یک میهمانی و محلی نشسته اید بی دلیل احساس ناراحتی می کنید و نگران جایی می شوید ، محل را فوراً ترک می کنید و خود را به محل مورد نظر می رسانید و بعداً متوجه می شوید که اگر به موقع خود را به آنجا نرسانده بودید ، مصیبت بزرگی گریبانگیر شما می شد • در آن لحظه ها است که به آن نیروهای اسرار آمیز پی خواهید برد و از خود سؤال می کنید که این چه نیروئی بود که مرا به این محل کشانید و بدون دلیل میهمانی را ترک کردم تا بتوانم از این اتفاق جلوگیری بعمل آورم؟ مثالهای فراوانی در این زمینه ها وجود دارند که مسلماً هر خواننده ای تا به امروز با چندین حالت آن روبرو شده است •

اکثر افراد بشر دارای چنین قدرتی هستند و این حالت مدیومی در آنها وجود دارد که در مواقع بخصوص توسط روح نگهبان به آنان الهام می شود و یکی از همان حالتها دلشوره یا نگرانی است که در مورد خاصی در افراد به وجود می آید •

همگان از علت و وقوع و چگونگی این اعمال بی اطلاع هستند ، و گروهی این حالات بشر را به حس ششم نسبت می دهند • در صورتیکه از نظر فیزیولوژی حیوانی در بدن انسان بیش از پنج حس وجود ندارد و حسی به عنوان حس ششم تاکنون کشف نشده است و اگر هم باشد جزء جسم نبوده و در بدن نیست ، چون اگر چنین حسی وجود داشته باشد ، باید آنرا در تمام افراد بشر به طور تقریباً یکسان یافت • چون نوع بشر در آفرینش یکسان آفریده شده اند و دلیلی وجود ندارد که فردی از افراد بشر دارای این حسی باشد و بقیه از آن محروم بمانند •

باید دقت کرد که این چه حس و حالتی است که گاهی در بعضی از افراد بروز می کند • گاهی نیروهای خارق العاده ای مشاهده می شود که با عقل و منطق موجود آنان مطابقت نمی کند ، و بعضی ها فوراً با یک جمله یا کلام راحت و عامیانه از این نیرو می گذرند و اظهار می دارند که فلانی دارای حس ششم است و این نیروی عظیم و خارق العاده را به جسم ارتباط

می دهند • در صورتیکه چنین نیروهائی هرگز جسمانی نبوده و از قدرت روحی سرچشمه می گیرند •

مگر ساختمان فیزیکی افراد، نسبت به یکدیگر متفاوت است که فرضاً آقای ایکس دارای حس ششم باشد و آقای الف از آن حس محروم بماند؟

چرا در بعضی مواقع که قدرتهای ماوراء طبیعه در برخی از افراد بروز می کند، گروهی از پذیرش آن شانه خالی می کنند یا به سرعت از آن می گذرنند و به هیچ عنوان حاضر نیستند این نوع پدیده ها را به ارواح نسبت دهند؟ و به جای حس ششم، واژه حس روحی را به کار ببرند و لغت بی محتوای حس ششم را به یک لغت واقعی تبدیل سازند •

۶- مدیومهای سیاله ای

این افراد مدیومهای هستند که از بدن آنان در جلسات روحی به طور دائم سیاله هائی خارج می شود که ارواح با استفاده از وجود همین سیاله ها پدیده های روحی را بوجود می آورند و از خود آثاری فیزیکی نشان می دهند • خروج سیالات روحی هرگز لطمه و یا ناراحتی به جسم مدیوم وارد نخواهد آورد • به خاطر وجود همین سیاله های افراد است که باید در جلسات تجسدی همیشه افراد معتقد و موافق بیشتر از افراد منفی حضور داشته باشند • زیرا افرادی که به وجود و بقای روح اعتقاد ندارند افراد منفی تلقی شده و از قدرت مدیومی افراد و سیاله مثبت آنها میکاهند و آنرا خنثی می کنند •

۷- مدیومهای وسیط روحی

این مدیومها نسبت به کلیه مدیومهای فوق کمتر دیده می شوند • انتخاب چنین مدیومهای مستلزم صرف وقت و آزمایشهای مختلفی است که بهترین و قوی ترین مدیومهای وسیط شناسایی می شوند و از وجود آنان جهت تجسد ارواح استفاده شود • در بخشهای قبلی درباره نحوه انتخاب وسیط و آزمایشهای مربوطه بحث شده است •



اشرف مخلوق جهان

اشرف مخلوق عالم در جهان
 عده ای بر این که اشرف آدم است
 هر که ناطق باشد و گوید سخن
 فرق «آدم» با «بشر» خود عالمی است
 هر که آدم شد کی او انسان شود
 اشرف آن باشد که آگه شد ز خویش
 با عمل مردم همه عامل شود
 جمع بسیاری روند از بهر حج
 حج دل کن تا که در دنیای غیب
 هر گره نوعی شود باز از کسان
 گه تو پرسی، حال مسکین و فقیر
 خنده بر مستان کجا آرد کسی
 هر بشر نی آدم و نی اشرف است
 اشرف آن باشد که بر امیال خویش
 نی که هر دم نفس امّاره ترا
 غافل از روح و روان خویشتن
 تا بخود آید نبیند گرد خویش

نی بشر باشد و نی هر زنده جان
 بیجهت دلخوش شدند، آن دلخوشان
 اشرفش دانند، مخلوق جهان
 کی بشر آید به جمع آدمیان؟
 همت والا تو از انسان بدان
 هم به فکر پیکر و هم روح و جان
 نی که حرف یاوه آرد بر زبان
 کمتر انسانی بود در کاروان
 حرمتی یابی در آن کون و مکان
 گه به پول و گه قلم، گاهی زبان
 مگذری از مستمندی بی نشان
 کونداند راز مستی از نهان
 هر که دارد حرمتی در آن جهان
 فائق آید در زمان و در مکان
 لذت دنیا چشاند آن چنان
 لیک اندر مسکنت بیند کسان
 مال دنیا یا که از پیکر نشان

رهبر هر کس رود بی جسم خویش
 فکر تن هرگز مکن جز روح و جان

تماس با روح

قبل از اینکه درباره تماس خانوادگی با ارواح بحث و گفتگو کنیم و روش تماس را شرح دهیم، نخست باید به بحث و شناخت وجود بشر پردازیم و برای ما مشخص و معین شود که وجود بشر از چند قسمت تشکیل شده و کدام قسمت است که قابلیت تماس با ارواح را دارد و هر یک از قسمت‌های جسم چه وظایفی را در زندگانی افراد بشر دارند و در طول حیات چه نقشی را ایفا خواهد کرد. البته درباره وجود و تشکیلات مختلف وجود بشر، در قسمت‌های گذشته بحث و گفتگو شده است، جهت یادآوری مجدداً در این قسمت اشارات مختصری به مباحث گذشته خواهد شد.

بدن بشر در زمان حیات مادی، از سه قسمت کاملاً متمایز تشکیل شده است، که هر یک از این قسمت‌ها در زمان حیات و پس از مرگ نقش بخصوصی را ایفا می‌کند. از اجتماع این سه قسمت بدن بشر زنده ساخته می‌شود. طرز کار این سه قسمت گاهی باعث سعادت و عزت و گاهی هم باعث ذلت و خواری در زندگانی افراد، به ویژه در زمان پس از مرگ، میشود.

اولین عنصر تشکیل دهنده وجود، جسم مادی است که از نظر فیزیولوژیکی از اجزای مختلف مثل استخوانها، عضلات، قلب، کبد، معده و غیره تشکیل شده است و همه افراد کم و بیش نسبت به آن شناخت دارند و در واقع جسم مادی همان بدن بشر است که در روی ترازو مقداری وزن و سنگینی را نشان می‌دهد.

در کلیه جوامع بشری شاید بیش از نود و نه درصد مردم فقط جسم را می‌شناسند و از دو عنصر دیگری که همیشه در وجودشان بوده و با جسم همراه است آگاهی ندارند.

البته افراد بسیاری به روح معتقدند و نسبت به آن شناخت دارند، ولی بعضی معتقدند که روح پس از مرگ به وجود خواهد آمد و فعالیت خود را آغاز خواهد کرد، و در زمان حیات

نقشی بر عهده ندارد و فعالیت حیات مادی مربوط به جسم است •

قسمت دوم وجود بشری، تن پوش یا جسم اثیری است که پس از مرگ، جسم ثانوی بشر را، تشکیل می دهد و گاهی در محافل و مجالس روحی به صورت تجسیدی و عملی نمایان می شود • این عنصر در زمان حیات نیز در وجود بشر قرار دارد و از طریق برون فکنی می توان وجود آن را به طور فیزیکی و عملی به اثبات رسانید و حتی گاهی می توان از آن با اشعه مادون قرمز و یا ماوراء بنفش عکسبرداری کرد •

قسمت سوم و هسته مرکزی وجود بشر را روح تشکیل می دهد • روح عنصری است ملکوتی که در رحم مادر از طرف خداوند متعال بر وجود جنین دمیده می شود و تا زمان مرگ در همان وجود باقی خواهد ماند • منزل و مأوای اصلی این عنصر لطیف و ملکوتی، در تن پوش می باشد و پس از مرگ نیز با تن پوش به جهانهای روحی سفر خواهد کرد •

البته در باره سه قسمت فوق قبلاً به طور مفصل بحث شده و نیازی به بازگوئی بیشتر آن نیست و فقط بخاطر یادآوری مجدد از نظر خوانندگان محترم گذشت •

جهت تشریح و تفکیک وظایف این سه قسمت فوق به مثال زیر توجه فرمائید تا همگان با این مثال به راحتی بتوانند قدرت و وظایف هر یک از سه قسمت فوق را در بدن به آسانی دریابند •

در این مثال وجود بشر را به وسیله نقلیه ای که از اسب و ارابه و راننده تشکیل شده است تشبیه می کنیم •

هدف از ارابه یا گاری همان جسم است که کلیه قسمتهای آن از ماده خشن و زمخت تشکیل شده است و هیچ قسمت از ارابه جسم دارای حس و ادراک و فهم و شعوری نبوده و فقط وسائل و بار (ماده) در آن قرار داده می شود و سنگینی راننده را نیز ارابه تحمل می کند • ارابه طوری ساخته شده است که در اثر تغییرات جوی و مسیر راه و گذشت زمان به آن آسیب وارد می شود • منظور از اسب ارابه، همان تن پوش یا جسم اثیری است که ارابه و راننده را با خود می کشد و در اینجا قدرت مطلق کشش و حمل ارابه و سر نشین آن به عهده اسب است و

باری که در ارابه قرار دارد باید چنان باشد که اسب قدرت کشش آن را داشته باشد و بتواند آنرا حمل کند و نوع بارگاری برای اسب مطرح نیست و این مسئولیت و جوابگویی با راننده گاری است .

سرنشین ارابه یا گاری که رهبری و هدایت اسب و ارابه را بر عهده دارد و کلیه مسئولیتهای سفر و تهیه خوراک اسب و روغنکاری چرخهای ارابه و تعمیرات به عهده اوست ، همان روح است . گاهی برای شتاب بیشتر ، به اسب نهیب می زند و گاهی هم برای کاستن سرعت و یا توقف افسار آنرا می کشد و به طور کلی کلیه اعمال و حرکات اسب و ارابه باید با اراده و خواست سرنشین صورت پذیرد .

حال باید دید که این گاری و اسب و سرنشین در مسیر سفر و حرکت خود آیا با مشکلی مواجه نمی شوند و هیچگونه حرکات و یا اعمال غیر عادی از اسب یا گاری یا راننده سر نخواهد زد؟

در بعضی مواقع احتمال این وجود دارد که در مسیر حرکت ، اسب لگام خود را گسیخته و از کنترل سوار کار خارج شود و به تاخت و تاز و خروج از مسیر اصلی و واقعی و طی زمینهای و بایر راههای سنگلاخ و ناهموار و پست روی آورد و ارابه و سرنشین را به هر کجایی که خود میخواهد بکشد و به راننده و نهیبهای او یا ضربات شلاق او توجهی نکند . زمانیکه راننده از اعمال و حرکات بازدارنده خود نا امید می شود برای مدت زمانی عنان اختیار خود و ارابه را در اختیار اسب سرکش خواهد سپرد تا زمانی که اسب خسته شود و از حرکت باز ایستد . در این زمان احتمال اینکه گاری نیز خرد و واژگون شده باشد وجود دارد .

در چنین شرایطی وقتی به سراغ جسم بازگردیم زمانی است که قدرتهای مادی و شهوانی و تمایلات نفسانی بر بشر غلبه کرده و روح را اجباراً در اختیار خود در آورده و روح قادر به کنترل آن نخواهد بود .

یعنی این جسم مادی به طور کامل اختیار روح را به دست گرفته و روح نیز خود را در اختیار آن قرار داده است .

گاهی سوار کار قادر است ، اسب گاری را کاملاً تحت کنترل در آورد و تمام مسیر را با سرعت دلخواه خود طی کند . در این حال در هر نقطه ای از مسیر که دلخواه اوست می ایستد یا مجدداً با کنترل کامل به حرکت خود ادامه می دهد و طی مسیر می کند . در این سفر هیچ آسیبی نیز به گاری وارد نمی شود و تا آخرین نقطه مسافرت اسب کاملاً تحت کنترل سوار کار قرار دارد .

در این صورت است که اگر مجدداً به جسم و وجود بشر مراجعه کنیم ، خواهیم دید که روح بر جسم برتری کامل داشته و هرگز تحت تأثیر و خواسته های مادی قرار نگرفته و از مسیر حقیقت و زندگانی خود خارج نشده است . در چنین شرایطی است که بشر رو به ترقی و تعالی و تکامل گام بر می دارد و در زندگانی پس از مرگ نیز به درجات عالی دست خواهد یافت .

زمانی در مسیر اتفاق خواهد افتاد که ارابه فرسوده می شود و چرخها و بدنه آن در حال شکستن و یا از هم پاشیدگی است . زمانیکه سوار کار پس از یک استراحت قصد بستن گاری را به گرده اسب دارد ، متوجه می شود که با این گاری بیش از این نمی تواند به سفر ادامه دهد . در این موقع است که سوار کار تصمیم می گیرد گاری را رها کرده و خود سوار بر اسب شده و به جلو براند ، چون باید خود را در زمان معینی به محل موعود برساند . لذا اجباراً گاری و کلیه وسائل موجود را برجا می گذارد و احتمالاً توشه مختصری با خود بر می دارد و به سفر ادامه میدهد . باز هم اگر به وجود بشر مراجعه کنیم و این حالت را با حرکات بشر مطابقت دهیم ، زمانیکه که مرگ جسم نزدیک شده و جسم به علت فرسودگی قادر به ادامه حرکت یا حیات نخواهد بود و باید در این زمان از تن پوش و روح جدا شود .

در این زمان است که اسب و سوار کار که همان تن پوش و روح باشند متفقاً با هم به جهان روحی می پیوندند و در مکان اولیه خود جای می گیرند . منظور از مثال فوق این بود ، زمانی که در جلسات تماس با ارواح شرکت می کنید و تمایل دارید که روحی بدیدن شما بیاید ، دیگر از ارابه شکسته و یا همان جسم مادی خبری نیست و

اسب و سوار کار به دیدار شما خواهند آمد و قادر خواهید بود با آنان تماس برقرار کنید البته گاهی با کمال تعجب گاری را هم خواهید دید .

امروزه در اکثر خانواده ها ، وقتی که بحث ارواح پیش کشیده می شود ، بعلت برداشتهای غلط و آموزشهای نادرست درباره وجود روح ، فوراً شبه سفید پوشی را با پنجه های بلند و خونین و صورتی اسکلتی در نظر مجسم میشود و وحشت به دلها راه می یابد .

البته در این مورد افراد مقصر نیستند و به خاطر عدم شناخت واقعیت روح ، از وجود شناخت ارواح وحشت دارند و برخی فیلمسازان و نویسندگان ناآگاه به خاطر ایجاد هیجان و منافع مادی ، روح را به نحو غیر واقعی مطرح و معرفی کرده اند .

البته موضوع مرگ و روح از بدو پیدایش تمدن بشری به صور مختلف مطرح بوده و هنوز نیز مطرح است .

یکی از آرزوهای بشر پس از مرگ این است که بتواند با دوستان و اقوام در گذشته خود تماس بگیرد ، ولی این خواسته باید دو طرفه باشد .

اکثر ارواح تا مدتها پس از مرگ مایلند در زمان فراغت و بیکاری در نزد خانواده های زمان حیات خود باشند و با آنان تماس بگیرند و گاهی حقایقی را از جهان آخرت برای آنان فاش کنند و راه و روش رستگاری را پس از مرگ بر آنان بنمایانند یا گاهی آنها را از نظر برخی شناختها و حقایق ارشاد و راهنمایی کنند ؛ توجه به اینکه برخی افراد از تماسهای روحی در وحشت هستند ، ارواح از این موضوع بسیار ناراحتند و به این جهت روابط خود را با آنها کم می کنند .

امروزه اگر روحی در محل یا منزلی به صورت شبح یا نیمه تجسیدی ظاهر شود ، افراد خانواده به علت عدم شناخت های روحی مسلماً محل زندگی خود را ترك می کنند . زیرا گمان می برند که این روح و میهمان ناخوانده قصد آزار و ناراحتی آنان را دارد و تا مدتهای مدیدی سری هم به محل زندگی خود نخواهند زد . در صورتیکه اگر وحشت بی دلیلی وجود نداشته باشد و افراد خانواده بتوانند با ارواح تماس بگیرند ، به راحتی متوجه خواهند شد که علت حضور این روح در آن مکان چه بوده و به چه منظوری خود را به دیگران نمایانده اند .

آیا می دانید که یکی از بزرگترین وظایف ارواح پس از مرگ کسب امتیاز جهت ارتقاء به عوالم روحی بالاتر است و از طریق نزول به کرات خاکی و کمک به افراد بشر حاصل می شود؟ یعنی هرگز روحی به خانواده ای وارد نمی شود که مزاحمت و ناراحتی آنان را فراهم آورد.

باید این واقعیت مسلم را بدانید که اکثر ارواح اظهار می دارند که قبل از مرگ خانواده خوب و مهربانی داشته اند که تمامی آنان صاحب کمال و معرفت بودند و علاقه شدیدی هم به یکدیگر ابراز می داشتند، ولی اکنون همه آنان از شنیدن نام روح وحشت دارند، بطوریکه در بعضی از مواقع بزرگترها فرزندان را از وجود اسم روح تازه در گذشته می ترسانند و حتی از اتاقی که پدر و یا مادر در آن استراحت می کرده اند گریزانند و فقط در برخی از مواقع برای آنان حلوا و یا خرما خیرات می کنند و سپس آنان را بدست فراموشی می سپارند. در صورتیکه مدتهای مدیدی، ارواح بدیدن آنها می روند و حتی گاهی هم از آنان مواظبت می کنند و یا پیامهایی را در خواب به آنان می دهند، ولی صبح روز بعد تمام آنها را بدست فراموشی سپرده و آن را یک خواب و خیال نادرست تصور می کنند و از آن به راحتی میگذرند در صورتی که وقتی افراد قصه سفر به یک محل جدیدی را دارند از مدتها قبل سعی دارند زبان و آداب و رسوم آنجا را بیاموزند تا بهتر بتوانند با افراد آن نواحی برخورد مناسبی داشته باشند و یا آنها را بشناسند.

برای آگاهی گروهی از خوانندگان که درباره خواب و ضمیر آگاه و ناخودآگاه اطلاعات کافی ندارند، در این زمینه حقایق مختصر و کوتاهی بیان می شود تا در زمان خوابهای روحی به اشتباه نیفتند و هر خوابی را سرسری نگیرند و از آنها با بی توجهی نگذرند و تصور نکنند که هر خوابی فقط یک رؤیای بی پایه و اساس است و رویا هم قابل قبول نمی باشد. زیرا ارواح اکثر واقعیات را در خواب بر ما روشن می کنند. ولی به علت بی توجهی افراد زنده در این باره پی گیری نمی کنند.

باید بدانیم که بشر دارای دو ضمیر است بنام ضمیر آگاه و ضمیر ناخودآگاه. افراد معمولاً

در بیداری از ضمیر آگاه استفاده می کنند و تمام وقایع و اتفاقات را برای مدتی در خود ثبت و ضبط می کنند و در اثر مرور زمان و عدم استفاده دائم و به موقع ، آنرا تحویل ضمیر ناخودآگاه خود می دهند تا در صورت نیازهای آینده مورد بهره برداری قرار گیرد . بشر در زمان فعالیت و حیات خود بطور مستقیم با ضمیر آگاه سر و کار دارد و در بیداری استفاده چندانی از ضمیر ناخودآگاه خود نمی کند . ولی زمانی که همین شخص در خواب است ، ضمیر آگاه او تقریباً از حرکت باز می ایستد و با ضمیر ناخودآگاه خودسر و کار دارد و اکثر رویاهایی را که در خواب می بیند ، چون اکثراً با ضمیر ناخودآگاه سرو کار داشته اند لذا پس از بیداری چیزی از آن را به خاطر نمی آورد ، البته گاهی اتفاق می افتد که در خواب مطالبی دیده اید که تمام ذرات و حرکات و جزئیات آن را پس از بیداری می توانید بیاد آورید . در صورتیکه قادر نخواهید بود هیچ خاطره ای را از چند خواب دیگری را که در همان شب دیده اید ، بیاد آورید و یا فقط قسمت بسیار کوچک و مختصری از آنها را بیاد می آورید . خوابی که تمام اجزای آن را به یاد می آورید ، ضمیر آگاه شما ناظر بر ضمیر ناخودآگاه بوده و خوابهای دیگر فقط در ضمیر ناخود آگاه صورت گرفته اند . اکثر خوابهای روحی و پیامهای ارواح در ضمیر آگاه شما شکل می گیرند و در آن نقش می بندند تا اینکه پس از بیداری آنرا فراموش نکنید و پیامها را به خاطر داشته باشید و بعد از بیداری احتمالاً برخی از آنها را اجرا کنید . چون خواسته ارواح بر این است که در زمان خواب با ضمیر آگاه شما تماس بگیرد تا مطالب را به یاد داشته باشید . پس نباید خوابهای روحی را ندیده و سر سری گرفت و آن را فقط یک رویا دانست و از آن به سادگی گذشت .

در اکثر کتابهای روحی مشاهده می کنید که بیش از نیمی از صفحات کتاب مخصوص گفتگوهایی است که توسط هادیهای مختلف با ارواح انجام شده است . ولی ما در اینجا بجز بعضی از واقعیات روحی که در آموزش افراد موثر است ، از این مکالمات روحی ، مثال نمی آوریم .

در زمان تماس با ارواح اگر تصمیم داشتید با روح خاصی تماس بگیرید و آن روح در جلسه

شما حاضر نگردد، در این زمینه نباید پا فشاری کنید چون ارواح تصمیم گیرنده تماسهای روحی هستند نه بشر. در مجالس تماس با ارواح نباید مجلس را شوخی فرض کرد و در هر مجلسی که می خواهید روحی با شما در تماس باشد باید از سکوت و معنویت و اعتقادات کامل برخوردار باشید.

به محض مشاهده اولین پدیده روحی سعی کنید قدرت خود را از دست نداده و با اتکاء به قدرت لایزال خداوندی اقدامات خود را پیگیری کنید و باید بدانید که بروز هر نوع پدیده و یا قدرت روحی بنا به خواست و اراده خداوند است و در اصل اوست که جهت راهنمایی ما افراد نامرئی ای را بر ما نازل می فرماید، به طوریکه با چشم تن پدیده های به وجود آمده روحی را از عالم غیب توسط ارواح مشاهده کنیم.

وجود و شناخت روح در زندگانی بشر یک موهبت الهی است و باید کسی لیاقت و سعادت آنرا داشته باشد تا از وجود آنان به نحو مطلوب و درست با خبر شده و آگاهی یابد. از حضور ارواح در جلسات خود هرگز هراسی نداشته باشید، چون با شناخت ارواح و یقین به زندگانی پس از مرگ است که بشر می تواند خود را از مسیرهای انحرافی رهانیده و در راه حق و حقیقت به طور مستقیم پیش رود.

آنچه مسلم است زمانیکه افراد بشر به زندگانی حقیقی روحی و پس از مرگ واقف شدند، در زمان حیات خود برای رسیدن به آخرت بهتر، به تغییرات کلی در زندگانی حیات مادی خود دست خواهند زد و در صدد تزکیه نفس و بهبود اعمال جسمی و روحی خود بر خواهند آمد و به سمت پاکی نیکی و درستی روی خواهند آورد.

امروزه طبق آمارهای جهانی تعداد افراد خطا کار بیش از کسانی است که در زندگانی مادی خود، راه صواب و درست را پیش گرفته و از بدیها گریزانند. یکی از دلایل به وجود آمدن چنین آمارهایی این است که افراد خطا کار به وجود و بقای روح ایمان و اعتقاد چندانی ندارند در زندگانی خود به هر عملی دست می زنند و از هیچ عمل زشت و خدا ناپسندانه ای گردان و گریزان نیستند. این اشخاص زمانیکه به صورت تجربی و عملی و فیزیکی

توانستند به وجود نیروئی خارج از وجود خود در جهان هستی پی ببرند و از وجود روح مطمئن شوند ، آنچه که مسلم است از آن پس دیگر منکر آن نیرو نخواهند بود و در صدد کشف قدرت بیشتر بر خواهند آمد و با پشتکار و اطلاعات روز افزون به کشف حقایق زندگانی که مرگ در صدر آن قرار دارد خواهند پرداخت و پس از این شناختها ، بطور یقین از اعمال خلاف و خطاهای زمان حیات خود دست خواهند کشید و به راه راست که راه گشای زمان پس از مرگ است روی خواهند آورد .

احتمال این وجود دارد که گروهی از افراد با دیدن حرکات فیزیکی و یا پدیده های روحی ، این اعمال و حرکات را به نیروهای تمرکز فکر و یا قدرتهای دیگری نسبت دهند که قدرت اثبات آن را هرگز نخواهند داشت . شما به چنین اشخاصی فرصت دهید تا این قدرتها را بهر چیزی که می خواهند نسبت دهند ، چون مهم این است که بشر در زمان حیات خود بداند که به جز قدرت این جسم بو الهوس و بی مصرف مادی ، نیروهای دیگری هم در اطراف او وجود دارند .

حال اسم این نیرو را هر چه که می گذارید اهمیت چندانی ندارد ، چون پس از انجام روشهای تماس روحی به مراحل خواهد رسید که در این زمان کسی قادر نخواهد بود جهت پدیده های جدید اسم مستعار بیابد .

برای فراگیری علم روحی نیز در وهله نخست باید با مطالعات کتابهای روحی مختلف از نظریه کلیه روح شناسان و متخصصین و دانشمندان روحی آگاهی یافت و از نحوه کار آنان مطلع شد .

روش گفتگو با ارواح نیز به نسبت قدرت روحی افراد مختلف تفاوت دارد که باید با روش خاصی با آنها تماس برقرار کرد ، ولی آنچه مسلم است آنکه کلیه افراد بشر قدرت تماس با ارواح را در طول زمانهای مختلف دارند و قادرند با ارواح خود تماس بگیرند و زمانهای طولانی را در کنار ارواح خود باشند و با آنان گفتگو کنند و از چگونگی زندگانی روحی آنان آگاهی بیابند و به سادگی بتوانند رمز موفقیت خود را پس از مرگ جو یا شوند و حتی از اسرار

پنهانی زمان مرگ و پس از آن و حالات مختلفه کاملاً مطلع شوند .

نفوذ پذیری روحی افراد مختلف ، یکی از بزرگترین عوامل تماسهای روحی را تشکیل میدهد و اعتقادات و معلومات روحی یکی دیگر از پایه های اصلی نفوذ پذیری روحی است و وجود سیالات قوی نیز در افراد قسمت سوم نفوذ پذیری است که این سیالات اکثراً در افراد مدیوم به نسبت دیگران قوی تر است .

اگر حداکثر وجود و قدرت سیالات روحی را در افراد صد فرض کنیم ، این نیرو در هیچ یک از افراد بشر به صفر نخواهد رسید و به نسبتهای متفاوتی در اشخاص مختلف وجود دارد و با آزمایش و تمرینهای روحی می توان قدرت این سیالات را در بدن افزایش داد که این امر معمولاً به تکامل روحی در حین حیات مربوط می شود . گروهی از افراد برای برقراری تماسهای روحی شرایط بخصوصی را وضع کرده اند . فرضاً اظهار داشته اند که میز جلسه باید حتماً گرد باشد یا در میز هیچگونه فلزی به کار نرفته باشد و شرایط مختلف دیگر . در صورتیکه جهت برقراری تماس با ارواح هرگز رعایت چنین شرایطی ضروری نیست و تأثیر صد در صدی در ظهور و حدوث پدیده های روحی نخواهد داشت ، و در هر زمان و مکانی در روز و یا شب می توان با ارواح تماس برقرار کرد . اگر در بخش مربوط به تجسد ارواح گفته شد که باید در اتاق گلهای معطر وجود داشته باشد و عطریات مصرف شوند و در سالن موزیک ملایمی پخش گردد ، به این خاطر است که ارواح یعنی میهمانانی که از عالم دیگری قصد حضور در جلسه را دارند ، در سالن توسط همین گلهای پدیده هائی را به وجود می آورند و گاهی هم به میهمان جلسه روحی از همین گلهای هدیه می کنند ، ضمن اینکه با این اعمال و رفتار خود به ارواح فهمانیده ایم که کلیه حضار شیفته دیدار ارواح هستند و خود را آماده پدیده های روحی کرده اند . البته باید بدانیم که وجود گل و یا عطریات بطور مطلق باعث حضور ارواح در جلسات روحی نخواهد بود و ما به خاطر احترام به حضور آنان در جلسات این اعمال را انجام می دهیم و آنان با این اعمال به علاقه وافر حضار پی خواهند برد و پدیده های جالبی را بوجود می آورند .

گروهی نیز عقیده دارند که ارواح حتماً در اماکن و محل‌های پاک ظاهر خواهند شد و با افراد بشر فقط در چنین محل‌هایی تماس خواهند گرفت ولی نتوانسته‌اند پاکی و ناپاکی را به طور مطلق تشریح کنند. نظریه ارواح بر این است که اگر شرایط تماس به ارواح در هر محلی برقرار شود آنان آمادگی تماس را خواهند داشت.

خداوند بشر را خلق فرموده تا کار و کوشش کند و محبت‌های خداوند را نیز پاس دارد و در زمان حیات از خود آثار خوبی و درستی و انسانیت به جای بگذارد. ما بیشتر با کسانی در تماس هستیم که ضمن کار و کوشش، خود را به خداوند متعال نزدیک می‌کنند و در زمان حیات از مسیر اصلی زندگی پا فراتر نمی‌نهند و اختیار خود را به دست نفس اماره خود نمی‌سپارند.

ما ارواح پس از جدائی از حیات مادی تا مدت‌ها در صدد تماس با نزدیکان خود بر خواهیم آمد و سعی می‌کنیم به هر طریق با آنان تماس برقرار شود. ولی چون از این اقدام خود مایوس می‌شویم برای همیشه نزدیکان خود را به دست فراموشی می‌سپاریم و هرگز به دیدار آنها نخواهیم آمد، مگر اینکه برخی از افراد خانواده و یا نزدیکانی که دائماً به فکر از دست دادن ما هستند و تا زمانیکه ما را فراموش نکرده‌اند، ما هم در صدد بر می‌آئیم که با آنها در تماس باشیم، ولی اگر موفق نشویم هر چند گاهی یکبار به دیدار چنین اشخاص استثنائی خواهیم آمد ولی هرگز از تماس با افراد بشر منصرف نخواهیم شد و معمولاً به سراغ کسانی خواهیم رفت که قادر به تماس با ارواح هستند.

وقتی بتوانید با ارواح تماس برقرار کنید آنوقت است که متوجه خواهید شد تماس با روح عزیزان به مراتب راحت‌تر از تماس تلفنی با یکی از دوستان و یا همکاران است. یعنی در هر زمانی که قصد تماس با ارواح را داشته باشید خواهید دید که آن روح در صورت مجاز بودن توسط روح نگهبانان حاضر خواهد شد و با شما صحبت و گفتگو خواهد کرد و شما را از دلتنگی نجات خواهد داد.

آیا برون فکنی دارای خطراتی می باشد؟

همان طور که قبلاً بیان شد ، برون فکنی حالتی است که جسم اثیری و یا تن پوش فرد زنده ای توسط خود او یا توسط فرد زنده دیگر و یا با قدرت ارواح از جسم مادی جدا شده و تا زمانی که معمول در خواب مصنوعی و حالت بیهوشی قرار دارد این جسم اثیری خارج از جسد مادی او به سر می برد . آزمایش چنین عملی ، اهمیت فراوانی در مورد شناخت وجود روح و شناخت تشکیلات وجودی بشر دارد . یعنی با این عمل به سادگی می توان به مادیون اثبات کرد که بشر فقط از جسم مادی ساخته نشده ، بلکه عوامل دیگری نیز در تشکیل وجودی وی موثر هستند ، که یکی از آنها همین جسم اثیری ، و دیگری روح بشر می باشد .

چنانچه آزمایشات برون فکنی ، بر مبنای پایه های علمی استوار نباشد و به طور غیر منطقی صورت پذیرد ، در برخی از موارد باعث ناراحتی های کوچک یا بزرگ در معمول یا مدیوم شده و گاهی هم امکان دارد که این عمل با مرگ مدیوم خاتمه یابد . یعنی زمانی که روح از جسد خارج شد و به آرامش کامل دست یافت ، از برگشتن به جسم مادی انصراف پیدا کند .

در مورد ضررها و خطرهائی که در برون فکنی غیر علمی وجود دارد و گاهی هم باعث بروز برخی از ناراحتی ها می شود ، از ارواح مترقی حاضر در جلسه سؤال شد و ایشان این امر را اینطور تشریح کردند . که گاهی اتفاق می افتد افراد پس از برون فکنی حالت مرده را پیدا میکنند ، یعنی قلب و نبض آنان از حرکت باز می ایستد و عمل تنفس نیز در آنان قطع می شود . در این موقع اطرافیان به گمان اینکه شخص مرده است او را دفن می کنند . البته در این حالت پزشکان هرگز قادر نخواهند بود زنده بودن او را درك کنند ، چون علم طب یا علم محیط ، زنده بودن افراد را فقط بر مبنای آثار و علائم ظاهری حیات می داند و معتقد است

زمانی که قلب و نبض و تنفس از فعالیت خود باز ایستاد، نشانه عدم وجود حیات است و به همین دلیل است که پزشکان فوراً جواز دفن افراد را صادر می کنند .

- عمل برون فکنی ، اگر با معیارهای علم روحی مطابقت نداشته باشد ، باعث بروز ناراحتی هائی در قلب و مخ می شود و پس از مدتی ناراحتی های آن در افراد ظاهر می شود .
- همانطوریکه می دانیم در زمین و آسمان ارواح به طور دائم در حال رفت و آمد می باشند و این امکان وجود دارد که در موقع برون فکنی ، ارواح شریر در کالبد جسم ، به جای روح اصلی شخص ، جای گیرد و باعث تغییر شخصیت در افراد شده یا باعث بروز ناراحتی هائی در زندگانی بعدی مدیوم یا معمول گردد .

- زمانی که افراد برون فکنی می کنند ، امکان این وجود دارد که کلیه ریسمانهای نقره ای از جسم جدا شده و به زندگانی مادی شخص با این عمل خاتمه داده شود . اگر چه جدا شدن این ریسمانها به طور کلی در قدرت خداوند متعال است ، ولی احتمال چنین حالت هائی در زمان برون فکنی امکان پذیر می باشد و احتمال بروز چنین اتفاقات و یا خطراتی همیشه در برون فکنی روحی وجود دارد . البته احتمال وقوع آن یک در میلیون است ، لذا با توجه به این رقم که انجام آن به مراتب بهتر از انجام ندادن آن است - چون هیچ بشری یک میلیون روز زندگی نخواهد کرد و آنچه که مسلم است هر انسانی روزی باید از این جسم خاکی جدا شده و روح و تن پوش طنابهای نقره ای را از جسم جدا سازند و به محل اولیه خود که همان جهان روحی است باز گردند - پس دلیلی وجود ندارد که ما از مرگ در چنین شرایطی وحشت داشته باشیم ، آن هم مرگی که احتمال آن بسیار ضعیف تر از زمان عمر طبیعی در بشر است .

هر عملی را که بشر امروزی ، در تمام دوران زندگانی ماشینی خود انجام می دهد ، خطری بزرگتر از عمل برون فکنی دارد و آن را تهدید می کند . فرضاً مسافرت از شهری به شهر دیگر به وسیله خود رو یا قطار و یا هواپیما انجام می شود و احتمال هرگونه خطری در این مسافرت قابل پیش بینی است و حتی درصد آن به مراتب نزدیک تر از درصد برون فکنی است .

خطرات ضعیف و احتمالی چنین اعمالی را به خاطر دستیابی به اهداف والا و بزرگ ، و

شناخت‌های وجودباید پذیرفت • چون هرگز شخص هادی یا عامل جلسه قبل یا در زمان آزمایش قادر نخواهد بود احتمالات را پیش بینی کند • البته آنچه که مسلم است لذت درك مطالب نیروهای ماوراء طبیعه ، بخصوص در مورد کشف قدرتهای بشری ، ارزش تحمل زحمت و یا خطرات آن را دارد •

بہتر است کہ همیشه احتیاط و دقت را در آزمایشات رعایت کرد و در تمام مواقعی کہ اعمال روحی انجام می شود لازمست توجه عامل و معمول و اطرافیان بہ خداوند متعال باشد تا در همه کارها ، بخصوص کارهای روحی ، ما را موفق و سرفراز بدارد و حقایق حیات و جهان پس از مرگ را بر ما بنمایاند •



آه شب

بعد از این روح و روان و دل و دین ما را بس
 کفر دولت نکنم بر در صاحب نظران
 هر که اندر ره خود طالب یار و صنمی است
 با همه حسرت دل بگذرم از عالم خاک
 هر که نوعی برد از عالم خاکی تن خویش
 مُشت خاکی ز جهان کی برم اندر ملکوت
 خوش بر آنکس که رود همچو نسیمی ز جهان
 کس نیابد به گذرگاه جهان مردم پاک
 فکر رفتن نکنند مردم عامی ز جهان
 به حقارت منگر روز و شب و چرخ کبود
 رهرو عشق بتان کس نتوان شد بگزاف
 ار که هندو و مسلمان بکشندم به عذاب
 من ز انجام جهان آگه از عالم غیب
 خرقه و سُبُحه و زُنار و جبین ما را بس
 تا کنون آنچه که دیدم ز قرین ما را بس
 روح پاکی ز کرم داده چنین ما را بس
 قدرت روح تن و شوکت این ما را بس
 آه شب، اشک سحر، قلب حزین ما را بس
 هر مقامی دهد او خلد برین ما را بس
 آنچه دیدم ز جهان نفرت و کین ما را بس
 اینهمه مکر و ریاها ز کمین ما را بس
 رفتن یک تن از این مُلک و زمین ما را بس
 یک اشارت زیسار و زیمین ما را بس
 مددی گر رسد از یار معین ما را بس
 گر که باطن بود از مذهب و دین ما را بس
 آنچه دانم ز پس پرده، همین ما را بس

نغمه سر میدهد این رهبر و گوید همه عمر
 ز جهانی فقط این علم یقین ما را بس

تماس روحی از راه دور

زندگی در عوالم روحی با زندگی دلخواه ما افراد بشر در سطح کره زمین دارای اختلافات بسیاری است که مطلقاً " با فکر محدود بشری مطابقت ندارد و در این باره حتی نمی توان به گمان زنی و حدت آن پرداخت ، چون زندگانی روحی بخصوص در عوالم بالاتر روحی آکنده از معنویات کائنات و سرشار از لطف و مهر و محبت خداوندی است . در آن زندگانی ، مادیات هیچ گونه نقشی را ایفا نمی کنند . در صورتیکه در زندگی اکثر افراد بشر ، ماده و ماده پرستی اصل و پایه و ریشه زندگی آنهاست و این دو نوع زیستن هیچگونه تجانسی با یکدیگر ندارند .

چنانچه روح شناسان و دانشمندان علوم ماوراء طبیعه و یا دست اندرکاران تماس با ارواح گاهی قادرند روحی را از عالم غیب در جلسات روحی به صورت تجسد و ماده در آورند ، تحقق این پدیده روحی به خاطر فراهم آوردن شرایط بخصوص و بسیاری است و پس از آن است که امکان تجسد روحی به وجود می آید و یک روح نامرئی غیر قابل دیدن به صورت مرئی و قابل لمس همگان در خواهد آمد .

به طور معمول هیچ یک از ارواح در عالم خاکی به صورت تجسیدی یافت نمی شوند و حالات تجسیدی ارواح کاملاً " استثنائی است و در شرایط ویژه ای انجام می پذیرد . ولی آنان همواره به حالت سیالات و امواج و ارتعاشات نامرئی در اطراف بشر حاضر و در فضای لایتناهی در حرکتند ، که این حالت را در علم روح شناسی بسیط روحی می نامند و معنی این واژه آنست که یک روح در هر لحظه ای از زمان قادر است با گسترش سیالات و امواج خود در نقاط مختلفی از جهان حضور داشته باشد و وجود خود را نیز به اثبات برساند . یعنی می توان با یک روح مشخص بخاطر بسیط بودنش در یک زمان معین در چندین نقطه از جهان در تماس روحی بود به طوریکه وجود این روح مشخص ، در تمام نقاط آزمایش شده

و به طور مثبت و قطعی به اثبات برسد.

ولی اگر در یک نقطه از جهان همین روح بسیط تجسد یابد، از حالت بسیط بودن خارج می شود و به شکل جسم و یا ماده در می آید و در هیچ یک از نقاط دیگر نمی توان با این روح تماس حاصل کرد چون روح به خود این شکل و حالت را داده است.

درباره ارواح و زندگی آنان در عوالم روحی نباید تصویری شبیه زندگانی افراد بشر در زمان حیات داشته باشیم چون ارواح قادرند در هر لحظه ای در یک نقطه حضور داشته باشند و مسیری را با سرعتی فوق تصور بشر پیمایند، از این رو وقتی درباره ارواح بحث و گفتگو می کنیم، باید در تصورات خود معیارهای مادی و علم و درک محدود خود را دخالت ندهیم، چون زندگی روحی با تصورات بشر هیچگونه نسبتی ندارد و نخواهد داشت.

در زمان حیات، بشر هم گاهی چنین حالاتی را دارد که معمولا "در زمان خوابیدن به وی دست می دهد" یعنی در زمان خواب خود را در محلی می بینیم که فرسنگها از ما دور است و زمانی که از آن شخص نیز سؤال شود که در آن لحظه بخصوص چه کسی را دیده است، یقیناً در پاسخ خواهد گفت که طرف مقابل را دیده و یا حداقل به فکر وی افتاده است.

در خوابهای مدیومی این نوع تماسها به خوبی دیده می شوند یعنی زمانیکه مدیوم و یا شخص توسط عامل به خواب مغناطیسی و یا روحی رفته است گاهی قادر خواهد بود با خروج از جسم به سیر و سیاحت جهان و حتی عوالم بالا پردازد و بدون کم و کاست تمام حقایق موجود را در آن لحظه ببیند. پس از بیداری و بیان مشاهدات حین سفرش، اگر با کسی که او را در این سفر دیده تماس بگیریم و گفته های و مشاهدات وی را بازگوئیم خواهید دید که دیده ها و گفته های مدیوم با گفته های کسی که در آنسوی، جهان است کاملا "مطابقت دارد" در صورتیکه برای رسیدن به آن نقطه حتی با سریع السیرترین وسیله نقلیه حداقل چند ساعتی وقت لازم بوده است ولی مدیوم در خواب توانسته در یک لحظه به آن محل سفر کرده و آنچه را که می بیند، باز گوید.

در یک جلسه روحی خانمی که مدتها بود از همسر خود جدا شده و فرزند خود را ندیده بود

حضور داشت پس از یک آزمایش ساده ، معلوم شد که وی مدیوم بسیار خوبی است .
 به خواسته خودش او را خوابانیده و پس از آن که به مرحله بالاتری از خواب روحی قرار
 گرفت ، از او خواسته شد که از جسم مادی خارج شده و به منزل شوهر سابق خود برود و
 فرزندش را ببیند . خوشبختانه به علت قدرت روحی بالائی که داشت به سرعت از جسم
 خود خارج شد و به منزل قبلی خود سفر کرد . ناگهان در حضور همگان مشاهده شد که او
 با صدای بلند به گریستن پرداخت و از حرکات وی متوجه شدیم که فرزند خود را در آغوش
 گرفته و او را نوازش می کند و به سرو رویش بوسه می زند . این حالت چنان بر حاضران اثر
 گذاشته بود که همه بخصوص خواهر و پدر و مادرش از شدت تأثر به سختی در حال
 گریستن بودند به طوریکه کاملاً " نظم جلسه به هم خورده بود . در این موقع از او که در
 خواب بود پرسیدم آیا مایلید شما را بیدار کنم و به جلسه برگردید . با خواهش و تمنا گفت
 نه . تو را به خدا بگذار نزد فرزندم باقی بمانم . پس از چند دقیقه ای که حالت بهتر و آرامش
 بیشتری از خود نشان داد او را از خواب بیدار کردم . پس از بیداری اندکی شگفت زده بود و
 با ناباوری اطرافیان را نگاه می کرد تا آنکه کاملاً " بیدار شده و حواسش سر جا آمد و پس از آن
 دوباره گریه را سرداد و در حین گریستن از من می خواست که بار دیگر او را نزد فرزندش
 برگردانم .

چون از گریستن باز ایستاد و آرام گرفت ، گفت که وقتی وارد سالن خانه قبلی خود شده
 دید که مادر شوهر و شوهر سابقش کنار تلویزیون نشسته و در حال مشاهده فیلمی هستند و
 کودکان نیز در اتاق خود خوابیده است . به آهستگی وارد اتاق کودک خود شده و مدتی او
 را نگاه کرده و سپس او را در آغوش گرفته و به نوازش وی پرداخته و پس از مدتی بیدار شده
 و دیگر از فرزندش خبری نبوده است . برای پی بردن به درستی آزمایش ، از پدر این خانم
 پرسیدم آیا با کسی از بستگان و آشنایان آنها در تماس هستید تا از او بخواهید که از شوهر وی
 پرسد که آیا مادرش آنجاست و اکنون در چه حالی هستند ؟

جواب داد بلی : « چون مادر این آقا در شهرستان زندگی می کرد و هیچیک از حاضران

چیزی درباره حضور وی در این جلسه نمی دانست * « پدر این خانم تلفنی با یکی از آشنایان تماس گرفت و ماوقع را برای او تشریح کرد و پس از چند دقیقه تلفن به صدا درآمد و آن آشنا اطلاع داد که با شوهر سابق این خانم تماس گرفته و چون از حال مادرش جويا شده ، ایشان در جواب چنین گفته اند که ، مادرم دیروز از شهرستان به دیدن من آمده و چند روزی اینجا خواهد ماند و الان کنار تلویزیون نشسته ایم و فیلم تماشا می کنم و بچه نیز در اتاق خود خوابیده است *

خانواده ای رامی شناسم که بین مادر و فرزندانش وابستگی شدیدی برقرار است ، به طوریکه در اکثر مواقع بی آنکه یکدیگر را ببینند از گرفتاریهای هم آگاه می شوند * روزی مادر که در تهران اقامت داشته مریض می شود * یکی از فرزندانش در کردستان مشغول انجام خدمت سربازی بوده و سه فرزند دیگر در تهران نزد مادر بودند * یکی روز صبح زود وقتی مادر در بستر بیماری چشمانش رامی گشاید فرزند خود را که در شهرستان بوده کنار بستر خود می بیند و شروع به احوال پرسی و جويا شدن چگونگی آمدن وی می شود ، ولی با تعجب مشاهده می کند که فرزند راه دور لبخند زنان از اتاق خارج شد * مادر از این عمل پسر بر آشفته و ناراحت شده و متعجب از تخت خود بر می خیزد و به دنبال او می رود ولی هر چه بیشتر جستجو می کند کمتر اثری از او می یابد * در این موقع خواهران و برادر از خواب بر می خیزند و با تعجب به رفتار مادر که پسر بزرگتر خود را می جسته خیره می شوند * در این حال مادر قسم می خورد که در حال بیداری با چشمهای باز خود وجود او را در کنار تختش حس کرده و قیافه او را دیده است * به هر حال ، مادر ، فرزند کوچکتر را به محل خدمت پسرش به شهرستان می فرستد زیرا فرزندان کاملاً " به این حقیقت ها اعتقاد داشته و می دانستند که مادر او را دیده است *

همان روز عصر برادر کوچکتر به محل خدمت برادر بزرگتر خود می رسد و او متعجب می شود که چطور برادر کوچکش اینچنین بی خبرانه به دیدن او رفته است * برادر کوچکتر ماوقع را برای او تعریف می کند * او پس از شنیدن ماوقع از دهان برادر کوچکتر ضمن

تأیید مطالب می گوید که صبح خواب بوده و مادر را در رختخواب بیماری دیده است • او حتی کلیه تغییرات ظاهری منزل را که در غیابش انجام داده بودند بیان کرده و برادرش کلیه گفته های او را تصدیق کرد و مسلم شد که جسم دوم او به اتفاق روحش به دیدار مادر رفته بوده است •

این دو با هم برای دیدار مادر به تهران آمدند وقتی برادر بزرگتر وارد منزل شد هیچ چیز برایش تازگی نداشت چون کلیه تغییراتی که در غیاب او انجام داده بودند او همان روز صبح به طور وضوح آنها را مشاهده کرده بود • البته اتفاقاتی مشابه وقایع فوق شاید در زندگانی خیلی از افراد جامعه پیش آمده باشد که نیازی به ذکر یکایک آنها نیست چون این اطلاعات برای کسانی که از حقایق روحی نا آگاهند و گاهی هم تعجب آور است و گرنه افرادی که قادرند با ارواح تماس حاصل بنمایند و می توانند از طریق خود و یا دیگران به برون فکنی روحی دست یابند ، هر روز قادر خواهند بود چندین پدیده واقعی بوجود آورده و خود شاهد و ناظر آنها باشند •

بحث درباره بسیط بودن روح پس از جدائی از جسم است • زمانیکه می بینیم بشری که در قید حیات است و از جسم مادی خود استفاده می کند و در بعضی مواقع قادر است در چندین محل به جز محل وجود جسمی خود ظاهر شود ، چگونه ممکن است روح پس از جدائی از جسم و زمانی که به صورت بسیط در می آید قادر نباشد در آن واحد در چندین نقطه از جهان حضور یابد •

گاهی جسم بشر به رغم محدودیتهای وزنی و زمانی و مکانی قادر است از خود پدیده های را بروز دهد و آگاهانه و یا بصورت نا خود آگاه تغییراتی را به وجود آورد ولی روحی که در زندگی خود مطلقاً " محدودیتی از نظر ثقل و زمان و مکان ندارد چگونه قادر نخواهد بود در زمان بسیار اندکی به چندین نقطه از جهان حرکت کند ؟

روزی با یکی از مدیومهای قوی روحی به حالت تلفنی صحبت می کردم و برای شب بعد قرار جلسه ای را می گذاشتیم که چه ساعتی و در کجا حاضر باشیم ، تا با هم در جلسه

حاضر شویم • نا گاه از او پرسیدم آیا خود کاری در دست داری؟ گفت خیر • از او خواستم خودکار و کاغذی حاضر کند تا اثرات کتابت از راه دور را توسط تلفن نیز آزمایش کنم • پس از آنکه آماده شد از او خواستم که نوک خودکار را بر صفحه کاغذ بگذارد و از روح نگهبان خود خواستم تا دست او را به حرکت در آورد و شروع به نقاشی کند ، چون محل این شخص از نظر من شناخته شده بود پس از لحظاتی از او پرسیدم که آیا خودکار حرکتی می کند؟ او گفت ، هنوز خیر و چند ثانیه بعد هیجان زده گفت خودکار در دستم به حرکت در آمده و خط می کشد • از روح نگهبانم که هم نزد من و هم در خانه مدیوم که حدود چند کیلومتر دورتر از من بود حضور داشتم خواستم برای او یک گل بکشد •

پس از لحظاتی از پشت تلفن گفت مسیر خط عوض شد • از او خواستم تغییرات خط را به من بگوید لحظاتی بعد گفت مثل اینکه ساقه گلی کشیده و بر سر شاخه و نوک ساقه گلی در حال تشکیل است و لحظه ای بعد افزود خط تبدیل به گل شد •

از روح نگهبان خواستم جملاتی را برای او بنویسد و به دوستم گفتم که نوک خودکار را جای دیگری بگذارد • او هم همین عمل را انجام داد • چیزی نگذشته بود اطلاع داد که حروفی را می نویسد و پس از خاتمه نوشتن حروف ، گفت که نوشته شده علی • به او گفتم از ایشان پرسید که شما کدام علی هستید؟

در جواب نوشته بود روح نگهبان و مرشد پسر من •

مدیوم از او سؤال کرده بود اگر شما روح محافظ پسر تا آن هستید ، پس چگونه هم آنجا و هم در این مکان حضور دارید؟

در جواب نوشته بود :

- شما نباید ارواح را با افراد کره خاکی مقایسه کنید ، یک روح قادر است در یک لحظه و همزمان در چندین نقطه جهان حاضر باشد •

پس از قطع مکالمه تلفنی ذره ای خط کشیده نشده بود • خانم یکی از آشنایان ، مدیوم حلولی است که روانپوشی بسیار لطیف دارد و ارواح حاضر در جلسه به آسانی قادرند در آن

جای گیرند و در آن شخص تغییر شخصیت پدید آورند.

برای تکمیل آزمایش خود با او بطور تلفنی صحبت کردم و پس از احوالپرسی از روح محافظ خود خواستم که در وجود وی حلول کند. ایشان موافقت کردند، ولی اظهار داشت بهتر است قبلاً " او را در جریان امر قرار دهید تا خانواده خود را مطلع سازد.

همین کار را کردم و مدیوم به خواهر و مادرش که در منزل حضور داشتند جریان ما وقع را اطلاع داد. البته لازم به تذکر است که بعضی از خانواده ها کاملاً " از وجود روح آگاهند و از پدیده های روحی که گاهی در زندگانی آنان بروز می کند با خبرند این خانواده نیز جزء آن گروه می باشد.

پس از مدتی صحبت متوجه شدم که گفتگوی ما قطع شد و از آنطرف صدائی به گوش نمیرسد ولی چون گوشی تلفن را در جای خود قرار نداده بود گاهی صداهای خفه و غیر قابل تشخیصی شنیده می شد.

سی یا چهل ثانیه بعد، خواهر دوستم از آن سو اطلاع داد که حال خواهرم دگرگون شده و در حین تلفن کردن گوشی را روی زمین گذاشت و با گامهای بلند و استوار به وسط سالن جایی که مادرش در حال سبزی پاک کردن بود رفت. و اندکی او را نگاه کرد و بدون هیچ صحبتی در را باز کرد و وارد حیاط شد و اکنون در حالی که دستهای خود را به کمر زده است، در حال قدم زدن است و هر چه او را صدا کردم جوابی نداده و حتی نگاهی هم به من نینداخته است.

از او خواستم که به حیاط برود و ایشان را با نام علی صدا کند و بگوید که تلفن با شما کار دارد. او حتماً " وارد ساختمان خواهد شد و با من صحبت می کند.

پس از چند لحظه رابطه تلفنی برقرار شد و اولین حرفی که زد این بود:

"حالا شما خاطر جمع و راضی شدید چون خواسته شما را انجام دادم"

از او تشکر کردم و از ایشان خواستم چون خانواده دوستم ناراحت شده اند از جسم او خارج شود. ایشان نیز پذیرفته و پس از چند لحظه دوباره تماس برقرار شد. الو، الو.

بخشید از اینکه مدتی مکالمه ما قطع شده بود مثل اینکه گیج شده بودم ولی قدرت تکلم نداشتم که یکباره به خود آمدم و شروع به صحبت کردم .
از او پرسیدم آیا از آن زمانیکه من جریان حلول روحی را در وجودتان شرح داده بودم تا به حال اتفاقی افتاده ؟

جواب داد :

- هنوز خیر ولی همانطوریکه گفتم مدتی گوشی دستم بود اما قدرت حرف زدن نداشتم . بینم شما اقدام به حلول روح در جسم من می کنید ؟
به ایشان گفتم این عمل انجام شد و جریان کامل آن را می توانید از خواهر و مادرتان سؤال کنید تا بدانید چه حالتی به شما دست داده بود .

چند روز بعد باز هم برای تکمیل آزمایشهای روحی خود با همان مدیوم حلولی صحبت کردم و از او پرسیدم آیا کسی در خانه شما هست ؟

اظهار داشت بلی . خواهر و مادر و پدرم در خانه اند ، سپس خدا حافظی کردیم .
از روحی که چند روز قبل در وجود همین مدیوم حلول کرده بود ، پرسیدم که آیا ممکن است بدون تلفن این عمل را انجام دهید و در وجود او حلول کنید ، ایشان اظهار نمودند :
- بلی ، حلول در جسم افراد ربطی به تلفن ندارد فقط از اینکه محل و مکان آن شخص از نظر ما مشخص باشد انجام این کار عملی است .

از او خواستم که فوراً " به آن محل که برایش شناخته شده است برود و در جسم او حلول کند . روح نگهبان موافقت کرد .

پس از سه دقیقه تلفن زنگ زد ، چون در انتظار زنگ تلفن بودم ، زیرا از لحظه ای که تماس خود را با روح نگهبان قطع کرده بودم به ساعت توجه داشتم و می خواستم زمان انعکاس این عمل را بدانم .

گوشی تلفنی را برداشتم ، خواهر همان مدیوم حلولی بود . از آن طرف تلفن با اضطراب گفت که حال خواهرش به هم خورده و تقریباً " مانند آن روز شده و خواهش کرد که خودم را

به منزل آنها برسانم • از او خواستم گوشی تلفن را به خواهرش بدهد و بگوید که می خواهم با ایشان صحبت کنم بعد از چند ثانیه گوشی را گرفت و با صدای محکم و قاطعی گفت :

- با من کار داشتی ؟

گفتم بلی ، خیلی تشکر دارم که این لطف را کردی و مرا با حقایق روحی بیشتر آشنا کردی ، حال از شما خواهش دارم از وجود او خارج شوی ، چون تمام خانواده نگران شده اند ، زیرا این بار بدون اطلاع قبلی آنان این اتفاق رخ داده فکر می کنند که دخترشان ناراحتی روحی دارد که باعث بروز چنین پدیده هائی شده است • آنگاه خدا حافظی کردم و گوشی تلفن را گذاشتم •

پس از چند دقیقه به منزل آنان تلفن کردم تا از مآوقع باخبر شوم • خواهرش گوشی را برداشت و گفت که پس از قطع گفتگوی تلفنی ، خواهرش چند ثانیه ای گوشی را در دست داشت و خیره به گوشی نگاه می کرد و بعد شروع به حرکت دادن گردن خود کرد و چند بار این کار را کرد و سپس حالت عادی خود را باز یافت •

با توجه به آزمایشاتی که خود شخصا " انجام داده و شاهد کلیه وقایع آن به طور مستمر و دائم بوده ام به راحتی می توان به بسیط بودن ارواح پی برد و دانست که ارواح در هر لحظه ای قادرند به طور فیزیکی در چندین نقطه حضور داشته باشند •



نوگل

یارب این نو گل من تازه عروس چمن است
 بهر آن معجزه کو مانده در این عالم پیر
 من ندانم که چه غوغا شده اندر ملکوت
 کس نداند که چه ها گویم از آن عالم غیب
 زال گردون تو ندانی که چه ها می کند او
 دردمندان طریقت همه در بستر مرگ
 گرشوی بی خبر از باخبران در ره عشق
 کی فلک ایستد از روشنی و باد و نسیم
 واقف از حال دل مرد پریشان نشوی
 من از این طالع فرخنده چه نالم به جهان
 پرده بر گیرم از این عالم و گویم همه راز
 ز آرزو ها بگذر تا به حوادث بررسی
 ورنه کی بهر تو اسباب کمال و حُسن است

ساقیا باده بده ، فصل خزانم برسید
 که بجز رهبر و جامش ، همه عالم سخن است

برقراری تماس با روح افراد زنده

تماس با روح افراد زنده پدیده‌ای است بسیار جدید و جالب توجه همگان، چون تصور تماس با ارواح از نظر تعداد بسیاری از مردم غیر ممکن است و گروهی به وجود روح حتی پس از مرگ هم اعتقادی ندارند، حال چگونه ممکن است بشری که در قید حیات است روح داشته باشد و از همه مهم تر بتوان با آن روح تماس برقرار کرد. ولی کسانی که روش تماس با ارواح در گذشتگان را تجربه کرده و موفق به برقراری تماس با آنها شده باشند، با اندک توجه و تنییراتی قادر خواهند بود با روح افراد زنده نیز تماس برقرار کنند. برای روشن شدن چگونگی تماس با روح افراد زنده، باید یک بار دیگر بعضی از قسمت‌هایی را که در فصول قبل کتاب بیان شده در این بخش نیز یادآوری کرد، تا در صورتی که قسمتی از آن فراموش شده باشد، یادآوری مجدد گردد و از طرفی احتمال اینکه برخی از خوانندگان کتابها فقط سر فصل و یا تیتراهای بخصوصی را انتخاب نموده و فقط همان یک مبحث را مطالعه کنند وجود دارد و بدین جهت است که در قسمت‌های مختلف این کتاب مواردی چندین بار تکرار گردیده است.

همان طوریکه خوانندگان محترم اطلاع دارند بدن از سه بخش کاملاً متمایز از هم تشکیل شده که از اجتماع و همکاری این سه بخش با یکدیگر وجود بشر تشکیل شده و بشر قادر است به حیات خود ادامه دهد.

اولین بخش مرئی بشر که بیشتر افراد فقط این بخش از بدن آدمی را می‌شناسند و حتی گروهی به جز آن به چیز دیگری در ساختمان تشکیل دهنده وجود بشر اعتقادی ندارند، جسم مادی او است که از تعدادی سلول و یا برخی از مواد معدنی و غیره تشکیل شده است و در واقع قسمت ظاهری و مرئی بشر را تشکیل میدهد.

سلولهای بدن در اثر مرور زمان فرسوده شده و پس از مدتی قدرت خود را بطور کامل از

دست می دهند و رشدشان متوقف می گردد و این زمانی است که حیات سلولی بشر رو به پایان است . این سلولها آسیب پذیرند به طوریکه در اثر سوانح و اتفاقات گاهی از بین می روند و یا قسمتی از سلولهای جسمی از توقف باز می ایستند و یا فعالیتشان بیشتر می شود و گاهی در اثر این فعل و انفعالات تغییر شکل نیز می دهند .

دومین بخش تن پوش یا جسم اثیری بشر است که بعضی ها آن را جسم ثانی نیز نامیده اند . این جسم شباهت کاملی با جسم مادی دارد ، با این تفاوت که اولاً " مرئی نیست و ثانیاً " سلولهای آن از عنصر مادی تشکیل نشده و هرگز این جسم از بین نخواهد رفت یعنی پس از مرگ سلولهای جسمی که همه از ماده تشکیل یافته اند ، این جسم از بین نمی رود و به زندگانی روحی می پیوندد .

سومین بخش روح بشر است که از عنصری بسیار لطیف و حساس تشکیل شده و در صورتیکه بشر جسم اثیری نداشت این عنصر هرگز قادر نبود در جسم مادی او جای گیرد و به خاطر نفوذ پذیری بیش از اندازه است که روح قادر است در آن جای گیرد و زنجیره حیات را تکمیل کند .

حال با توجه به نگرش اجمالی و مختصر درباره سه عنصر تشکیل دهنده وجود بشر ، چگونگی تماس روحی با افراد زنده را بررسی خواهیم کرد تا ببینیم چه عوامل و حالاتی از بشر است که باعث بروز چنین اعمالی خواهند بود .

همانطوریکه می دانیم اعضاء جسم بشر از سلولهای فراوانی تشکیل شده که این سلولها ضمن کار و فعالیت های روزانه به دلیل تجمع گازهای سمی و اسیدهای غیر مفید ، ناراحتی و خستگی در آنها بروز خواهد کرد که این خستگی و ناراحتی ها معمولاً " با استراحت و آرامش سلولی از بین می روند .

چون روح افراد بشر از عالمی دیگر در وجود دمیده می شود و در اصل از ماده نیست تا در اثر کار و فعالیت خسته شده و یا در اثر استراحت آرامش یابد ، لذا برای رفع خستگی و کسب انرژی به حالت دیگری نیاز خواهد داشت . روح برای رفع خستگی و کسب انرژی و

ذخیره آن روش دیگری را در حیات بشر اتخاذ می نماید و آن زمانی است که افراد در خواب هستند ، در این هنگام روح با قسمت اعظمی از تن پوش به عوالم روحی سفر می کند، یعنی جسم مادی بشر در زمان خواب از نظر روحی فرقی با مرگ ندارد و فقط اختلاف آن در این است که رشته های نقره ای حیات که بین تن پوش و جسم مادی ارتباط برقرار می کند ، قطع میشود و روح و تن پوش در زمان خواب از جسم مادی جدا نشده بلکه الیاف توده نوری آنان از جسم تا مسیر محل خواب امتداد یافته و از هم باز شده اند و با کوچکترین تحریک جسم و انعکاساتی بر آن به این رشته های حیات ، به سرعت و فوریت بصورت توده قبلی جدا شده و به جسم باز می گردند و در این حالت عمل بیداری دست می دهد ، ولی اگر این رشته های پیوند قطع شده و ارتباطی بین دو جسم مادی و جسم اثیری برقرار نباشد مرگ بوجود خواهد آمد و با هر گونه کنش و یا واکنشی دیگر آن حالت عکس العمل جسمی بوجود نخواهد آمد ، یعنی بیداری دست نخواهد داد، چون از این پس جسم هیچگونه ارتباطی با تن پوش و روح نخواهد داشت و تمام رشته های حیات را تن پوش از جسم مادی جدا کرده و با خود به عوالم روحی انتقال داده است . جهت برقراری تماس روحی با ارواح افراد زنده ، می بایست فقط از فرصتی که جسم مادی در استراحت است و روح و تن پوش از آن خارج شده اند استفاده کرد . در این زمان این روح هیچگونه اختلافی با روح مردگان ندارد و تنها فرقی در این است که قادر نیست برای همیشه در عوالم روحی به زندگانی خود ادامه دهد و باید پس از اندک مدتی به کالبد خود باز گردد و سبب ادامه حیات جسمی افراد بشر شود . ارواح در مورد خوابیدن بشر چنین می گویند :

زمانیکه روح در خواب از جسم جدا می شود و برای مدت محدودی به عوالم روحی سفر می کند در اختیار قوانین عوالم روحی قرار می گیرد و هیچگونه رابطه ای با قوانین اجتماعی و سیاسی و فیزیک و شیمی و ریاضیات و غیره محیط خاکی نخواهد داشت و در آنجا به کارهای دلخواه روحی خود خواهد پرداخت .

همانطور که پیشتر بیان شد ، این زمان بهترین فرصتی است که روح شناس

استفاده از قوانین ارواح ، این روح را با روش تماس با ارواح در جلسه روحی بخوانند و با او تماس برقرار کنند . تاکنون این عمل با استفاده از روش گردونه دوار و کتابت برای کسب تجربه چندین بار انجام شده و نتیجه های بسیار سود بخشی در نهایت از آن به جای مانده است که یک نمونه آن را ذیلا " شرح می دهیم .

شخصی به علی با صاحبکار خود اختلافی داشت و در نتیجه از کار بر کنار شده بود جالب آنکه صاحب کار نسبت نزدیکی هم با ایشان داشت . زمانیکه این دو نفر در خواب بودند روح آنها را با روش تماس با هم مواجهه دادند و در همان جلسه اول روحی تمام کدورت های آنها از میان رفت و قرار شد ظرف چهل و هشت ساعت آینده صاحبکار او را به کار اولیه خود بازخواند . با کمال شگفتی صبح روز بعد زنگ در خانه آنان به صدا درآمد و زمانیکه در حیاط را باز کردند صاحبکار قبلی برای برگردانیدن وی به سر کار اولیه به منزل او مراجعه کرده بود .

البته امثال این اتفاقات بسیار است و در این زمینه ها فقط باید در راه خیر و صواب استفاده کرد ولی در کارهای خلاف بسیار بد بوده و جزء گناهان بزرگ محسوب می شود چون یک نوع تفتیش عقاید به حساب می آید .

البته کسانی که با ارواح سرو کار دارند و به واقعیت حیات و زندگانی پس از مرگ پی برده اند، هرگز با استفاده از این روش مرتکب اعمال خلاف و یا سوء استفاده هایی نخواهد شد حتی اگر خروارها طلا و جواهر زیر پای افراد متقی و بی نیاز ریخته شود باز هم به چنین کار خلافی دست نخواهند زد و به خاطر ماده و مادیات زمان حیات ، آخرت خود را که از آن آگاه هستند از کف نخواهند داد و به عقاید ذهنی دیگران با این روش پی نخواهد برد .

روش تماس با روح افراد زنده به ترتیب زیر است که به اختصار توضیحاتی در این مورد داده می شود :

۱- باید توجه داشته باشیم که اگر قصد داریم روح فرد زنده ای را حاضر کنیم حتما " آن

شخص کاملاً " خوابیده و در خواب سنگینی نیز فرو رفته باشد .

۴- در خصوص تماس با این روح باید از روح مرده و یا زنده کسی استفاده شود که شناخت کاملی نسبت به او داشته و او را کاملاً " بشناسد و محل زندگانی او را بداند . در این صورت است که از روح حاضر می توان خواست به محل استراحت او رفته و این روح را با تعقیب رشته های حیات و یا طناب های نقره ای که در بین جسم و تن پوش وی برقرار است به سادگی به محل روح پی برده و از او خواهد خواست که در جلسه روحی حاضر شود آنگاه مشاهده خواهید کرد که روح همان شخص در جلسه حاضر خواهد بود .

۵- در این حال با روش گردونه دوار و یا کتابت با روح تازه وارد تماس برقرار خواهیم کرد و سئوالاتی که لازم است از وی خواهیم پرسید . ضمناً " کسانی که به این عمل دست میزنند و هنوز در کارهای روحی تجربه کافی کسب نکرده اند ، باید بدانند که اگر از ارواح سئوالاتی خارج از انسانیت و لطف و مهربانی و درستی شود جوابهای نامربوط دریافت خواهند داشت پس بهتر است که انجام یک عمل معنوی هرگز هدف مادی در پی نداشته باشد که مبادا گمراهی بیار آورد .

تماس با ارواح بسیار سهل و آسان است ولی ادامه آن فقط برای کسانی میسر خواهد بود که در کارهایشان مطلقاً " نیرنگ و خدشه و نیازهای مادی وجود نداشته باشد چون همانطوریکه قبلاً " نیز بیان شد، ارواح ، از افراد بشر بسیار آگاه ترند به طوریکه از کلیه اهداف و نظریات آنان آگاهی و اطلاع کامل دارند و با توجه به این خصوصیات هرگز نمی توان به ارواح دروغ گفت .

فرضاً " اگر کسی از سئوال خود قلباً " هدف سوئی داشته باشد و در جلسه منظور از هدف خود را چیز دیگری بیان دارد که ارواح بخواهند به سئوالات وی پاسخ دهند، مسلماً " چون بر هدف اصلی این سئوال واقفند جوابهای نامناسبی را به او خواهند داد که باعث گمراهی و گاهی هم عدم اعتماد خواهد شد . ولی اگر هدف مشخص و خواسته کاملاً " روشن و عریان باشند ، ارواح نیز جوابی به همین روشنی و درستی در اختیار پرسنده قرار خواهند

داد.

البته این بخش از روشهای روحی دارای ظرافت و دقت بسیار زیادی خواهد بود و آنچه مسلم است کسانی که علم روحی بحد کافی و کاملی نداشته باشند به سادگی قادر به انجام این تماسها نخواهند بود و یا کسانی که فقط توانسته اند چند باری از طریق گردونه دوار و یا کتابت با ارواح تماس بگیرند، هرگز نمی توانند چنین تماسهای روحی را برقرار سازند چون گاهی اتفاق می افتد که روحی در جلسه حضور دارد و کلیه جوابها را او به شما خواهد داد و هرگز موفق نمی شوید روح دیگری را که مربوط به شخص زنده ای است را در جلسه خود حاضر کنید.

طریقه دوم تماس با روح افراد زنده، همان حالت مدیومی است که در خواب مصنوعی روح شخص خواب رفته را پس از خروج از جسم با ضمیر ناخود آگاه افراد زنده تماس حاصل نموده و بدون اینکه سؤال شونده چیزی را درک کند، به سئوالات زیادی از طریق ضمیر ناخود آگاه پاسخی گوئی خواهد نمود و این حالت و چگونگی آن در مباحث مربوط به خود کاملاً "تشریح گردیده است".

امید است در آینده نزدیکی بتوان با روح تجسد یافته افراد در مجالس روحی تماس برقرار کرد و به بسیاری از سئوالات در مورد چگونگی حالت های بشر جواب قانع کننده داد.



زهد و تقوی

شمع عمر جمله می گردد خموش
 جمله در عالم به فکر پیکرند
 آنکه روزی گم نموده راه خویش
 مال و مکنت کی رساند در گهش
 آب هستی هر که نوشید از وجود
 خالق بخشنده بخشاید ز غیب
 آنکه نافرمان شد از فرمان حق
 حق مردم ار کسی زایل نمود
 خرقه ای آلوده با روحی پلیید
 گر تو خواهی واقف از عالم شوی
 درد زاهد دانی و رندان پاک
 مرتبت نی بالباس فاخر است
 آنکه از روح و روانش زاهد است

از من و تو ، پارسایا باده نوش
 غافل از این ، گردد این پیکر خموش
 عالم روحی بیابد عقل و هوش
 آنکه غافل بوده عمری چون وحوش
 روح خود را می رساند بر سروش
 هر گنه ناکرده رند و باده نوش
 از کرم بخشاید ار آید به هوش
 کی در آن عالم بماند در سروش
 میکشندش ناکسان با خود به دوش
 گه نشین با عابد و گه باده نوش
 بگذری از زر ، نه مرد ژنده پوش
 زاهد اندر زهد و تقوی شد خموش
 عالم روحی نشیند با سروش

رهبان را روح از بدن چون بگذرد
 این تن خاکی بیافتد از خروش

وجود حیات در کهکشان از نظر ارواح

آرزوی بشر از زمان خلقت بر این بوده که بتواند بر آسمانها مسلط شده و از وجود ستارگان و ثوابتی که در کهکشان به چشم می خورند آگاهی یابد و برای همین منظور هم اقدامات فراوانی را از خود بروز داده و در این زمینه ها نیز روایات فراوانی از گذشتگان در دست است که گاهی پادشاهان برای چیره شدن بر آسمانها پایه های تخت خود را بر چندین سیمرغ می بستند و آن پرندگان افسانه ای غول پیکر این تخت را با پادشاه از زمین به هوا بلند کرده و پس از مدتی پرواز در آسمانها بر زمین باز می گشتند. تا اینکه در زمان پیشرفت تمدن و علم بشر توانست انواع هواپیمای مقدماتی را طرح ریزی نموده و بسازد و در راه تکمیل این علم بسیار از شیفتگان تسخیر فضا جان خود را نیز در همین راه از دست داده اند. با توجه به علاقه ذاتی و پشتکار بشر در مورد تسخیر فضا، در نهایت امروزه توانسته است انواع هواپیماهای مدرن و پیشرفته را بسازد، که اکنون برخی از آنان قادرند تا چندین هزار کیلوگرم وزن را به راحتی از زمین بلند کرده و در آسمان پس از پیمودن چندین هزار کیلومتر راه صحیح و سالم در محل دلخواه بر زمین بگذارند و آن افسانه های کهن جامه عمل پوشیدند. پس از اختراع هواپیماها و دستیابی به فضا و جو زمین، دانشمندان بر این شدند تا بتوانند دستگاهها و وسائلی را اختراع کنند که بر خارج از جو کره زمین نیز مسلط شوند و سالها در این زمینه کوششهای فراوانی مبذول داشتند و متحمل مخارج هنگفتی شدند و عده کثیری نیز جان خود را در راه بدست آوردن شهرت و افتخارات فضایی از دست دادند. امروزه هدف اصلی از این اختراعات و دستیابی به خارج از جو محیط کره زمین فراموش شده و دولتهای قدرتمند جهان در صدد نمایاندن نیروی فضائی خود از نظر نظامی و استراتژیکی به

سایر دول دیگر جهان می باشند و گه گاهی نیز به منظور شناخت برخی از کرات که در منظومه شمسی و در همسایگی زمین هستند اقدامات و فعالیتهائی را انجام می دهند تا بتوانند شناختی از چگونگی حیات در این کرات به دست آورند و سپس شروع به هیاهو و جنجال نموده و قدرتهای نظامی و یا فضائی خود را به رخ سایر دول کشیده و با نمایش گذاردن چنین قدرتهائی باعث خوف و وحشت در کشورهای کوچک و ضعیف و عقب مانده از نظر علمی شوند و آنان را هم برای پشتیبانی و حمایت تحت سلطه و اختیار خود در آورند و از منابع آنان سود جوئی کنند و با از همپاشیدن و ضعیف کردن بیش از حد آنان، خود را بیشتر تقویت کنند و در مجموع با این اعمال و جار و جنجال ها و وسائل رفاه و معشیت افراد کشور خود را نیز بیشتر و بهتر فراهم سازند. کشورهای که در صدد شناخت فضا بوده و قصد دارند پایگاهی برای خود در منظومه شمسی داشته باشند، تاکنون با مخارج میلیاردها دلار به هیچگونه اطلاعات صحیح و مفیدی در مورد چگونگی وجود حیات در آسمانها دست نیافته اند و به خاطر بدست آوردن اطلاعاتی از منظومه شمسی باعث ناراحتی های بسیار برای مردم کشورها شده اند. آنها باید بدانند که همیشه قدرتهای معنوی باعث ترقی و پیشرفت و کسب اطلاعات برای جهانیان خواهد شد نه قدرت نمایی و زور گوئی و کشتارهای دسته جمعی و ایجاد رعب و وحشت و از بین بردن افراد اجتماعات ضعیف.

آنچه که تاکنون به افراد بشر مسلم شده این است که وجود حیات در سایر کرات آسمانی مسلم و محرز است، ولی در کجا و چگونه کسی از آن اطلاع ندارد و تنها با اتکاء به برخی از آثار و علائم است که بشر این حقیقت را قبول کرده است که غیر از افراد موجود در کره زمین افرادی در سایر کرات دیگر عالم نیز در حال زندگانی هستند و تمدنی بسیار پیشرفته تر از ما دارا می باشند و دلیل آن نیز مشاهده برخی از وسائل فضائی و یا بشقابها پرنده در اطراف کره زمین است که محققا "با ساخت همین دستگاهها آنان دارای تکنولوژیی به مراتب بهتر و پیشرفته تر از افراد کره زمین می باشند." چون آنان به سرعتی مافوق تصور بشر دست یافته اند که در هر زمان و هر مکانی قادر به آمد و شد هستند.

در این قسمت یکی از مشاهدات عینی خود را در زمینه بشقاب پرنده و یا وسایل فضائی بازگو می‌کنم *

روزی در یکی از باغات غرب شهرستان کرج با گروهی از دوستان جمع بودیم * آفتاب کاملاً " غروب کرده بود، ولی هوا هنوز تاریک نشده بود و ساعتی از غروب آفتاب می‌گذشت * گروه ما از چندین خانواده تشکیل شده بود و در این موقع همه در صدد جمع‌آوری وسایل خود شده تا در ماشینها قرار دهیم تا زمانی که هوا کاملاً " تاریک نشده است به سوی تهران حرکت کنیم ناگاه در قسمت شمالی باغ که حدود شصت کیلومتری آن کوههای سلسله البرز قرار داشت نور ثابتی به صورت نیم دایره مشاهده شد به طوری که توجه کلیه افراد نسبت به آن معطوف گردید و هر کس در مورد این نور اظهار نظر می‌کرد * وضعیت این نور به طوری بود که ، اطراف آن زرد و هر چه به مرکز نزدیکتر می‌شد رنگ نارنجی تری را به خود می‌گرفت * پس از گذشت چند ثانیه ، دایره منوری به شکل کاملاً " واضح از پشت کوههای البرز خارج شد و حدود یک دقیقه و یا کم و بیش به طور دایره تمام مشاهده شد که مرکز آن کاملاً " نارنجی و تیره بود و پس از آن در یک لحظه از نظرها ناپدید گردید * البته مجدداً " لازم به توضیح است که از غروب آفتاب بیش از یکساعت می‌گذشت و ضمناً " این نور انعکاسات نور غروب خورشید متصور نبود ، ضمن اینکه در آن زمان کوچکترین لکه ابری در آسمان وجود نداشت که بتوان به این پدیده توجیه علمی داد و عجیب تر از این که در همان زمانیکه همگی در قسمت شمالی در حال جستجوی مجدد این دایره منور بودیم ، همان دایره منور در چندین کیلومتری جنوب باغ در فاصله ای مشابه قبلی مشاهده گردید * این دایره مجدداً " در جنوب چند ثانیه ای دیده شد و سپس در یک لحظه ناپدید گردید و هیچ اثری از این نور و پدیده قبلی به جای نماند ، در صورتیکه حداقل بیست نفر شاهد آن بودیم *

البته چنین پدیده هائی را افراد زیادی در نقاط مختلف جهان مشاهده نموده اند و هر کس اطلاعات و مشاهدات خود را به نحوی در اختیار دیگران قرار داده است و تمام اینها حاکی

بر این است که در اطراف کره زمین موجودات دیگری که دارای علم و صنعت و پیشرفت فراوانی نسبت به افراد کره زمین می باشند وجود دارند و امروزه از نظر علمی و یا عینی کسی منکر وجود این موجودات در کهکشان نیست و اکثر خوانندگان در این زمینه کم و بیش اطلاعاتی دارند و نیازی به توضیح و تشریح چگونگی آنان در این کتاب نمی باشد ولی واجب می بینیم اتفاقی که در سال ۱۳۶۸ در یکی از میادین روسیه بوقوع پیوست و کلیه جراید دنیا حتی ایران نیز در این زمینه سر و صدا به راه انداخته بودند (چون به صورتی مربوط به اطلاعات ارواح از جهانهای دیگر عالم حیات در کرات است) در این قسمت نقل کنم . در سال ۱۳۶۸ در یک روز هنگام غروب آفتاب که همه مردم برای گردش یا مشغله در داخل یا اطراف میدان شهر حضور داشتند ناگاه مشاهده می کنند که وسیله غول پیکری بدون سر و صدا و به طور ناگهانی در یکی از قسمت های میدان به زمین می نشیند و از داخل آن سه سرنشین با قدی بلندتر از افراد معمولی کره زمین و شباهتی تقریبی منتها با سه چشم که یکی از چشمها در قسمت پیشانی و بالای سرشان قرار داشت ، با اسلحه ای ناشناخته که از نظر شاهدان عینی مانند لوله بخاری بود ، خارج می شوند . در این موقع کلیه افراد از وحشت اطراف این وسیله را تخلیه کرده و پا به قرار می گذارند و در فاصله ای دورتر ایستاده و به مشاهده حرکات افرادی که از آن بیرون آمده بودند می پردازند . این سه نفر از وسیله نقلیه خود فاصله می گیرند . در این موقع ، میدان تقریباً " خالی از جمعیت شده بود و هر کسی یا در حال فرار بود و یا در فاصله دوری از آنان قرار گرفته و بر آنان نظاره می کردند .

بروز این واقعه سر و صدای عجیبی در دنیا به راه انداخته بود و تا مدت ها رسانه های گروهی در این زمینه به بحث و گفتگو و یا بررسی پرداخته بودند و در یکی از جراید کثیر الانتشار تهران نیز اشاراتی به این موضوع شده بود . زمانی که این سه نفر در میدان شهر در حال قدم زدن بودند ناگاه نوجوانی به سن تقریبی چهارده سال به سمت آنان می دود و همه افراد که در میدان حضور داشتند شاهد این واقعه بوده اند . نوجوان وقتی به نزدیکی آنان می رسد ، یکی از آن سه نفر اسلحه لوله بخاری شکل خود را به سوی او گرفته و شلیک می کند . در این

موقع دود یا بخار سفیدی از دهانه این لوله به چشم همگان می رسد و در همین موقع جوانک ناپدید می شود و هیچ اثری از وی به چشم شاهدین عینی نمی رسد ، در این موقع مجدداً " گروهی شروع به عقب نشینی و فرار می کنند "

پس از چند دقیقه توقف و گردش در میدان ، این سه نفر به سوی وسیله نقلیه خود حرکت کرده و داخل آن می شوند و در اندک مدتی از نظر انظار ناپدید می شوند .
جریان ماقوع به اطلاع مسئولین کشوری و لشکری می رسد و هواپیماهای شکاری جهت بررسی از زمین بلند شده و هر چه به دنبال این وسیله در فضا می گردند ، کوچکترین اثری مشاهده نکرده و مجبور به فرود می شوند .

حدود یک ساعت از این واقعه میگذرد و گروههای تجسس دولتی وارد میدان می شوند و در صدد شناسائی این وسیله بر آمد و با وسایل علمی موجود در صدد شناخت اثرات اتمی یا رادیو اکتیویته ای که احتمالاً " از آن وسیله در محل فرود و یا در میدان به جای مانده بود بر می آیند که ناگاه مشاهده می شود جوانکی که حدود یک ساعت قبل در اثر اسلحه آنان ناپدید شده بود بطور ناگهانی درست در همان محل اولیه ، صحیح و سالم ایستاده است .

این عمل باعث حیرت همگان می شود و افراد دولتی که در میدان حضور داشتند ، فوراً " جوانک را به محل آزمایشگاهی انتقال دادند و از وی هرگونه آزمایشات جسمی به عمل می آورند ولی هیچ گونه اثری از تشعشعات اتمی در او نمی یابند .

پس از آزمایشات کامل این شخص را تحت سئوالهای مختلفی در مورد چگونگی این رویداد قرار دادند و ایشان چنین اظهار نموده بود که من در میدان با یکی از دوستانم مشغول صحبت بودم که ناگاه متوجه شدم جنب و جوش عجیب و غریبی در میدان به وجود آمد و هر کس به سمتی در حال دویدن است . پس از مدتی کوتاه نظرم را یک وسیله غول پیکری که در میدان نشسته بود جلب کرد و مشاهده کردم که همه در عکس جهت این وسیله روبه دویدن و فرار هستند . من هم چنین کردم و پس از بدست آوردن فاصله ای حدود یکصد متر یا بیشتر ایستادم و مشغول تماشای این وسیله غول پیکر شدم که ناگاه سه نفر از این وسیله با

قیافه های غیر طبیعی خارج شدند و درست به همان سوئی گام بر می داشتند که من در فاصله حدود یکصد متری آنان بودم من مانند دیگران از فاصله ای دور شاهد حرکات آنان شده بودم که ناگاه در من حالت خاصی بوجود آمد ، به طوریکه احساس می کردم مرا بانوار پهنی که به تمام قسمت های بدنم بسته شده به سوی آن سه نفر می کشند . در این موقع هیچ گونه اراده و مقاومتی از خود نداشتم و حتی قادر به داد و فریاد هم نبودم و شاهد این بودم که همگان در اطراف میدان ایستاده و هیچ گونه حرکتی برای نجات من نمی کنند ، چون همگی تصور می کردند که من شخصا "به جلو و سمت آنان می روم تا آنها را از نزدیک مشاهده کنم . حتی در برخی از مواقع صداهائی از تماشاچیان به گوشم می رسید که فریاد می زدند جلو نرو آنها خطرناکند . ولی من بدون اراده به سمت آنان کشیده می شدم تا زمانی که حدود چند متری آنان رسیدم یکی از آن سه نفر که در وسط آنان قرار گرفته بود لوله ای را که در دست داشت به سمت من گرفت و دودی از آن خارج شد . پس از آن حالت من کاملا " تغییر یافت یعنی خود را به حدی سبک حس می کردم که قادر بودم چون پر کاهی در هوا معلق باشم و زمانی که این سه نفر وارد وسیله خود شدند من با آنها بودم تا اینکه آنها میدان را ترک کردند . من در هر لحظه می توانستم از میدان اطلاع به دست آورم و آنها را مشاهده کنم و هم در وسیله آنان باشم .

وسيله ای که وارد آن شده بودم ، چهار نفر سرنشین داشت که هر یک مشغول کار بخصوصی بودند و با هم حرف می زدند و می خندیدند بدون اینکه از وجود من آگاهی داشته باشند یا به من توجهی کنند من در حالت عقلی بودم یعنی تمامی این حرکات را درک میکردم و جسمی از خود مشاهده نمی کردم . وسیله ای که آنان سوار بودند دارای تکمه های فراوانی بود ولی آمپرهای نشان دهنده در آن وجود نداشت و تمام اطراف این وسیله که داخل آن کاملا " گرد بود ، امواج نورانی در حرکت بودند و این امواج داخل لوله و یا قسمت های بخصوصی به چشم می خوردند . حرکات این امواج گاهی کوتاه و زمانی بسیار بلند و رنگی بودند ، یعنی موجی که از یک نقطه شروع می شد تمام فضای داخل کابین را دور می زد و پس از مدتی

احساس دیگری به من دست داد و زمانی که به طور دقیق به خود خیره شدم متوجه وجود جسم خودم شدم و اولین چیزی که برای من چشم گیر بود وجود جسمی من بود که آن را با دیدگانم مشاهده می کردم و خود را درست در همان نقطه ای که احساس سبکی بمن دست داده بود در روی سطح زمین و وسط میدان یافتم و از آن پس هیچ چیزی از آن افراد و یا وسیله شان را ندیدم و به خاطر ندارم • کلیه این توضیحات توسط یکی از خبرنگاران ایتالیائی گردآوری شده بود و در آنجا انتشار یافت •

مشابه اتفاقاتی که وسائلی خارج از جو توجه افراد زمین را جلب نموده باشند بسیار است و در اکثر جراید دنیا در این زمینه ها مقالات فراوانی نوشته شده که از بحث این کتاب به دور است و این دو نمونه را که خود شاهد عینی یکی از آنان بودم و دیگری هم سر و صدای بزرگی در چند سال اخیر در دنیا به پا کرده بود و از طرفی مشابهتی با اخبار روحی دارد را بیان داشتم تا تأکید مجددی بر وجود حیات خارج از جو کرده باشم • ولی بدست آوردن چنین اطلاعات یا به مراتب وسیعتر از آن را به سادگی می توان در اتاق های در بسته و با خلوص نیت و توکل به خداوند به دست آورد، بدون اینکه در مورد به دست آوردن چنین اطلاعاتی کوچکترین خرج مادی و یا آزمایش و بررسی شود کما اینکه در یکی از جلسات روحی، از روح استادی که در عوالم روحی به تدریس علوم کائنات مشغول است در مورد چگونگی حیات در کهکشان سئوالاتی شده بود که چند سال قبل از وقوع چنین حادثه ای در شوروی، ایشان وجود چنین اشخاص و چنین وسیله هائی را اظهار نموده بودند •

از روح استاد سئوال شده بود جناب استاد آیا در کهکشان به جز کره زمین، حیاتی وجود دارد؟

بلی، خیلی زیاد

- آیا از بشر روی زمین تمدن تر در بین آنان یافت می شود؟

- بلی فراوان

از چه نظر تمدن آنان از ما پیشرفته تر است؟

- اگر شما تمدن بشر را در سطح کره زمین فرضاً " شش هزار سال بدانید ، تمدن برخی از کرات کهکشان را می توان ششصد هزار سال یا بیشتر فرض نمود .

- آیا ممکن است یکی از این کرات را که از کره زمین پیشرفته تر است را نام ببرید؟

- بلی ، مانند ستاره ژینوس ، که دارای افرادی بلند تر از مردم کره زمین می باشد . این افراد دارای سه چشم در سر هستند و چشم سوم آنان در قسمت بالای پیشانی و بصورت متحرک است و کلیه اطراف خود را می توانند با این چشم مشاهده کنند .

- آیا ممکن است یکی از دلایل پیشرفت آنان را نیز بیان فرمائید؟

- بلی ، یکی از دلایل پیشرفت آنان نسبت به افراد کره زمین در این است که ، آنان احتیاج به وسیله نقلیه ندارند و در هر زمانی که قصد داشته باشند از نقطه ای به نقطه دیگر در همان ستاره نقل مکان یابند ، در همان محل ، خود و وسایل موجود را با دستگامی بسیار ساده تجزیه کرده و در نقطه دلخواه مجدداً " ترکیب می کنند و پس از خاتمه کار مجدداً " همین عمل را انجام خواهند داد و به محل اولیه مراجعت می نمایند و فرق آنان با روح در این است که آنها قادر نخواهند بود بدون وسیله از محیط جوی خود خارج شوند ، ولی ارواح چنین محدودیتی را ندارند .

- جناب استاد ، آیا در سایر کرات ، عقب افتاده تر از تمدن بشر نیز یافت می شود؟

- بلی آنها بسیار زیاد است ، در برخی از کرات افراد بشر هنوز به صورت بدوی و ابتدائی و به صورت گله زندگی می کنند که زنها در گله وضع حمل کرده و نوزاد آنان چون حیوانات دنبال آنان به راه می افتند و گاهی نیز قوی ترها بر گله حمله ور شده و برخی از آنان را دریده و می خورند .

- جناب استاد بسیار سپاسگزارم که اطلاعات ارزنده و مفیدی را در اختیار ما گذاردید ، یک سؤال دیگر هم از شما دارم و پس از آن جلسه را خاتمه خواهیم داد و آن اینست که آیا در منظومه شمسی حیات وجود دارد و روزی بشر به آن دست خواهد یافت؟

- این جواب شما خیر است . چون در منظومه شمسی که نزدیکترین منظومه ها نسبت به

گره نخاکی است هیچگونه حیاتی وجود ندارد به جز برخی از عوالم روحی که آنها قابل لمس بشر نخواهد بود. و از اینکه شما پرسیدید آیا بشر روزی به حیات در سایر کرات دست خواهد یافت، می بایست در این مورد به شما اظهار دارم که، بشر با این سرعت بسیار ناقص و محدودی که در اختیار دارد هرگز قادر نخواهد بود به وجود حیات در سایر کرات کهکشان دست یابد، مگر اینکه روزی موفق گردد تا بر سرعت حقیقی دست یابد. این سرعت فعلی برای رسیدن به آثار حیات در کهکشان درست مانند حرکت مورچه در مقابل سریع ترین وسیله ای است که بشر از نظر معیار سرعت در دست دارد است و هرگز با این سرعت کم قادر نخواهد بود به حیات در کهکشان دست یابد، حتی اگر چندین تولد در وسایل فضائی آنها بوجود آید.

این گفته ها نظریات ارواح مرقی است که در عوالم روحی در حال آموزش به سایر ارواح جهت دستیابی به حقایق حیات می باشند. در این مورد سئوالات بسیاری از سایر ارواح گردیده است که اکثراً "جوابهایی مشابه جناب استاد از خود ابراز داشته اند و امیدوارم که روزی بتوانم با این گرد آوریهای روحی، کتابی در این زمینه ها انتشار داده و در معرض استفاده همگان قرار دهم.



مرسلین

ارزش باران نگر: کما و در زمین
 قطره های آب باران از هوا
 گل به بار آرد به صحن بوستان
 خواب خوش آرد به چشم مردمان
 چین زلف غنچه را در بقچه ای
 گل نشاند بعد چندی بر گیاه
 گه بروید سنبل اندر شوره زار
 گر که خواهی شوره بینی در زمین
 شوره زار و ساحل دریای شور
 زنده دارد آب باران عالمی
 سیل ویرانگر شوند، آن قطره ها
 لطف و احسان، خانه گه ویران کند
 کس نداند نیش و نوش از بهر چیست
 ساقیا جامی بده، جان بگذرد
 بگذرد ایام و هر کس از وجود
 وحشت از رفتن ندارند عارفان
 میرساند هر فنا بر اصل خویش
 ابر و باد و خاک و خورشید و فنا
 گربه خود آئی خدا بینی ز خویش
 بگذر از تن تارسی بر کبیریا

زنده دارد باغ و بوستان را چنین
 رزق و روزی دارد آن در هر نگین
 خار و خاشاکش کند صحرا نشین
 چونکه رحمت گشته با باران قرین
 حلقه واری بسته، برده در جبین
 مرغ خوش خوان سر دهد از دل طنین
 کرده شیرین خاک شوری این چنین
 ساحل دریا رو آن منظر ببین
 می رود با آب باران از زمینی
 نی که از حد بگذرد آن نازنین
 جمله کو آیند با هم از کمین
 جوهر جان گیرد از تن خشم و کین
 نیش هستی گه شود چون انگبین
 زانکه کس را نیست در ماندن یقین
 غافلش بینی تو غیر از مرسلین
 هر که قدری دارد و گوهر ثمین
 باشد این از حال و پیش و واپسین
 آنچنان بود و بماند بعد از این
 نکته ای ناپخته از زاهد مبین
 عالمی بالاتر از خلد برین

هر که در جنت رود ، آن می شود
از ازل هر کس بر آن در گه رسید

قدرت روحی شود او را مُعین
یا ز حکمت بوده یا از کیش و دین

صد فقیر آمد چو رهبر در حیات
کس نگفت اسراری از خلقت نشین

وضعیت زندگانی زناشوئی پس از مرگ

همانطوریکه قبلا " نیز بیان شد، روح افراد بشر پس از مرگ به جهانهای روحی پرواز میکند و هر کس به نسبت اعمال خوب و بدی که در زمان حیات خود انجام داده به جهانهای مختلف روحی که استحقاق زندگی در آن را دارد انتقال خواهد یافت • ارواح به طور کلی از جهان اول روحی الی جهان ششم به زندگانی روحی ادامه می دهند ولی ارواحی که به جهانهای اول و دوم انتقال می یابند از الطاف و محبت خداوندی محرومند و به همین نسبت از اکثر لذایذ روحی و اعمال و حرکات آن برخوردار نخواهند بود تا زمانیکه بتوانند خود را در اثر ممارست های روحی به طبقه اول جهان سوم روحی که همان بهشت است برسانند و از آن به بعد است که ارواح مفهوم زندگانی روحی را درك خواهند کرد و رحمت و محبت آسمانی به ترتیب شامل حال آنان نیز خواهد شد •

اگر ارواح بتواند پس از رسیدن به جهانهای بالای روحی بر عقل روحی دست یابند و بر آن مسلط شوند، از مزایای عالم روحی برخوردار خواهند شد و مورد مرحمت و الطاف بیکران خداوند قرار خواهند گرفت و هر چه به جهانهای بالاتر روحی انتقال یابند به همان نسبت نیز برخوردار از کرامات آسمانی در مورد آنان فزونی خواهد یافت • زمانیکه روح بشر به جهانهای روحی انتقال می یابد، تقریباً " اکثر اعمال حیات را با خود به عوالم روحی خواهد برد و در اوایل شروع زندگانی روحی، قادر نخواهد بود از حالات نفسانی زمان حیات که روزانه آنان را انجام می داده است فوراً " دست بردارد و فراموش کند و تقریباً " به همان حالات و روحیه قبلی زندگانی اولیه روحی خود را آغاز خواهد کرد • در این حالت اگر چه بر عقل روحی دست یافته ولی مشاعر زمان حیات خود را نیز از دست نداده و از بعضی

نظرها مشاعر ارواح تقویت نیز خواهد شد. این حالت معمولاً "تارسیدن به حالت تکامل ادامه خواهد یافت." روح برای رسیدن به این مرحله زمان بسیاری را لازم دارد تا به خلوص برسد یعنی به نور و انرژی تبدیل شود و آمادگی وصال و اتصال به نقطه اصلی حیات را که همان مرکز و یا عقل کل جهان است بیابد.

در دوران زندگی پس از مرگ، برخی از تعصبات و عقاید شخصی زمان حیات از بین رفته و منطق و واقعیات جایگزین آنها خواهد شد. گاهی در جلسات روحی دیده ایم که زن یا شوهری که فوت شده و دیگری در قید حیات است، از همسر خود می خواهد که به خاطر مرگ شوهر یا زن برای همیشه مجرد باقی نماند و زندگانی جدیدی را در حیات مادی خود آغاز کند و همسر دیگری برای خود برگزیند. حتی گاهی اتفاق افتاده که همسر آینده او را خود ارواح گزیده و پیشنهاد می کنند. متوجه می شویم که ارواح پس از مرگ برخی از تعصبات خشک و بی جای زمان حیات خود را از دست داده و بر منطق و واقعیاتی دیگر دست یافته اند که هرگز در زمان حیات بر آن مسلط نبوده اند و نظریاتی را که درباره موضوعی ابراز می دارند اکثراً "از روی عقل و منطق است و هرگز چنین عقل و منطقی را در زمان حیات از خود نشان نداده بودند."

خوانندگان محترم باید توجه داشته باشند که عقل و منطقی که از آن بحث شده و پس از مرگ در ارواح بیشتر می شود، فقط به دلیل بسیط بودن قدرت روحی است، یعنی ارواح به دلیل از بین رفتن بعد زمان و مکان قادرند بر زمان گذشته و حال و آینده دست یابند. از طرفی دیگر پس از مرگ قسمت ضمیر ناخود آگاه در آگاه ادغام شده و با توجه به دست یافتن بر عقل روحی، نیروی ادراک و منطق در ارواح به نسبت زمان حیاتشان فزونی خواهد یافت. متأسفانه گروهی معتقدند که افراد پس از مرگ به عقل کل تبدیل می شوند و از کلیه علوم برخوردار خواهند شد و قادر خواهند بود کلیه معماهای پیچیده زمان را حل کنند، در صورتیکه مطلقاً چنین نیست و افراد پس از مرگ و رسیدن به جهانهای روحی و تسلط بر عقل روحی، دارای قدرت درک و فهمی بیشتر به نسبت زمان حیات خود خواهند شدند. اینک به صورت

عقل کل عالم در آیند و از همه چیز آگاهی داشته باشند *

ارواح در طبقات برابر و عشیره های مشابه دارای عاطفه و علاقه و محبت بسیاری نسبت به یکدیگر می باشند و اکثر معاشرتها و دوستیهای روحی و زندگانی های مشترك در بین ارواح از عشیره های برابر بوجود می آید *

دوست داشتنهای روحی به صورت علاقه های زمینی نبوده و با یکدیگر دارای اختلاف زیادی می باشند ، به طوریکه ارواح اعلام می دارند تا گذشتن از جهان سوم روحی یعنی در جهان سوم روحی که همان بهشت است (بهشت دارای نه طبقه است) ارواح تقریباً " خواسته ها و تمایلات زمینی خود را دنبال می کنند ولی از جهان چهارم به بعد عشق و دوستی حالت دیگری به خود خواهد گرفت ، چون از این جهان است که نوع تکامل روحی جدیدی برای ارواح به وجود می آید که در بخش مربوط به خود بطور تفصیلی شرح داده خواهد شد *

آمیزش جنسی در عالم روحی با نحوه عمل در زمین تفاوت چندانی ندارد * در زمین جسم مادی است که به کمک روح این عمل را انجام می دهد ولی در عوالم روحی جسم اثری که مشابهت کاملی با جسم مادی دارد به همراهی روح به عمل آمیزش دست خواهد زد و در این میان امواج جسم اثری باعث لذت فراوانی می شوند که هرگز مشابه آن در عالم حیات مادی وجود نداشته است * خداوند متعال نیز در قرآن کریم در مورد زندگانی روحی آیاتی فرموده اند که یکی از آن آیات را جهت خوانندگان عیناً " می نویسم (سوره مبارکه الرحمن آیه ۵۴ الی ۷۰) : در حالتی که بهشتیان بر بسترهایی حریر و استبرق آستر آنهاست تکیه زده اند و میوه درختانش در همان تکیه گاه دسترس آنهاست و در آن بهشتها زنان زیبای با حیالاست که دست هیچ کس پیش از آنها بدان زنان نرسیده است ، و رای آن در بهشت دیگر است ، که درختان آن در بهشت در متهای سبزی و خرمی است و در آن دو بهشت دیگر هم دو چشمه آب گوارا میجوشد ، در آن بهشت نیکو زنان بسیارند که با حسن و جمالند *

امواجی که از دو جسم اثری انتشار می یابد همه چیز را بوجود خواهند آورد ، چون

زندگانی روحی تقریباً "زندگی امواج است" احساس و لذت و محبت نیز توسط امواج و اشعه های مربوط بوجود می آید و زاد و ولد روحی نیز در اثر همین تماسها و امواج و تشعشعات روحی بوجود خواهد آمد.

درباره چگونگی و حالت ازدواجها و تولد روحی از روح حاضر در جلسه سؤال شد، ایشان در پاسخ چنین جواب دادند:

- " ارواح پس از رسیدن به محل مشخص زندگی ابدی روحی خود و تسلط کامل بر عقل روحی مدتی بعد به فکر یافتن زوج زندگانی خود بر می آیند. آنها در آن جهان قادرند به راحتی زوج خود را انتخاب کنند چون وابستگیها و کششهای روحی مربوط به متجانس بودن آنهاست و چون ما قادریم با مشاهده یکدیگر از افکار و عقاید هم نیز آگاه شویم، لذا انتخاب همسر به سادگی صورت پذیر است. زندگانی مشترك در عوالم روحی مانند زندگی شما زمینی ها نیست و امتیازات بسیار والائی دارد، چون شما همیشه به دنبال آب و نان و شغل و مقام و مکان در تلاشید ولی از چنین فعالیتهائی به شکل مادی زمینی در عوالم روحی خبری نیست و تنها چیزی را که ما در این جهان طالب آن هستیم، حقیقت زندگانی روحی و افزایش محبت و عاطفه و خلوص پیدا کردن برای رسیدن به عوالم روحی بالاتر است.

ما در این جهان، زندگانی مشترك حقیقی و بدون دروغ و ریا را شروع می کنیم و ادامه میدهیم و در اصل حالت زندگانی مشترك روحی در جهان سوم تفاوت چندانی با زندگانی زمان حیات را ندارد یعنی در بین ما نیز آمیزش وجود دارد و حتی برای تولید مثل روحی، امواج بیشتری از جسم اثری می تراود و منتشر می شود که باعث تولید نسل جدید و نوزاد است.

نگاهداری نوزاد در عالم روحی تفاوت بسیاری با پرورش و نگهداری اطفال در کره خاکی دارد. فرزندان پس از تولد زمان اندکی نزد والدین می مانند و سپس تحویل سازمانهای روحی می شوند که وظیفه نگهداری و پرورش کودکان را بر عهده دارند و کلیه وظایف تعلیم و تربیت کودکان روحی به عهده آن سازمان خواهد بود. این سازمانها همان موسساتی هستند

که سرپرستی و نگاهداری کودکانی را که در سنین پائین فوت شده و به عالم روحی رفته اند را نیز بر عهده دارند • کودکان زیر نظر این سازمانها رشد میکنند و تربیت می شوند و پدر و مادران تقریباً " از زندگانی این کودکان بی اطلاعند • از آنجایی که نگاهداری و مراقبت از کودکان توسط سازمانها به مراتب بهتر از والدین انجام می شود به همین دلیل والدین درباره کودکان خود نگرانی ندارند •

روح بشر پس از ورود به جهانهای روحی در آغاز با مشکلاتی از نظر پذیرش قوانین روحی مواجه است ولی پس از مدتی که بر عقل کامل روحی خود مسلط شد فطرت عوالم روحی را نیز خواهد پذیرفت ، یعنی در عوالم روحی هر یک باید در صدد بهبود بخشیدن وضع خود از نظر تزکیه و تصفیه و تکامل بر آید و هیچ روحی در عوالم روحی مسئولیت دیگری را به عهده نخواهد داشت چون اهداف اصلی ارواح پس از پذیرش فطرت این است که بتوانند هر چه سریعتر خود را به جهانهای روحی بالاتر برسانند و به مبداء و هسته مرکزی روحی نزدیکتر کنند •

ازدواج و تشکیل زندگی مشترك روحی در عوالم بالا به صورت مادی و وابستگی دو روح و ایجاد تعهدات نسبت به یکدیگر نیست بلکه فقط به دلیل تجانس روحی و عاطفی و محبت در دو وجود ایجاد خواهد شد و در اصل حالت و پدیده ای آسمانی است ، هر چه تجانس و نزدیکی این دو روح نسبت به یکدیگر بیشتر باشد ، ادامه زندگی مشترك آنها نیز طولانی تر خواهد بود •

در جهان خاکی در انتخاب همسر کمتر عقل و منطق حکمفرماست چون قبل از ازدواج دو زوج هرگز قادر نخواهند بود حتی تا پنجاه درصد از خصوصیات فردی طرف مقابل را بدانند و به همین دلیل است که پس از گذشت مدتی از زندگی مشترك ، یکی از زوجین خصوصیات باطنی خود را بروز می دهد • این عدم تجانس ها باعث بروز مخالفتها و در نتیجه منجر به جدائی از زندگی مشترك می شود ولی در عوالم روحی چون عقل و منطق بر هر دوی آنان حکمفرماست و از طرفی دیگر هیچیک از ارواح به خاطر قدرت روحی قادر به پنهان

کردن و پوشیده نگهداشتن ایده و یا افکار خود نسبت به دیگری نیست • به همین دلیل هم آنان زندگی مشترك را با عقل کامل روحی و منطق شروع می کنند •

در جهان خاکی خود ما به مطالبی مثل عشق آسمانی و یا محبت ابدی و نظایر آنها زیاد بر خورده ایم ولی کسی به طور دقیق و جدی این لغات و یا جملات را پیگیری نکرده و اکثراً به سادگی از آنها گذشته اند ولی اکنون در این قسمت مشخص می شود که مفهوم لغات فوق یعنی چه و ریشه آنها از کجا سرچشمه گرفته و واقعیت های آن چیست ؟

در زندگی مشترك روحی کلیه حالات و کیفیاتی که بین دو جسم خاکی در سطح کره زمین وجود داشته است با تغییر شکل و قدرت و لذتی به مراتب زیادتر در عوالم روحی وجود دارد چون ارواح در عوالم خود توسط اجسام اثری خود قادرند یکدیگر را در آغوش بگیرند و از نظر محبت و یا عشق و عاطفه همدیگر را ببوسند • این در آغوش گرفتن و بوسیدن آنها توأم با لذت و عشق آسمانی و محبت و عاطفه خواهد بود و هرگز از روی تظاهر و ریا و هوس و یا وظیفه انجام نخواهد شد •

عشق و عاطفه و محبتی که گاهی در برخی از افراد بشر بطور واقعی دیده می شود ریشه آسمانی و روحی دارد و محبت و عاطفه و عشق هرگز مرکز بخصوصی در وجود جسمی بشر ندارد و هیچیک از علمای فیزیولوژی هم هنوز موفق نشده است به طور قطع و یقین محل بوجود آمدن عشق و محبت را در بشر شناسائی کند یا آنکه قادر باشد با تزریق داروئی این محبت و عشق را فزونی دهد یا از بین ببرد و آن را بطور کل محو کند ، ولی اگر از یک دانشمند روحی از مرکز عواطف و عشق و محبت سؤال شود به راحتی و فوریت جواب شما را خواهد داد و مرکز آن را در تن پوش که محل زندگی روح بشر است اعلام خواهد کرد • چون روح از جسم مادی نیست و در بدو تولد از ملکوت اعلی به نطفه دمیده شده است ، این قدرتهای خارق العاده را که گاهی در وجود بعضی از افراد بشر به طور وفور و در برخی به صورت ضعیف تر دیده می شود ، همراه خود از عوالم روحی آورده و بر بشر ارزانی داشته که متأسفانه همگان قادر نخواهند بود از آن به یک نسبت و آنهم در راه درست

استفاده کنند. گاهی برخی از افراد هرگز در عمر خود به خاطر ماده پرستی و خودخواهی از این موهبت الهی که توسط روحش به وجود او به ارمغان آورده شده استفاده نخواهد کرد. گروهی از افراد جوامع بشری معتقدند که عشق و محبت در اثر تماسهای دائم و دیدارهای مکرر بوجود می آید در صورتیکه هرگز چنین نظریاتی قابل قبول نبوده و دلیل اثباتی آن نیز ذیلاً " به آگاهی می رسد "

تاکنون حتماً " برای برخی از افراد این مسأله روی داده و هر کس احتمالاً " شاهد آن بوده است که گاهی بین دو نفر مرد و زن برخوردی پیش می آید و در همان برخورد اولیه این دو نفر با یک نگاه حتی از راه دور از حضور در کنار یکدیگر بدون هیچگونه شناخت قبلی لذت می برند .

فرضا " دختری پسر برای اولین بار در مجلسی یکدیگر را ملاقات می کنند و در همان وهله اول از هم خوششان می آید و در آن جلسه با هر نگاهی که به یکدیگر می اندازند چهره هر دو سرخ می شود و گاهی قطرات عرق بر بدنشان می نشیند و اگر یکی از آنان به خود جرأت بدهد لبخندی بزند ، طرف مقابل غرق لذت خواهد شد به طوریکه گاهی با یک لبخند یا نگاه کسی از خود بی خود می شود و عنان خود را از دست می دهد و قلب او شروع به ضربان اضافه می کند و بدون هیچ دلیل و شناختی شادی و شغف فراوانی در جانش رخنه می کند. بروز چنین حالات و خوش آمدنهایی مطلقاً " به جسم و همجواری و دیدارهای مکرر و فراوان مربوط نیست بلکه در همان وهله نخست ارواح این دو شخص یکدیگر را به خوبی دریافته اند ، چون در این دو نفر تجانس روحی بسیار نزدیکی وجود دارد و به خاطر امواج متجانس روحی است که از تن پوش آنان به سمت دیگری منتشر می شود و بدون هیچ دلیل مادی چنین شاد فقط با نگاه و احتمالاً " یک لبخند در وجود این دو نفر شعله ور شده است ، در صورتیکه افرادی هستند که سالها با یکدیگر زندگی مشترك داشته اند ولی هنوز هم از دیدار روی یکدیگر نفرت دارند و هرگز حاضر نیستند حتی نگاهی به یکدیگر بیاندازند . پس متوجه خواهیم شد که زمان طولانی زندگی محبت و کشش در افراد به وجود نمی آورد ،

بلکه کشش های روحی هستند که باعث بروز محبت و دوستی و در نهایت زندگانی با همزیستی مسالمت آمیز می شوند. نظریه ارواح درباره زندگی مشترک زن و شوهر پس از مرگ و در عوالم روحی چنین است :

" اگر زن و شوهری در زمان حیات دارای روحیه ای متجانس باشند و اعمال و رفتار آنان نسبت به یکدیگر و اطرافیان و جامعه یکسان بوده و هر دو در راه کمال و ترقی روحی گام برداشته باشند پس از مرگ هم اگر در یک عالم روحی قرار گیرند ، در صورت تمایل میتوانند زندگی مشترک زمان حیات خود را ادامه دهند ولی در صورت عدم تمایل و خواسته ، هر یک قادرند زندگی جداگانه ای برای خود برگزینند . در آن جهان هیچیک از زوجین تعهدی نسبت به دیگری نخواهد داشت چون فطرت های روحی را در عوالم ارواح پذیرفته اند . اگر زوجی پس از مرگ هم بخواهند به زندگی مشترک خود ادامه دهند ، می توانند تا آخرین مراحل جهانهای روحی با یکدیگر باشند مگر اینکه پس از مدتی فاصله طبقاتی روحی در بین آنان بوجود آید یعنی یکی از آنها به دلایل قوانین روحی به عالمی دیگر انتقال یابد و دیگری در جهان پائین تر باقی بماند .

در صورت بروز چنین حالتی آن دو بدون اختلاف و ناراحتی از یکدیگر جدا شده و هر یک به سراغ سرنوشت آتی روحی خود خواهد رفت و در یکی دیگر از جهانهای روحی به نسبت جنسیت برای خود همسر دیگری که تجانس حال وی را داشته باشد بر خواهد گزید و به زندگی خود ادامه خواهد داد چون پذیرش فطرت روحی به او حکم می کند که به جز قوانین روحی بر عقیده دیگری نباشد .

عشق در عوالم روحی مانند عشقی که ما افراد خاکی به آن معتقدیم نیست و اختلاف زیادی با آن دارد . ارواح از هر جهانی که به جهان دیگر انتقال یابند و یا در جهانهای روحی در هر طبقه ای که قرار بگیرند می توانند برای ادامه حیات روحی خود کسی را انتخاب کنند ، یعنی این احتمال هست که ارواح بارها و بارها عاشق شوند ولی در جهان خاکی این عمل تقریباً " غیر ممکن است چون کره زمین فقط از یک طبقه و یک جهان تشکیل شده و طبقات

شناخت روح

مختلفی در آن وجود ندارد.

اگر دو عاشق در راه رسیدن به یکدیگر بمیرند و به جهانهای روحی سفر کنند، می توانند در صورت داشتن تجانس روحی زندگی مشترک روحی را در آن جهان ادامه دهند در غیر اینصورت هرگز به هم نخواهند رسید، بر خلاف تصور گروهی که معتقدند اگر دو دلداده به دلیلی در این جهان فوت شوند حتماً "روح آنان در جهان روحی به هم خواهند رسید و زندگانی مشترکی را ادامه خواهند داد این وصال فقط در صورت داشتن تجانس روحی صورت پذیر است."

چنانچه عاشق و معشوقی برای رسیدن به هم دست به خودکشی زده باشند یا یکی از آنان مرتکب چنین عملی شده باشد، از زمان خودکشی تا هنگام فرار رسیدن مرگ طبیعی در محلی تاریک و ساکت باقی خواهد ماند، و زمانیکه موعد مرگ طبیعی آنان فرا رسیده، گناه و صواب او سنجیده می شود و در صورتیکه لیاقت ارتقاء و رسیدن به عوالم روحی بالاتر را داشته باشد به عوالم بالاتر انتقال می یابد و احتمالاً "یار و دلدار خود را که به خاطر او خودکشی کرده در آن جهان روحی که انتقال یافته است خواهد دید و همان قانون فطرت روحی در آنجا حکمفرما خواهد بود، یعنی اگر تجانس روحی داشته باشند و در یک طبقه و عشیره به زندگی روحی خود پردازند قادر به ادامه زندگی مشترک خواهند بود و در غیر اینصورت از هم جدا می شوند و هرگز بهم نخواهند رسید."



بی نیازی

مرده ای سی سال قبل و رفته ای
 اشک و زاری وقت مرگت کرده ایم
 زندگانی شد کنون با ماندگان
 یک به یک راهی همه بر سرنوشت
 شد یکی عابد یکی زاهد نما
 دیگری در فکر جان بود و شرف
 هر چه گویم خود بر آنان هاتمی
 بی خبر مائیم و از خود غافلیم
 جمله اندر فکر آزار کسان
 بهر این تن از حقیقت بگذرند
 زجر و سختی ها به عالم دیده ام
 کرده ام هر کار دل را با صفا
 بگذریم از آن و گویم کار خویش
 هر چه گویم درد دل افزون کنم
 مادرم بعد زمانی شد فنا
 در جهان از بهر او خادم شدم
 شعر دل گفتم برایش از وجود
 شعر مادر بود وقت رفتنش
 بار دیگر او و تو با هم شدن
 بعد از او حسرت میان خانه بود
 تا که رحمت آمد این چشمم گشود

ظاهرا" در خاک سردی خفته ای
 خون ز چشم خود برون آورده ایم
 خوب و بد ها دیده هر یک از جهان زمان
 آنچه خالق روز اول برنوشت
 آن دگر در فکر کار و مال ما
 کار پستی کرده آنهم بی هدف
 بهتر از ما بر تمامی واقفی
 هر که گوید ما به دنیا کاملیم
 کی به فکر خالق روزی رسان
 بی حقیقت گه شکم از هم درند
 خوب و بد ها در جهان سنجیده ام
 دیده ام از کرده هایم گه جفا
 بگذریم از کرده های قوم و خویش
 تا به کی باید دلم پر خون کنم
 آمد آنجا اندر آن شهر بقا
 آنچه کردم کی کنون نادم شدم
 هر که خواند سوزد او را تار و پود
 حرف دل در وقت رفتن گفتنش
 همسر روحی در آن عالم شدن
 گریه و زاری به هر کاشانه بود
 عالمی دیگر بدیدم در وجود

نور حق تابید و ظلمت پاره شد
 یک شب آمد رادمردی از حلب
 روح چندی تا سحر حاضر نمود
 دیدم ارواح تمام رفتگان
 آنکه قرنی رفته اکنون حاضر است
 روح مادر را از او طالب شدم
 گفتم ، روح مادر اندر گلشن است
 گفتمش خواهی که بینم روی او
 عاجزش دیدم من از آن وصل حال
 کار او دیدم که جز افسانه نیست
 بعد از آن بر کار روحی در شدم
 لطف حق شد ره گشایم در وصال
 روح عالم را کنون حاضر کنم
 در جنون عاشقی رازی که بود
 من یقین دارم که اکنون زنده اید
 آرزو دارم شوم یک روح پاک
 هر دمی گیرد خدایم این روان
 زنده گردم آن جهان با مردگان
 روز و شب در عشق مرگ و مردنم
 عالم من خارج از سیم و زر است

بعد از آن درمان دردم چاره شد
 از دیاری دور و از نسل عرب
 او ز خواب غفلت این چشم گشود
 لحظه ای گشتند حاضر آن مکان
 بر همه اعمال ما او ناظر است
 لحظه ای بر کار او غالب شدم
 عالم روحی برایش روشن است
 روی او وان قامت دلجوی او
 اندر او کم دیدم از علم و کمال
 قدرت من کم از آن فرزانه نیست
 بعد چندی بر تمامی سر شدم
 وه چه لذت باشد اندر این کمال
 بر تمام کار خود ناظر کنم
 پی به عمق جمله بردم از وجود
 جملگی بر این جهان تابنده اید
 وانهم تن را و بگریزم ز خاک
 نزدت آیم پیر باشم ، یا جوان
 گر گذارم این تن و گردم روان
 روح، در دنیای روحی بردنم
 بی نیازی از جهانی برتر است

روز و شب رهبر در این خواب و خیال
 تا رساند خود به وصل ذوالجلال

مفهوم محبت از نظر روحی

محبت همیشه از روح بشر سرچشمه می گیرد و هیچگونه رابطه ای با جسم مادی بشر را ندارد و این جسم بدون دخالت مستقیم روح هرگز قادر نخواهد بود از خود محبتی را بروز دهد، مگر اینکه آن محبت ابراز شده از روح نشأت گرفته باشد.

زمانیکه کسی با دلیل و یا گاهی هم بدون دلیل نسبت به دیگری ابراز محبت می کند، باید به این نکته واقف باشد که این محبت دو جانبه است و این کشش از طریق روح آن دو بوجود آمده و محبت دو طرفه توانسته است در یک مدت و یا زمان بخصوصی رابطه ای عاطفی را بوجود آورد.

در زندگانی افراد بشر هرگز قرابت یا همنشینی و همزیستی و مجاورت و غیره باعث جلب محبت و بوجود آمدن عاطفه نخواهد شد، مگر اینکه روح متجانسی در افراد مختلفی وجود داشته باشد که در بین افراد خودی یا غریبه یا کسی که در عمر خود فقط برای یک بار او را دیده اید محبت بوجود آید.

ابراز محبت توسط زبان همیشه بسیار ساده و راحت است ولی درک و جذب حقیقت آن از نظر طرف مقابل بسیار مشکل و گاهی غیر قابل تصور و باور خواهد بود.

افراد بشر برای گذراندن زمان عمر خود به اعمال بسیاری دست خواهند زد منجمله یکی از آنها تظاهر به محبت نسبت به دیگران است، ولی از این نکته غافلند که ابراز چنین محبت‌های پوچ و توخالی که از وجود، که روح قسمت اصلی آن است، سرچشمه نگرفته است هرگز در وجود دیگری جای نخواهد گرفت، زیرا روح یقیناً می داند که اظهار محبت از طرف مقابل تماماً بی پایه و اساس بوده و فقط برای گذران زندگی و نیازهای مقطعی ابراز شده است.

زمانیکه افراد نسبت به دیگری ابراز محبت می کنند، از دو حال خارج نخواهد بود، یا این که محبت واقعی است و از روح و جان سرچشمه گرفته که مسلماً در دیگری تأثیر مثبتی

خواهد گذارد و یا اینکه فقط ابراز محبت لفظی است و برای منظوره‌های خاص و اکثراً مادی ابراز شده است که این نوع محبت ها را هم طرف مقابل درك خواهد نمود ، چون امواج معینی که از طرف کسی به سوی دیگری می رود همان اثر حقیقی را در وجود شخص خواهد گذارد که امواج را با خود حمل می کنند.

اگر محبت دارای منشاء روحی باشد ، شخص ابراز کننده محبت ، می بایست بداند که این محبت در وجود دیگری که همان روح وی است کاملاً نقش بسته و اثر مثبتی به جای گذارده است و هرگز تصویری درباره کم محبتی بوجود نخواهد آمد . ولی اگر محبت به طور ظاهری و دروغین و برای ارضاء امیال شخصی باشد ، باید بداند که ابراز الطاف و محبت‌های ذره ای در طرف مقابل اثر نخواهد گذارد و کمترین محبتی از وی به دل نگرفته است و اگر جواب محبت ظاهری وی را داده ، فقط به خاطر حفظ ظاهر و از سر باز کردن او بوده است پاسخ به این گونه محبت‌ها هرگز ریشه ای ندارند و آنچه که ذیلاً از نظر خوانندگان گرامی می گذرد مسلماً تا به حال در زندگانی هر فردی رخ داده است و همه آن را آزمایش و حتی لمس کرده اند . معمولاً هر کس سالهای درازی از عمر خود را به دلیل جبر جامعه و یا قرابت و همجواری با افرادی گذرانده و حتی مدتهای مدیدی شاید در زیر یک سقف خوابیده و بر سر یک سفره نشسته باشند ولی هرگز موفق نشده اند نسبت به یکدیگر محبت و یا کشش باطنی احساس کنند ، و تمام این مدت از عمر خود را به دلایلی بدون هیچ محبتی سپری کرده و اکثراً نسبت به اعمال و رفتار و اتفاقات زندگی مادی و یا معنوی و یا خانوادگی یکدیگر بی تفاوت بوده اند ، و اگر هم در این روابط واکنشی از خود نشان داده اند حتماً ظاهری بوده و هیچگونه ریشه عاطفی و یا وجدانی نداشته است . در این حالت ممکن است یکی از این دو شخصیت مدتها برای دیگری صحبت و یا سخنرانی و داستان سرائی هایی کرده باشد و احتمالاً چشمهای طرف مقابل به او بوده ولی هرگز توجهی به گفته هایش نشان نداده باشد ، چون رابطه این دو هرگز ریشه علاقه و تجانس روحی نداشته و فقط مقاومت جسمی باعث شده است که آنها را به هم نزدیک نگاه داشته است نه روحی ، و بر عکس گاهی اتفاق می افتد که با

شخصی برای اولین بار مواجه می شوید و به دلایل مختلف در همان دیدار نخست یا سلام و علیک اول گوئی سالهاست که با هم دوستی و رفاقت داشته اید و از دیدار یکدیگر لذت خواهید برد و مایلید مدتها کنار یکدیگر باشید و از جان و دل به سخنان هم گوش فرا دهید و در صدد برمی آئید تا برای دیدار آتی یکدیگر برنامه ریزی هایی نیز بکنید • شما دو نفر به طور معمول بزودی یکدیگر را جلب و جذب می کنید به طوریکه بعدها وابستگیهای شدید عاطفی و دوستی بین شما بوجود خواهد آمد •

در این صورت می توان گفت که شما دو نفر که به این سادگی و راحتی توانستید یکدیگر را جلب و جذب کنید و وابستگی عاطفی و روحی خوبی بین شما برقرار شده است ، دارای دو روح تقریباً متجانس هستید که از نظر عقل و درک ، محبت و انسانیت مشابهت بسیار نزدیکی با یکدیگر دارند • هر چه تجانس روحی افراد نسبت به یکدیگر بیشتر باشد این وابستگی های عاطفی نیز فزونتر خواهند شد به طوریکه ممکن است در همان دیدار اول به این بیندیشند که اکثر زمان حیات خود را با هم بگذرانند •

چنین حالات و انگیزه هایی که ذکر شد به قدرت روحی افراد زنده ای بستگی دارد که حیات خود را می گذرانند و روح در وجود آنان به صورت اثیری وجود دارد و قادر نیست که آزادانه و برای همیشه از کالبد جسمی خارج شود و برای ادامه حیات پس از مرگ خود رهسپار به عوالم روحی شود • یعنی در این حالت قادر نخواهد بود به جهان بقاء خود که همان جهان روحی است پیوندند •

زندگانی و قدرت و حالات ارواح در جهانهای روحی با ارواح حاضر در جسم بشر به طور کلی متفاوت است و تا زمانی که روحی از جسم مادی جدا نشود و به عوالم روحی انتقال نیابد قادر نخواهد بود به تکامل روحی برسد • ارواح در جهانهای روحی قادرند به علت بسیط بودن به سادگی بر کلیه نیات و اهداف و تفکرات یکدیگر پی ببرند و از آنها آگاهی یابند ، با توجه به چنین قدرت و حالاتی ، ارواح هرگز نمی توانند مانند بشر محبت و عشق و عاطفه را از روی تظاهر و ریا و حقه بازی و یا غیره به دیگران وانمود کنند و ظاهر قضیه را جدی و عاطفی جلوه

دهند در صورتیکه در باطن آنان ذره ای از واقعیت و محبت و عاطفه وجود نداشته باشد •
 در عوالمی که هر یک به راحتی و سهولت قادرند از فکر دیگری مطلع و آگاه باشد هرگز
 کسی به دروغ و تظاهر متوسل نخواهد شد به ویژه تظاهر به محبت که اصل وجود و ریشه عالم
 روحی از محبت و عاطفه سرچشمه گرفته است •

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد ارواح در جهانهای روحی به صورت عشیره ای گرد هم
 جمع می آیند و با هم زندگی می کنند و جامعه ای را تشکیل می دهند • افراد روحی این
 عشیره ها را ارواحی تشکیل می دهند که دارای روح متجانسی هستند که از نظر محبت و
 عاطفه و نیت و پاکی و درستی و عشق تقریباً در یک سطح روحی قرار دارند • در عوالم روحی
 قرابت به صورتی که در زمان حیات مادی با آن سر و کار داریم وجود ندارد و نقش اصلی
 زندگانی جوامع روحی بر آن پایه گذاری نشده است •

زندگانی و همزیستی در عوالم روحی در اصل به توافق و خواست و اخلاق مربوط است و
 به همین دلیل است ارواحی که محبت در وجود آنان کمتر است نمی توانند در زندگانی
 اجتماعی روحی دیگران شریک باشند چون محبت از نظر زندگانی روحی جزء بزرگترین
 قوانین حیات پس از مرگ است و محبت واقعی نیروئی است که از باطن وجود بشر و یا ارواح
 بر می خیزد نه با حفظ ظاهر و زبان •

محبت واقعی و باطنی بشر و یا ارواح محبتی است که همچون نور و یا حرارت از مرکزی
 واقعی و حقیقی سرچشمه می گیرد و به طور یکنواخت تمام جوانب خود را در بر می گیرد و
 اگر محبت قادر نباشد یکی از زوایای پیرامون خود را به هر عنوانی روشنائی و یا حرارت
 ببخشد ، هرگز نمی تواند محبت واقعی باشد که از روح سرچشمه گرفته است •

بهترین روش شناخت محبت واقعی افراد این است که رفتار او را مورد توجه قرار دهیم ،
 اگر کسی برای همیشه در راه خیر و صواب گام بر می دارد و حتی المقدور می کوشد از بدیها
 گریزان بوده و به سوی رشد و تکامل و خوبیها و زیبائیهائی ها روی آورد و خود را از خشم و
 غرور و کینه و نفرت دور نگاه دارد و هرگز در صدد انتقام بر نیاید و خداوند را همیشه ناظر بر

اعمال خود می داند و از مکر و قریب و حيله و زورگوئی نفرت داشته باشد، بی تردید انسانی واقعی بوده و محبتهایش حقیقی و راستین است •

افراد خود خواه جوامع بشری هرگز نمی توانند صاحب کمال و معرفت و محبت باشند و مسلماً هر چه که در این زمینه بگویند چیزی جز دروغ و تظاهر نخواهد بود • مگر امکان این وجود دارد که کسی در زندگی اجتماعی فقط به فکر خود بوده و به خود بیاندیشد و سپس در وجود وی محبتی باقیمانده باشد که بتواند آنرا به طور یکنواخت در اطراف خود نیز پراکنده کند؟

این دسته از افراد معمولاً از ترقی و سعادت دیگران زجر می برند و هرگز نمی توانند در جوامع کوچک خانواده و یا بزرگتر، بهتر از خود را ببینند کسانی که در زندگی تراوشات روح آنان مملو از عشق و محبت باشد، همیشه نسبت به دیگران خوشبین بوده و در تمام شئون زندگی خود فروتنی را حفظ خواهند کرد و در آرزوی ترقی و پیشرفت و تکامل دیگرانند و برای همه افراد آرزوی سعادت دارند •

افرادی که در وجود آنان آتش محبت خاموش است و از این حرارت الهی به دورند، همیشه از راه راست و حقیقت و روشنائی دورند و جسم و روح خود را به سوی تاریکی و پستی سوق می دهند و حسادت و غرور و خودخواهی در آنان رو به فزونی می نهد • این نوع افراد همیشه قصد دارند مسیر انتخابی و گفته های خود را بر دیگران تحمیل کنند و مایلند دیگران کورکورانه از آنها تابعیت کنند •

با توجه به اینکه در اصل گاهی به اعمال و خطاهای خود واقفند و مسیر غلط را نیز تشخیص می دهند ولی به هیچ عنوان حاضر نیستند پای خود را از مسیر منحرف خود بیرون بکشند و واقعیات حیات را بپذیرند •

از نظر تعداد بسیاری از افراد جوامع بشری، محبت یعنی اصل معنویات، این گروه از انسانها با وجود کمبودهای موجود در زندگانی مادی خود دارای بزرگترین گنجینه از معرفت و کمال و معنویاتند که منشاء آن از محبت واقعی روحی است • این اعمال و رفتاری که می توان

به محبت نسبت داد چیزی نیست به جز قدرت روحی افراد که توانسته فردی را در زمان حیات مادی از پلیدیهای زمان دور نگاه دارد و چشم او را بر واقعیات حیات بگشاید. این روح پس از جدائی از بدن و انتقال به عوالم روحی نمی تواند چیزی به جز آنچه که قبلاً بوده است باشد. چنین ارواح مترقی و پیشرفته ای که در زمان حیات افراد در کالبد آنها حضور دارند به محض ورود به عوالم روحی، محل زندگانی دائم خود را به سادگی خواهند یافت و در عشیره ای که در خور قدرت و فهم و درك آنهاست جای خواهند گرفت و به زندگانی پس از مرگ یعنی زندگانی روحی خود خواهند پرداخت.

افراد روحی این عشیره ها را روح کسانی تشکیل می دهند که در زمان حیات دارای قدرتهای روحی تقریباً یکسانی بوده اند.

در جهان حیات و یا عوالم روحی هیچ قدرتی مافوق قدرت محبت وجود ندارد و هیچیک از الطاف خداوندی از این قدرت ها برتر نخواهند بود. درست است که در این جهان افراد از بسکه از کسان و نزدیکان و دوستان محبتهای دروغین و پوشالی دیده و یا می بینند کمتر به محبت واقعی معتقد بوده و آن را می شناسند، ولی بنا به نظر کلیه ارواحی که از وضع و چگونگی زندگی در عوالم روحی خبر می دهند هر کاری در جهانهای روحی با محبت شروع می شود و انجام می پذیرد.

در جهانهای روحی کلیه مبادلات کالا و وسائل هنری فقط با محبت معاوضه می شود و باید گفت که برای تهیه وسیله، پول به صورتی که در جهان حیات مادی با آن آشنائی داریم وجود ندارد و محبت است که در عوالم روحی جای گزین هر چیزی خواهد گردید.

باید به این اصل پی برده باشیم که حیات بشری دارای منشاء واحدی است و در اصل کلی، معرفت و محبت پایه و اساس آن را تشکیل می دهد، یعنی افراد در زمان حیاتشان معمولاً نمی خواهند با افراد بی معرفت و نادان و بی محبت معاشرت و رفت و آمدی داشته باشند و معمولاً تمام اشخاص از چنین افرادی گریزانند و به آنان اعتماد و محبتی ندارند. در جهان روحی نیز وضع تماسها به همین ترتیب خواهد بود، یعنی تمام عشایر مختلف حاضر به

معاشرت با یکدیگر نیستند مگر آنکه افراد عشیره های متجانس با هم رفت و آمد کنند و معاشرتهای اجتماعی داشته باشند. بعضی مواقع بشر از مسیر واقعی و حقیقی حیات منحرف می شود و آن زمانی است که ماده و ماده گرایی جای معرفت و محبت را پر می کند و آن را از خانه جان دور می سازد و خود یکه تاز میدان می شود. این افراد سرچشمه حیات را مادیات می دانند و در وجود به جز ماده چیز دیگری را نمی شناسند و به هیچ چیز دیگری به جز جسم معتقد نیستند و حتی گاهی هم اتفاق می افتد که از شنیدن واقعیات که مرگ یکی از اصول حقیقی آنهاست گریزانند، چون زمانیکه ذات بشر از مسیر معرفت و محبت دور شود، کمی بعد از آن به گمراهی عقل و منطق دچار خواهد شد و در اصل از مسیر واقعی زندگانی منحرف شده و دور خواهد افتاد.

کسی که در طول حیات خود صاحب کمال و معرفت و محبت است، از آن به طور یکسان و یکنواخت استفاده می کند و آن را به رایگان و بدون نظر و چشمداشتی به دیگران می بخشد. زمان و مکان هرگز در بذل محبت او نسبت به دیگران تأثیری نخواهد گذارد، بخصوص در زمانی که صاحب قدرت مادی و یا کمالات معنوی است از بخشش آن نسبت به هیچیک از افراد دریغ نخواهد ورزید. بذل محبت در زمان بی نیازی محبت کننده ارزشمند و مفید خواهد بود نه زمانی که از قدرت و یا ثروت و یا حتی معنویت کاذبی که برای خود دست و پا کرده بود به زیر افتاده باشد آنوقت محبت به اطرافیان و یا دیگران را شروع کند.

افرادی را می شناسم که در زمان جوانی و قدرت مادی و جسمی از هیچگونه ظلم و ستم و بی مهری نسبت به دوستان و اقوام و دیگران دریغ نکرده اند و اگر از طرف دیگران گاهی محبتی هم به آنان شده با بی مهری و قضاوت غلط و خودخواهی جواب آن را داده اند و در زمان پیری و فرسودگی جسم و از دست رفتن قدرتهای کاذب زمان حیات برای جلب رضایت دیگران به ابراز مهر و محبت های پوچ و دروغین پرداخته اند.

باید دانست که اینگونه محبتها کلاً کاذب و بی پایه و اساس است و فقط به خاطر ارضای حس خودخواهی محبت کننده و جلب نظر دیگران به خود است که هیچگونه اثر و ارزش

معنوی ندارند ، در صورتیکه این شخص در زمانی که دیگران نیازمند او بوده اند می توانسته تخم محبت را در دل آنان بنشانند تا امروز بارور شود و او بدون تملق و چاپلوسی و تظاهر در زیر سایه کشت خود قرار گیرد و از کشت زمانهای قبل که همان زمان اقتدار و قدرت است برخوردار گردد .

اطرافیان معمولاً از نوع محبت کردن او مطلع خواهند شد و باطناً می دانند که این همان شخصی است که کوچکترین رحم و مروتی در دل نداشته و اکنون فقط به خاطر اینکه اطرافیان را به خاطر خودخواهی در گرد خویش جمع نماید و او را از تنهایی برهاند اقدام به ابراز محبت های کاذب کرده و اگر کسی در چنین مواقعی جواب محبت های ظاهری او را بدهد می تواند از روی رحم و شفقت باشد ، یعنی همان عملی را که افراد انسان دوست نسبت به هر فردی در اجتماع انجام می دهند برخی از اطرافیان نزدیک وی هم انجام خواهند داد .

چنین محبت هایی هرگز نمی توانند به صورت واقعی و پایه دار باشند مگر اینکه با فضائل اخلاقی دیگری در هم آمیزد تا محبت حقیقی و روحی را پدید آورند .

گروهی از افراد را دیده ایم که ضمن صحبت هایشان اظهار می دارند که من از فلانی مطلقاً محبتی ندیده ام . این دسته از افراد باید بدانند که محبت در افراد بشر همیشه جزئی از دادنی هاست نه گرفتنی ها ، یعنی محبت را هر کسی می بایست بدون نظر و بی دریغ به دیگران هدیه کند تا احتمالاً روزی این داده ها از سوی دیگری به سمت او بازگردد و برگشت شود .

در این حال می توان معنویت را با بخشی از اعمال مادی برابر دانست یعنی می توان گفت که محبت داده شده روزی به صورت مساوی و یا حتی بیشتر در حرکت عکس به وی بر می گردد و به کسی که محبت کرده است می رسد ، چون همانطوریکه قبلاً نیز بیان شد محبت باید بی دریغ و بدون توقع از فردی به نسبت های مختلف به دیگران برسد و هرگز در زمان حیات انتظار برگشت آن را نداشته باشد چون اگر کسی نسبت به دیگران محبت کرد و انتظار برگشت آن را در زمان حیات خود داشت این محبت هرگز ریشه معنوی و روحی نداشته و فقط به صورت تظاهر است .

محبتی که از سوی کسی به دیگران ابراز می شود باید قلبی و از روی خواست باطن باشد تا روزی نهایتاً پس از مرگ بازتاب مساوی و در خلاف جهت آن را به سود خود از خداوند کریم دریافت دارند نه از افراد بشری که نسبت به آنان محبت کرده است .

چنانچه روزی در زندگانی فرد خودخواهی اظهار داشت که به شخصی محبت کرده و یا محبت را از کسی دریغ نمی دارد، باید دانست که گفته های او فقط می تواند یک ادعا باشد که آنهم فقط به صورت لفظی بیان شده است چون محبت و خودخواهی نمی تواند از یک روح سرچشمه بگیرد و اگر چنین اتفاقی رخ داده باشد فقط ریشه مادی دارد که مربوط به جسم است نه روح و باطن اشخاص .

گروهی از افراد مهر و محبت واقعی را در وجود مادران می دانند و معتقدند محبتها بر پایه علاقه مادر نسبت به فرزندان استوار است و معیار محبت را با آن می سنجند در صورتیکه چنین چیزی به طور مطلق در جهان وجود ندارد، کما اینکه بسیار شنیده ایم که مادری به خاطر خودخواهی خود بلاهای بسیاری بر سر کودک خردسالش آورده است و یا پس از اینکه فرزندان وی رشد کرده و به سرحد کمال عقلی رسیده اند، آنان را در این جهان پر ماجرا و پر مخاطره رها کرده است و به این دستاویز واهی که فرزند و یا فرزندانم در خارج تحصیل و یا زندگی می کنند به دیگران که چنین مقدماتی را ندارند و از مهر و محبت بیشتر مادری بر خوردار بوده اند فخر بفروشد و حس جاه طلبی خود را ارضاء کند و یا مادری به خاطر خودخواهی هیچ و پوچ بنای ناسازگاری با همسر خود را می گذارد و از او جدا می شود و سرنوشت کودکان را مطلقاً در این مرحله در نظر نمی گیرد و از این بابت مشکلی احساس نمی کند چون هدف وی فقط ارضاء خواسته های خود خواهانه خود است نه سعادت فرزندان و زندگانی آینده فرزندان کوچک و بزرگش برای وی هیچگونه اهمیتی نداشته و ندارد . گاهی مادران به خاطر ارضاء تمایلات خود و کینه توزی و انتقام جوئی به حق و یا ناحق به جای آموختن درس محبت و انسانیت به فرزندان خود راه و رسم انتقام جوئی و کینه توزی را می آموزند و محبت فرزندان را از پدر و یا کسان دیگر دریغ می دارند و حتی گاهی فرزندان را بر پدر می شورانند . خود شاهد

اعمال و رفتار مادرهائی بوده ام که پیوسته به غلط ادعای درستی و محبت و گذشت می کرده اند ولی عملاً به خاطر ارضاء تمایلات خودخواهانه خویش مرتکب اعمال خلاف شئونات انسانی و حتی اعمال حیوانی شده اند. البته این اعمال فقط به مادر و یا پدر بستگی نخواهد داشت بلکه تقریباً در بین افراد اجتماعات عمومیت دارد. باید گفت که در جهان هرگز نمیتوان محبت را با معیاری سنجید. چون همه چیز عالم در حال نوسان و تغییر و دگرگون است.

روحي که در کالبد مرد وجود دارد نمی تواند در زن به شکل دیگری باشد، چون روح زن و مرد در اصل و ریشه یکی است، فقط روح اکثر بانوان نسبت به مردان نفوذ پذیر و آسیب پذیرتر است و مردان به خاطر قدرت جسمی بیشتری که در آنان وجود دارد قدرت و مقاومت روحی بیشتری نیز دارند ولی محبت و عاطفه و درستی جزء وجود روحی است و هیچگونه تفاوتی در مرد و زن نخواهد داشت.

مادران اگر بتوانند در کودکی و نوجوانی به فرزندان خود درس محبت و دوستی و انسانیت را بدهند به ترتیب روح او را آماده خواهند کرد که قدرت برتری نسبت به جسم به دست آورد، و آنچه که مسلم است کودکان با درصد کمتر و یا بیشتری با همین روش محبت مادری به حیات خود ادامه می دهند و پس از مرگ هم با همین قدرت روحی به جهان ارواح سفر خواهند کرد و در جا و مکان بسیار والاتری جای خواهند گرفت و از زحماتی که مادر در زمان طفولیت و یا نوجوانی برای رستگاری روحی آنها کشیده سپاسگزار خواهند بود. برعکس کودکانی که در دامن مادران خودخواه و دروغگو و مغرور پرورش می یابند، پس از مرگ هم اکثراً قادر نخواهند بود به عوالم روحی بالاتری سفر کنند. با توجه به علم روحی جدید و تماس مستقیم با ارواح متوجه میشویم که ارواح مترقی که از عوالم روحی بالاتر بر ما نازل می شوند، همگی بر راهنمایی و ارشاد افراد بشر اصرار دارند و در صددند که در دلها تخم محبت و عشق و درستی و پاکی را بارور کنند و افراد بشر را از پلیدیها و زشتیها و خوشگذرانیهای موقت جهان حیات و نخوت و خودخواهی و دروغ دور سازند. در انجام چنین اعمال و محبتهای روحی از نظر آنان هیچگونه فرقی ما بین افراد از نظر نژاد و رنگ و

غیره وجود نخواهد داشت *

ارواح می کوشند تا افرادی را که با آنان در تماسند در زمان حیات مادی با زندگی جاویدان روحی و پس از مرگ آشنا ساخته و حقایق جهان هستی را بر آنان بنمایانند *

بنا بر عقیده ارواح جهانهای بالای روحی جهانی است سعادت بخش زیرا در آنجا ارواح خودخواه وجود ندارند و ارواح به خاطر نظریات شخصی در مقابل یکدیگر قرار نخواهند گرفت و نظم و انضباطی که در جهانهای روحی برقرار است ذره ای از آن در پیش رفته ترین جوامع کره ارض وجود ندارد * چون هر چه ارواح پیشرفته تر شوند یعنی در عوالم روحی بالاتری جا بگیرند به حقایق وجودی بیشتری نیز پی می برند و از راهنمائی های مستقیم خداوند بهره مندمی شوند و به همین دلیل است که کوچکترین خدشه ای در اصل قوانین روحی بوجود نخواهد آمد * زندگانی در جهانهای روحی متفاوت است البته این تفاوت ها فقط به نسبت محبتهای بی دریغ خداوندی است که در اختیار ارواح قرار می گیرد و هر چه ارواح در جهانهای روحی بالاتر و طبقات بالا قرار گرفته باشند بیشتر از آن محبتها کسب فیض خواهند کرد و مایلند که قدری از این لطف و محبتهای بی دریغ خداوندی را برای رستگاری در اختیار نوع بشر قرار دهند *

در هر نقطه از جهان و یا عوالم روحی که محبت وجود داشته باشد بدی و گناه از آن گریزان است و در محلی که گناه و اعمال خلاف انسانی وجود نداشته باشد رنج و عذاب دنیای آخرت هم وجود نخواهد داشت * کسانی که در حیات مادی خود زندگانی را بدون محبت واقعی و قلبی که همان روحی است سپری می کنند، در حقیقت ضمن حیات زندگانی را به گونه ای پوچ و باطل می گذرانند و مفهوم زندگانی را هرگز درک نخواهند کرد *

اگر زندگانی افراد جوامع کوچک و بزرگ و یا دوستیها و رفت و آمدها و غیره بر مبنای محبت روحی و خواسته دو جانبه پایه گذاری نشده باشند مسلماً این عمل بی دوام است و پس از مدت زمانی دیر یا زود از هم پاشیده و متلاشی خواهد شد، کما اینکه در اجتماعات کوچک و بزرگ روزانه شاهد چنین رویدادهایی هستیم *



عاطفه

پسرم پیرِ فلک با تو که غدار نبود
 زال گردون بگرفت از کفم آن خردو کلان
 گر نمودم به فلک جور و جفا از سر کین
 گرد که غمار بشد رهنز اندیشه تو
 مست باد سحری بوده ای از باده ناب
 در چمن طایر پر بسته بدم من ز ازل
 هر کجا جلوه ز بالای تو آید به میان
 گر پیام تو رسد ور که ز دشمن باشد
 مایه مستی دل شد همه حرف دگران
 خط سبز آمده بر پشت لبان تو و او
 گرگ تقدیر و قضا کرده مرا گوشه نشین
 دستم از نرگس مستت شده کوتاه ز جفا
 خوشتر از دانه اشکی ، چه ترا هدیه کنم
 سینه ام خنجر کین خورده از آن بی هنران
 بعد چندی که شدم واقف از آن بود و نبود
 ساقی آن باده بده کو برد این درد و ملال
 من ز خاک در میخانه خود مست شدم
 خانه و هستیش آتش شود و دود و فنا
 نه عجب دارم از این گنبد و این چرخ کبود
 آشنای حرمی گشته ام از عالم غیب
 در پی مقصد دل می روم هر دم ز صفا
 دست همت به سرم بهر ترحم نکشید

اشک دل بهر بقای تن بیمار نبود
 تا ابد گویمت این بنده گنه کار نبود
 جرم من بود و ورا با تو سرو کار نبود
 باید این نکته بدانی که ز خمّار نبود
 اندر آنجا بجز از می زده بیدار نبود
 چون من اندر چمنی مرغ گرفتار نبود
 بشکند دل که مرا قدرت بسیار نبود
 بشنوم جمله از او گرچه ز دلدار نبود
 حالتی از تو بگویند ، به پندار نبود
 بسته شد بال و پرم قدرت دیدار نبود
 ورنه یک لحظه دلم غافل از افکار نبود
 این زمان می گذرد ، لیک سزاوار نبود
 غیر از این در دل صد پاره و بیمار نبود
 ابلهی کشته دلم را ، که خود هشیار نبود
 دیگر آن دشمنی و نامه و طومار نبود
 کاروان رفت و از آن نزد من آثار نبود
 بهتر از دیدن روی تو به تکرار نبود
 آنکه هم خون من ، و یاور و انصار نبود
 کار او بهر کسی غیر دل زار نبود
 که در آنجا بجز از عاطفه در کار نبود
 ساقی بزم دلم جز غم آن یار نبود
 مرگ تن کی رسد از فرد پرستار نبود

در ره عشق بتان کس نرود غیر دلی
که به فکر ختن از نافه تا تار نبود

بخت برگشته رهبر بنگر با همه درد
چاره درد وی اندر کف هر یار نبود

زجر و پاداش ارواح

اکثر افراد دنیا که به وجود و بقای روح معتقدند قصد دارند بدانند که وضعیت روح افراد بشر پس از مرگ به چه صورت خواهد بود و در قبال اعمالشان در این جهان، در عوالم روحی به چه ترتیبی با آنان رفتار خواهد شد و زمان عقوبت و یا پاداش ارواح چه زمانی پس از مرگ آنان خواهد بود. بهتر است در این زمینه از قرآن کریم کمک گرفته و جواب همگان را با آیات شریفه قرآن که دستورات خداوندی است بدهیم. خداوند در سوره مبارکه نور آیه ۶۴ چنین می فرماید: " آگاه باشید که آسمان و زمین همه ملک خداست و شما بهر حالی که هستید البته خدا از آن آگاه است و روزی که بسوی او رجوع می کنید آن روز به جزای هر نیک و بدی که بندگان کرده اند آگاهشان میگرداند که خدا بر احوال و اعمال همه آگاه است. "

امروزه با علم روحی جدید و تماس مستقیم با ارواح به راحتی می توان از این مطلب و یا مطالب دیگری مطلع گردید و نیازهای ناشناخته را نیز از ارواح جو یا شد. ولی باید توجه داشت که ارواح برخی از مطالب را برای کلیه افراد بشر فاش نخواهند کرد مگر اینکه مطمئن شوند که هدف از این سئوالات، برداشت مثبت آن به نفع دیگران است. بنا به عقیده اکثر ارواح مترقی، تا قبل از زمان مرگ، هر کس نتیجه اعمال و صواب و یا گناهی بطور کامل مشخص شده است و چون افراد در زمان حیات مسئول اعمال نیک و بدی خواهند بود که خود در طول زندگی مرتکب آن شده اند اگر کسی عمل صواب و یا گناهی را به خاطر وجود دیگران انجام داده باشد، عقوبت گناهان مرتکب شده هیچ ربطی به شخص ثالث نخواهد داشت.

یعنی چنانچه شخصی به دستور کسی و بخاطر کسب مادیات و یا مقام و غیره مرتکب قتل انسان بی گناهی شده باشد، ارتکاب عمل گناه در وهله نخست به گردن اجرا کننده دستور است و سپس کسی که باعث گمراهی و اغفال قاتل شده است. در جهان آخرت روح قاتل است که باید جوابگوی اعمال خیر و شری باشد که در زمان حیات خود مرتکب شده است.

اگر کسی بنا به حکم عقل و از روی منطق صحیح تصمیم بگیرد و کاری را انجام دهد و دیگران را شریک کار خیر و یا شری کند که قصد ارتکاب آن را دارد، گناه اعمال انجام شده بد یا خوب وی با دیگران تقسیم نخواهد شد و روح اوست که باید در عوالم روحی جوابگوی اعمال خلاف های خود باشد.

در جوامع افراد بسیاری یافت می شوند که در زمان حیات اشتباهات و اعمال خلاف شئونات انسانی بسیاری از آنها سر می زند و موجبات آزار و ناراحتی نزدیکان و یا اجتماعات را فراهم می آورند. این افراد، بالاخره در طول زندگی خود، روزی متوجه اعمال خلاف خود خواهند شد و چون به قبح کار و اعمال گذشته خود وقوف می یابند به تصور اینکه هیچگونه عمل صوابی نمی تواند گناهشان را تخفیف بخشد، لذا به رغم آگاهی، همچنان به اعمال زشت و پلید خود ادامه می دهند.

چنین افرادی باید بدانند که بخشش و کرم و گذشت خداوند هرگز نقصان نخواهد پذیرفت و در هر زمانی که متوجه اعمال خلاف خود شوند و بخواهند واقعاً از ارتکاب مجدد آن پرهیزند و توبه کنند، خداوند از گناه آنان خواهد گذشت و حداقل تخفیف بسیاری در مجازات روح آنان در زمان پس از مرگ قائل خواهد شد. به طوریکه ارواح نظر می دهند و با اطلاعاتی که درباره بخشش و کرامات خداوند یکتا داریم، در صورتی که کسی از فرامین الهی سرپیچی کند در صورت درک اشتباه و خلافهای گذشته و انجام توبه خداوند او را خواهد بخشید. در این باره نیز در قرآن کریم کتاب آسمانی ما مسلمانان اشارات بسیاری شده و خداوند می فرماید از حق خود می گذرم ولی از حق مردم هرگز نخواهم گذشت.

فرضاً اگر کسی در انجام دستورات دینی مثل نماز و روزه و غیره قدری کاهلی کرده و فرایض دینی خود را بنحو مطلوبی به جای نیاورده باشد، می تواند به عفو الهی امیدوار باشد، ولی اگر حق مردم را ناحق کرده و یا به حقوق فردی و یا اجتماعی کسی لطمه وارد آورده باشد به طوریکه عمل وی باعث ناراحتی کسی شده باشد، خداوند به هیچ عنوان از گناهان وی نخواهد گذشت، حتی اگر این شخص متوجه اعمال خلاف و پلید خود در زمان حیات شده و

از اعمال گذشته خود توبه کرده باشد و مابقی عمر را فقط در راه صواب و حقیقت گام بردارد. البته خداوند متعال پس از مرگ تخفیفهایی در حق روح چنین افرادی قایل خواهند شد ولی در هر صورت اعمال آنان بدون عقوبت نخواهد بود مگر اینکه برای خلافی که نسبت به دیگران انجام داده و باعث ناراحتی و آزار آنان شده است قبل از مرگ از همان اشخاص پوزش بطلبد و آنها از خداوند بخواهند که از گناهان وی بگذرد. در این حالت گناهانش بخشیده خواهد شد و از آن پس روح وی مسیر تکاملی را ادامه می دهد و در جهان پس از مرگ نیز مسیر رستگار را خواهد پیمود.

زمانیکه از طرف خداوند متعال روحی در کالبدی دمیده می شود و نطفه بارور می شود و نوزادی شکل می گیرد، دارای روحی شریرو و ناپاک نیست، افراد پس از تولد و در طول حیات است که گاهی بخاطر مادیات از مسیر حق منحرف شده و خود باعث می شوند که پس از مرگ سرنوشت روحی بدی برای آنها رقم زده شود. این بشر است که سرنوشت روحی آخرت خود را انتخاب می کند. یعنی روحی که در وجود افراد زنده قرار دارد از قوانین خداوند سرپیچی نمی کند و یا گاهی هم خود را تابع این قوانین نمی داند و یکی از راههای خیر و یا شر را برای ادامه زندگانی خاکی بر می گزیند. به همین دلیل است که ارواح پس از جدائی از جسم مستوجب ثواب و یا عقاب خواهند بود نه جسم، چون جسم افراد تابع روح است و روح گاهی به خاطر ماده پرستی و لذا بد تابع ماده و جسم مادی می شود. در زمان حیات برای هیچیک از ارواح افراد زنده مشخص نیست که پس از مرگ در چه مقام و مرتبه روحی قرار می گیرند و کسب فضایل و رذیلتها پس از مرگ آنان مشخص خواهد شد. زمانی روح از وضع زندگانی خود آگاهی خواهد یافت که از کالبد جسمی و مادی خود خارج شده و قوانین روحی بر وجود وی حکم فرماست.

هر ثوابی و عقابی که در جهان پس از مرگ نسبت به ارواح روا می شود مربوط به دست آوردهای زمان حیات آنهاست. این حیاتی که مملو از اشکال و رنگهای مختلف است که در برخی از مواقع این تلونهای حیات افراد را از زندگانی حقیقی منحرف می نماید.

در هر زمانی که بشر بتواند در دوران حیات به خود آمده و در صدد کسب فضایل و معرفت و کمال بر آید و از گذشته های پلید خود دست برداشته و در پیمودن راه ترقی و سعادت گام بردارد ، هیچگونه محدودیتی در زمینه تکامل روحی برایش وجود نخواهد داشت .

ولی کسانی که در زمان حیات مادی خود خطاهایی کرده اند چه قصد تکامل روحی داشته و یا به آن معتقد نباشند ، باید از طرف پروردگار برای عبرت مزد و پاداش خود را دریافت دارند و جسم و روح در تحت فشار و ناراحتی قرار گیرند و یا برعکس به آرامشی دست یابند .

هر کسی که در زمان حیات خود اعمال خلاف شئونات انسانی انجام دهد ، باید قبل از مرگ خود قسمتی از زجر آن را ببیند و شاهد باشد و اگر گاهی کسی اظهار دارد که فلانی مرتکب خطا و گناه علنی شده و هیچ اثر بدی در زندگانی او پدید نیامده است ، او کاملاً در اشتباه است زیرا اگر کسی بتواند در زندگانی خصوصی آقای ایکس نفوذ کند پی خواهد برد که او توانسته فقط ظاهر قضیه را حفظ کند و در باطن دارای هزاران ناراحتی و زجر و عذاب و درد است که کمتر کسی تاب تحمل آن را دارد . این نوع عقوبتها و یا پاداش زمان حیات ، هیچ ربطی به عقوبت روح پس از مرگ نخواهد داشت و این اعمال خداوندی فقط جهت عبرت سایرین است ، که متأسفانه کسی به این اصل توجهی از خود نشان نمی دهد و اکثراً آنها را نادیده می گیرند و به راحتی از آنها می گذرند و به حساب اتفاقات می گذارند .

با ظاهر بینی افراد هرگز نمی توان پی به وجود باطنی آنان برد چون در ظاهر احتمال دارد ، افرادی هیچگونه ناراحتی و یا گرفتاری نداشته باشند ولی در باطن هزاران گرفتاری و زجر بر درونشان چنگ انداخته باشد به طوری که بزور قرصهای خواب آورهم نتوانند به خواب روند و یا اجباراً باید همنشین افرادی باشند که هر باری که نگاهشان به آنها می افتد ، خاطرات زجرآور فراوانی در جانشان زنده شود که با بزرگترین دردها و زجرهای عالم برابری کند .

چگونگی عقوبت و نوع قصاص و یا پاداش و محل آن برای کسی مشخص نیست و این جزء رموز خداوندی است که در جهان پس از مرگ انجام خواهد شد ، ولی افراد وارسته ای که حقیقت بین بوده و اعمال نیک و بد خود را در زمان حیات به صورت واقعی و دقیق

می‌توانند بسنجند، اگر اعمال خوب و بد را از هم تفریق نمایند مانده آن محل زندگانی روحی آنان در جهان آخرت خواهد بود *

توبه در اسلام یکی از بزرگترین الطاف خداوندی است که به بشریت اعطا شده است، توبه دارای شرایطی است که مربوط به جسم نیست بلکه روح در آن دخالت مستقیم دارد، یعنی کسی باید از صمیم قلب و با تمام وجود بخواهد که پس از این از ارتکاب اعمال خلافی که انجام می‌داده دست بردارد و از آن زمان به بعد در زندگانی خود گول زر و زیور دنیا را نخورد و روح خود را از دام تزویر و دروغ و بخل و حسد رهائی بخشد و رستگار شود و این روش را تا آخر عمر ادامه دهد، در این صورت توبه او مورد قبول خداوند قرار خواهد گرفت، گروهی تصور دارند که توبه فقط به قتل و غارت و جنایت مربوط می‌شود و باید از این اعمال به درگاه خداوند سبحان توبه کرد، در صورتیکه، حسادت و غرور و تکبر و دروغ بالاتر از این اعمال است، بشر باید خودخواهی و سنگدلی را از وجود خود دور سازد تا مرتکب قتل و غارت نشود * به طوری که ارواح در این زمینه می‌گویند:

"روح کسانی که در زمان حیات خود را برتر از دیگران می‌دانند و به هر عنوانی بر دیگران فخر می‌فروشند روح آنان در جهانهای روحی جزء پست‌ترین ارواح است *

این ارواح به همان نسبتی که در زمان حیات خود کبر و غرور و خودخواهی داشته‌اند در آن جهان پستی و بی‌حرمتی و بی‌توجهی نصیبشان خواهد شد *

کسانی که در زمان حیات نتوانند خود را به تکامل روحی برسانند و در عوالم روحی در جهانهای پست جای خواهند گرفت و آنقدر در این عوالم باقی خواهند ماند تا بتوانند به کمال شعور و عقل روحی دست یابند و خطاهای خود را به یاد آورند و سپس در عوالم روحی آنها را جبران کنند، جبران اعمال خلاف زمان حیات، کمک ارواح به افراد زنده است که در مبحث مربوط به خود شرح داده شده است *

در یکی از جلسات روحی روح نگهبان یکی از تماشاچیان که در جلسه حضور داشت در پاسخ به این پرسش که روح افرادی که مرتکب گناهان و یا قتل نفس و یا خودخواهی و تکبر و

غیره بوده اند پس از رسیدن به جهانهای روحی چگونه زندگی می کنند ، اظهار داشت :

" روح چنین اشخاصی پس از جدائی از جسم به عالمی سفر می کند که در آنجا فقط تاریکی مطلق و سرمای فراوانی حکمفرماست و از طرف خداوند برای این ارواح رزق و روزی در نظر گرفته نشده است . این ارواح در آن سیاهی قادر نیستند هیچ چیزی را ببینند و فقط گاهی ارواح دیگری را در اطراف خود حس می کنند . برخی از این ارواح پس از مرگ تا مدتها در سطح کره زمین باقی مانده و خود را زنده می دانند . این ارواح علاوه بر ارتکاب گناه ، افرادی مادی و ماده پرست نیز هستند که وابستگی فراوانی به ااثاث و اموالی دارند که در زمان حیات خود آنها را جمع کرده اند و بزرگترین آنها این است که اموال و اثاثیه ای را که برای زندگانی خویشتن با زحمت و مشقت و یا با پول دیگران ذخیره کرده بودند ، به دست افراد دیگری افتاده و تمام آنها به تاراج می روند و یا بازماندگان برای به دست آوردن آنها به جان هم افتاده اند و از دست زدن به هیچ گونه عمل خلافی خودداری نمی کنند . و او که در اصل خود را مالک تمامی آنها می داند هیچ گونه عملی را نمی تواند انجام دهد . از نظر خداوند این نوع زجر دادن روحی خود یک نوع عقوبت است .

اکثر ارواح عقوبتی را در جهان روحی تحمل خواهند کرد که خود در زمان حیات برای دیگران فراهم کرده بودند . هیچیک از اعمال خوب و یا بدی را که مردم در زندگانی خود مرتکب می شوند بدون حساب و کتاب و عقوبت نخواهد بود .

عفو و بخشش خداوند متعال بسیار زیاد و غیر قابل تصور است و روح کلیه افراد بشر در نهایت روزی از طرف خداوند بخشیده خواهند شد ولی تا زمانی که گناهکاران به طریقی نتوانند اثرات گناهان و کارهای خطائی را که انجام داده اند از بین ببرند ، بخشوده نخواهند شد . نباید به این دلیل که خداوند رحمن و رحیم است و از خطاهای بشر می گذرد مرتکب اعمالی شویم که پس از مرگ نزد خالق بخشنده خود شرمسار باشیم بلکه باید به این قسمت توجه داشت که خداوند بخشش خود را از افراد خداشناس و بی آزار دریغ نخواهند داشت هر خطا کاری که با علم و درک مرتکب اعمال خلاف شئونات انسانی شده باشد ، اگر صمیمانه

توبه کند ، پذیرفته خواهد شد . گر چه افرادی روزانه به هزاران اثر و قدرت خداوند در جوامع بر می خورند ولی تمام آنها را نادیده می نگارند و در جهل مطلق غرقند پس چگونه ممکن است روزی از خداوند طلب آمرزش و بخشش کنند .

خداوند در خلقت بشر هیچگونه تبعیضی قائل نشده و همه چیز را به طور مساوی و عادلانه در وجود بشر قرار داده تا راه و روش زندگانی خود را در زمان حیات انتخاب کنند . این به خود افراد بشر بستگی دارد که از قدرت روحی و جسمی خود در چه حد و چه مسیری می خواهند استفاده کنند . اگر افراد قدرت این را داشته باشند که در زمان حیات بر روح خود مسلط شده و در صدد شکوفائی و تکامل روحی خود برآیند و قصد این را داشته باشند که تا پس از مرگ روح آنان در آسایش ابدی قرار گیرد ، مسلماً باید راه عرفان و حقیقت را دنبال کرده و به جز آن به مسیر دیگری قدم نگذارند .

اگر کسی مایل است در زمان حیات همواره به فکر ماده و جسم و غیره باشد ، در این صورت خود شخصاً "مصمم است تا در راه تمایلات جسمی گام بردارد و معنویت را زیر پا بگذارد . متأسفانه مسیر سعادت و خوشبختی که تعداد کثیری از افراد در زمان حیات برای رستگاری خود انتخاب می کنند و معیاری هم برای خود برگزیده اند ، اکثراً اشتباه است و برای رسیدن به مادیات مورد نظر خود هرگز از ارتکاب هیچ عمل خلاف و زشتی کوتاهی نخواهند کرد و با زحمات و مشقات فراوانی احتمالاً به معیارهای مادی که در نظر خود مجسم کرده اند خواهند رسید ولی در اصل توانسته اند با زحمات فراوانی خود را به زجر و عقوبت نزدیکتر کنند .

چنانچه بشر بتواند در زمان حیات خود معرفت ، حکمت ، فضیلت ، و محبت و درستی بیاموزد و آموخته های خود را بدون ریا و رایگان در اختیار دیگران قرار دهد ، به سعادت و خوشبختی دو جهان خواهد رسید و در جهان آخرت هم هرگز نزد خداوند یکتای خود



شرمسار نخواهد بود .

تشویش قیامت

روزی آخر مثل ابر و باد و طوفان می شویم
 گر که جان از تن رود تن همچو سنگ و هیمه ای
 تن ، پر و بال فلک پیمای جان را بسته است
 گر رها سازیم تن ، فارغ شویم از هر گزند
 در جهان آخرت ، هر درد و رنجی از تن است
 روح نیکان ، با تن آلوده کی سازش کند
 حرمت هر کس عیان باشد ، به نزد کردگار
 زهد و تقوی بهر هر کس ، توشه های آخر است
 بی نیازی در جهان ، بهر خلائق عزتی است
 ما ز خواب غفلت دنیای خاکی سر خوشیم
 بعد مردن ما از این غفلت پشیمان می شویم

فارغ از تن گشته ، تا ملک سلیمان می شویم
 راحت از تن گشته اندر باغ رضوان می شویم
 اندر آن در گاه ، ما مبهوت و حیران میشویم
 کی به فکر این جهان و درد و حرمان می شویم
 گر که از تن بگذریم ، از نسل خوبان می شویم
 چون ز تشویش قیامت دل پریشان می شویم
 نزد صاحب خرمن آنجا همچو دهقان میشویم
 ما ز خوش مستی ، به نزد باده نوشان می شویم
 ورنه کی در عالم بالا درخشان می شویم
 بعد مردن ما از این غفلت پشیمان می شویم

رهبر رفتن به دنیای بتان خود رحمتی است
 در لباس زهد و تقوی ، کی پریشان می شویم

تقدیر

با علم موجود و دانشی که بر کره خاکی ما حکم فرماست، پیگیری برای درک کامل حقایق و پدیده های آسمانی برای بشر امری است بیهوده و کاری است بس عبث، چون مدرکات ما به هیچ عنوان قدرت درک و سنجش حرکات و رفتار نیروهای کائنات را ندارد و اگر بشر بخواهد در این زمینه تلاش کند تا بتواند از مطالب اصلی و عمده قدرت و چگونگی حرکات کائنات آگاه شود، با این علم محدود و نارسای خود کاری بسیار مشکل و ناشدنی را انجام میدهد. مگر اینکه در یک زمان بخصوصی مسئله ای لاینحل از طریق قدرت کائنات حل شود و روزی در اختیار بشریت قرار گیرد تا آن را به عنوان کشف جدید بنام خود ثبت کند و آن رشته را جزء علوم مکشوفه عصر خود بداند.

اگر افراد بشر در زمان حیات چند روزه خود قادر باشند خود را بشناسند و به وجود خداوند و دستوراتش برای رستگاری پی برده و از قدرت او آگاه شوند، می توانند مسیر زندگانی خوبی را در زمان حیات و پس از مرگ بپیمایند.

بشر در کره خاکی زمین هنوز نتوانسته است به رشد عقلی کامل دست یابد و حتی تاکنون نتوانسته بخش کوچکی از مجهولات عالم و جهان را بشناسد. شاید برخی از افراد بشر در کرات دیگر تابحال توانسته باشند به ذره ای از رازهای خلقت پی برده باشند، ولی اشیاء پرنده و امواج ناشناخته ای که گاهی از کرات دیگر به سوی زمین می آیند، به دانشمندان و افراد کره خاکی ثابت کرده است که در سایر کرات عالم حیات وجود دارد با توجه به این پیشرفتهای علمی ناشناخته سماوات، می دانیم که علم موجود در کره زمین به مراتب کمتر و پائین تر از علوم موجود در برخی از کرات دیگر عالم است چون ثابت شده که افرادی از کرات دیگر سالهاست در اطراف زمین به آمد و شد مشغولند و گاهی هم در سطح کره زمین پیاده می شوند و آثاری نیز از خود بر جای می گذارند.

با توجه به اینکه سالهاست جراید و رسانه های گروهی دنیا از وجود بشقاب پرنده و افراد سایر کرات خبر می دهند ولی هنوز درك و باور آن برای بسیاری از افراد بشر غیر ممکن است چون قدرت فکری و عقلی آنان قادر به پذیرش چنین پدیده هائی نیست تا چه رسد به این که با چنین قدرت فکر و اندیشه ای به اسرار عالم و کائنات دست یابند .

درك پدیده و نیروهائی که در مخیله بشر ننگنجد و با علم محدود خود نتواند آن را تطبیق دهد ، بدون اندیشیدن به آن ، پس از مدتی کوتاه به راحتی به دست فراموشی سپرده می شود و از آن خواهد گذشت . یکی از دلایل که بشر هنوز قادر به سنجش و درك نیروهای ماوراء طبیعه و قدرتهای نهانی نیست ، همین ناباوریهای اوست که هنوز نتوانسته در ذهن وی شکل حقیقت را به خود بگیرد . در حال حاضر اندیشیدن بشر به اسرار عالم و پدیده های آسمانی و نیروهای مرموزی که در زندگانی روز مره اش نقش مهمی را ایفاء می کنند ، بی نتیجه بوده و به زودی نیز به هیچیک از آنها دست نخواهد یافت .

گروهی از افراد ناآگاه معتقدند که به هیچ عنوان و در هیچ زمانی هیچیک از افراد بشر قادر نخواهد بود از سرنوشت و تقدیر خود آگاه باشد . در صورتیکه در اصل چنین نیست و افراد روشن بین و مدیومهای مختلف در حالات و موقعیتهای مناسب قادرند با روشن بینی در آینده افراد سیر کنند و حقایق آینده را بر ایشان باز گویند .

اگر کسی از مطلبی آگاهی نداشته باشد هرگز نباید در صدد رد آن بر آید . در جوامع بشری کسانی هستند که قادرند زمان مرگ دیگران را بفهمند و از لحظه مرگ خود نیز آگاهند و حتی قبل از مرگ هم گور خود را خریداری می کنند .

در بعضی موارد ، برخی افراد تصمیم می گیرند که با سرنوشت و تقدیر خود مخالفت ورزند و به اصطلاح با جنگیدن با آن مسیرش را تغییر دهند و زندگی آرام خود را در تلاطم اندازند و یا بر عکس از زندگانی پر ماجرای خود دست بردارند و خود را در مسیر آرامش بیفکنند حال آنکه در حقیقت با این عمل خود را در مسیر حقیقی سرنوشت خود قرار داده اند نه اینکه در جهت مخالفت با آن پیش میروند .

حال باید دید چه نیروئی باعث تغییر مسیر زندگانی او شده است •
 بشر در زندگی مادی خود چون باغبانی است که تخم سرنوشت را به دست خود می‌کارد
 و پس از مدتی از کاشته خود استفاده خواهد کرد • تصور نمی‌رود که در جهان کسی باشد که
 از حقایقی که بعضی از روشن بینان و پیشگویان دنیا بازگو می‌کنند و اکثر قریب به اتفاق آن
 نیز بعد از مدتی به حقیقت می‌پیوندد آگاهی نداشته باشد • مگر آنها بشر نیستند و مانیز بشر
 نیستیم؟ همانگونه که می‌دانیم ، بشر در اصل خلقت برابر است و تعیین مسیرهای زندگی
 است که تغییراتی را در آنها بوجود می‌آورد •

بدون شک اکثر افراد حتی شما خواننده عزیز برای یکبار هم که شده در صدد پی بردن به
 حقیقت اینگونه اسرار برآمده اید و قسمتی از وقت خود را در این مسیر صرف کرده اید •
 زمانیکه به گذشته بشر توجه می‌شود به سادگی در خواهیم یافت که گذشتگان به رغم
 معلومات کمتری که از علم و صنعت و اختراعات در دست داشته اند بیشتر در صدد یافتن
 حقیقت وجودی بشر بودند، ولی امروزه می‌بینیم که بشر هر روز نسبت به گذشته از رسیدن
 به حقایق وجود دورتر می‌شود، مگر معدود کسانی که در صدد رسیدن به آن باشند و آنان هم
 اکثر در مسیر رسیدن به حقایق با مشکلاتی مواجه می‌شوند که در نیمه راه مسیر خود را تغییر
 میدهند •

امروزه گروهی از افراد با رسیدن به پاسخ یک مساله ساده یا حل یک معادله چهار عمل
 اصلی تصور می‌کنند که به همه علوم رسیده اند و هر معمای دشواری را با همین حرکات و
 اعداد حل خواهند کرد • آنها علم محاط را که کلیه علوم موجود در کره زمین را در بر گرفته و
 مجموعه علوم حاضر ذره ای از آن است را قبول ندارند و خود را در مرز تکامل واقعی تصور
 می‌کنند، در صورتیکه حقیقت امر چنین نیست و هر روزه مشاهده می‌کنیم که اطلاعات
 جدیدتری بر معلومات بشر افزوده می‌شود •

بشری که امروزه در کره زمین زندگی می‌کند و از نظر مادی و معنوی هیچ قدرتی ندارد تا
 بتواند به کرات کهکشانشانها سفر کند و به حیات در کرات دیگر دست یابد ، از کجا می‌داند که

در این کهکشان بی انتها علوم عالم تا چه اندازه ترقی کرده و به چه مرحله ای رسیده است •
 آیا علمی که تاکنون کشف شده ختم علوم است و یا احتمالا " در آینده ای نزدیک بشر به
 ناباوری جدیدی دست خواهد یافت که امروزه حتی تصور آنهم برای او غیر ممکن است؟
 بشر در کره زمین محدود و بسته خود که زندگانی خود را می گذراند از ثوابت و یا سیارات
 دیگر چه اطلاعاتی در دست دارد بجز اینکه با تلسکوپهای قوی برخی از آنها را مشاهده
 نموده و احتمالا " فاصله تقریبی آنها را نیز تا زمین دریافته است •

وقتی که فاصله زمانی بین این کره و کرات دیگر عالم هزاران سال نوری باشد بشر چگونه
 قادر خواهد بود به علوم و فرهنگ و تمدن آنان پی ببرد و از آنها آگاهی یابد؟ این فاصله مربوط
 به کراتی است که بشر تاکنون توانسته با تلسکوپهای قوی آنها را رصد کند و چنین اعداد و
 زمانهائی را بصورت تقریب و احتمال دریابد، ولی بسیاری کرات دیگر در عالم وجود دارند که
 بشر حتی قادر نیست با این وسایل ابتدائی جای آنها را تشخیص دهد و آنها را مشاهده کند •
 سالهاست که بشر با تمام، قدرت خود کوشیده است، تا بتواند بر عوالم دیگر دست یابد
 ولی به جز پیاده شدن در ماه و حرکت به سوی چند نقطه نزدیک در جوار کره زمین به کشف
 هیچ حقیقت دیگری از کرات عالم دست نیافته است • آیا با تفحص و جستجو و بررسیهائی
 که بشر درباره سایر کرات انجام داده و احتمالا " به موقعیت چندین کره از میلیونها کرات
 دست یافته توانسته بر ذره ای از قدرت کائنات نیز دست یابد و راز کوچکی از خلقت را
 بشناسد؟

درباره رسیدن و دستیابی بشر به حیات در عوالم بالا از ارواح سؤال شد که جواب یکی از
 آنان ذیلا " از نظر خوانندگان محترم می گذرد:

" بشر باید به حد خود قانع باشد و به اندازه ادراك و فهم و علم خود در مسئله کائنات و
 عالم هستی بررسی و تحقیق کند و نباید بیش از آن حد پای را از گلیم خود فراتر بگذارد چون
 بشر در کره خاکی زمین با عقل و درك محدود فعلی مطلقا " به جایی نخواهد رسید • روزی که
 بشر توانست از قدرت عقل و ادراك کامل خود در این زمینه استفاده کند، زمانی است که به

سرعت دست یابد و با آن سرعت است که قادر خواهد بود در عوالم هستی و جهان سیر و سفر کند و از واقعیات سایر جوامع بشری در کرات آگاه شود.

بشری که هنوز از اسرار وجود خود آگاهی ندارد چطور ممکن است از اطراف خود مطلع باشد تا چه رسد به سایر عوالم در کائنات.

اگر واقعا "بشر روزی به حد تکامل برسد و بخواهد از زندگی در سایر کرات نیز آگاه شود می بایست نخست به خود شناسی پردازد و بر نفس خود مسلط شود و از اتفاقی که در اطراف او رخ می دهد و یا رخ خواهد داد آگاهی یابد.

بشری که از اسرار زندگی خود هیچ اطلاعی ندارد، چگونه قصد دارد از زندگی افرادی که در سایر کرات زندگی می کنند آگاه شود؟ اگر افراد بشر در تمام مدت عمر کوتاه خود در صدد شناخت خود باشند مسلما "تا فرارسیدن زمان مرگ برای شناختن وجودشان وقت کم خواهند آورد و به هیچ نقطه ای خارج از دایره معلومات و ادراکات مغزی خود نخواهند رسید.

اگر بشر خاکی واقعا "قصد داشته باشد که به واقعیات و حقایق کائنات دست یابد و به بعضی از نیروهای نامرئی و قدرتهای کشف نشده پی ببرد مسلما "از طریق علم موجود محیط هرگز به چنین هدفی نخواهد رسید و امکان ندارد که حتی روزنه بسیار کوچکی از علوم نامرئی و قدرتهای ناشناخته را بگشاید، در صورتیکه در همین عالم خاکی افرادی بوده اند و حتی در حال حاضر نیز زندگانی می کنند که توانسته اند با قدرتهایی که در اختیار دارند و با روشن بینی، بخش ناچیزی از عوالم بالا رادرك کنند و یا گاهی بدون استفاده از جسم در آن جهانها به سیر و سفر پردازند و مجدداً "به عالم خاکی خود باز گردند.

تاکنون برای دستیابی به بخش کوچکی از ناشناخته های کائنات از طریق علمی وقت و مخارج هنگفتی از طریق سازمانها و کشورهای مختلف جهان صرف شده است و تا امروز سردمداران کشورهای کوچک و بزرگ نخواسته اند به طور جدی درباره افرادی که اطلاعات جامع تری از عوالم بالا دارند بیندیشند و با آنان برخورد صحیح و درست معنوی و علمی

داشته باشند و بکوشند کلیه آنان را برای مدت کوتاهی هم که شده گرد هم جمع آورند و بر اطلاعات به دست آمده از عوالم بالای جهان بیافزایند تا شاید بتوانند با جمع آوری علوم پراکنده ، به بخشی از دانش و علم ماوراء طبیعه دست یابند .

درباره تقدیر و سرنوشت داستانی واقعی را که برای خلبانی در اروپا رخ داده است در این بخش ذکر می نمایم که انجام چنین رخ دادی کاملاً " باور نکردنی است ولی حقیقت دارد .

روزی یکی از خلبانان جنگی با هواپیمای خود در حال انجام پرواز آزمایشی بر فراز کوههای آلپ بود که ناگاه موتور هواپیمایش دچار نقص فنی شد و او با اجازه برج فرودگاه هواپیما را ترک کرد و از آن بیرون پرید به امید اینکه پس از خروج از هواپیما با کشیدن بندی که او را به صندلی متصل نموده است اولاً " صندلی را از خود جدا کند و ثانیاً " چتر نجات او باز شود . خلبان سانحه دیده و حشترزده که همچنان در فضا معلق بود ، کوشید تا بندها را بگشاید و چترش را باز کند ، ولی هر چه تقلا کرد ، موفق نشد که صندلی را از خود جدا سازد و با همان حالت از ارتفاعی بسیار بالا با سرعت و به حالت سقوط آزاد اجسام به کوه یخی برخورد کرد . هلیکوپترهای نجات پس از مدت زمان کوتاه او را زنده در دامنه کوه پر برف و یخ زده آلپ می یابند ، در حالیکه چترش باز نشده بود و توانسته بود خود را سالم از آن ارتفاع به دامنه کوه برساند .

آیا چنین اتفاقی را نمی توان تقدیر زنده بودن وی دانست ؟

به طوریکه خود خلبان بعداً " اظهار داشته بود پس از آنکه متوجه می شد که چترش باز نمی شود از فرط ترس و وحشت بیهوش می شود و ناخواسته به قله کوهی پر از یخ برخورد می کند که زاویه تماسش با کوه طوری بوده که هیچ ضربه ای در این برخورد به او وارد نمی آید و فقط باعث سر خوردنش از بالا به پائین می شود . همانطور که صندلی به پشتش بسته بوده تا دامنه کوه سر می خورد و در دامنه سرعت کم شده و متوقف می شود و پس از مدتی به هوش می آید و خود را کاملاً " سالم و بدون عیب در دامنه کوه پر از یخ و برف می یابد .

مشابه چنین اتفاقاتی را می توان فراوان ذکر کرد که هر یک از آنها بسیار شنیدنی و

شگفت آور است *

منظور از بیان چنین مثالهایی این است که اکثر اتفاقاتی که در زمان حیات بشر رخ میدهد مربوط به تقدیر و سرنوشت او است و روح هر بشری در تقدیر وی دخالت مستقیم دارد. این قدرت روح است که اکثرا " اختیار جسم را به دست می گیرد و به او دستور می دهد و راهنمائی می کند. قدرت اصلی روح بشر چه در زمان حیات و چه پس از مرگ در اثر اراده و خواست نیروی لایزال کائنات و روح بزرگ جهان هستی است. *

منظور از بیان این مطلب که قدرت اصلی در دست روح است به این معنی نیست که جسم بشر در زمان حیات از خود هیچگونه اختیار و یا اراده و سلیقه ای را ندارد. هرگز چنین قصدی در بین نیست، چون همانطوریکه قبلا " نیز بیان شد بشر دارای قدرت روحی و قدرت جسمی است و هر کدام از آنها دارای شخصیتی جداگانه اند که تقریبا " با هم اختلاف زیادی دارند که در مبحث مربوط به خود شرح داده شده است. *

آیا تا به حال شنیده اید که هنگام بروز گرفتاریهایی که کسی قدرت اندیشیدن و یا حل آن را ندارد، بعضی از افراد می گویند که باید از انجام عمل منصرف شوید تا زمان خود به آهستگی گره از آن بگشاید و گرفتاری را رفع کند؟ و یا اظهار می دارند حال که قدرت انجام آنرا نداری به دست تقدیرش بسپار تا گره از آن بگشاید. این زمان نیست که این عمل را انجام می دهد و واقعا " گرفتاری چند روز قبل را که تقریبا " غیر قابل تحمل بود حل می کند و اگر امروز می بینیم که هیچ اثری از آن به چشم نمی خورد و کاملا " رفع شده و حتی به دست فراموشی نیز سپرده شده است، این مرحله تقدیر بوده که در آن امر دخالت مستقیم کرده و گره از آن گرفتاری عظیم را گشوده به طوریکه امروز حتی یادی از آن هم نمی کنیم.

اکثر افراد می گویند که بشر در هر زمینه ای فکر و اندیشه و آزادی عمل و رفتار دارد ولی در اصل چنین نیست و در این باره محدودیت هایی نیز وجود دارند و هرگز کسی قادر نخواهد بود از آن حد تجاوز کند. آزادی فکر و عمل بشر را می توان به آزادی یک مسافر هواپیما تشبیه کرد. این مسافر هواپیما قادر است در داخل هواپیما از جای خود بلند شده و در داخل

هوایما به دیدار دوستان و آشنایان برود و یا در گوشه ای استراحت کند و یا به تماشای فیلمی بنشیند و گاهی هم غذاهای گوناگون صرف کند ولی هیچ قدرت و اجازه ای برای هدایت هوایما را نخواهد داشت و این خلبان (تقدیر یا سرنوشت) است که او را از نقطه ای به نقطه دیگر که قبلاً" مسیر آن توسط سازمان و یا قدرتی دیگر تعیین شده انتقال میدهد. این خلبان نیز اجازه نخواهد داشت از مسیر تعیین شده که توسط سازمان دیگری به او ابلاغ شده منحرف شود و مسیر را به دلخواه خود تغییر دهد و یا حتی قادر نیست بدون اجازه سازمانهای ذیربط ارتفاع خود را در مسیر تعیین شده تغییر بدهد، اگر زمانی تصمیم گرفت چنین عملی را انجام دهد، باید سازمانهای مربوطه را در جریان امر قرار دهد و در صورت موافقت آنها حتی بتواند ارتفاع مسیر خود را کم و یا زیاد کند.

زمانیکه خلبان قصد پرواز دارد به او نقطه مبدا و مقصد و مسیر را خواهند گفت حتی او قبلاً" می داند که در این مسیر باید از روی چه شهرهایی عبور کند و در مسیر با چه سازمانهایی تماس داشته باشد. جزئیات دیگر نیز به خلبان تذکر داده خواهد شد و او مجاز نیست در طول مسیر از هیچیک از آنگفته ها و یا مقررات سرپیچی کند.

در زندگانی بشر روح نقش همان خلبان را ایفا می کند و جسم مسافر و کائنات، نیرو و یا مرکزی است که مسیر حرکت را به خلبان اطلاع میدهد و در تغییر مسیر زندگانی بشر چیزی به جز روح نمی تواند دخالت داشته باشد ولی جسم مادی که همان مسافر هوایماست فقط اختیار محدودی دارد تا به آرامی مسیر خود را بپیماید و می تواند خود را به هر شکلی که مایل باشد در آورد و از هر غذا و پوشاکی که می پسندد استفاده کند و یا برای خود محل مناسبی را بگزیند و... بی شک اکثر افرادی که این کتاب را مطالعه می کنند در سن عقلی کاملی قرار دارند یعنی یا ازدواج کرده و یا در حال ازدواجند. حال اگر درباره چگونگی ازدواج خود قدری تفکر کنید مشاهده خواهید کرد که این ازدواج بی هیچ دلیلی صورت گرفته یعنی یک اتفاق یا حادثه و یا برخوردی ساده و یا هر نامی که شما مایلید بر آن بگذارید ولی در اصل از نظر کائنات همان تقدیر یا سرنوشت است که این دو نفر را واداشته که با هم ازدواج کنند تا

ضمن زندگانی مشترك و لذت جسمانی ، از این دو نفر نسلی پدید آید و در وجود نطفه آن دو نفر روح دمیده شود و نسل جدیدی از آنان به وجود آید و گرنه منظور از ازدواج فقط ایجاد اجتماع خانوادگی نیست چون همانطوریکه ملاحظه می فرمائید هرگز پدر و مادری تا ابد با فرزندان خود باقی نمانده اند و کمتر فرزندانمانی بوده اند که در زمان کهولت پدر و مادر را رها نکرده و دنبال کار خود نرفته و یا در زمان زندگی از هم جدا نشده باشند ، ولی هدف از این ازدواج به وجود آمدن یک یا چند نطفه روحی بوده است که آنان هر یک دارای سرنوشتی هستند که در اثر این ازدواج بوجود آمده است .

آنچه مسلم است قدرتهای خارق العاده فراوانی در اطراف بشر هست که همگان قادر نخواهند بود از وجود آنها آگاهی یابند و وجود این نیروها جزئی از رازهای خلقت است . این نوع نیروها که قابل درک و لمس نیستند در وجود افراد بشر نهفته است . فرضاً " اگر افراد بشر موفق شوند خود را کاملاً " بشناسند به طور یقین به بخش ناچیزی از نیروهائی که در وجودشان هست پی خواهند برد . امروزه وجود روح در تمام عالم به اثبات رسیده و کلیه کتابهای دینی نیز در گذشته از روح نام برده اند ولی حقایق وجودی آن برای گروه کثیری از مردم در قالب علم محیط گنجانیده نمی شود و از همین روی ناآگاهان آن را دلیلی بر عدم وجود روح می دانند در صورتیکه اگر علم محیط جوابگوی اثر و یا پدیده ای نبود ، دال بر عدم وجود آن آثار نیست .

امروزه در جوامع بشری گروه بسیاری هستند که نمی توانند دلیلی برای گردش زمین ارائه دهند . آیا این بی اطلاعی باعث نادیده گرفتن گردش زمین خواهد بود ؟ علم محیط بشر به مرحله ای نرسیده است که بتواند پدیده های کائنات و نامرئی هارا کاملاً " به اثبات برساند و شاید هزاران سال دیگر هم قادر به انجام چنین کاری نباشد . ضعف علم بشر در مقابل علوم محاط و عدم توانائی در اثبات ذره ای از دریای عالم هستی ، دلیلی بر عدم وجود قدرتهای ماوراء طبیعه نخواهد بود .

امروزه با توجه به علم محدود و ناقصی که در اختیار بشر قرار دارد ، حقایق بسیاری در

اطراف زندگانی ما هست که غیر قابل رویت و توصیفند ولی هرگز منکر وجود آنها هم نمی‌توانیم باشیم، مانند قدرت مغناطیس که در تمام نقاط وجود دارد ولی قابل رویت نیست. آیا می‌توان گفت چون این نیرو با چشم قابل رویت نیست ما باید منکر وجود آن باشیم؟

باید کاملاً " به خود اعتماد داشته باشیم و بدانیم که در وجود ما نیروهائی نهانی هست که نقش بسیار شگفت‌انگیزی را در زندگانی ما ایفا می‌کنند، این نیروها اکثراً " سازنده و تکامل بخش حیات بشر است که یکی از آنان قدرت تقدیر و سرنوشت است که نقش بسیار مهمی را در زندگانی ما ایفا می‌کند و گاهی بشر را به دنبال خود میکشاند.

زمانیکه افراد بشر در خود فرو می‌روند و بطور منطقی و با عقل و فهم، وجود خود را بررسی می‌کنند، در می‌یابند که شعور باطن به آنان حکم می‌کند تا تقدیر را در طول زندگانی خود بپذیرند و گاهی هم بدون چون و چرا از آن پیروی کنند. چون گاهی اتفاق می‌افتد که بشر موظف است کلیه اختیارات خود را به دست تقدیر و سرنوشت بسپارد چون در بسیاری از مواقع مشاهده شده است که فعالیت‌های اضافی برای انجام عملی و یا جلوگیری از آن بی‌فایده بوده است و اقدامات انجام شده هیچگونه تاثیری در حدوث و یا خنثی کردن وقایع نداشته است و تمام اقدامات بدون نتیجه‌گیری دلخواه خاتمه پذیرفته و یا کار تصور نشدنی و یا عمل نشدنی، پس از مدتی خودبخود انجام شده است.

نگردی چیره بر کس گر به تدبیر
رهایش کن سپارش دست تقدیر

تقدیر عبارت است از سلسله اعمال و حالات و رفتار و آثار و حوادثی است که از بدو تولد به صورت رشته‌های به هم پیوسته در مسیر زندگانی افراد مختلف بشر قرار می‌گیرد و یا قدرتی لایزالی به طور ناخواسته آنها را به سوی خود می‌کشاند به طوری که هیچ قدرتی در مقابل آن تاب مقاومت را نخواهد آورد و در نهایت تابع و مطیع تقدیر و سرنوشت خواهد شد.

آیا به سادگی می‌توان به اساس این نیروها در جهان پی برد و فهمید که این قدرتها از کجا نشأت می‌گیرد و چگونه افراد بشر را به دنبال خود می‌کشاند و همگان بدون هیچ اعتراض و

مقاومتی آن را می پذیرند؟ چنانچه تقدیر و سرنوشت در زندگانی افراد بشر دخالتی نداشت، چه چیزی می توانست جایگزین آن شود؟ آیا تقدیر ریشه ای است یا به طور ناگهانی و اتفاقی در بعضی از حوادث روی میدهد و مسیر زندگانی را به طور کلی دگرگون می سازد، در صورتیکه هرگز انتخاب چنین مسیری خواست افراد نبوده است؟ در اکثر واقع منطبق افراد نمی تواند هیچ دلیل و برهانی درباره اتفاقات ناخواسته ای که در زندگانی آنان رخ می دهد را ارائه کند.

گروهی از افراد به علت ممارست زیادی که در زمان حیات خود انجام داده اند و وجود جسم را در خود نادیده گرفته و قدرت روحی و معنوی خود را افزایش داده اند گاهی هم قادرند از جسم مادی خود خارج شده و خود را یک گام به حقیقت حیات نزدیکتر کنند. آنها بنا به خواست خداوند روشن بین می شوند و به برخی رویدادهایی که در آینده رخ خواهد داد پی می برند و گاهی هم حقایقی را بازگو می کنند که باور آن برای نا آگاهان بسیار دشوار است، ولی اغلب مشاهده می شود که با واقعیت ها کاملاً "مطابقت دارند". این افراد اگر چه ظاهراً از نظر زندگانی مادی در حال زیست هستند، اما با نفوذ در آینده به سیر در آن می پردازند، از این گروه می توان برخی از مرتاضها را نام برد.

گروهی دیگر به علت حالت مدیومی قادرند در بعضی از مواقع از آینده دیگران باخبر شوند و برخی از اتفاقات آینده را از طریق الهامات روحی که همان مدیومی است باز گویند. این مدیومهای الهامی قادرند از وسایل مختلفی برای بازگو کردن مطالبی که به آنان الهام می شود استفاده کرده و نظریات و خواسته های ارواح را برای دیگران باز گویند. زمانی که در زندگانی به چنین افرادی برمی خوریم که زندگانی گذشته و حال ما را که تقریباً "از آن آگاهییم با مهارت و دانائی تعریف می کنند و سپس با نگرش در زندگانی آینده افراد شمه ای از آن را نیز بازگو می کنند، با قدری حقیقت بینی در می یابیم که اینان زندگانی حال و گذشته ما را بهتر از خودمان می دانند و گاهی هم به نکاتی توجه نشان می دهند که شخص شنونده آن را فراموش کرده و به خاطر نمی آورد و با مراجعه به سوابق و بزرگترها به

حقیقت گفتار گوینده پی خواهند برد.

در چنین مواقعی باید قدری عمیق تر به اصل مطلب توجه نشان داد و باید از خود پرسیم که چگونه ممکن است فردی که برای اولین بار و احتمالاً "آخرین مرتبه کسی را ملاقات کرده باشد به تمام رویدادهای حال و گذشته و آینده وی واقف باشد و کلیه اتفاقاتی را که در زندگانی او رخ داده را بداند، مگر ممکن است کسی گذشته و زمان حال کس دیگری را که برای اولین بار او را ملاقات کرده است به این دقت و سرعت و بدون مراجعه به زندگانی خصوصی وی باز گو کند؟ یاد آوری چنین حقایقی که در گذشته برای افراد پیش آمده است را والدین از یاد آوردن آن عاجزند ولی یک فرد که تازه از راه رسیده تمام گذشته کسی را کاملاً می داند.

آیا چنین اظهارات و پدیده هائی که گاهی در مسیر زندگی افراد پیش می آید شگفت آور نیست و آیا با وجود این نیروها و قدرتهائی که به وسیله بعضی از افراد اعمال میشود، نباید درباره حقیقت مطالب اظهار شده به طور بنیادی بررسی کرد و به آن توجه کرد؟

واقعه زیر در سال ۱۳۶۶ برای یکی از دوستانم که برای انجام مأموریتی به هندوستان سفر کرده بود رخ داده است: دوست من قبلاً "خلبان نظامی بود و پس از خروج از خدمت دوباره به عنوان خلبان در سازمانی به فعالیت پرداخت و در آن سال برای مأموریتی به هندوستان اعزام شده بود. پس از بازگشت، روزی به دفتر کارم آمد و چون شناخت کاملی از چگونگی و حالات من داشت یکی از بزرگترین پدیده هائی که در عمر خود دیده و باعث حیرت و تعجبش شده بود را برای من تعریف کرد. او چنین اظهار داشت: روزی برای انعقاد قرار دادی به یکی از سازمانهای دولتی هندوستان در دهلی مراجعه کرده بودم، پس از پایان کار مذاکرات برای رفتن به هتل سوار اتومبیل شدم. شخص ناشناسی که بعداً مشخص شد مرتاض است و در آن نزدیکی بود با من سوار اتومبیل شد و از من خواست که بدون هیچ چشمداشتی اجازه دهم تا آینده مرا بیان کند.

در این موقع راننده اتومبیل در صدد بر آمد که آن مرد را از اتومبیل خارج کند، ولی من

اظهار تمایل کردم و گفتم که حاضرم به حرفهایش گوش فرادهم * مرد ناشناس نخست درباره گذشته ام حرف زد و سپس از زمان حال و حتی علت آمدنم به هندوستان و مسافرت بعدی و مقصدم مطالب را بیان داشت که همگی صحیح بودن * چند لحظه بعد اظهار داشت که حاضر است تا آینده ام را بطور کامل بازگو کند * به طوریکه دوستم تعریف می کرد در آن زمان از وحشت شنیدن حقایق در کشور بیگانه و توسط آدمی معمولی موی بر اندامش راست شده بود و از او خواهش می کند که آینده اش را بازگو نکند * سپس مرتاض هندی از اتومبیل خارج شده و راه خود را در پیش می گیرد، و از او دور می شود *

هر کس در زمان حیات خود مشابه چنین اتفاقاتی را بارها دیده یا خوانده و یا شنیده است، هر چند رویداد فوق جزء حوادث استثنائی دنیا نمی باشد، اما فقط برای پی بردن به برخی از حقایق آن را نقل نمودم *

چگونه ممکن است یک مرد عادی در هندوستان اسم و شهرت و اتفاقات رخ داده در زندگانی یک فرد عادی ایرانی را بداند؟ آیا اطلاعات چنین افرادی شامل تمام گوشه و کنار جهان است یا در محدوده بخصوصی عمل می شود * تصور می رود که برای چنین افرادی فرد یا محل بخصوص مطرح نباشد و در مورد هر فردی آنان قادرند روشن بینی داشته باشند و اگر چنین است به چه علت امکان وجود چنین حقایقی میسر است؟ چگونه ممکن است در آن سوی جهان از حرکت بعدی شخص دیگری که از محلی دور به آنجا آمده و قصد سفر به نقطه دور دیگری را دارد که حتی خانواده اش از آن مسافرت آگاهی ندارند باخبر باشد و حقیقت را بداند؟

علم و معرفتی که بشر در حال حاضر بر آن آگاهی دارد هرگز نمی تواند جوابگوی چنین پرسشهایی باشد و یا آن را با منطق و استنتاج محیط مطابقت دهد و آن را تأیید یا رد کند ولی در عمل مشاهده می شود که هزاران نیروی نامرئی و غیر قابل تشخیص و رویت در این جهان وجود دارند که در هر زمانی در گوشه ای از جهان به خود نمائی می پردازند و وجود خود را به رخ عالم بشریت می کشند *

ما عملاً " می بینیم که در عالم نیروهائی نامرئی و نهفته ای وجود دارند که گاهی بشر قادر است آینده را به طور واضح ببیند و باز گو کند • گروهی هستند که پیش از وقوع هر حادثه ای در جهان آن را پیشگویی می کنند و از رخدادهائی که در آینده نیز به وقوع خواهند پیوست خبر میدهند و گاهی هم به نکاتی اشاره میکنند که ذهن بشر هرگز قادر به تشخیص آن نخواهد بود • علت وقوع چنین وقایعی که در زمان حیات برای اشخاص رخ می دهد معمولاً "مشخص است و تا اندازه ای می توان به وجود اکثر آنان پی برد و در زمان بیداری و سلامت با چشم تن آنها را دید و از وجود آنان آگاه شد ، ولی دیدن هر یک از آنان شرایط و حالات خاصی دارد که برای دستیابی به آنها باید کلیه شرایط محیطی فراهم شود • دسترسی به این نیرو و رموز کلیدهای بخصوصی لازم دارد که تمام آنها در اصل در نهاد بشر نهفته است ، ولی اکثر قریب به اتفاق مردم از وجود چنین قدرتهائی در وجود خود بی خبرند و حتی تا آخر عمرشان هم قادر نخواهند بود به ذره ای از آن دست یابند و از آینده خود مطلع شوند •

اکثر عوامل و اتفاقات در زندگانی افراد بشر طبق نیروی مرموز تقدیر اتفاق می افتد • بروز چنین حالتی از کنترل شخصیت مادی بشر خارج است و هرگز نمی تواند رخ داد چنین وقایعی را مهار کند •

در بعضی از جوامع بشری جهان کسانی یافت می شوند که ضمن گمنامی و گذران زندگی و معیشت عادی حتی در فقر و تنگدستی ، به یکی از بزرگترین و زیباترین شگفتیهای جهان هستی ، که همان آینده نگری و روشن بینی روحی است ، دست یافته اند و در هر زمان به آسانی قادر خواهند بود از زندگانی افراد بشر آگاهی یافته و حقیقت آن را باز گویند •

افرادی که به اثرات سرنوشت و تقدیر در زندگانی معتقد نیستند ، تصور می کنند که قادرند تمام نظریات و خواسته های خود را در زمان حیات به مرحله اجرا بگذارند و هیچ عاملی سبب نخواهد شد که تمایلات باطنی آنان انجام نشود ، ولی در نهایت امر متوجه می شوند که خواسته های آنان به صورت دیگری جلوه گرمی شود و هرگز با تمایلات و خواسته هایشان مطابقت ندارد و حتی گاهی هم کاملاً بر عکس عمل شده است • نیروی تقدیر و سرنوشت

همیشه برای افراد سازنده و در مسیر خواسته و امیال آنان نخواهد بود. گاهی هم این نیرو عکس خواسته های بشر شکل می گیرد و به روش خود عمل می کند. بشر باید به حقیقت وجود و قدرت حیات پی ببرد و بداند که در عالم نیروهای باز دارنده ای هست که گاهی مانع انجام عمل و یا کاری می شوند و هیچکس در زندگانی خود قادر نخواهد بود مانع سرنوشت روحی خود شود ولی در مورد شخصیت جسمی قادر است تغییراتی بنا به خواست و دلخواه خود بوجود آورد.

درباره تقدیر و سرنوشت از روح نگهبان خود سؤال کردم، ایشان چنین جواب دادند: "تقدیر و سرنوشت روحی به دست خداوند متعال است و این روح است که باعث بروز آن می شود نه جسم و البته اتفاقات ناخواسته ای را هم باعث شود. جسم دارای پنج حس است که پاسخگوی احساسات بشری نیست. احساس پنجگانه بشری هرگز درکی از تقدیر نخواهد داشت."

از یک سو، وقتی که می دانیم ارواح از حقایق وجودی حیات کاملاً "آگاهند و پس از مرگ هم به این صراحت و خوبی تقدیر زندگی بشر را تعریف می کنند و باعث راهنمایی ما می شوند، پس دیگر نباید نگران زندگی خود و بستگان باشیم، چون زندگانی روحی بشر در بدو انعقاد نطفه و دمیده شدن روح از نظر مرگ و تولد و خوبی و بدیها توسط خداوند متعال مشخص شده و جسم بشر تقریباً "مسئول اجرای فرامین و خواسته های روحی است" از سوی دیگر چون بشری که برای زندگانی خاکی خلق شده است، باید در زمان حیات خود به تکامل روحی دست یابد، این سیر تکامل برای روح مشخص است و می تواند در زمان حیات تحت تأثیر ماده و جسم قرار نگیرد و از مسیر اصلی تکاملی خود خارج نشود. گاهی هم اتفاق می افتد که از مسیر خود منحرف شده و خواسته های جسم را که تمایل به ماده و ماده پرستی است دنبال می کند.



خط پیشانی

از آمدن و ماندن و رفتن ، چو کمان را
 آورده جهان داده به تن قدرت جان را
 از نیک و بدو خیر و شر و روح و روان را
 پس گفته بسوزم پس برون همه جان را
 خواهم که گذارم به کفش ذره جان را
 آنگه بنویسد به خطی نقش جهان را
 خطی که نهان کرده در آن ، راز کیان را
 تقدیر من است اینکه نوشته همه آن را
 کس کی بتواند که بخواند خط آن را
 بنوشته بر عالم همه اسرار نهان را
 دانم که رهاند ره او ، خانه جان را
 هر مرغ سحر داده بر او جسم و روان را
 یک قوم دگر داده ز کف تاب و توان را
 اندر طلبم تا که دهد اصل مکان را
 زیرا که نمایانده به من قدرت آن را

خلقت همه راز است و نداند کسی آن را
 از آمدن ما به جهان کی خبری بود
 بنوشته به پیشانی هر کس همه اسرار
 خود لغزشی افکنده به تن در همه ایام
 از بهر چه مانم به جهانی پر از اسرار
 طالب نبود ، بنده تولد شود از پیش
 یا خطی ز ازل بسته به پیشانی ما نقش
 از خلقت تن تا به کنون ، جمله دویدهم
 پیشانی من نقش خط از آنهمه خط است
 مردم همه غافل ز وجود مه و خورشید
 آسوده به آن راه روم کوبنمایند
 تنها نه من افتاده به سر پنجه شاهین
 یک سلسله اندر ره دیدار جمالند
 خون می چکد از دیده و با چشم پر از خون
 تا آخر عمرم نکشم منت خورشید

هر ره که روی رهبر من راه نکوئی است
 از روز ازل او بنوشته ، خط آنرا

واکنش حیوانات در مقابل ارواح و جسم اثیری

در کره زمین حیوانات مختلفی زندگی می کنند که هر یک از آنان دارای قدرتهای بخصوصی هستند که از فهم و درك و تصور بشر به دور است و اگر خداوند متعال کلیه این قدرتها و هوش و ذکاوت و احساس را در یکی از انواع مخلوقات خود جمع می کرد مسلماً این نمونه جزء خارق العاده ترین و عجیب ترین مخلوق خداوند به شمار می آمد *

اگر زندگی موجودات مختلفی را که در زمین و آسمان و دریا زندگی می کنند مطالعه کنیم، درباره هر یک از آنها به شگفتیهائی می رسیم که تصور آن هرگز برای بشر مقدور نیست یا گاهی احساس و ادراکی در جانوران مختلف می یابیم که بشر فاقد آنهاست *

زمانیکه در مقام مقایسه این نوع ادراك بین بشر و سایر موجودات بر می آئیم، متوجه می شویم بشری که خود را اشرف مخلوقات می داند و هیچ موجود زنده ای را به جز خود در سطح کره زمین قبول ندارد، در برخی از موارد یک صدم هوش و ذکاوت و احساس و تشخیص برخی از حیوانات را هم ندارد *

بشر با علم موجود خود توانسته درباره زندگی گروه بخصوصی از حیوانات تا اندازه ای بررسی و تحقیق کند و هرگز از زندگانی تمام حیوانات عالم به طور دقیق و قطعی آگاهی نیافته است * هنوز اسرار فراوانی در زندگانی سایر موجودات جهان وجود دارد که بشر حتی نتوانسته است به ظاهر قضیه و حالات برونی آنان پی ببرد *

فرضاً بشری که خود را اشرف مخلوقات می دانسته و می داند، هرگز قادر نیست پیش از وقوع زلزله و یا سایر بلیات و اتفاقات آسمانی، از آنها آگاهی یابد * در صورتیکه مشاهده می کنیم اکثر حیوانات قدرت درك چنین وقایعی را به خوبی دارند و پیش از وقوع زلزله خود را

به محل امن و مطمئنی می رسانند *

درست است که بشر را به عنوان اشرف مخلوقات شناخته اند ، ولی زمانیکه به عوالم و حالات روحی بشر توجه کنیم ، در خواهیم یافت که هر فردی در بدو خلقت به صورت بشر زائیده می شود و پس از تسلط بر روح و امیال و نفسانیات به آدمیت گرایش پیدا می کند و در صورتیکه بتواند خود را از منجلا ب جسم و مادیات نجات بدهد و به معنویات و حالات روحی و نفسانی مثبت پردازد می تواند خود را به انسانیت برساند * کسی که توانسته در زمان حیات به واقعیات زندگانی پی ببرد و حقیقت حیات و مرگ را نیز بپذیرد و در هیچ مکانی از حضور و وجود خداوند غافل نباشد ، اشرف مخلوقات عالم است ، نه بشری که از بدو تولد چشم او به جز مادیات و مردم آزاری و خرابکاری و عقده و حسادت و غیره ، چیز دیگری ندیده و در طول حیات خود به جز شهوات و خواسته های جسمانی به هیچ عمل دیگری نیندیشیده است * هرگز چنین بشری نمی تواند خود را اشرف مخلوقات خداوند بداند *

در علم تیره شناسی گیاهان و موجودات هر گروهی که از یک خانواده باشند آنان را در یک تیره بخصوصی قرار می دهند * در این زمینه نیز بشر از تیره انسانی است و فرق او با سایر موجودات در این است که در زمان حیات با قدرت روحی خود قادر خواهد بود خود را به انسانیت برساند ، ولی سایر گروهها و تیره ها که خوی حیوانی بیشتری دارند این قدرت را ندارند و تا زمان مرگ و نابودی می بایست در همان تیره مشخصه خود باقی بمانند و جای خود را در آن قسمت حفظ کنند *

بشر گاهی از حرکات و تغییر حالت برخی از حیواناتی که در اطراف او هستند در مواقع بروز بلیات شروع به فعالیت و دویدن و انتخاب محل امن و مناسبی می کنند ، متوجه بروز برخی از بلیات آسمانی می شود و اکثر مواقع هم معنی این حرکات را در حیوانات نمی داند و در نتیجه اقدامی نمی کند و جان خود را از دست می دهد *

گروهی دیگر از حیوانات و پرندگان شکاری در طبیعت (مانند جغد) قادرند در تاریکی مطلق همه چیز را به خوبی ببینند و حتی اشیاء را از فواصل بسیار دور تشخیص دهند ، در

صورتیکه در خلقت آنها نیز مانند سایر حیوانات دو چشم و یک مغز به کار رفته است • پس چه اختلافی در طبیعت جسمی آنان وجود دارد که بعضی از حیوانات که بشر هم یکی از آنان است در تاریکی قادر به دیدن پیش پای خود نمی باشند و دیگری با مهارت خاصی قادر است شکار کوچک خود را به دام بیاورد •

مثالهای بسیار زیادی درباره چگونگی زندگی و قدرت حیوانات وجود دارد که از بحث این کتاب خارج است و مثالهای فوق نیز به منظور جمع بندی و در نتیجه گیری آتی در این بخش آمده است •

به طور کلی باید گفت که اولاً اکثر حیوانات از نیروهائی برخوردارند که به هیچ عنوان در وجود بشر نیست و اگر هم این نیروها در او نهفته باشد بسیار کم و ناچیز است • ثانیاً اکثر حیوانات به نسبت بشر دارای قدرت بینائی شگفت آوری می باشند که هرگز در ذهن نخواهد گنجید یعنی قادرند در تاریکی مطلق به راحتی زندگی کنند و برای زیستن احتیاجی به نور ندارند • امروزه با توجه به علوم مختصری که بشر توانسته است از عالم موجودات و جانداران به دست آورد، ثابت شده است که چشم برخی از پرندگان مثل دوربین ها و اشعه مادون قرمز و یا ماوراء بنفش عمل می کند چون از نظر علمی امروزه با این دو نور می توان در تاریکی مطلق همه جا را دید و حتی از اشیاء عکسبرداری کرد به نحوی که عکسها کاملاً واضح و خوانا تصویر شده باشند •

ثالثاً نیروهائی که در اکثر حیوانات وجود دارد هرگز در وجود بشر نیست و گهگاه فقط بخش مختصری از آن در بشر جلوه گری می کند و گاهی هم برخی از افراد قادرند با استفاده از این نیروها که در وجود آنان نهفته شده است برخی از نادیدنیها را با چشم تن بینند و بر بسیاری از شگفتیهای موجود عالم دست یابند •

برخی از این نیروهائی را که در خارج از احساس پنج گانه بشر قرار دارند، آنها را نیروهای ماوراء طبیعه یا محاط می نامیم • این نیروها در کلیه افراد بشر وجود دارد و آن نیروی مدیومی و یا روشن بینی است که بعضی از افراد با پرورش و تکامل این قسمت به سادگی قادر خواهند

بود با ارواح زنده و یا رفتگان در تماس باشند و گاهی با آنان مکالمه و گفتگو بنمایند و یا آنان را ببینند *

برقراری تماسهای مستقیم و تجسیدی برای افراد که در این زمینه نیز فعالیت هایی دارند به سادگی و بدون تدارك و مقدمات کارهای اولیه فراهم نخواهد شد و این پدیده ها بجز در شرایط خاصی بروز نخواهند کرد. ولی با توجه به نیروهای مرموزی که در برخی از حیوانات وجود دارد، دیدار ارواح تجسد شده توسط آنها بسیار طبیعی و معمولی است * با توجه به آزمایشهایی که روی برخی از حیوانات انجام گرفته می توان به این نتیجه رسید که چشم برخی از حیوانات دارای اشعه ای مادون قرمز است که قادرند به طور معمول ارواح را در اطراف خود مشاهده و یا حس کنند *

از حیواناتی که مورد آزمایشهای روحی قرار گرفته اند می توان سگ و گربه را نام برد * البته دلیل آنهم بسیار ساده است چون این حیوانات خانگی و اهلی هستند و در مجالس مختلف هم حضور می یابند و در هر نقطه ای که صاحبشان باشند، کنار آنها خواهند نشست * گاهی هم بر منازلی که جلسات تماس با ارواح برقرار است، پس از حضور ارواح در محل، حاضران جلسه به این نکته توجه کرده اند که این حیوانات حالت نا آرامی پیدا می کنند و قصد ترك آن محل را دارند * پس از آزمایشهای مکرر در این زمینه، متوجه شده اند که آنان قادرند ارواح را بصورت تجسیدی ببینند و به همین دلیل قصد خروج از محل را دارند *

حال باید توجه کرد که به چه علت حیوانات در مقابل ارواح از خود واکنش نشان می دهند و قصد فرار از آن محل را دارند و یا حالت آنان در جلسات روحی تغییر پیدا می کند و نا آرام و وحشت زده می شوند * برای حل این معما از روح حاضر در جلسات که در نوشتن این کتاب مرایاری می فرمایند سؤال شد و ایشان در پاسخ چنین اظهار داشتند :

"سیالات تشکیل دهنده ارواح از نوع سیالات حیوانی بالا و مافوق قدرت است در صورتیکه سیالات تن پوش حیوانات از نوع پست است به همین دلیل هم حیوانات در مواقع برخورد با ارواح، تحمل اشعه سیالات ارواح را ندارند و به همین دلیل می کوشند خود را از

این تشعشات و سیالات دور کنند و گمان آنان بر این است که قدرت مافوق باعث خواهد شد که آسیبی به آنان وارد شود . "

وجود ارواح نامرئی در جلسات باعث می شود که حیواناتی مانند سگ و گربه که در محل حضور دارند محل را ترك نموده و از اطاق خارج شوند . حتی گاهی مشاهده می شود که در صورت ممانعت از خروج ، این حیوانات حالت درنده و وحشی پیدا می کنند و می خواهند خود را از آن محیط خلاص کنند .

در جلسه ای که تعدادی از افراد خانواده ای حضور داشتند ، گربه ای هم در گوشه اطاق لمیده بود پس از اینکه توسط کتابت با روحی تماس برقرار شد ، مشاهده شد که حالت گربه دگرگون گشت و با سرو و صدا و حالتی دفاعی از اطاق خارج شد و ساعتها به محل خود بازنگشت .



یگانه غایب

اندر همه جان‌نوید جان است
 نرگس به فسونگری عیان است
 تا ساقی و باده در میان است
 و آنجا که ز چشمه ، می روان است
 مستی بر عارفان گران است
 مستی برشان از آن زمان است
 چون مستی تو بر او عیان است
 گرمست می از کف زمان است
 هر لحظه به حال امتحان است
 آسوده دلی که سوی آن است
 بی می دم زندگی گران است
 عزت چو بود در این مکان است
 چون عشق جهان در آن میان است
 کی خانه فاضلان چنان است
 گری خبر از همه زیان است
 او با خبر از همه نهان است

فصل گل و باغ و بوستان است
 بس لاله دمیده اندر این دشت
 خوشتر نبود ز باده نوشی
 هرگز نتوان زمی بریدن
 مستی نکنند هوشمندان
 چون خود ز ازل تمام مستند
 مستانه مرو به نزد درویش
 بر کس منگردمی ز پستی
 آن می زده که بنزد صوفی است
 می خانه عشق دل خرابات
 آنجا همه عیش دل مهیاست
 دیدار رخ یگانه غایب
 با عقل بدن مرو به پیکار
 کوته نظران اسیر گلزار
 آگه نبود کسی ز هستی
 بیهوده مکن تو خنده بر مست

از دست جفای یار هم خون
 رهبر همه شب در این مکان است

روح حیوانات و گیاهان

همانطوریکه قبلاً بیان شد، وجود بشر از سه قسمت کاملاً متمایز نسبت به یکدیگر تشکیل شده که فقط جسم او برای همگان قابل رؤیت است ولی روان پوش یا جسم اثیری و روح کسی در حالت عادی دیده نمی شود مگر شرایط بخصوصی فراهم آید تا بتوان این دو عنصر را خارج از جسم مادی مشاهده کرد.

در زنجیره خلقت، بشر نیز نوعی حیوان است، منتهی حیوانی ناطق و متفکر که در ساختمان ظاهری بدن وی تغییراتی نسبت به سایر حیوانات مشاهده می شود ولی از نظر وجودی یعنی همان سه قسمت تشکیل دهند، تفاوت چندانی با سایر حیوانات ندارد.

کلیه حیوانات عالم در نوع خود به صورت کامل آفریده شده اند و حتی در برخی موارد دیده شده که بعضی از حیوانات به مراتب کامل تر و زیباتر از بشر خلق شده اند، کما اینکه اگر قسمتی از بدن بعضی از حیوانات به دلائلی قطع شود، قادرند پس از زمانی آن عضو از بین رفته را ترمیم کنند و پس از مدتی صاحب عضوی کاملاً مشابه عضو قبلی بدن خود باشند، در صورتیکه ساختمان بدن بشر هرگز اجازه چنین عملی را به او نمی دهد و حتی بازسازی یک دندان هم برای او مقدور نیست.

حیواناتی که با این رشد و قدرت در عالم زندگی خود را می گذرانند باید از نظر خلقت چون بشر دارای ریشه ای روحی باشند و زندگانی خود را با قدرت روح بگذرانند.

آنچه مسلم است روح حیوانات از نظر سیر تکاملی و مرحله رشدی با روح افراد بشر قابل قیاس نیست و در سطح بسیار پائین تری قرار دارد. چون حیوانات در زندگی مادی خود به رشد عقلی کمتری در مقایسه با بشر دست یافته اند و این نسبت عقلی در بین جانداران نیز تفاوت چشمگیری دارد، برخی از آنان در رشد و تکامل عقل و ادراک در حد پائین تری قرار

دارند.

بشر در زمان حیات خود از دو نیروی تعقل و ادراک برخوردار است که ضمیر آگاه نامیده میشود، آنچه که مسلم است کلیه حیوانات از ضمیر آگاه برخوردارند و وجود این نیرو در برخی از حیوانات با هوش مانند سگ و اسب و گربه و میمون و اکثر حیواناتی که آنها را در سیرکها مشاهده می‌کنیم وجود دارند و غیر قابل انکار است، ولی می‌توان گفت که برخی از این حیوانات ضمیر ناخودآگاه هم دارند *

فرضاً سگی که یک بار با کسی آشنا می‌شود و به دلایلی سالها از او دور می‌افتد، پس از چندین سال وقتی که صاحبش را باز می‌یابد، عاطفه و محبت و شناخت قبلی خود را با حرکاتی که انجام می‌دهد به اثبات می‌رساند در صورتیکه اگر این سگ ضمیر ناخودآگاه نداشت، نباید صاحب خود را به یاد آورد، گرچه این شناخت از طریق بوئیدن صورت می‌گیرد. بنابر این در وجود این حیوان عاملی است که خاطره و یا نوع بو را حفظ می‌کند. علاوه بر این حالت گاهی برخی اعمالی را در بعضی از حیوانات می‌توان یافت که بشر از درک و فهم آنها بطور کلی عاجز است. برای مثال پرندگان که سال قبل در یک نقطه از کره زمین سر از تخم در آورده بودند سال بعد برای تخمگذاری به همان نقطه از جهان روی می‌آورند و احتمالاً تخمگذاری خود را در محلی انجام می‌دهند که سال قبل خود در آنجا متولد شده بودند این حالات است که وجود ضمیر ناخودآگاه را در حیوانات نیز به اثبات می‌رساند *

هر چه درجه حیوانیت جانداران پست تر باشد، طبیعت و کائنات نیز برای آنها حالت عقلی و ادراکی در نظر گرفته است و این درجه پستی هر قدر رو به تکامل برود حیوان و جاندار دارای فهم و شعور بیشتری خواهد شد *

کلیه جانداران دارای جسم هستند جسم آنان از مواد بخصوصی تشکیل شده است، ولی حالت روحی جانداران، به خصوص آنان که در رده‌های پائین تری قرار دارند، به طور وضوح بر کسی مشخص نیست. تنها راه حل این معما در این است که در این زمینه از ارواح کمک بگیریم و چگونگی آن را دریابیم به همین منظور از روح حاضر در یکی از جلسات سؤال شد که آیا کلیه جانداران موجود در کره زمین روح دارند و اگر پاسخ مثبت است، وضع

و موقعیت روحی آنان چگونه است ؟

روح حاضر در جواب گفت :

" هر موجود زنده ای که در کره خاکی و یا کرات دیگر زندگی می کند دارای روح است و پس از مرگ روح آزاد می شود و روح آنان در عالم روحی مربوط به خود زندگی خواهند کرد . برخی از این جانداران پس از مرگ سریعاً به جهان مادی باز می گردند و گروهی دیگر که تکامل روحی بیشتری یافته اند ، پس از مدت زمانی دوباره به ماده متصل می شوند و حیات دیگری را آغاز می کنند . در برخی از جانداران پست ممکن است زمان مرگ تا زمان بوجود آمدن مجدد آنها پیش از چند ثانیه به طول نیانجامد . "

زندگی در تمام کره زمین برای موجودات یکسان است ، یعنی تولد ، حیات و مرگ برای کلیه جانداران برابر است ، ولی باید توجه داشت که مایه اصلی حیات در زندگی موجودات چیست و از کجا تأمین شده است .

اصولاً لازمه حیات وجود روح است . یعنی در وهله نخست می بایست در زندگی کلیه موجودات زنده روح وجود داشته باشد . زمانیکه روح در کالبد موجودی جای گیرد ، باید رابطه جسم و روح و تن پوش و یا جسم اثری نیز در حیات آنها وجود داشته باشد تا روح در آن جای گیرد و بر جسم حکومت کند . پس کلیه موجودات زنده نیز مانند بشر دارای جسم اثری هستند و پس از مرگ هم فنا نخواهند شد و پس از تکامل روحی ، حالت آنها تغییر خواهد یافت و به اشکالی دیگر در عوالم حیات عالم ظاهر خواهند شد .

داروین نخستین کسی در جهان بود که نظریه تکامل را ابراز داشت . او بر این باور بود که بشر ، نسل تکامل یافته میمون است و در این باره نیز استدلالهایی کرد که برخی از دانشمندان و محققین فیزیولوژی ، بعدها با مقایسه اسکلت و حالات میمونها نظریه وی را تأیید کردند .

از روح دانشمند حاضری در جلسه روحی سؤال شد که آیا ارواح نظریه داروین را تأیید می کنند و بشر از تکامل سایر جانداران بوجود آمده است ؟ وی در پاسخ چنین گفت :

" بشر به زعم متفکر بودن و توانایی در حرف زدن ، نوعی حیوان است و کلیه حیوانات جزء

موجودات زنده عالم محسوب می شوند • موجودات زنده در اصل آفرینش به جز اختلاف شکل ظاهری ، تفاوت چندانی نسبت به یکدیگر ندارند • وجه تمایز بشر کره خاکی نسبت به سایر حیوانات ، در قدرت ناطقه و نیروی تفکر و درك اوست ، هر چند برخی از حیوانات نیز دارای نیروی فهم و درك و پیش بینی های عجیبی هستند که بشر از دسترسی به آن نیروها عاجز است • درباره نیروی ناطقه بشر هم باید گفت که تمام حیوانات به نحوی با یکدیگر تماس می گیرند • این تماسها یا از طریق اصوات صورت می پذیرد یا توسط امواج و فرکانس و حرارت هایی که از جسم حیوانات متصاعد می شود • در برخی از حیوانات قدرت این امواج به قدری زیاد است که قادرند عواطف درونی را از طریق امواج به دیگری انتقال دهند • بشر نباید کلیه حیوانات عالم را با محدودیتهای کره خاکی بسنجد در صورتیکه در کرات دیگر جهان هستی حیواناتی وجود دارند که قادرند با یکدیگر گفتگو کنند • تکامل حیوانی را نباید فقط با موجودات و جانداران کره زمین مقایسه کرد بلکه به این اصل باید توجه شود که حیوانات بسیار مختلفی در سایر کرات کهکشانیها زندگی می کنند و از نظر ما هیچگونه تفاوت مشخصی ندارند • این تنها خداوند است که اختلاف را تشخیص می دهد •

دلیلی نیست که ارواح جدا شده از جسم موجودات زنده بعدها فقط در همین کره به زندگانی خود ادامه دهند بلکه میلیونها کرات دیگر هست که ارواح بنا به دستور و قوانین روحی به هر نقطه ای از این کرات که فطرت حیات روحی ایجاب کند انتقال خواهند یافت • ولی در مورد سؤال شما باید بگویم که بلی ، چون تکامل حیوانی بشریت است و تکامل بشری هم انسانیت •

در بسیاری از جلسات روحی در زمان تجسد ارواح ، مشاهده شده که حیوانی نیز در آن میان تجسد کرده و شکل ظاهری وی نیز کاملاً مشخص شده است • البته این امر باعث حیرت و تعجب همگان خواهد شد در صورتیکه بروز چنین پدیده های روحی هرگز نباید باعث نگرانی و تعجب شود ، چون همان روان پوش و روحی که در وجود بشر قرار دارد و به عوالم روحی انتقال می یابد ، در حیوانات نیز به همین ترتیب است و برخی از حیوانات با همین

نیروهای موجود روحی به طور ناخواسته در جلسات خود را ظاهر می سازند .
چندین سال پیش یک خانم انگلیسی که در زمان حیات کلیه ثروت خود را به نام سگش
کرده بود فوت شد . این سگ سالها بعد در کنگره روحی انگلستان جزء عزیزترین حیوانات
شناخته شد ، چون حتی سالها پس از مرگ صاحبش باز هم خاطرات و مهربانیهای او را به یاد
داشت . این سگ در زمان خود خواندن و نوشتن را تا حد بسیار ابتدائی فراگرفته بود و
می توانست بعضی از جملات و کلمات را درك کند و با تکان دادن سر و با عو عو کردن پاسخ
صحیح آنرا بدهد .

آن روز در کنگره روح شناسی بین المللی در انگلستان با روح زن ثروتمند تماس حاصل
کردند و از او سئوالاتی چند پرسیدند . منجمله از او سؤال شد که آیا از مردن سگش خبر
دارد؟ روح آن خانم پاسخ مثبت می دهد . مجدداً از او سؤال می شود که آیا از روح سگ
خود با خبر است ؟ جواب می دهد بلی او اکنون نزد من است و در عوالم روحی با یکدیگر
زندگی میکنیم . مجدداً از او سؤال شد که آیا ممکن است سگ نیز با او در این جلسه ظاهر
شود و تجسد کند؟ پس از اندك مدتی سگ او عو عو کنان در کنار صاحبش مشاهده شد . از
نظریات ارواح درباره چگونگی زندگی روحی حیوانات چنین استنباط می شود که وقتی روح
حیوانی به متها درجه ترقی و تکامل حیوانی خود رسید و آمادگی تکامل به شکل بهتری را پیدا
کرد ، در سایر کرات عقب افتاده ای که در کائنات وجود دارد به صورت دیگری به ادامه
زندگی می پردازد و رفته رفته در جهانهای بعدی سیر تکاملی را خواهد پیمود تا زمانیکه به
صورت روحی عالی تری در عوالم روحی بالاتری قرار گیرد .

درباره چگونگی زندگی نباتات نیز اگر مطالعات مختصری داشته باشیم به سادگی
درخواهیم یافت که اکثر نباتات قدرت احساس و درك دارند و حتی علم محدود بشر این نکته
را به اثبات رسانیده است که گیاهان نیز دارای احساس هستند و گاهی احساس گیاهان از
برخی از حیوانات پست نیر بیشتر است ، ولی تاکنون اطلاع کامل و دقیقی از اینکه این احساس
و حتی در بعضی مواقع تفکر گیاهان از چه منبعی سرچشمه گرفته و از آن نیرو کسب می کند و

تا کجا ادامه می یابد و ختم می شود ، به دست نیامده است • اثبات این مطلب که گیاهان دارای حس و قدرت تفکرند امروزه بسیار سهل و آسان است •

خوشبختانه در فیلمهای مستند راز بقا می توان این واقعیت را به وضوح دید • در بعضی از مناطق جهان گیاهانی می روید که به گیاه گوشتخوار مشهورند و به محض اینکه پرنده کوچک یا حشره ای روی برگهای این گیاه بنشیند ، برگهایش بسته می شود و تیغهای خود را در بدن این حشره گرفتار فرو می برد و شیره جان وی را که از خون یا نوعی لنف تشکیل شده توسط خارهای خود میمکد و اگر گوشتی هم در بدن این شکار وجود داشته باشد ، مدتها به مصرف غذایی گیاه می رسد • پس از خوردن کامل حیوان برگها دوباره از هم باز می شوند و تفاله و استخوانهای آن را به زمین می ریزند •

گاهی قدرت این گیاهان چنان است که اگر آدم و یا حیوان عظیم الجثه ای نیز در میانشان گرفتار شود تا قطره آخر خون او را می مکند و تمام گوشتش را مصرف خواهند کرد • بسیاری از مرجانها و گیاهان دریائی و نمونه های بسیاری دیگر از گیاهان وجود دارد که اعمال آنان در این موارد بر کسی پوشیده نیست •

درباره حساسیت گیاهان همه دیده ایم وقتی کسی به ساقه یا برگ گیاه حساسی دست بزند گیاه به خاطر دفاع از خود فوراً کلیه برگهایش را جمع می کند و پس از مدتی که احساس خطر رفع شد برگها را دوباره باز خواهد کرد •

با توجه به شواهد و مثالهای فوق نمی توان گفت که گیاهان فاقد حس و تعقلند • وقتی حس و تفکر در موجودی بوجود آمد ، باید به سراغ ریشه روحی آن رفت و تا روحی در موجود وجود نداشته باشد ، حس و یا تفکر و اندیشه ای هم وجود نخواهد داشت •

اگر گیاهان روح نداشته باشند ، پس این احساس و اعمال به این لطیفی و ظرافت را چگونه و از کجا به دست آورده اند و گاهی هم اعمال و عکس العملهایی را در طبیعت از خود بروز می دهند ؟

آیا تا به حال دیده و یا شنیده اید که سنگ و یا چوب خشکی از خود احساسی بروز دهد یا

در مقابل عملی از خود واکنشی نشان داده باشد؟

یکی از مجلات قدیمی که مربوط به کشاورزی بود داستانی از یک باغبان روسی نقل کرده بود که احتمالاً برخی از خوانندگان از آن آگاهی دارند ولی بخاطر یادآوری فقط به خلاصه ای از آن اشاره خواهد شد *

روزی مرد قوی هیکلی که شمشیر برهنه ای به دست داشت طبق برنامه وارد یکی از گلخانه های شهر مسکو می شود و با صدا و داد و فریاد به قلع و قمع کلیه نباتات و گیاهان موجود در گلخانه می پردازد و سپس از آن جا خارج می شود* پس از یکسال این گیاهان بار دیگر رشد میکنند و تقریباً شکل اولیه خود را باز می یابند* درست یکسال بعد همان شخص، با سرو صدا و شمشیر برهنه به دست وارد همان گلخانه می شود و مثل سال قبل نعره می زند و داد و فریاد به راه می اندازد*

در هر دو آزمایش دانشمندان بسیاری برای بررسی و شناخت ریشه روحی گیاهان در گلخانه حضور داشته اند و با کمال تعجب مشاهده می کنند که به رغم وارد نیاموردن هیچ صدمه ای به گیاهان گلخانه، اکثر گیاهان برگهای خود را در اثر همان سرو صدای قدیمی و آشنا جمع کردند و بعضی ها از کمر خم شدند و برخی گیاهان حتی از ساقه های خود در اثر این حرکت ناگهانی از کمر شکستند *

آیا از این آزمایش علمی می توان به سادگی گذشت و آنرا فقط پدیده ای فرض کرد و یا باید منطق وجودی روح گیاهان را پذیرفت؟

در مناطق حاره برخی از گیاهان گوشتخواری زندگی می کنند که اگر پرنده ای باب میلشان بر سر شاخه و برگ گیاهان بنشیند، با بستن برگهای خود آن را گرفتار می کنند و اگر این حشرات و یا پرندگان باب میل و سلیقه آنها نبود، هیچ واکنشی از خود نشان نخواهند داد* اگر سنگ یا جسم دیگری به اندازه و وزن پرنده و یا حشره دلخواه گیاه بر سر شاخه و برگ آن بگذاریم هیچگونه واکنشی از سوی گیاه دیده نمی شود، یعنی با این آزمایشها می توان گفت که این گیاه دارای شعور تشخیص و انتخاب است و آنچه را که مایل باشد و با فکر و درکش

مطابقت داشته باشد می پذیرد *

در زیر آب اقیانوسها گیاهانی زندگی می کنند که برگهای بلند و سوزنی شکلی دارند و به صورت افشان در آب شناورند * به محض اینکه ماهی کوچک و یا حیوان مناسبی قصد عبور از بین این برگها را داشته باشد، کلیه برگهای گیاه فوراً به سمت داخل بسته می شوند و گیاه حالت توپی شکل را به خود می گیرد و حیوان اسیر را می خورند و پس از مدتی برگها برای شکار بعدی از هم باز می شوند و استخوانهای باقیمانده غیر قابل مصرف را بر کف دریا رها می کنند *

انجام چنین اعمال و حرکات را در گیاهان چه می توان نامید؟ آیا این گیاهان از قدرت تفکر و تعقل و احساس برخوردار نیستند؟ آیا می توان تعقل و تفکری بدون وجود روح در عالم یافت؟

اگر به دانه گیاهان توجه شود، به قدرت روحی دانه پی خواهیم برد * این چه نیروئی است که سالها در یک دانه گیاه باقی می ماند و به محض اینکه محل مناسبی به دست آورد، شروع به رشد و تکثیر می کند *

درباره چگونگی وجود روح در حیوانات و نباتات از روح حاضر در جلسه ای کمک گرفتیم و نظریات ایشان را ذیلاً درج می کنیم *

"کلیه حیوانات و گیاهانی که در کره زمین می بینید روح دارند و روح آنان دائماً در حال رشد و تکامل است * روح آنان از ریشه های گیاهان تک یاخته ای شروع و پس از رشد و تکامل گیاهی، حیوانات و موجودات را به وجود خواهند آورد و نهایت حیوانیت عالی از موجودات تک سلولی نشأت میگیرند * مطلب حیرت آوری را بیان کنم و آن این است که بشر در اصل از مجموعه گیاهان تک یاخته ای به وجود آمده که سیر تکامل روحی را طی کرده است *"

نظریات فراوانی در مورد چگونگی پیدایش بشر، از ارواح بدست آمده است و امیدوارم در کتاب جداگانه ای بتوان آنرا انتشار داد *

البته لازم به ذکر است که به دلائلی نمی توان کلیه نظریات و گفته های ارواح را بصورت

کامل و واضح بیان داشت ، چون اکثر آنها از فهم و درك افراد بشر به دور هستند و به همین دلیل هم نویسنده با سئوالات مختلف و یا احتمالاً جنبه گیری هائی از طرف برخی از خوانندگان مواجه خواهد شد، لذا شایسته این است که در فرصت های مناسبتری چنین نظریاتی را به ترتیب بیان داشت .



خوف درون

روح تن در حکم جانان است و بس
 روزی آخر می رود این تن به خاک
 یک شبی باید که از این زندگی
 هر چه بگریزم ز جسم و جان خویش
 کی بگیرد روح ما افسار خویش
 روح و جان ، روزی گریزند از بدن
 عمر تن بگذشته آنهم با عذاب
 بسته ام دل بر روان و روح و عقل
 این تن خاکی به عالم ماندنی است
 مطمئن هرگز بر این بودن مباش
 روح قدسی کی دگر تمکین کند
 علم و راز بودن و مرگ حیات

کرده این تن روح و جان را در قفس
 کی دگر خواهد بدن زرین قفس
 روح ما از تن گریزد چون مگس
 این تن آید در پی من چون عسس
 تارها گـردد بدن از هر هوس
 مانند آخر این بدن بی یار و کس
 هر چه کردم بهر این تن بود و بس
 تا به حکمت بگسلد از تن جرس
 آن زمان روحش رود با یک نفس
 شاید هرگز نشنوی بانگ از جرس
 ننگرد بر آن وجود ملتسمس
 فاش اهل علم عالم گشت و بس

رهبر این راز هستی بهر چیست
 روح و جسمی گه نشیند در قفس!

وضعیت روحی از نظر خواب مغناطیسی یا هیپنوتیزم و خواب روحی

حقیقت وجود و بقاء و رفتار ارواح در دنیای مادی جزء پیچیده ترین علمی است که تاکنون بشر نتوانسته است تا حدی از آن آگاهی یابد و به قسمتی از آن پی ببرد، ولی همین اطلاعات بسیار ناقصی که تاکنون بدست آمده، کلیه دانشمندان روح شناس جهان را به حیرت واداشته است، چون هیچ یک از پدیده های روحی در جهان مشابهتی با دیگری نداشته و همین امر باعث پیچیدگی و حیرت محافل علمی شده است.

اعمال و رفتاری که گاهی در برخی از نقاط عالم توسط ارواح بروز می نماید به مراتب پیچیده تر از آن است که گروهی از افراد تصور آنها دارند؛ چون از یک سو، می دانیم که روح بشر پس از مرگ وابستگی های مادی را کاملاً "از دست می دهد و نیازی به ماده یا عنصر مادی ندارد، و از طرف دیگر مشاهده می شود که ارواح در زمان تجسد یافتن به وجود مادی بشر دیگری نیازمندند تا بتوانند با استفاده از سیالات بدن او خود را تجسد بخشند. زمانیکه ارواح تجسد می کنند، ملاحظه میکنیم که ارواح به خود شکل مادی میدهند، یعنی در اصل شکل مادی خود را از دست نداده و این جسم مادی روحی عیناً "مانند جسم او در زمان حیات است". این جسم مادی ای که در جلسات روحی در حضور جمع کثیری حاضر میشود و به چشم می آید، گاهی همان جسم در یک لحظه ناپدید میشود و هیچ آثاری از وی به جای نمی ماند و این خود یکی دیگر از دلائلی است که باعث حیرت و شگفتی بشر درباره ارواح میشود همین حالت تجسد یافتن و نحوه تشکیل و ناپدید شدن ارواح است که باعث میشود تا حالت مادی ارواح تجسد یافته با هم متفاوت باشند، یعنی گاهی جسم تجسیدی ارواح کاملاً سفت و سخت است و گاهی هم نرم و لطیف، بطوریکه دست وارد بدن آنان می شود به رغم اینکه تجسد

روحي كاملا " مشخص است .

امروزه بشر بايد به خاطر اطلاعات محدود و شناخت هاي كمي كه از قدرتهاي روحي و ماوراء طبيعه دارد بعضي از بخشهاي كائنات و برخي از پديده ها را به عنوان يك سلسله از نواميس طبيعي مربوط به كائنات كه با عقل محدود بشر هيچ گونه رابطه و نسبتی ندارد بپذيرد تا شايد روزی بتواند از معمای زندگی پس از مرگ به طور مطلق پرده بردارد و آنرا بشناسد .

پديده هاي روحي ئی كه با حضور مديومها بوقوع می پیوندند ، در نحوه و چگونگی بوجود آمدن آثار و علائم روحي ، مديوم و يا وسيط هيچگونه دخالتی ندارد ، زيرا اگر پديده ای در جلسات روحي توسط وسيطی بوجود آمد ، به طور يقين اين پديده مجدداً توسط همان مديوم بروز نخواهد كرد و چنانچه پديده مجددي به وجود آيد مسلماً " با قبلي تفاوتهاي فراواني خواهد داشت .

در خصوص به وجود آمدن خوابهاي مصنوعي می توان گفت كه هر کدام شرايط و وضعيت هاي مربوط به خود را دارند و بين خواب مصنوعي يا مغناطيسي با خواب روحي اختلافات فاحشي وجود دارد كه قابل توجه است . در خواب مصنوعي يا مغناطيسي كه آن را هيپنوتيزم می ناميم ، شخص خواب رونده دارای قدرت روحي مربوط به خود است و روح به طور كامل در تن پوش وی جای دارد و احتمالاً " گاهی هم برای سير و سياحت و با كل يا قسمتی از تن پوش ، به آن نقطه دلخواه می رود و پس از مدتی به كالبد جسمی خود باز می گردد . در اين حال روح شخص خواب رونده قدرت و فعاليتهاي جسمی و فیزیکی را به طور كلي بر عهده می گیرد و قادر خواهد بود درباره چگونگی هر سؤال و يا هر اتفاقی جوابگو باشد و تصميم گيري کند ضمن اينكه در اين نوع خوابها قدرت روحي فرد زنده ای در شخص زنده ديگر اثر می گذارد و او را به حالت خواب در می آورد .

در خوابهاي روحي بر خلاف خوابهاي مغناطيسي يا مصنوعي روحي ديگر از عالم روحي پای بر زمين خاکی نهاده و در جلسه تماس با ارواح شركت می کند و می تواند هيچگونه آشنائی و يا وابستگي و شناختی نسبت به روح شخص خواب رونده نداشته باشد . در اين

شرایط وجود روح خارجی و حضور مدیوم در جلسه لازم و ملزوم یکدیگرند .
 مدیومها ضمن برقراری تماسهای روحی قادرند با وجود قدرتهای نهان جسمی و روحی
 موجود در جلسه پدیده هائی را بروز دهند که به طور کلی می توان این پدیده ها را به دو قسمت
 تقسیم کرد :

اول آنکه برخی آثار و علائم و پدیده هائی که بوجود می آیند ، را می توان از سر منشأ
 قدرت عقلی دانست ، یعنی حرکاتی از آنان بروز می کند که خارج از حواس پنجگانه بشر
 است ، مانند نیروهائی که گاهی در مدیومهای الهامی ، حلولی ، شنوا ، بینا و غیره مشاهده
 می شود .

دوم مدیومهایی که گاهی توسط آثار فیزیکی مشاهده می شود ، در این حالت است که روح
 در ماده اثر گذارده و حرکات ، اعمال و پدیده هائی بوجود می آید که با علم و فیزیک محیط
 مطابقت دارد ، مانند صداهای مختلف و یا کتابت و نقاشی و حرکات و جابجائی اجسام و یا
 تجسد کامل و یا ناقص . ارواح در این حالات است که با اثر گذاردن عقل (که در اصل همان
 روح است) بر ماده می توان بوجود آنان پی برد . پدیده های فیزیکی که بوسیله مدیومهای
 مخصوصی بروز می کنند ، کاملاً قابل لمس و درك است ، بطوری که وجود چنین قدرتهائی
 هرگز قابل انکار نیست و کسی نمی تواند دلیلی بر رد چنین نیروها یا حرکاتی را ارائه دهد .
 کلیه افراد بشر در عالم خاکی قابلیت مدیومی و نفوذ پذیری را دارند و شدت و ضعف آن
 مربوط به سیاله های بدن و تن پوش آنهاست که در هر شخصی به نسبتهای مختلف و یا اشکال
 گوناگونی وجود دارد .

به همین دلیل است که وقتی شخص عامل یا هادی قصد دارد در وجود روحی فردی اثر
 بگذارد و او را به خواب مصنوعی و یا روحی فرو برد در جلسه اول سعی بر این دارد تا از افراد
 مشخص جلسه که ظاهر آنان نفوذ پذیری بیشتری را نسبت به سایرین نشان می دهد استفاده کند
 ولی در خصوص رفع نگرانی و یا بیماری افراد ، بخصوص که قابلیت مدیومی آنان ضعیف
 باشد ، احتمالاً چندین جلسه کسی را تحت بررسی و معاینات و آزمایشهای مختلف روحی و

مدیومی قرار می دهند، تا در جلسات بعدی بتوانند در وی اثر گذارده و او را در خواب معالجه کرده و یا علت ناراحتی او را درك کنند *

قابلیت زمان نفوذ پذیری در افراد مختلف متغیر است * گاهی می توان شخصی را در چند ثانیه اول به خواب مصنوعی و یا روحی فرو برد و گاهی هم احتمال دارد تا چندین جلسه فردی را تحت آزمایش های روحی قرار داد و توفیقی به دست نیاورد * این آزمایشات نفوذ پذیری هرگز از سی جلسه تجاوز نخواهند کرد ، یعنی هیچ فردی در عالم وجود ندارد که بتواند تا سی جلسه در برابر عمل خواب مصنوعی و یا روحی تاب مقاومت بیاورد * یعنی اگر افراد منکر و مخالف روح در جلسات مختلف از خود مقاومت نشان دهند و سعی کنند که به خواب مصنوعی و یا روحی نروند ، هرگز بیش از سی جلسه تاب مقاومت آنرا نخواهند داشت *

حال باید دید که چه حالاتی در روح شخص مدیومی که به خواب رفته به وجود می آید وضع روح و تن پوش در وجود آنان به چه صورت خواهد بود و چه تغییراتی در وجود آنان پدید خواهد آمد *

زمانی که معمول و یا مدیوم توسط هادی به خواب می رود، در این زمان برای مدتی از محیط خارج دور بوده و به درون خود گرایش می یابد در این حالت قادر است بر کلیه قسمت های ضمیر ناخودآگاه خود مسلط گردد، لذا اکنون می تواند کلیه خاطرات زمان گذشته حتی دوران طفولیت و یا حالت جنین خود را به یاد آورد ، به طوریکه با حقایق گذشته زمان حیات وی هیچگونه اختلافی نداشته باشد * البته باید دانست که هیچکس در زمان بیداری و حتی در خواب های معمولی قادر نخواهد بود به این سرعت و دقت مسیر گذشته زندگی خود را طی کرده و تمام وقایع و اتفاقات گذشته که سالها پیش آنان را از یاد برده است را بازگوید *

در علم پزشکی از این روش برای درك عقده ها و یا اتفاقاتی که در گذشته رخ داده و باعث بروز برخی از اختلالات روانی شده است استفاده می کنند و با خوابانیدن چنین افرادی به مرور آنها را به گذشته زندگیشان می برند و می کوشند تا علت و ریشه های بیماری آنان را دریابند * آنچه که مسلم است پس از درك علت ، معالجه بسیار سهل تر خواهد شد و بیمار

بزودی بهبودی خود را باز خواهد یافت *

در این حالت روح بر جسم مسلط است و عقل به طور کامل قدرت خود را نمایان می سازد و دریچه ضمیر ناخودآگاه را می گشاید و اسرار نهان و اندوخته زمانهای مختلف را در آن فاش می کند * در خوابهای روحی گاهی اتفاق می افتد که روح مدیوم به طور کامل از کالبدش خارج شده و در همان زمان روح دیگری جای آن را می گیرد * البته این جایگزینی فقط برای مدتی است که مدیوم در خواب است و قبل از بیداری روح تازه وارد از وجود شخص به طور کامل خارج می شود و روح اولیه در کالبدش جای خواهد گرفت * این شرایط اکثراً در مدیومهای تجسیدی یا وسیط بروز میکند و تا زمانی که روحی در جلسه تجسد یافته است این روح بر جسم مدیوم کاملاً مسلط است و مدیوم از قدرت عقلی یا روحی خود به هیچ عنوان استفاده نخواهد کرد ، بلکه فقط از نیروی عقل و اراده روحیِ روح حاضر در جلسه برخوردار می شود و اعمال و حرکات و یا سخنانی را بنا به خواسته ارواح انجام خواهد داد *

در حالاتی که روح ثانوی در جسم مدیوم نفوذ می کند و جسم او را به طور کامل در اختیار خود قرار می دهد ، در این حالت اگر مدیوم با پای برهنه از روی آتش گذاخته بگذرد و یا کارد و شمشیر را وارد بدن خود سازد ، هیچ اثری از سوختگی در جسم وی به جای نخواهد ماند و حتی اگر در این شرایط ، مدیوم تحت عمل جراحی قرار گیرد ، هیچ ناراحتی و دردی را حس نخواهد کرد و در نتیجه واکنشی هم از خود بروز نخواهد داد * در بعضی مواقع که مدیوم در خواب روحی قرار دارد ، شخص عامل می تواند قسمتی از تن پوش و روح وی را از بدن خارج کرده و از او بخواهد که به محل دیگر رفته و اطلاعاتی را از آن نقطه بازگوید * روح و تن پوش با سرعتی وصف ناپذیر ، این عمل را به طور دقیق و کامل انجام خواهند داد *

روزی فردی در خواب روحی بود و از او خواسته شد تا به منزل خودشان برود و ببیند که افراد خانواده مشغول چه کاری هستند و چه لباسهایی بر تن دارند * ایشان در زمان کوتاهی تمام وقایعی که در منزلشان رخ می داد و کسانی را که در آنجا حضور داشتند و حتی لباسهای آنان را به خوبی تشریح کرد * پس از بیداری از او خواسته شد تا به منزلشان زنگ بزند و جریان

را پیگیری کند و آنچه را که در خواب روحی دیده با وضع موجود منزلشان مطابقت دهد و نتیجه را بازگوید •

پس از سؤال و جوابهای تلفنی به این نتیجه رسیدیم که کلیه مشاهدات وی در خواب روحی همان حقایقی بود که مشاهده کرده است و هیچ تفاوتی با آنچه در منزلشان می گذشته، نداشته است •

گروهی از افراد جامعه بر این عقیده اند که باید اتفاقات و نیروهای ماوراء طبیعه و آنچه که در جهان هستی وجود دارند را با علوم موجود بشری مانند فیزیک، ریاضیات و غیره سنجید، و در صورتیکه بروز اتفاقات با علم محیط و موجود مطابقت داشته باشد آن را پذیرفت و در غیر این صورت باید آن را رد کرد • یعنی می خواهند علم محیط را با علم محاط که قطره ای در مقابل اقیانوس است با هم بسنجند، در صورتیکه این طرز فکر و سنجش اشتباه محض است، چون بدست آورده های علمی در جهان خاکی بسیار اندک و ناچیز است و بشر به تازگی یعنی در این صد ساله اخیر توانسته است به برخی از اختراعات و کشفیات دست یابد •

بشر در دوران شکوفائی تمدن و عمر کوتاه خود هرگز نتوانسته است به هیچیک از اسرار ماوراء طبیعت پی ببرد و بر کوچکترین بخش علم محاط تسلط یابد و در دوران حیات خود از آن بهره برداری کند، ضمن اینکه در مورد موجودیت این نیروها هیچ شکی ندارد • تنها اطلاعات صحیح و درستی که تا به امروز توانسته از این نیروهای کائنات بدست آورد، همان اطلاعاتی است که ارواح در گذشته و حال به صورت های مختلف در اختیار برخی از افراد بشر قرار داده اند و بعضی از آنها تاکنون در دسترس همگان قرار گرفته و بسیاری همچنان ناگفته باقی مانده اند •

درست است که بشر توانسته به علوم مختلف و اکتشافاتی چند دست یابد، ولی هیچیک از آنها برای شناخت نیروهای موجود در ماوراء طبیعه کافی نیست و نمی تواند کوچکترین روزنه ای را به جهان ناشناخته ها بگشایند، مگر آنکه روزی بتواند با کسب علوم نیروهای ماوراء طبیعه و روحی بر این مجهولات فائق آید •

با وجود اینکه دانشمندان روحی محدودیتهای زیادی از طرف جامعه خود در اکثر نقاط جهان داشته اند معذالک توانسته اند به وجود قدرتهای نامرئی و نیروهای مافوق بشری عالم پی ببرند و حقایق وجودی آنان را به اثبات برسانند • خوشبختانه اثبات چنین نیروها و پدیده هائی، احتیاج وسائل بسیار و مخارج هنگفتی ندارد و اگر چند پژوهشگر روحی گرد هم آیند، به سادگی قادر خواهند بود نیروهای خارج از محیط بشری که در جهان وجود دارند را برای همگان به اثبات برسانند • اثبات وجود روح به شیوه آسان هیچ نیازی به پژوهشگر و دانشمند و یا محیط خاصی ندارد و با یک کاغذ و قلم و گردونه دوار می توان وجود یک نیروی خارجی را به اثبات رسانید • و به وجود نیروی دیگری خارج از قدرت بشریت دست یافت، که چنین نیروهائی معمولاً همان قدرت وجودی ارواح در محیط است •

در اطراف بدن بشر هاله هایی وجود دارند که شکل و اندازه آن در همگان یکسان نیست • ارتفاع این هاله ها از سطح بدن یعنی از چند میلیمتر تا چندین متر متفاوت است • این عنصر، معرف شخصیت و حالات مدیومی افراد است و ارواح با مشاهده این هاله ها که توسط بشر به سادگی با چشم تن دیده نمی شوند، به سوی مدیومها می آیند • اگر این افراد اطلاع و قدرت آمادگی تماس روحی را داشته باشند، ارواح با سهولت بیشتری قادر خواهند بود در وجود آنان نفوذ کرده و با استفاده از کالبد آنها پدیده های جالبی را نشان دهند •

وقتی عاملی می خواهد کسی را به خواب مصنوعی یا هیپنوتیزمی ببرد، با دادن پاسهائی عمودی و یا افقی او را خواب می کند • علت خوابیدن معمول، نفوذ هاله های بدن عامل در هاله های بدن خواب رونده است، کسانی که دیگران را می خوابانند با این پاسها، هاله های بدن طرف مقابل را تغییر حالت می دهند و تکرار این عمل باعث بوجود آمدن بی حسی و خواب در معمول های نفوذ پذیر می شود • نیروی هاله های بدن عامل که معمولاً از ارتفاع بیشتری برخوردار است پس از اندک مدتی کلیه قدرت معمول را به دست می گیرد و هر حرکتی که عامل بخواهد پس از خواب انجام خواهد داد • ارتفاع همین هاله های بدن افراد است که قدرت پاسها و قدرت گیرائی پاسها را بوجود می آورند و می بینیم که یک معمول در مدت

چند ثانیه به خواب می رود و معمول دیگر در مدت زمان بیشتری به خواب می رود یا گاهی ممکن است معمولی اصلاً در جلسات اولیه به خواب نرود. اگر اجرای عمل این پاسها با علم شناخت وجود بشر توأم باشد و عامل چگونگی کار را کاملاً بشناسد و بر خود مسلط باشد، قادر خواهد بود با انجام پاسهای متناسب و صحیح معمول را به حالت بیهوشی کامل در آورد به آن گونه که، این حالت به وجود آمده در معمول با خوراندن داروهای بیهوشی اختلافی نخواهد داشت. ولی در این عمل هیچگونه قرص آمپول یا داروی بیهوشی در معمول مؤثر نبوده و همین تغییر حالت و شکل هاله ها و انجام پاسهای متناسب است که باعث بیهوشی می شود. در این حالت اگر جسم معمول تحت عمل جراحی قرار گیرد، با توجه به اینکه انجام عمل را درک می کند، ولی هیچگونه ناراحتی و دردی احساس نخواهد کرد. چنانچه جسم را پوشیده از مخمل تصور کنیم، با انجام این پاسها کلیه پرزهای مخمل را در یک جهت به طور مساوی و آرام روی هم قرار خواهیم داد و زمانیکه کلیه پرزها روی یکدیگر منتقل شدند، آن زمان است که آرامش مطلق در معمول بوجود آمده و آن حالتی است که معمول در خواب و بیهوشی کامل قرار دارد. زمانی که خواسته باشیم او را از این حالت بیهوشی در آوریم، کافی است که پاسها را به صورت عکس یعنی از پائین به بالا، چندین بار انجام دهیم، یعنی پرز مخملهایی را که در یک جهت روی هم خوابیده بودند، از آن حالت در می آوریم و شکل اول را به آن خواهیم داد.

روش خوابانیدن معمول در خواب روحی با روش خوابیدن هیپنوتیزمی یا مغناطیسی کاملاً متفاوت است. درست است که در اصل معمول به خواب می رود ولی اختلافات بسیاری بین این دو نوع خوابانیدن ها وجود دارد. خوابهای روحی ضمن اینکه به مراتب قوی تر و مؤثرتر از خوابهای مغناطیسی می باشند، در مواقع به خواب کردن معمول هیچ گونه احتیاجی به پاسهای افقی یا عمودی نخواهد بود. چگونگی خوابانیدن روحی بطور کامل در کتاب خوابهای روحی و مغناطیسی تشریح شده است که امید است بزودی در اختیار خوانندگان گرام قرار گیرد.



سیم بران

عاشق روی تو ، آن جامه درانند هنوز
 حال عشاق جهان را ، تو چه دانی که به عرش
 وصلت آسان نشود ، تا که خود آن پرده دری
 صوفی و زاهد شب ، رهرو صحرای وجود
 دسته ای طالب اسرار و ، گروهی زر و سیم
 آب حیوان بر خضر و ، به سکندر غم و رنج
 زاهد و عابد و صوفی همگی می زده مست
 حال این رهرو دلخسته چه دانند خسان
 ذره تا پاک و دگرگون نشود ، کی گذرد
 فرقه ای غرق خوشی بی خبر از راز جهان
 دانه از خال رخت مسکن عالم به جهان
 دانم از ناله شبگیر دلم تا دم صبح
 سر بازار تو هر شب به در می‌کده مست
 مایل روی تو ، خونین جگرانند هنوز
 جمله از بهر و صالت ، نگرانند هنوز
 تا بدانی همه از دل نه زبانند ، هنوز
 روز و شب در پی اسرار نهانند هنوز
 جمله سرگشته این چرخ و زمانند هنوز
 لایق درگه تو ، خوش نظرانند هنوز
 بی خبرها همه در خواب گرانند هنوز
 مگر آنان که به فکر همگانند هنوز
 ذره ها ، خوب و بدش بر تو عیانند هنوز
 عده ای هم غم و حسرت به زبانند هنوز
 انجم و اختر تو دانه آنند هنوز
 گرد این تن همه شب سیم برانند هنوز
 مردمان فکر تو و گون و مکانند هنوز

نه فقط رهبر بیچاره اسیر قفس است
 جمله اندر کف صیاد زمانند هنوز

دستگاه‌های علمی برای اثبات وجود ارواح

از زمانهای بسیار قدیم ، سرنوشت بشر پس از مرگ ، مورد بررسی و سؤال افراد و اقوام ملل مختلف بوده است . همگی می خواستند بدانند که آیا زندگی بشر با مرگ پایان می پذیرد یا زندگی دیگری هم پس از مرگ در انتظار آنان خواهد بود .

در این زمینه داستانها و افسانه های بسیاری از اقوام مختلف بر جای مانده است . پس از پیدایش ادیان و نزول کتابهای آسمانی از جانب خداوند متعال ، معما و مجهولات فراوانی در عالم حل شد و افراد مؤمن و معتقد دریافتند که زندگی افراد بشر هرگز با فرار رسیدن مرگ خاتمه نخواهد یافت و مرگ پایان زندگی بشریت نخواهد بود ، بلکه شروع و سرآغاز زندگی نوینی برای افراد بشر در جهان روحی است در واقع مرگ فنا نیست ، بلکه شروع تکامل است .

پس از فرمایشات خداوند در کتابهای آسمانی بخصوص قرآن کریم ، گروهی با کنجکاوی و پیگیریهای بسیار در این زمینه ، توانستند به اطلاعات و شواهدی دست یابند که وجود و بقای روح را ثابت می کرد . تا اینکه در نهایت این بررسیها به اظهار نظریه های دانشمندان و علمائی منتج شد که در رشته روحی تخصص کامل داشتند .

این دانشمندان که با اصل وجود بقای روح معتقد بودند در صدد بر آمدند تا دستگاههایی اختراع کنند تا بتوانند به آسانی و سهولت به ارواح دست یابند و وجود فیزیکی آنان را به جهانیان ثابت کنند . در گذشته کمتر کسی به وجود و بقای روح پایبند بود ، بخصوص اکثر دانشمندان که در آن عصر می زیستند ، ماده پرست بودند و به جز ماده به هیچ عنصری در وجود بشر اعتقاد نداشتند و اگر کسی در زمینه روح اظهار نظری می کرد ، فوراً در صدد رد

ادعا و نظریه و گفته هایشان بر می آمدند *

اگر چه این افراد گاهی در جلسات و یا محلهائی برخی از پدیده ها و آثار روحی رامی دیدند ولی هرگز به وجود روح معتقد نبودند و به آن نمی اندیشیدند *

در این زمان افراد مشتاقی وجود داشتند که قصد آنان بر این بود تا به حقایق روحی پی ببرند، با توجه به ظهور پدیده های روحی از یک طرف و از سوی دیگر نظریه دانشمندان ماده گرا در بین دوراهی گیر کرده بودند و نمی توانستند دریابند که کدام یک از این راه ها صحیح است و آنان باید انتخاب کنند *

این کشمکشها تا زمان درازی ادامه داشت و هیچ کدام از دو طرف نتوانسته بود به نتیجه ای کلی و قطعی برای اثبات و یا رد ادعاهای طرف مقابل دست یابد. تا اینکه بشر در زمینه های علمی به پیشرفتهای بسیاری دست یافت و توانست برق را اختراع کند و در دیگر زمینه های تکنولوژی به دستاوردهای شگرفی نائل آید که این زمان تقریباً اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود *

علما و دانشمندان مکانیک و فیزیک و روحی پس از رسیدن به این دوران جدید با کار و کوشش و پشتکار فراوانی توانستند برخی از معماهای روحی را که از دوران پیش از تاریخ تا کنون مورد سؤال بشر بوده حل کنند و وجود و بقای ارواح را به صورت علمی و فیزیک به اثبات برسانند به طوریکه جای هیچ گونه شک و شبهه ای برای کسانی که طالب فراگیری این علم بودند، به جای نماند. تا کنون دانشمندان در زمینه های اثبات وجود روح موفق شده اند که وسایل و دستگاههای مختلفی را اختراع کنند که هر یک از آنها عالمی را بر جهانیان می-نمایاند. ساده ترین این وسایل اختراعی دانشمندان روحی صفحات حساس است *

این صفحه طوری ساخته شده که اگر کوچکترین اثر و یا ضربه ای با حداقل نیروی ممکنه بر آن وارد آید، تمام اثر و یا رد آن چیزی را که به صفحه برخورد کرده منعکس خواهد کرد. در جلسات تماس با ارواح از این نوع صفحات استفاده های بسیاری می شود. این صفحات از نظر اثبات مقدماتی وجود ارواح بسیار حائز اهمیتند *

زمانیکه روح در جلسه ای حاضر می شود ، جواب سئوالات را بر این صفحه می نویسد و گاهی هم از خود نظریات و عقایدی را ابراز می دارد و بدون هیچ سئوالی حروف و یا جملاتی را بر روی صفحه نقش می بندند . اکثر ارواح نوشته های خود را نیز امضاء می کنند ، البته انجام این عمل احتیاج به مدیوم تجسیدی دارد که در محل تماس در خواب باشد .

گاهی ارواحی آزادانه و به میل خود به جلسات روحی می آیند و پیامهایی را برای همه حضار یا فرد بخصوصی بر روی این صفحات می نویسند و از هادی جلسه می خواهند که این پیام را به فلان شخص حاضر و یا غایب در جلسه ابلاغ کند . به وجود آمدن یک نیروی خارجی بر این صفحات در مجالس تماس هیچ گونه جای شک و انکاری درباره وجود روح بر جای نخواهد گذارد .

دستگاههای دیگری که از صفحات حساس پیشرفته تر و دقیق تر هستند و بهتر می توانند حقایق روحی را به اثبات برسانند به ترتیب ذکر می شود :

دستگاههای برقی یا بازوهای فیزیکی که در یک سر این بازو قلم و یا خودکاری نصب است که با کوچکترین نیرو و یا حرکتی این دستگاه از خود واکنش نشان می دهد .

برخی از دانشمندان روحی عمل کتابت را با این دستگاه انجام می دهند . نوک قلم را بر صفحه کاغذی قرار می دهند ، به طوریکه قلم در نوک بازوی این اهرم حساس جای دارد و دستگاه قادر است با حداقل قدرت اکتو پلاسمی که توسط مدیوم منتشر می شود به حرکت در آید .

وقتی روحی در جلسه شرکت دارد و مدیوم نیز به خواب مغناطیسی فرو رفته است این دستگاه به طور خودکار و بدون وارد شدن هیچگونه نیروی حیاتی از طرف افراد زنده حاضر در مجلس شروع به خط کشیدن و نوشتن کلمه و جملات می کند . این دستگاه که به نامهای مختلفی نامیده می شوند : (کومیو نیگراف یا رفلتور و یا اکتور) بعضی مواقع قادر است توسط ارواح به نوشتن کتابهای کامل روحی دست بزند که در نوشتن این نوع کتابها بشر هیچگونه دخالتی ندارد . در حال حاضر نمونه های بسیاری از این کتابهای روحی در جهان به ویژه در

مراکز پژوهش های روحی در انگلستان و فرانسه و آمریکا وجود دارند *

گاهی ارواح در جلسات روحی از دستگاههایی استفاده می کنند که به صورت موریس ساخته شده است این دستگاهها در جلسات روحی توسط یک نفر وسیط که به خواب رفته است عمل می کند و در جلسات روحی ارواح با استفاده از آن پیامهایی را مخابره می کنند *

البته تهیه چنین دستگاههایی مستلزم مخارج هنگفتی است و وقت زیادی هم می گیرد تا بوسیله آنها بتوان وجود ارواح را به اثبات رسانید *

در سالهای اخیر، با پیشرفت علوم در جهان، این علم نیز پیشرفت فراوانی کرده است و روز بروز، دانشمندان این رشته در صدد ساختن دستگاههای جدیدتری برای اثبات وجود ارواحند *

از زمان کشف اشعه مادون قرمز و ماوراء بنفش، تحول عظیمی در علم روح شناسی و اثبات وجود روح پدید آمد * به طور مثال امروزه دوربینهایی ساخته شده است که با اشعه مادون قرمز کار می کند و در زمان استفاده از خود اشعه های مادون قرمز یا ماوراء بنفش را پخش میکند * با استفاده از این دوربین ها به راحتی می توان از ارواح حاضر در جلسات روحی عکسبرداری کرد *

گاهی در زمان تجسد کامل روحی، می توان با استفاده از این اشعه ها از آنان فیلمبرداری کرد و عکسهای گرفته شده از ارواح را برای اثبات وجود روحی در معرض تماشای همگان قرار داد *

امروزه در کشورهای متمدنی جهان، بیشتر از کشورهای جهان سوم در صدد شناخت ارواح و دسترسی به معمای زندگی پس از مرگ هستند و حتی علم روح شناسی در برخی از دانشکده های آنان تدریس می شود و لابراتوارهای بسیار عظیم و مجهزی نیز برای بررسی و تحقیقات در اختیار پژوهشگران روحی قرار می دهند * در اکثر لابراتوارهای روحی توانسته اند از ارواح تجسد یافته به طور کامل و یا از بعضی قسمتهای بدن آنها با موم و شمع و گچ قالبگیری کنند و قالبهایی را که از تجسد ارواح گرفته اند در معرض دید و تماشای همگان

قرار بدهند و از ارواح تجسد یافته می خواهند که اثر انگشت خود را بر این مواد به جای بگذارند. پس از بررسی و مطابقت اثر گرفته شده با اثر انگشت زمان حیات آنها، مطابقت می شود و با کمال تعجب مشاهده خواهد شد که کوچکترین تغییری در حالت اثر انگشت زمان حیات و پس از مرگ ارواح بوجود نیامده است.

امروزه اگر واقعاً کسی طالب شناخت وجود خود باشد و یقین حاصل کند که پس از مرگ فقط جسم از بین می رود و روح و تن پوش برای همیشه به زندگانی روحی خود ادامه خواهند داد، به سادگی می تواند با مطالعه کتابهای روحی و تهیه وسایل و ابزار کار لازم وجود ارواح را به اثبات برساند و آن را بطور کامل و حتی علم الیقین درک کند و سپس در صدد تکامل روحی خود برآید.

امروزه پس از اثبات کامل وجود ارواح دانشمندان به این فکر افتاده اند که لاابراتوار و مراکزی را تهیه نمایند که گرداننده آن مراکز خود ارواح باشند و زمان تجسیدی این ارواح را در جهان ماده بیشتر کنند تا اینکه ارواح مدت بیشتری را در بین مردم زندگی کنند و مردم بتوانند با دستگاههای کوچک و ساده و جیبی خود وجود ارواح را در تمام محافل درک کنند.



می زده

باید که شبانگه به خرابات رویم
 آنجا همگی مست و خراب از می ناب
 مامی زدگان ، از در آن میکده ها
 منعی نبود بهر من و مردم مست
 هر کس به طریقی رسد اندر حرمش
 گسترده شده خوان وی اندر دو جهان
 در مذهب رندی نکشید می زده را
 مستی نبود ز آب انگور و شراب
 مامست از بوی گل اندر چمنیم
 از میکده مستانه به ، میقات رویم
 مستانه بر آن خانه حاجات رویم
 یکسر به در پیر خرابات رویم
 مامی زده آنجا به ملاقات رویم
 مستانه همه بهر شفاعات رویم
 با دعوت وی سوی سماوات رویم
 با جام و سبو مابه مناجات رویم
 کی در پی مستان حکایات رویم
 نی مست هوس رو به جنایات رویم

رهبان بنشسته به در میکده مست
 تا او رسد و بهر شکایات رویم

معالجات روحی

کالبد بشر از قسمتهای متفاوتی تشکیل شده که در اثر مرور زمان و یا اتفاقات و موانع و بیماری ها، دچار ناراحتی هائی می شوند که مداوای هر یک از قسمتهای وجود بشر دارای روش و داروی خاصی است و هر قسمت نیاز به شناخت و علم بخصوصی است تا اینکه متخصص هر یک از قسمت های جداگانه، بتواند در صدمه معالجه علاج ناراحتی های مربوط به آن عضو برآید.

جسم بشر از ماده تشکیل شده است و علم طب امروزه پیشرفتهای بسیار چشم گیری در خصوص شناخت آن به دست آورده و اطلاعات بسیاری نیز از قسمتهای مختلفه آن کسب کرده است. پزشکان با این اطلاعات به دست آمده موفق شده اند داروهائی را برای مداوای ناراحتیهای عضوی جسم کشف کنند که این داروها در زمان نیاز به کار می آیند. البته باید گفت که کلیه داروهائی که برای این جسم مادی تهیه شده از همان جنس ماده است و در علم روح شناسی ماده را فقط می توان با ماده درمان کرد و روح را با روح. این ماده های به دست آمده، هر یک دارای عناصر خاصی می باشند که برای عضو خاصی از جسم مناسب است و تقریباً کلیه افراد بشر در زمان حیات خود با آن سرو کار دارند و هنگام بیماری و بروز ناراحتی های جسمی به پزشک مراجعه می کنند و با دریافت مثنی دارو در اکثر مواقع جسم خود را مداوا نموده و ناراحتی و نگرانی را از خود دور می کنند.

قسمت دیگری که در وجود بشر قرار دارد تن پوش یا جسم اثیری است که جایگاه روح افراد است و به آن جسم ثانی نیز می گویند. گاهی اتفاق می افتد که این جسم ثانی بشر دچار گرفتاری و یا ناراحتی هائی می شود که رفع ناراحتی و بهبودی این جسم هرگز بوسیله دارو یا ماده انجام نمی شود. در این حالت داروهای مختلف هیچ تأثیری در آن نخواهند کرد و تغییری در آن بوجود نخواهد آورد. برای بهبودی این عضو باید از روح کمک گرفت و

سلامت تن پوش را به صورت مداوای روحی باز گرداند •
 کمک گرفتن از ارواح برای معالجه روحی معمولاً به دو طریق و روش جداگانه صورت
 می پذیرد:

اول: ارواح رفتگان به طور مستقیم در صدد معالجه و درمان مریض های عضوی بر می آیند
 و با تجویز دارو و دستوراتی به مریض سلامت وی باز خواهد گشت و در اصل معالج افراد
 مریض در این گونه موارد خود ارواحند ، ارواح علاوه به مداوای ارگانهای عضوی به
 معالجات ناراحتی های روحی افراد نیز می پردازند •

دوم: افراد زنده که همان عاملین هستند و با استفاده از قدرت روحی خود و با کمک گرفتن
 از نیروی ارواح در صدد بهبود بیماران روحی بر می آیند •
 در این بخش ، اطلاعات و مطالب مختصری درباره این دو حالت معالجه روحی به آگاهی
 خوانندگان می رسد:

همانطوریکه قبلاً نیز اشاره شد در اطراف بدن افراد بشر هاله ای نورانی وجود دارد که با
 چشم تن نمی توان آنها را به سادگی دید • خوشبختانه امروزه دانشمندان و سائلی اختراع کرده
 اند که دیسیانتین نام دارد و توسط آنها می توان این هاله ها را به خوبی دید و به این حقیقت
 وجودی پی برد • این هاله ها در اطراف بدن حیوانات و گیاهان نیز وجود دارند که به وضوح
 قابل رؤیتند • وجود این هاله ها در اطراف بدن امروزه از نظر علمی به اثبات رسیده و به
 صورت حکمی مسلم و غیر قابل انکار درآمده است و اگر برخی افراد، به علت نا آگاهی از
 وجود آن بی اطلاع هستند ، هیچ گونه دلیلی بر عدم وجود آنان نیست •

دانشمندان قادرند با دیدن رنگ هاله های اطراف جسم به مرض و ناراحتی های اشخاص
 پی ببرند و مرض آنان را فقط با مشاهده تغییر رنگ در هاله ها التیام بخشند و حتی قادرند
 شخصیت افراد را توسط همین هاله ها بیان کنند • آنها عملاً توانسته اند حقایق فراوانی را
 درباره شخصیت فردی افراد صاحب هاله های مختلف بگویند که کلیه آنها با حقیقت وجودی
 آنان برابری داشته است •

هاله های اطراف جسم بشر به رنگهای مختلف و ارتفاعات گوناگون دیده می شود که نظر دسته بندی شخصیت فردی، افراد بشر ذیل طبقه بندی شده اند :

افرادی که دارای رشد عقلی کاملند و هنگام فکر کردن و تصمیم گیری تابع احساسات خود نمی شوند و در اصل همیشه عقل بر احساس آنان حکمفرماست و آنان از مسیر منطق و حقیقت دور نمی شوند هاله ای تقریباً بلند و زرد رنگ اطراف بدن آنها را احاطه کرده است .

اکثر افراد متعصب که در زمینه های بخصوصی بر نظریات صحیح و یا غلط خود پا فشاری نموده و تعصب فراوانی از خود نشان می دهند ، دارای هاله ای به رنگ سبز تیره اند . ممکن است این تعصبات ملی ، مذهبی ، ناموسی ، و یا عوامل دیگر باشد . این رنگ هاله ها در اطراف بدن افراد ارتفاع چندانی ندارند .

رنگ هاله اطراف بدن اکثر جوانان پسر و یا دختر که سن بلوغ را پشت سر می گذارند و از غرور جوانی آکنده اند به رنگ گل رز قرمز است ولی این رنگ در افراد ثابت نمی ماند و پس از مدتی در اثر مرور زمان و شکل گرفتن روح و جسم به رنگ اصلی وجودی خود جلوه گر خواهد شد و رنگی را به خود خواهد گرفت که شخصیت فرد را مشخص می کند . ارتفاع این هاله ها نیز بسیار کوتاه است .

روحانیون و افراد متدین که زندگی خود را با اعتقادات مذهبی و معنوی عجین ساخته اند ، هاله هائی به رنگ کبود تیره دارند . این رنگ هاله ها معمولاً دارای ارتفاع زیادی نیز هستند .

کسانی که بردبار ، صبور و جوانمردند و در زندگی همواره گذشت بسیاری دارند و هرگز در برابر شدائد و سختیهای زمانه به زانو در نمی آیند و همواره راه حقیقت و فتوت و مردانگی را می پیمایند ، دارای هاله هائی به رنگ روشن سفیدند و ارتفاع هاله های این افراد از بلندی هاله های افراد دیگر بیشتر است .

هاله های سرخ جگری در افراد عصبانی و بی گذشت دیده می شود . این هاله ها مربوط به اشخاصی است که در وجود آنها به جز تند مزاجی و عصبانیت چیز دیگری یافت نمی شود .

افراد شهوتران که در زندگانی به جز شهوت به چیز دیگری نمی اندیشند و تمام اوقات زمان

حیات خود را در این راه می گذرانند هاله ای کوتاه به رنگ سرخ کمرنگ دارند .
 حيله گری و مکاری نیز در این قسمت برای خود بخش جداگانه ای را دارد و هاله این
 افراد، به رنگ سبز تیره است که ارتفاع چندانی هم ندارد . افراد مرموز ، دورو و حقه باز نیز
 جزء همین گروهند .

اشخاص پر حرف و پر چانه ای که در مجالس میهمانی و یا معاشرتها مجال سخن به
 هیچکس دیگر نمی دهند و وابستگی زیادی هم به مادیات محیط خود دارند ، هاله هایشان به
 رنگ شیری است که دارای ارتفاع متوسطی هستند . ضمناً افرادی که در زندگی خود به جز
 مادیات به چیز دیگری نمی اندیشند و صاحب قدرت سخنوری نیستند جزء همین گروه از
 افرادند و رنگ هاله اطراف بدن آنان نیز شیری است .

این هاله ها توسط افرادی که جلاء بصر دارند و روشن بین هستند در برخی از مواقع و تحت
 شرایط خاصی نیز قابل رؤیت است . اگر این دستگاههای ساخته شده به دست بشر ، به تعداد
 فراوان در دسترس همگان قرار گیرد ، در شناخت اجتماعی مردم سهم به سزائی را خواهد
 داشت و افراد ساده از اغفال برخی از مردم که به ظاهر خود را خوب جلوه می دهند و در باطن
 جز خباثت و پستی چیز دیگری در وجودشان نیست ، مصون و در امان خواهند ماند .

وجود این هاله ها به هر رنگی که باشد در تمام قسمتهای جسم یکسان نیست و گاهی ارتفاع
 آنها در برخی از محل ها کمتر و یا زیادتر از حد معمول می شود و گاهی هم تغییراتی در رنگ
 آنها بروز می کند . متخصصین روحی قادرند با بررسی این تغییرات به نقطه مرض و حالت آن
 ناراحتی پی ببرند .

هاله های موجود در اطراف جسم بشر و یا حیوانات و یا نباتات به هیچ عنوان جزء جسم
 مادی آنان به حساب نمی آید و از خصوصیات مادی بدورند . این هاله ها فقط به جسم اثری
 یا تن پوش آنان مربوط است و پس از مرگ نیز از بدن جدا شده و جذب جسم اثری می شوند .
 روح کلیه موجودات درون این هاله ها ، که جسم اثری نیز جزئی از آن است و این جسم
 را نیز در بر می گیرد، قرار دارد . ملکات ، روحیات ، افکار ، رفتار و ضمیر بشر در عقل که

جای استقرارش داخل جسم اثیری و پوشیده از این هاله هاست ، قرار داده شده است . هنگام مرگ ، هاله های جسم اثیری با حفظ تمام مشخصات زمان حیات ، از جسم مادی جدا و همراه روح به عالم روحی سفر می کنند . این هاله ها و جسم اثیری به محض ورود به عوالم روحی به علت وجود هوای محیط و داشتن خاصیت تجسیدی قادرند بار دیگر به روح قدرت تجسیدی بخشند و زندگی پس از مرگ را گاهی با حالت شکل یافته ادامه دهند بطوری که ارواح اظهار می دارند استفاده از این روش تا زمانی است که ارواح به عقل کامل روحی دست نیافته اند و پس از آن حالت جدیدی برای تجسد در ارواح بوجود خواهد آمد .

یکی دیگر از دلایل تماس ارواح با بشر وجود و شناخت همین هاله هاست ، چون ارواح قادرند رنگ هاله افراد و ارتفاع آن را تشخیص دهند و سپس در صدد تماس با او بر آیند . در برخی از کتابها می بینیم که گفته شده وجود چنین هاله هائی باعث شناخت افراد صالح و مؤمن می شود و ارواح شیطانی و شریر و خبیث برای گمراهی آنان در صدد تماس با این گروه برخوانند آمد .

برای روشن شدن این نظریات از روح حاضر در جلسه ای در این باره سؤال شد و ایشان در پاسخ گفتند :

" ما ارواح برای آزار کسی به هیچ کراهی نخواهیم رفت و فقط برای بهتر شدن حالت روحی و کسب امتیازات مثبت به چنین عملی دست می زنیم . البته این مربوط به ارواح متری و پیشرفته است و یا ارواحی که در صدد پیشرفت خود هستند . بعضی مواقع ارواحی که هنوز جایگاه خود را تشخیص نداده اند و بین دو عالم سرگردانند ، سرخود و بدون خواست کسی وارد مجلس روحی می شوند ، ولی هرگز در صدد آزار کسی بر نخواهند آمد .

یکی از دلایل کشش ارواح به مجالس روحی ، حالت و ارتفاع و رنگ هاله های افرادی است که در برخی از مجالس روحی یا مکانهای دیگر حضور دارند .

هنگام ارتباط ارواح با بشر ، این هاله ها نقش به سزائی خواهند داشت و ارواح به سادگی قادر خواهند بود در درون این هاله ها جای بگیرند و هدایت جسمی را برای مدت معینی به

دست گیرند • و بر عقل وی حاکم شده و باعث الهامات روحی و یا بروز پدیده هائی نیز بشوند •

این هاله های روحی بشر است که باعث خواهند شد تا دانشمندان و متخصصین بتوانند به وجود برخی از امراض در افراد پی ببرند و آن را مداوا کنند • حال که اطلاعات مختصری درباره هاله های بدن پیدا کردیم به نوع اول معالجه روحی که توسط ارواح انجام می گیرد می پردازیم و حالت و چگونگی آن را از نظر می گذرانیم • برای معالجه روحی به مدیوم و یا وسیط بسیار مناسب و قوی نیاز است که با استفاده از سیالات بدن وی ارواح بتوانند کار معالجه را انجام دهند • نخست وسیط را می خوابانیم • البته باید گفت که در جلساتی که به این منظور تشکیل می شود لازمست تعدادی افراد مؤمن و معتقد به وجود و بقای روح شرکت داشته باشند ، به طوریکه سیالات بدن آنان کاملاً مثبت باشد • سپس از روح نگهبان یا روح حاضر می خواهیم که روح متخصص و معالجه را در جلسه حاضر کند • زمانیکه این روح حاضر شد اطراف بیمار را که در محلی دراز کشیده است ، نوری فرا خواهد گرفت ، به طوریکه کلیه جسم این بیمار داخل این نور قرار خواهد داشت • امکان این وجود دارد که این نور به رنگهای مختلف دیده نشود • محل خوابیدن یا درد بیمار با نوری پررنگتر از رنگ زمینه نشان داده می شود و پزشک معالج به نقطه درد یا مرض پی خواهد برد و در صدد علاج آن بر می آید • سپس از روح حاضر می خواهیم که مرض و محل و نوع معالجه را شرح دهد • در این حالت مدیوم که در خواب است ، به حرف می آید و کلیه اطلاعات درباره بیماری را به ما می دهد و داروی علاج مریض را نیز خواهد گفت •

در بعضی از مواقع ارواح از حضار جلسه خواهند خواست که همگی به شیئی خاص بعنوان داروی درد و نحوه بهبود بیمار بیندیشند و نظریات خود را بر کاغذی بنویسند سپس در کمال تعجب خواهیم دید که تقریباً تمام حاضران به یک نکته خاصی اشاره کرده اند و بیمار نیز با همان وسیله شفا خواهد یافت •

در برخی از کشورها که افراد آن اعتقادات بیشتری دارند مریضها را جهت مداوا به طور

مستقیم به دست ارواح می سپارند و ارواح شخصاً بر روی مریض فعالیت های مربوط به مداوای او را انجام خواهند داد و حتی گاهی اعمال جراحی را نیز انجام داده اند .

یکی از کانالهای تلویزیون ایتالیا روزی فیلمی را در این زمینه نمایش داد و تمام بینندگان شاهد این ماجرا بودند که پزشکان اتاق جراحی را به دست روح شناسی سپردند و او مدیومی را در اتاق جراحی خواباند و مریض را که آپاندیسیت داشت روی تخت جراحی قرار داد . پس از مدتی عمل جراحی توسط ارواح به پایان رسید و آپاندیسیت مریض داخل شیشه الکل بود و هیچ اثری از محل جراحی در مریض دیده نمی شد . پس از عکسبرداری از بیمار، کلیه پزشکان جراح تأیید کردند که آپاندیسیت بیمار به طور معجزه آسائی از شکم او خارج شده است .

امثال چنین معالجه ها و اعمال روحی در برخی از کشورها انجام شده است ، ولی متأسفانه بشر تا به امروز نتوانسته است به ریشه چنین نیروهائی که عملاً در افراد وجود دارد و بر سرنوشت ما حکمفرما است ، پی ببرند . جالب آنکه همگان می دانند که چنین قدرتهائی وجود دارند، ولی در صدد یافتن اصل و ریشه آن بر نمی آیند و برخی هم با نادانی مطلق چشم از این جهان فرو می بندند .



گم گشته

ای غافله گم کرده ، در این دشت کجائید
 من یافته ام گم شده افتاده به زنجیر
 عمری بگذشت و همه در فکر وصالش
 گر طالب دیدار رخ شاه جهانید
 ای آنکه گذشتی ز ، تن از عالم و هستی
 جمعی به جهاننداری و فکر تن و بودن
 از شاخه به شاخی رود هر رند و قلندر
 تا کی به در صومعه گردید و خرابات
 گنجینه نهان کرده ، در این میکده صوفی
 آن تاج شهبان را چه کنی ای که ز خاکی
 آزرده نباید شود از کس دل مخلوق
 ناکس نشود محرم دل در حرم یار
 هشیار اگر بر در آن میکده آئید

گم گشته هم اینجاست ، بیائید ، بیائید
 آئید اگر عاشق آن زلف سیاهید
 وصل همه آسان شود ، ار فکر خدائید
 باید که غبار از رخ هر ذره زدائید
 بر زلف وی آویز اگر گم شده راهید
 کی فکر دل مردم غمدیده ، چومائید
 در وقت تمنا همه در حال ثنائید
 بر میکده آئید ، اگر اهل وفائید
 یغما پیرید جمله اگر اهل خطائید
 با اصل فنا ، جمله به فکر زر و جاهید
 گیرید اگر دست کسی ، روح خدائید
 گر شاه جهانید ، و گر همچو گدائید
 پس باده فروش ازل از میکده هائید

گویند که این رهبر بی مایه غنی بود
 فردای قیامت همه آگه ز صفائید

تصاویر و نقاشی های روحی

همانطور که در بخشهای پیشین کتاب از نظر خوانندگان محترم گذشته است ، مدیومهای روحی بسیار متفاوتند و هر یکی از آنها قادرند عمل مخصوصی را به نحو مطلوب انجام دهند ، یکی از آنان مدیومهای کاتب است . اکثر مدیومهای کاتب نقاشند و اکثر مدیومها در آغاز عملیات و آزمایشهای روحی قادر به نوشتن کلمه و یا جمله ای نیستند . این کار معمولاً با حرکت آهسته قلم بر روی کاغذ شروع می شود و سپس بدون اراده به کشیدن نقاشی های روحی می انجامد و پس از مدتی یک مدیوم خوب و قوی شروع به نوشتن حروف و جملات و در نهایت کتابت مقالات و کتاب می کند .

افراد مختلف قادرند نقاشیهای مختلفی را توسط ارواح رسم کنند ، ولی اکثر ارواح برای افرادی که تازه به کارهای روحی پرداخته اند گلهای مختلفی را ترسیم می کنند و گاهی هم به کشیدن ساختمان مبادرت می ورزند . ارواح در بعضی مواقع از نظم و حالات جهانهای روحی نقاشی هائی می کشند که تصور آن برای بشر بسیار مشکل و گاهی هم غیر ممکن می نماید و یا گاهی ارواح اطلاعاتی را از عوالم روحی در اختیار ما قرار می دهند که باعث حیرت و شگفتی می شود

روزی با یکی از نقاشان آماتور مشغول بحث و گفتگو درباره 'نقاشی های روحی بودیم . ایشان چندین نمونه از نقاشی ها را دید و سپس اظهار داشت که ظهور چنین پدیده هایی بدون خواست و اراده کسی که قلم را در دست گرفته و این نقاشیها را رسم می کند غیر ممکن و جزء محالات است و مسلماً چنین پدیده هائی زائیده فکر بشر زنده است که می تواند در اثر تمرکز گاهی پدیده هائی را از خود بروز دهد ولی نه با چنین شکل کامل و رنگ آمیزی مناسب . ایشان بسیار طالب بودند تا در جلسات روحی شرکت کنند . پس از دوبار شرکت در جلسات روحی ، از ایشان آزمایش مدیومی به عمل آمد و روشن شد که می توانند مدیوم کاتب باشند .

در جلسه اول خطوط بسیاری رسم کرد و در جلسه دوم نقاشی بسیار زیبایی از عوالم روحی کشید. این نقاش بعدها تغییر عقیده داد و گفت بشر تابع قدرت و خواست روح و نیروهای خارج از جسم است نه تابع قدرت مغز و اراده. جالب آنکه ایشان از آن پس شخصاً توانستند با کمک ارواح چندین نقاشی زیبا بوجود آورند.

روش مدیوم کاتب شدن پیشتر بیان شد و نقاشی نیز بخشی از اعمال و حرکات مدیومهای کاتب است. در این بخش از کتاب چند نمونه از نقاشیهای روحی که با قدرت ارواح و به دست افراد مختلف رسم شده است برای شناخت خوانندگان آورده شده است.

درباره چگونگی ترسیم نقاشی های روحی توسط افرادی که با ارواح در تماسند، نکات برجسته ای از بخشهای مختلف آن بیان می شود که با توجه به آن، افرادی که تا کنون توانسته اند بدون اراده شخصی و خواست باطنی بر صفحه کاغذ نقاشی هایی رسم کنند، از این پس با رعایت این نکات بتوانند نقاشیهای روحی زیبایی را پدید آورند.

۱- افرادی که توسط هادی جلسه توانسته اند به قدرت مدیومی موجود در وجود خود پی ببرند و موفق به رسم خطوطی بدون اراده و خواست شخصی خود شده اند، پس از طی دوره تکمیلی مدیومی مربوط به علوم روحی و انجام آزمایشات مربوط به آن، باید بکوشند که بدون وجود هادی خطوطی را ترسیم کنند و زمانیکه موفق شدند که بدون حضور عامل خطوطی را بر صفحه کاغذ بکشند، لازمست سعی کنند تا چندین صفحه کاغذ را از اول تا آخر با خودکار یا مداد بدون اراده سیاه کنند، تا بدینوسیله به کمک ارواح در مورد ترسیم خطوط غیر ارادی خود مطمئن شوند.

۲- زمانی که موفق به ترسیم خطوط بدون دندان و مستقیم گردیدند، از روح حاضر بخواهند که برایشان نقاشی رسم کند و سپس با نوشتن کلماتی مانند بالا- پائین- وسط- چپ- راست را از روح حاضر بخواهید تا برای شما محل شروع نقاشی را مشخص کند. گاهی هم با کشیدن فلش سمت و محل خودکار را به شما می نمایاند. آنگاه نوك مداد را تقریباً در نقطه مورد نظر روح قرار دهید خواهید دید که خودکار به شکل منظمی به حرکت

درآمده و خطوطی را رسم خواهد کرد و مداد در یک نقطه از کاغذ خارج می شود یا در نقطه ای توقف می کند. اگر در این حالت سؤال بعدی را پرسید، نقطه دیگری برای شما مشخص خواهد شد که با چند پرسش دیگر می توانید نقاشی روحی خود را تکمیل کنید تا زمانیکه خودکار دیگر حرکتی ندارد و جوابی دریافت نخواهید داشت. در آن زمان نقاشی شما کامل است.

۳- اگر از نقاشی رسم شده مفهومی دستگیرتان نشد و نتوانستید از آن چیزی سر در بیاورید، از روح حاضر پرسید که این نقاشی چه مفهومی را دارد و نام این نقاشی چیست و از او بخواهید که تفسیر نقاشی را به طور کامل برای شما بنویسد. آنوقت است که خواهید دید، آن چندین خطی که رسم کرده اید و مفهوم آن را نمی توانستید درک کنید دارای چه معانی مختلفی خواهد بود (البته این جوابها را در حالت مدیوم کاتب بودن اخذ خواهید کرد).

۴- در حالت مدیومی وقتی که هنوز بر نوشتن کامل دست نیافته اید و فقط قادر به کشیدن خطوط هستید، از عاملی که باعث کشیدن این خطوط بر کاغذ می شود (و در اصل همان روح است) بخواهید که این بار با قرار دادن نوک مداد بر کاغذ یک نقاشی کامل روحی را بدون برداشتن مداد از روی کاغذ برای شما بکشد. پس از یکی دوبار آزمایش متوجه خواهید شد که به سادگی این عمل را ارواحی که با شما در تماسند انجام خواهند داد و بدون اینکه شما از نقاشی اطلاعی داشته باشید و قلم خود را از صفحه کاغذ بردارید، یک نقاشی کامل و زیبایی را برای شما رسم خواهد کرد. برای آگاهی بیشتر شما چند نمونه از نقاشی های روحی که توسط مدیومهای مختلف کاتب رسم شده در این بخش به نظرتان خواهد رسید:

شماره ۱

این طرح، اولین نقاشی روحی است که پس از بیست و سه سال مطالعات و تماس و ممارست و پی گیری های دائم موفق شدم بدون اراده و خواست شخصی خود رسم کنم. زمانیکه پس از سالها انتظار توانستم این خطوط در هم و بر هم را بکشم از وجد و شوق و

شادی در پوست خود نمی گنجیدم * این قسمت را به عنوان سر فصل زندگانی مدیومی و روحی خود برای همیشه نگاهداری خواهم کرد * البته دلیل اینکه کشیدن این نقاشی برای من سالها به طول انجامید این بود که روشی در این زمینه وجود نداشت تا مرا برای رسیدن به هدف راهنمایی کند * امروزه اکثر افرادی که به دفتر کارم در مورد کارهای روحی مراجعه می کنند، معمولاً در جلسه اول و گاهی هم دوم یا چندم موفق به رسم چنین خطوطی خواهند شد ، اینهمه تأخیر رسم خطوط به علت نبودن مربی و متخصص روحی بود که بطول انجامید *

شماره ۲

عاقبت عمر آدمی: این نقاشی به صورت خطی و در حالت پرسش از ارواح است که نوك مداد را در کدام نقطه از کاغذ قرار دهم ، این نقاشی از نظر آموزش و نحوه سؤال و جوابهای روحی از مد نظر خوانندگان می گذرد تا در مواقع تماس در چنین قواره ای از ارواح سؤال کنند * نوك مداد یا خودکار را در محلی که ارواح از شما خواسته اند قرار خواهید داد، اگر آن را در محلی که نظر ارواح بوده قرار ندهید مداد شما هیچگونه حرکتی نخواهد کرد و زمانی که آنرا در محل مناسب قرار دادید نوك مداد بر روی صفحه کاغذ به حرکت در می آید و خطی به شکل دلخواه ارواح کشیده می شود و سپس مداد یا خودکار از حرکت باز خواهد ایستاد * در این موقع باید جای بعدی قرار دادن نوك خودکار یا مداد از ارواح پرسیده شود تا به همین ترتیب نقاشی خاتمه یابد *

نقاشی ها معمولاً به همین ترتیب کشیده می شوند * البته پس از خاتمه نقاشی و زمانیکه ارواح نوشتند که نقاشی تمام شده است معانی خطوط رسم شده را از آنان می پرسیم و بطور کلی پرسشها و پاسخ ها را به شرح زیر انجام خواهیم داد *

سؤال: این چهار خطی که اطراف نقاشی رسم شده و تصویر را در بر دارد چیست؟

جواب: این خطوط مربوط به حد مرگ و حیات است *

سؤال: منظور از ترسیم دواير در این نقاشی چیست؟

جواب: علامت عمر بشر است که در نهایت روزی به اتمام خواهد رسید و به صورت

حلزون که علامت امواج است در خواهد آمد و به عوالم روحی پرواز خواهد کرد.

سؤال: در مرکز دواير، دایره های کوچکتری به چشم می خورند، منظور از این دواير چیست؟

جواب: دواير حلزون عمر، عالم بشریت را تشکیل می دهد و دایره های کوچکتری که در مرکز آن دواير قرار دارند مرکز حیات است.

سؤال: دو حلزونی که از خطوط حد مرگ به مرکز وارد می شوند چه معنایی دارد؟

جواب: خط حد حیات در دو جهان است.

سؤال: در وسط و بین دو خط حد مرگ دوايري وجود دارند، منظور از این دواير چیست؟

جواب: عمر بشر است که در فاصله زمانی قرار گرفته و در زمان مخصوصی که مرگ فرا برسد دواير به خط حد مرگ نزدیکتر می شوند.

سؤال: دایره های بزرگتری در اطراف و خارج از حد مرگ و یا در وسط آن دو خط قرار

دارند. ممکن است مفهوم این دواير را نیز بفهمانید؟

جواب: این دواير مربوط به عمر در عالم بالا است که در آنجا عمر بدون احتساب زمان طی

می شود.

همانگونه که قبلاً نیز بیان شده است این نقاشی ها را کسانی که در مدیومی کتابت قدری

پیشرفته ترند می توانند ترسیم کنند چون به سؤال و جواب های کتبی با ارواح نیاز است ولی

حالت دیگر و ساده تری از نقاشیهای روحی این است که زمانی که مدیوم متوجه می شود

خودکار یا مداد او پس از مدتها مطالعه و چندین بار شرکت در مجالس روحی و اطمینان از

وجود و بقای ارواح شروع به حرکت می کند و خطوطی را بر صفحات کاغذ رسم می کند،

لحظاتی پس از ادامه این عمل متوجه می شود که با خطوط رسم شده شکلهایی به دست آمده و

بجز خطوط مستقیم رسم شده تقریباً حالتی از نقاشی در صفحات کاغذ نقش بسته است آنگاه

از ارواح می خواهد که نوک خودکار و یا مداد خود را بر صفحه کاغذ قرار دهد و یک نقاشی

کامل و بدون تغییر محل دست و یا نوک مداد بر صفحه بکشند. سپس متوجه خواهند شد که

ارواح نقاشیهای بسیار زیبایی را با دست او و بدون حرکت و جابجائی نوک خودکار بوجود خواهند آورد یعنی فقط شخص مدیوم یا معمول نوک مداد و خودکار خود را در یک نقطه بر صفحه کاغذ قرار داده و این نقاشیها به طور کامل و بدون خواست و تصمیم وی رسم شده است •

برخی از این نوع نقاشیها که نوک خودکار و یا مداد از صفحه کاغذ برداشته نشده و ارواح شکلی را با ادامه یک خط رسم کرده اند، دارای معنی و مفهوم بسیاری است که اگر پس از خاتمه ترسیم خطوط معمای این اشکال از آنان سؤال شود جواب آن را خواهند داد و سپس متوجه خواهید شد که این چندخط رسم شده دارای دنیایی معنی و مفهوم بوده و حتی در برخی از این خطوط سرنوشت افراد را بطور کامل رسم می کنند، حال این ما هستیم که باید از مفاهیم این خطوط اطلاعاتی را از خود ارواح بدست آوریم •

برای نمونه شکل مسیر زندگی از این نوع نقاشی هاست و از نقطه شروع تا خاتمه هرگز جابجائی نوک قلم و یا دست وجود نداشته است • پس از خاتمه نام این نقاشی از روح نقاش سؤال شد و ایشان چنین نوشتند :

مسیر زندگی بشر،

معنی این جمله سؤال شد و روح آن را چنین تفسیر کرد:

" تولد در اصل همان مرگ و مرگ نیز تولد است ولی هر یک از نظر روحی اشکال

مختلفی دارند •

اختلاف عمده آنان در این است که، حیات یعنی آزمایش، و مرگ یعنی جواب پس دادن آن آزمایش • اگر آزمایشی را که در زمان مرگ پس می دهیم بالاتر از نقطه حیات یعنی تولد باشد در این مرحله روح موفق شده و با این مرگ به جهانهای روحی بالاتر صعود خواهد کرد و اگر نقطه مرگ پایین تر از تولد یا حیات باشد، این روح نمی تواند به جهانهای بالاتر صعود کند و در عوالم روحی پایین و پست تری قرار خواهد گرفت •

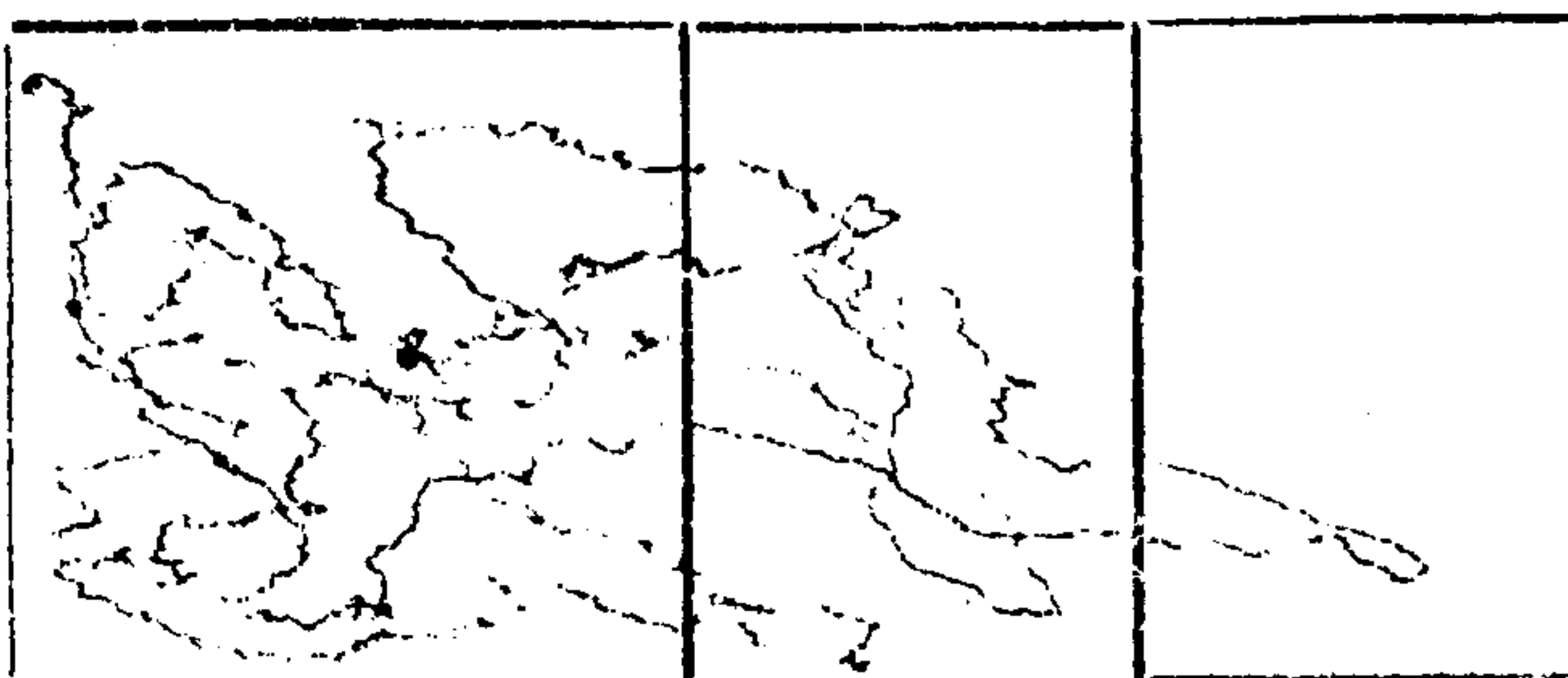
نقاشیهای روحی که برای این کتاب انتخاب شده اند از ساده ترین انواع نقاشیهای روحی

است و هدف این نبوده است که تابلو هنری در این زمینه رسم شود، بلکه فقط خطوط و نقاشیهای ساده و ابتدائی که جهت شناخت و آموزش مفید می باشند را ملاحظه می فرمائید. چون در این کتاب بیشتر جنبه های آموزشی آن در نظر گرفته شده است.



نقاشی های روحی

شماره يك

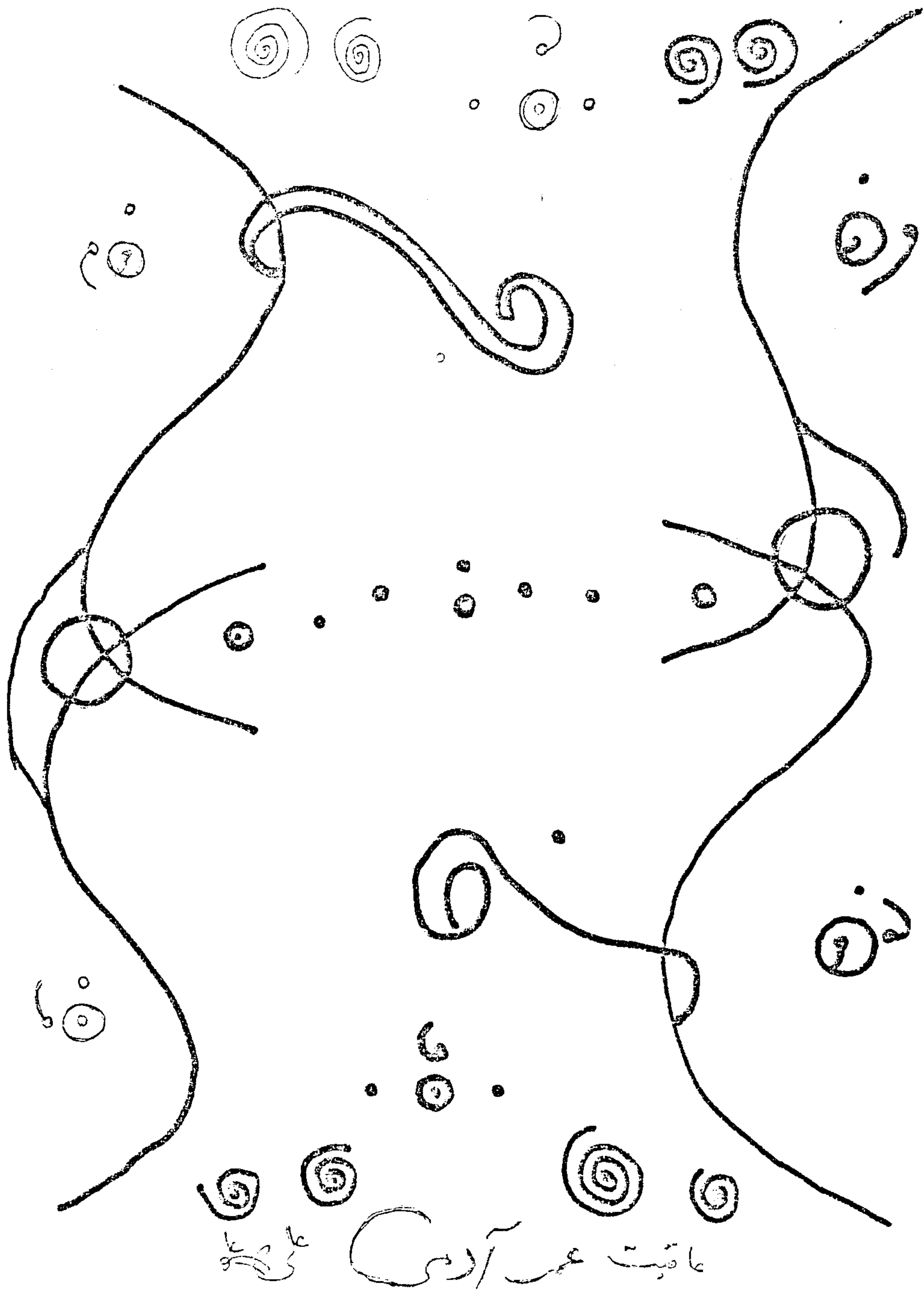


پس از گذشت بیست و سه سال مطالعات مختلف علمی در زمینه علوم ماوراء طبیعه و قدرتهای روحی ، یک روز بعد از ظهر که در منزل تنها بودم با روح نگهبان خود تماس حاصل کردم و از ایشان خواستم که برای من نقاشی بکشد (چون شغل روح نگهبان من در عوالم روحی نقاشی است) ، و ایشان هم به من قول دادند که هفته آینده این عمل را انجام خواهند داد این یک هفته بسیار دیر سپری شد چون تمام زمان آن را لحظه شماری می کردم تا روز موعود رسید و سر ساعتی که روح نگهبان به من قول داده بود نوك خودکار را به صفحه کاغذ گذاردم و پس از مدتی تأمل خودکار بطور غیر ارادی و خواسته شخصی ، در دستم به حرکت درآمد و پس از گذشت حدود بیست دقیقه تصویری را که در بالا مشاهده می کنید بر روی کاغذ نقش بست . از شادی در پوستم نمی گنجیدم چون پس از گذشت سالیان دراز به قدرت و نیروی نهانی دست یافته بودم . متأسفانه به دلیل اینکه در این زمینه مربی یا استادی نداشتم این عمل طول کشید ولی در حال حاضر وجود چنین نیروهایی را در چند دقیقه به شاگردان و یا عاشقان شناختهای حقایق روحی می نمایانم .

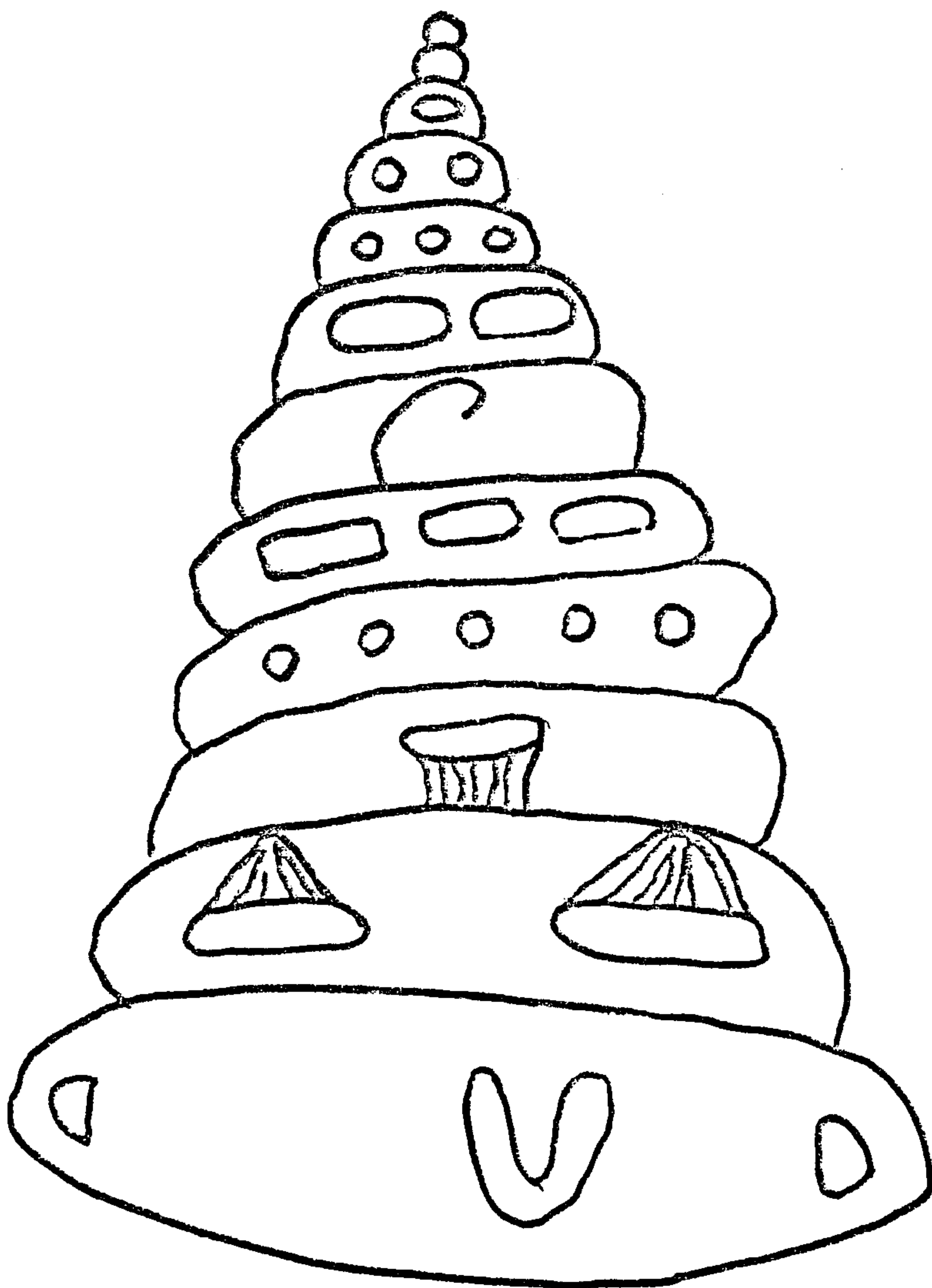


۱۳۶۸/۷/۲۹ علی

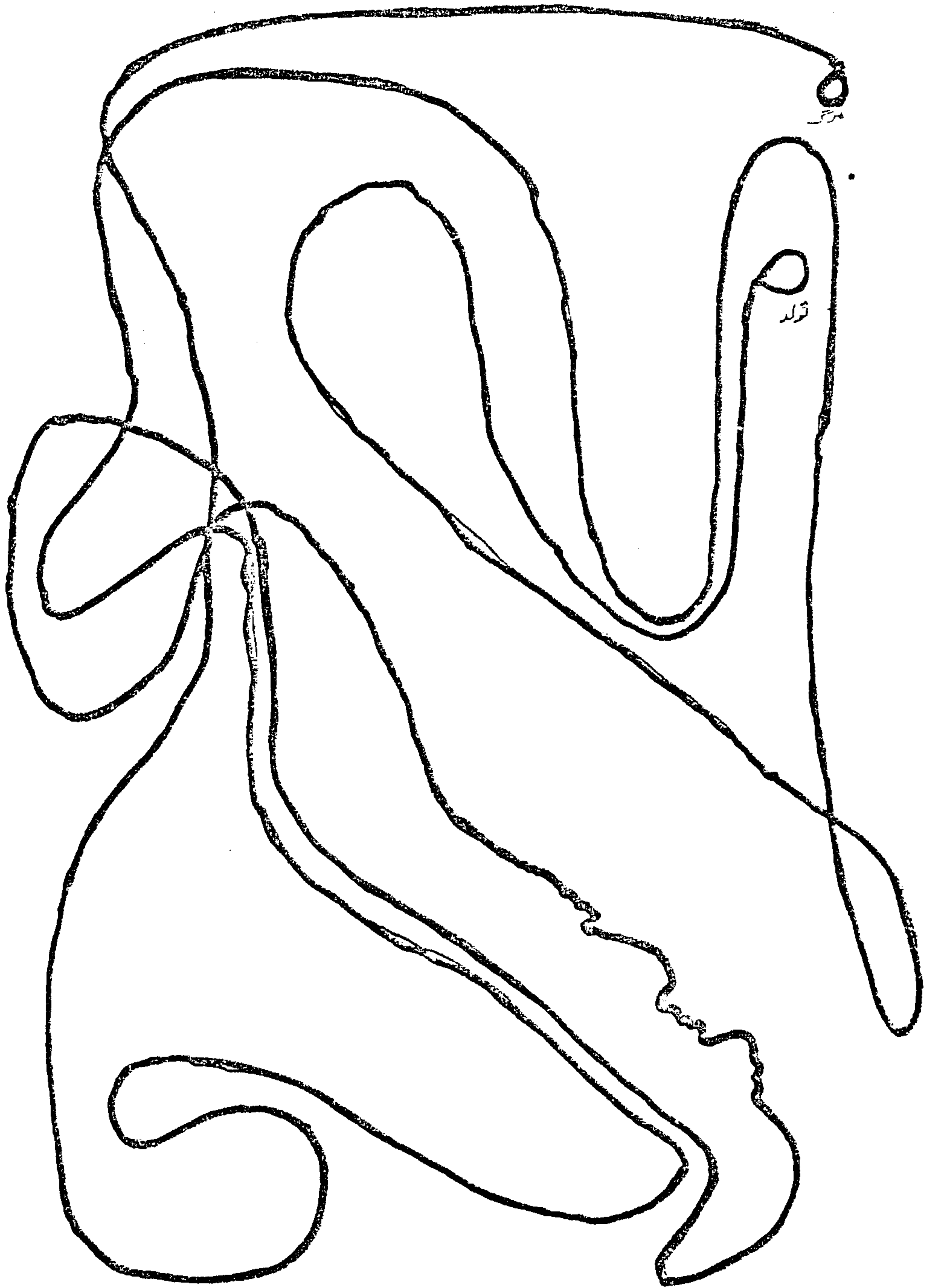
برگ و گل حلزون



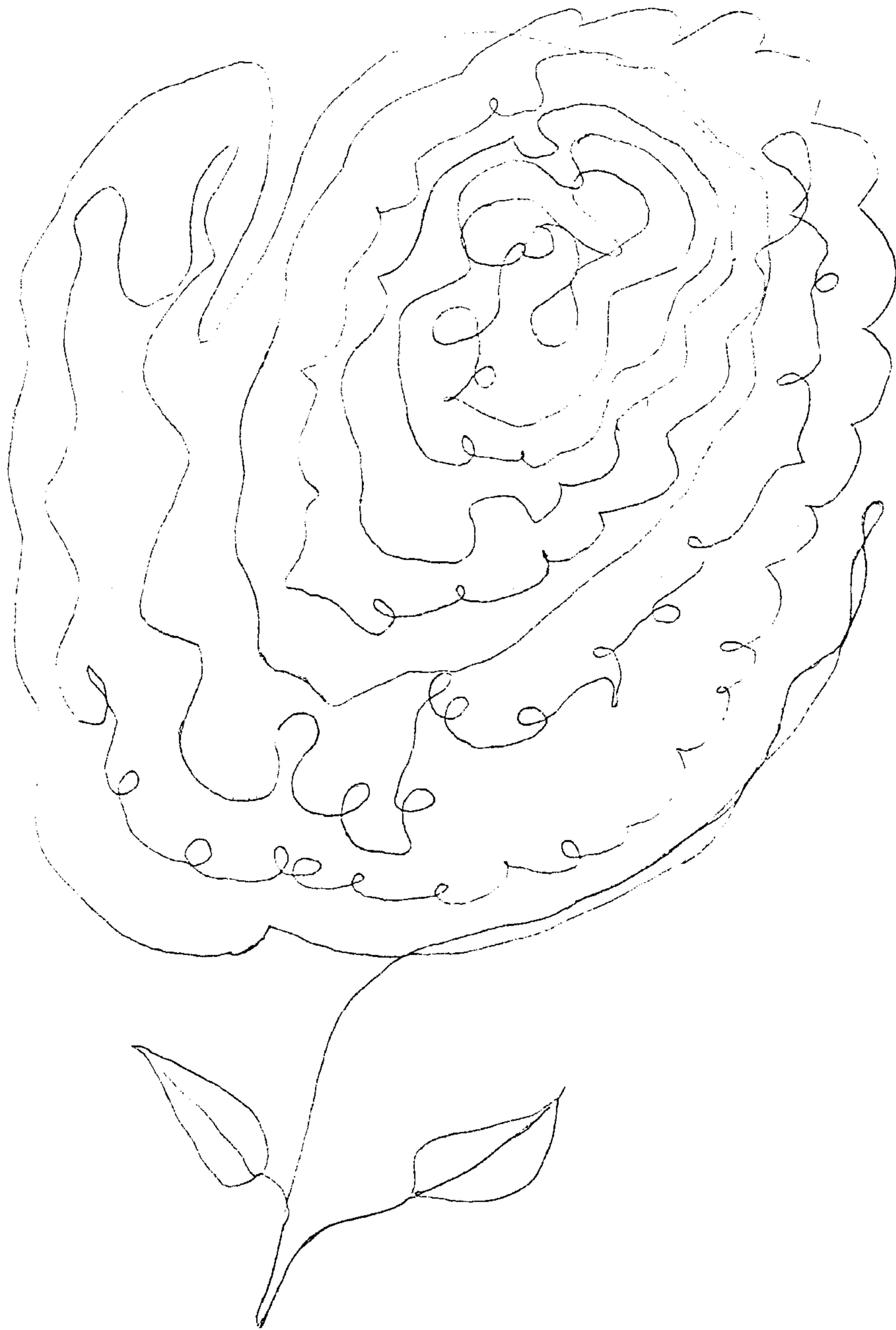
عاقبت عمر آدمی



يك نمونه از ساختمان روحی



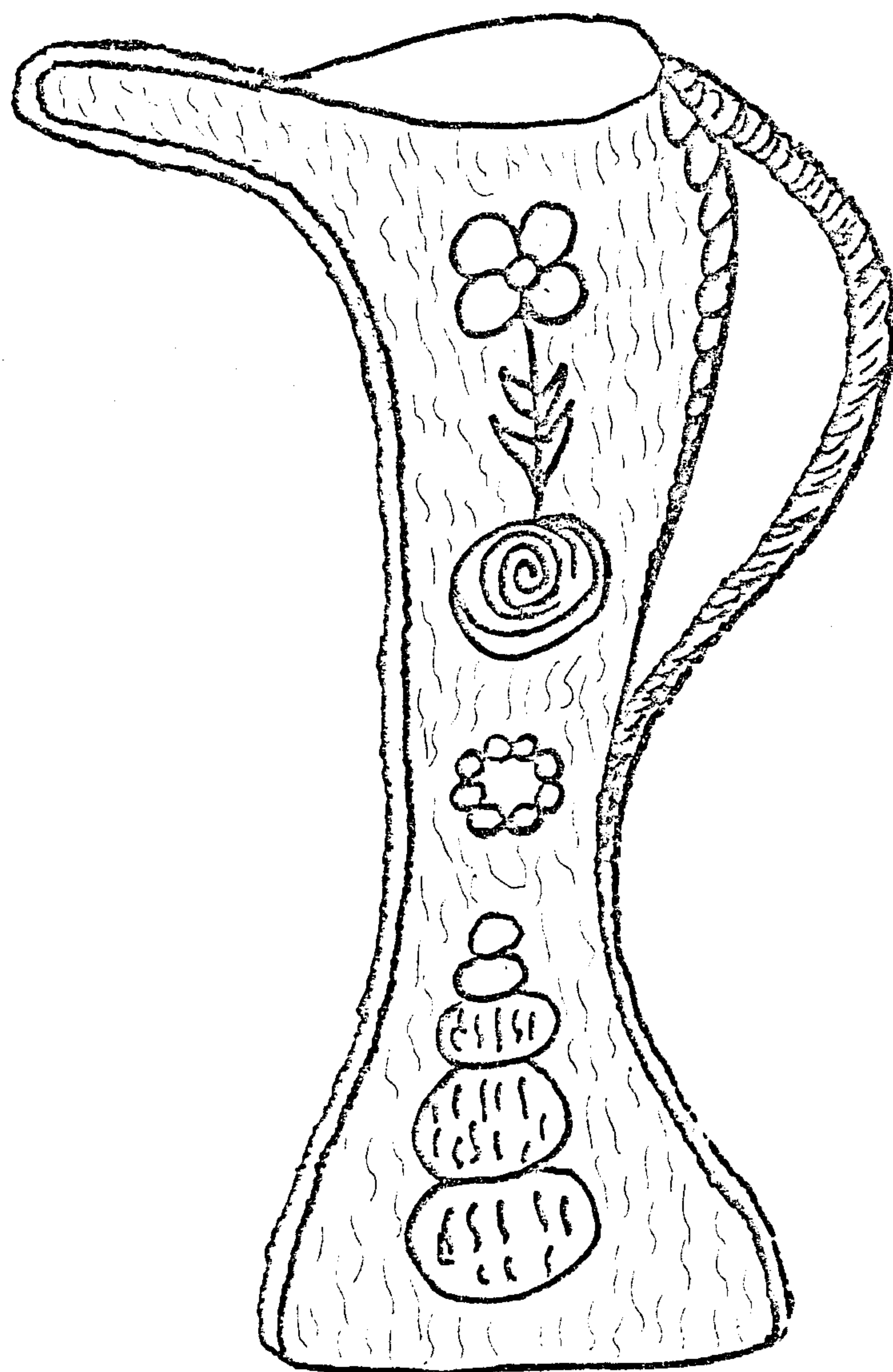
مسیر زندگی بشر ۱۳۶۸/۸/۱۲



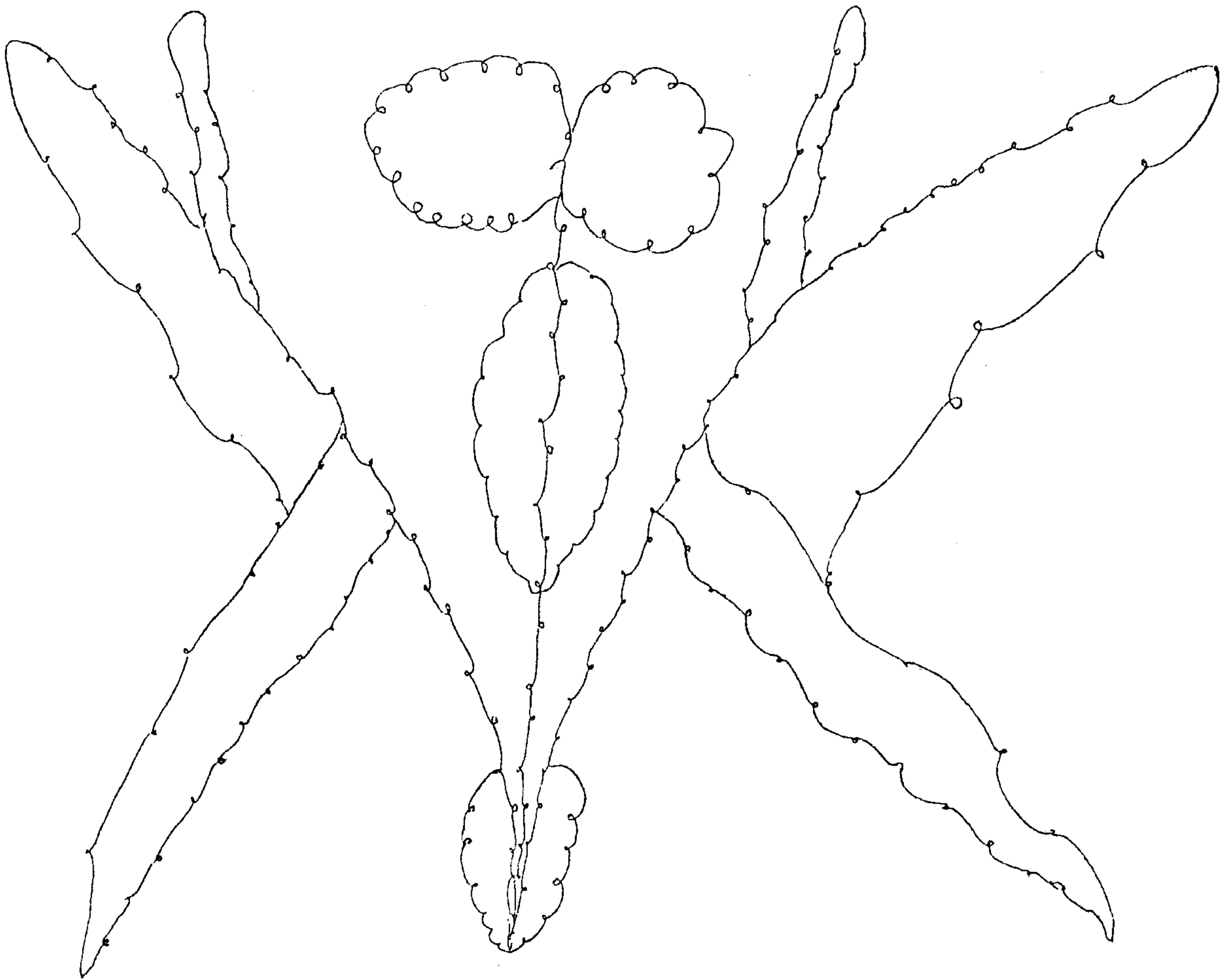
گل رز

نمونه نقاشی هایی که يك نقطه شروع دارد و بدون برداشتن نوک خودکار و جابجایی دست در چند ثانیه

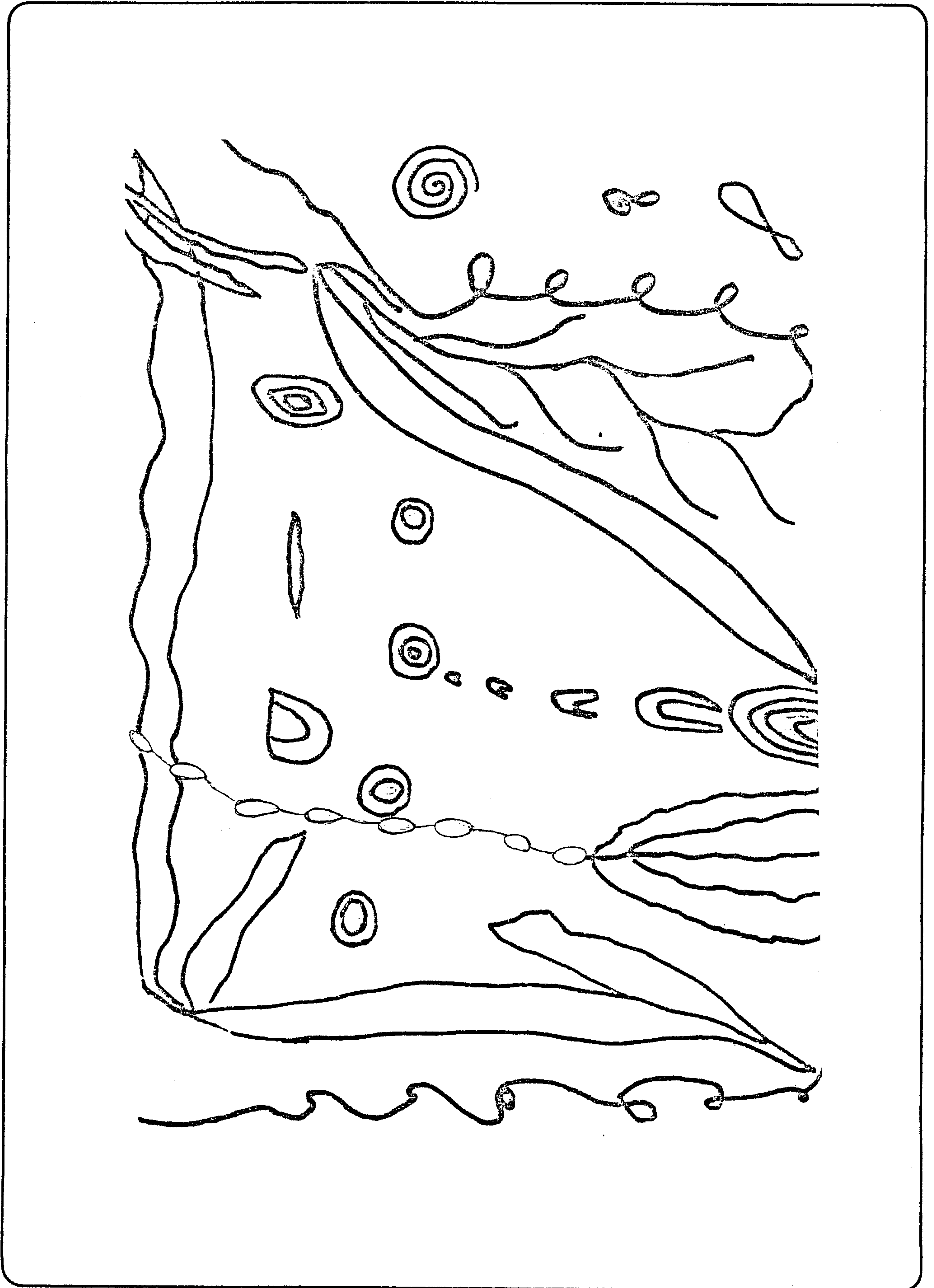
رسم خواهد شد.

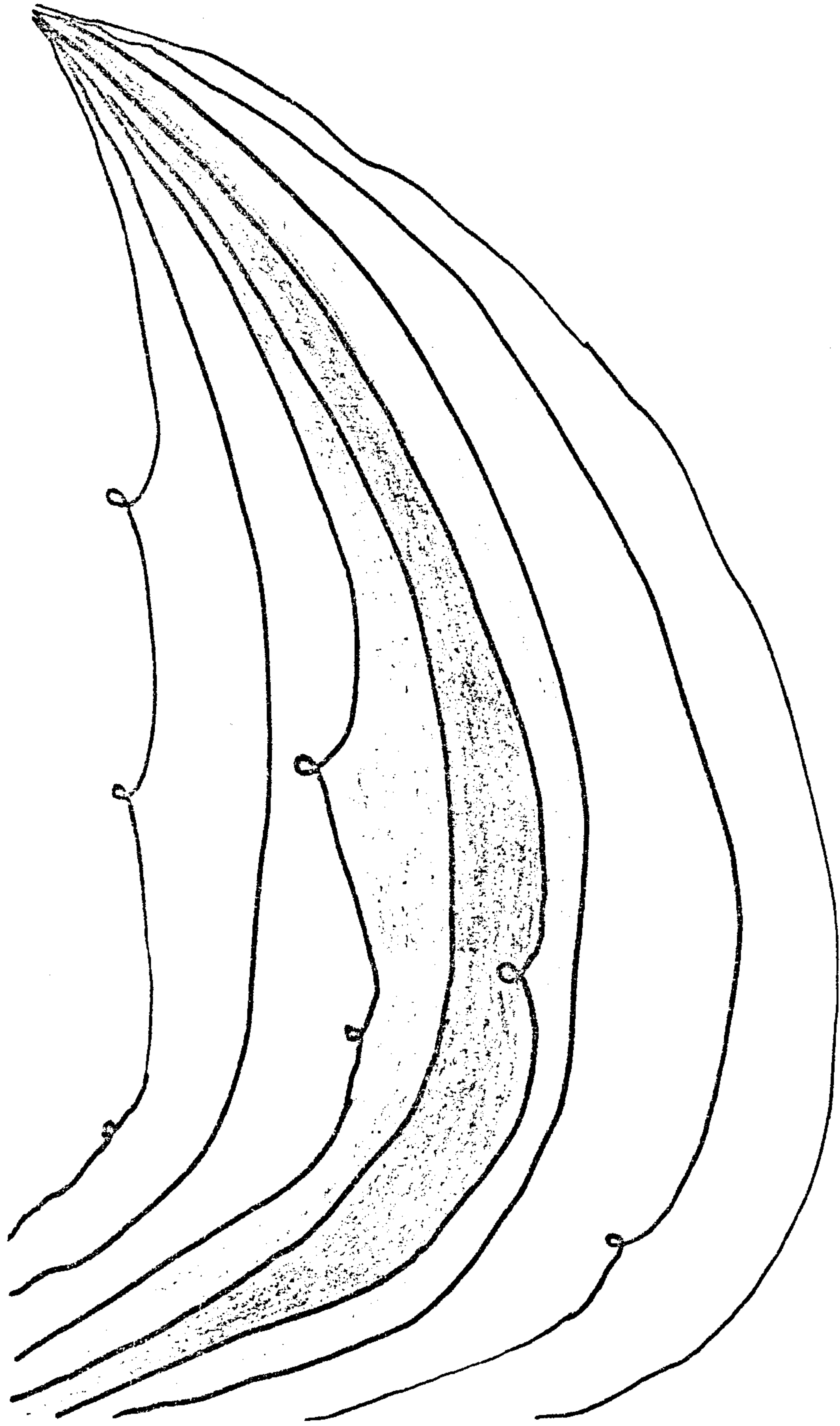


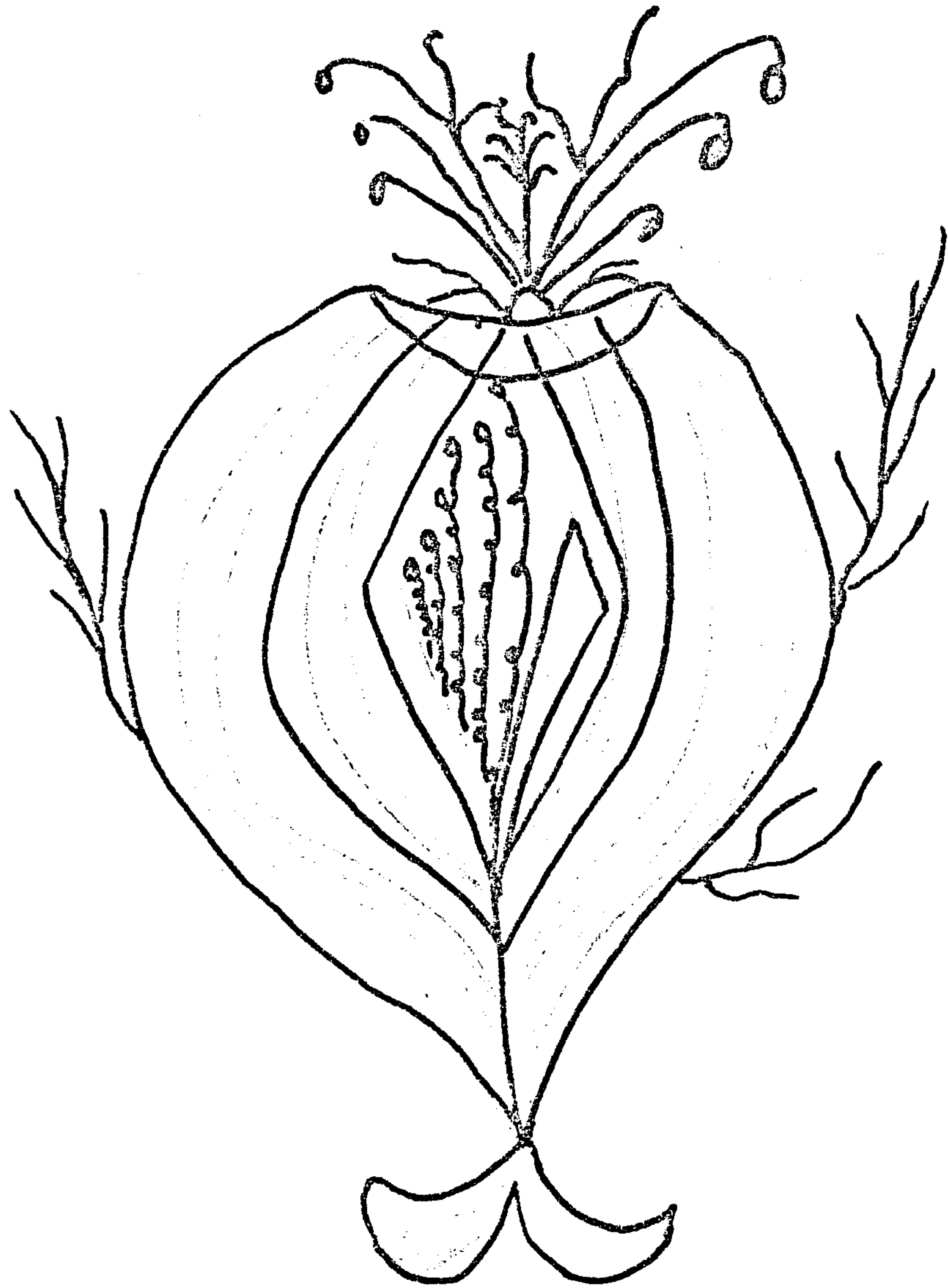
جام خوشبختی

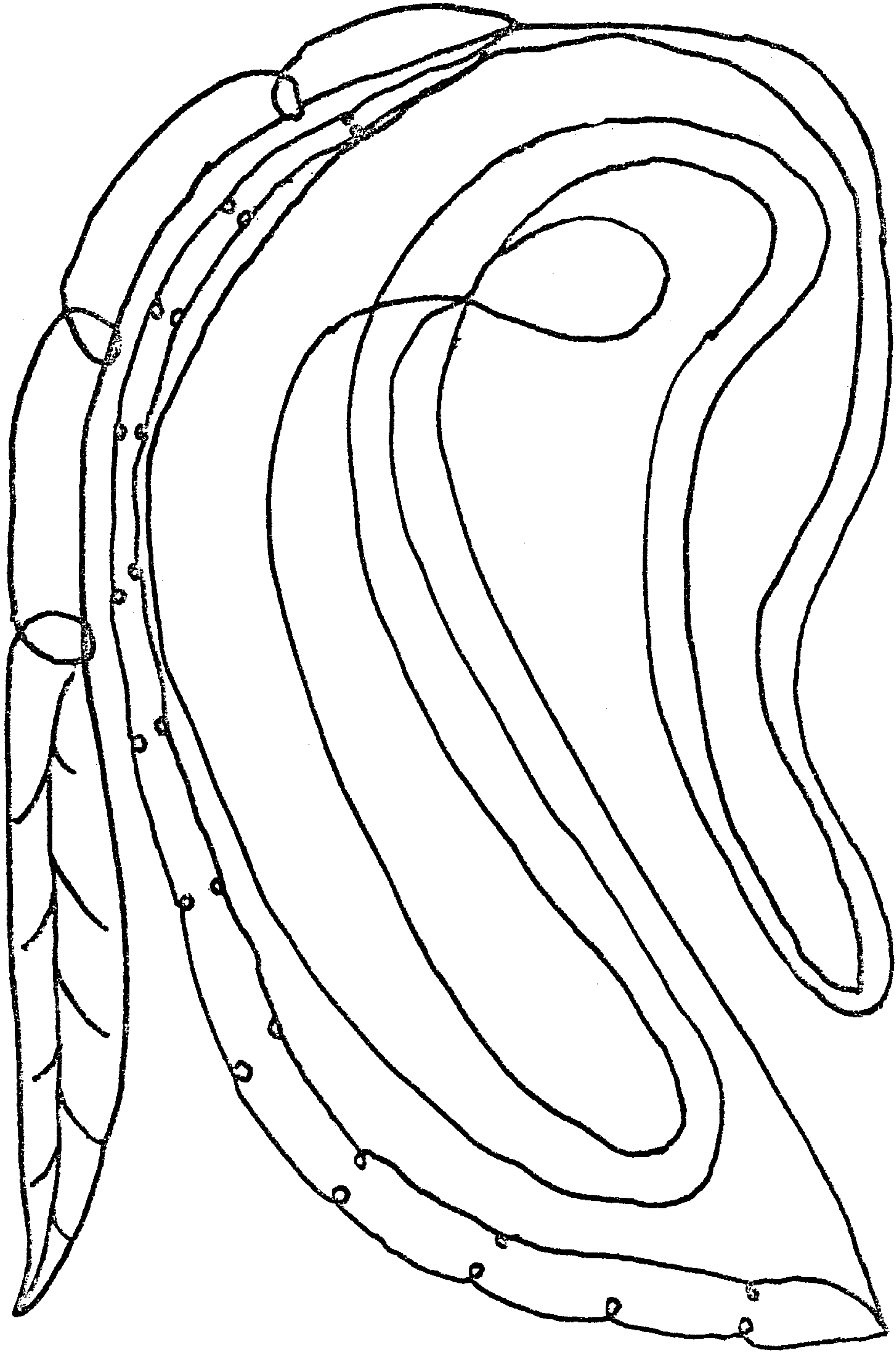


مراکز عشایر روحی









سبُو

گه سبُو بر دست و گه جام شراب
 آب و رنگی چون گذاری بر سُفال
 نقش زیبائی تو برکش از وجود
 گر نیابی مَه تو برکش صورتت
 عکس رُخ بین عیب مَه را چاره کن
 پرده از رخ گیری آر در کوی عشق
 عارض خود بی جهت منما به کس
 صورتت بهتر ز هر نقشی ز چین
 همچو نقش گل بدن خوش آب و رنگ
 گشته دل مفتون آن حُسن و جمال
 روی هر کس کی جمال دلبر است
 هر مژه تیر و دو و ابرو چون کمان
 دل ز نور شمع رخسارت بسوخت
 تا نمودی هدیه عشقت از وجود
 حسن تو از جمع خوبان افضل است
 با قلم صورت کشی بیدار و خواب
 جان دهی بر هر سبُو با رنگ و آب
 صورت زیبای مَه در زیر آب
 روی خود خارج نما از این نقاب
 تا که از خجالت نماند در سحاب
 مَه به رخ باید زند مشکین نقاب
 ناکسان دل را برندش تا سراب
 وقت آن باشد که بر گیری حجاب
 رُشگ عطر تن برد گاهی گلاب
 آورم روزی ز حُسن در کتاب
 کی کسی بیند چنین رُخ در شباب
 با نگاهت دل کنی بیدار و خواب
 بهتر آن کورخ نهی اندر نقاب
 گنج پُر دولت نهادی بر خراب
 عشق تو هرگز نباشد چون سراب

بحث حُسن نی که کار رهبر است
 تا تو هستی کی در آید آفتاب

اشعار روحی و چگونگی به وجود آمدن حالت شاعری

بسیاری افراد بر این عقیده اند که هنر شاعری در برخی از اشخاص مربوط به دانستن برخی از علوم مشخص و معین یا به پایان رسانیدن رشته های ادبیات و فلسفه و منطق و یا خواندن هزاران کتاب از آثار شعرا و نویسندگان مختلف جهان است تا کسی قادر باشد به مرحله سرودن اشعار دست یابد و آثاری در این زمینه از خود برجای گذارد .
آنچه که مسلم است ، داشتن معلومات در مورد سرودن اشعار بسیار مهم است و در سرودن شعر بی تأثیر نخواهد بود و کمک های شایان توجهی نیز به شاعر می کند و او را قادر می سازد تا لغات وزین و سنگینی را در اشعار خود بگنجاند ولی دلیل اصلی شعر گفتن را نمیتوان فقط بر مبنای دانش در رشته های ادبیات و دانستن علوم هنری و یا خواندن کتابهای ادبی فراوان و غیره دانست . بلکه شعر گفتن برای اکثر شعرای جهان معمولاً " به صورت الهامی است و حتی گاهی اتفاق می افتد که افراد معمولی و اشخاص بی سواد هم ، شروع به سرودن شعر می کنند .

در مورد شعر گفتن ، در وهله اول لازمست ، آمادگی آن را در حالت بخصوص به دست آورد یعنی تحت تأثیر نیرو و یا شیئی قرار گرفت و عامل این پدیده ها باید طوری باشد که در وجود اشخاص اثر فراوانی بگذارد و سپس تحت تأثیر آن کنش ها و اکنشهای مختلفی در بشر به وجود خواهد آمد که برخی در مسیر عرفان قرار می گیرند و گروهی خود را به سوی اعتیاد می کشانند یا دست به اعمال خلاف شئونات انسانی می زنند و یا بصورت شاعر و نویسنده ناگاه خود را در اجتماعات می نمایانند .

برای افراد این حالتها در زمان های مختلفی بروز می نماید که برخی از افراد این حالت به

وجود آمده را بموقع در خود احساس می کنند و از این حالت استثنائی به دست آمده بهره برداری مثبت می نمایند. فرضاً " از حالت سرودن شعر در وجود بهره برداری مثبت می کنند و مبادرت به سرودن اشعار مختلفی نموده و آن را ادامه می دهند ، به طوری که پس از مدتی این عمل جزء ملکات روحی آنان می شود و این تأثیر پذیری روحی نیز در آنان بطور مداوم فزونی می یابد و پس از آنکه مدتی مبادرت به سرودن اشعار فراوانی خواهند کرد. چون در ضمن شعر گفتن معلومات لازم را که مربوط به سرودن اشعار است نسبت به حالت و علاقه ای که در وی به وجود آمده است بطور تکاملی کسب خواهند کرد و پس از آن اشعاری به مراتب وزین تر و زیباتر بوجود خواهد آورد.

در بین شعرا گاهی به شعرایی بر می خوریم که در زمان حیات خود حتی سواد خواندن و نوشتن را هم نداشته اند ولی اشعار بسیار زیبا و مردم پسندی از آنان به جای مانده است که در حقیقت بروز چنین پدیده هائی باعث تعجب همگان بخصوص باسوادانی که در رشته های ادبیات تحصیل کرده اند می شود. چون آنان از این نکته مهم حیرت خواهند کرد که با توجه به معلومات کلاسیکی که در زمان تحصیلات خود کسب کرده اند حتی قادر به سرودن یک بیت شعر هم نیستند. پس چگونه ممکن است یک فرد عامی یا بی سواد مبادرت به سرودن اشعاری بصورت یک دیوان شعری کند.

آثار شعری که از این شعرا به جای مانده است اکثراً " توسط دیگران جمع آوری شده و پس از مدتها به صورت مجموعه ای در آمده و آن را مشاهده می کنیم.

با نگرش به تذکرات فوق ، توجه خواهید فرمود که هنر شاعری و شعر گفتن افراد فقط مربوط به تحصیلات عالی نیست ، بلکه مربوط به الهامات روحی است که در برخی از مواقع توسط ارواح خوب و نیکوکار به بعضی از افراد بشر و در سنین مختلف به صورت های الهامی یا کتابت دیکته می شود و اگر شعرا را تحت آزمایشات روحی از نظر مدیومی قرار دهیم ، متوجه خواهیم شد که اکثر قریب به اتفاق آنان مدیوم قوی روحی هستند. زمانی که زندگی نامه برخی از شعرای جهان را مطالعه می کنم ، مشاهده خواهیم کرد

که برخی از آنان فقط در ساعات بخصوصی از روز یا شب قادر بودند اشعار خود را بسرایند و یا گروهی می‌بایست در محل معینی حضور داشته باشند تا بهتر و آسانتر بتوانند اشعار خود را خلق کنند. در صورتیکه اگر سرودن شعر فقط مربوط به دانستن ریشه‌های علمی باشد، هرگز به ساعات بخصوص یا محل‌های معینی نیاز نخواهد داشت و باید بتوانند در تمام مدت شبانه روز و در هر گوشه‌ای از جهان اشعار خود را بسرایند. البته این حالت‌ها تا زمانی است که شعر گفتن جزء زندگی شعرا در نیامده است، و از زمانی که کسی به شعر گفتن انس گرفت، آنوقت زمان و مکان مفهوم خود را از دست خواهند داد و این الهامات ارواح در مدت بسیار کوتاهی در افراد اثر گذارده و آنان را قادر خواهد ساخت تا به صورت فردی جدید و نو جلوه‌گر شود. این الهامات معمولاً "در کسانی بیشتر بروز خواهند کرد که دارای اعتقادات ریشه‌ای بیشتری نسبت به سایر افراد اجتماعات خود نسبت به وجود و بقای روح باشند یا انسانیت را سرمنشاء زندگانی خود ساخته و هرگز در صدد آزار و ایدای دیگران بر نیایند و حتی از کسانی که بر او خطا یا جفائی روا می‌دارند انتقام نگیرند و هر کسی را به خدایش بسپارد و از افراد پست و پلید در هر شرایطی چشم‌پوشی و دوری کند و درد و سوز نهان خود را بر کاغذ پاره‌ها بیان دارد و فریاد دل را بصورت قطعات شعر بیان کند.

اکثر شعرا معمولاً "شعرهای خود را در یک مسیر مشخص و معینی می‌سرایند، که تقریباً" مضمون و نتیجه هر یک از غزلیات آنان در جهت خاصی است و در نهایت همه به یک هدف و نقطه خواهند رسید. گرچه برخی از اشعار هم در بین سروده‌ها یافت می‌شوند که تقریباً "با حالت کلی سرودن اشعار آنان مغایرت دارد، ولی این گروه در صد کمتری را در بین سروده‌های شاعر اشغال خواهند کرد.

همانطوریکه سرودن اشعار توسط شعرا دارای حالت و مسیر بخصوصی است، در خوانندگان اشعار هم این حالت وجود دارد. یعنی کسی که مبادرت به خواندن اشعاری از یک شاعر می‌کند، معمولاً "دارای هدف خاصی است.

برخی از خوانندگان فقط قصد دارند که توسط خواندن این اشعار وقت گذرانی کرده و تا

مدتی سر گرم باشند و حوصله شان سر نرود. اینان کتاب اشعار را بدست می گیرند و آن را ورق می زنند و گاهی هم از غزلی چند بیت را مطالعه می کنند.

گروهی دیگر، در داخل اشعار و ادبیات شعرا در جستجوی حقایق و واقعیت هائی می گردند که شاعری توانسته است با بیان یک بیت شعر، حقیقت و داستانی را خلاصه نموده و در آن بیت یا غزل بگنجانند و هر بیت شعری از این گروه دارای یک جهان معنی و یا حکمت است، که درك آن برای همگان میسر نمی باشد، مگر اهل علم و ذوق که به این اشعار دست یابند و گم شده خود را در بین این ابیات بجویند. گاهی هم اتفاق می افتد که برخی افراد به حقایقی دست می یابند که قدرت ادای کلام خود را ندارند و با خواندن اشعار در صدد این هستند که بیان احساس و درك خود را در بین ابیات شعرا بیابند و این بیت را با آن واقعه تطابق داده و سپس آن را در حافظه خود ثبت و ضبط کنند، و با پیدا کردن این غزل و یا بیت در حافظه خود، قدرت و نیروی تازه ای احساس می کنند و حتی گروهی کلیه ناراحتی های خود را با به دست آوردن یک غزل و یا تک بیت بخصوص، به دست فراموشی می سپرند. چون حالت عرفانی بعضی از ابیات ریشه های شعری آنقدر عمیق است که خواننده آن ناراحتی های خود را با یاد آوری تنها تک بیتی از همین نمونه ها، فراموش خواهد کرد.

گروهی دیگر از خوانندگان وجود دارند که فقط در صدد باطل جلوه دادن اثرات دیگران هستند و هرگز نخواسته اند به حقیقت اصلی مفهومی پی ببرند و به پایه و ریشه هنر و ادبیات توجه ندارند، بلکه فقط شاخ و برگهای یک اثر هنری توجه آنان را جلب خواهند کرد نه عظمت و قدرت اصلی که باعث به وجود آوردن شاخ و برگها شده است.

البته در مورد چگونگی برداشت خوانندگان شعر، حالات مختلفی وجود دارد و اگر خواسته باشیم تمام آن حالات را بیان داریم لازمست خصوصیات و حالات کلیه افراد بشر را به طور جداگانه و یکایک بیان داشت. چون هر یک از افراد بشر، همانطوری که از نظر ظاهری و علائم آثار انگشت با هم برابری ندارند، معمولاً "به همان نسبت هم در مورد خصوصیات روحی با یکدیگر اختلاف دارند و هر فردی دارای حالات و خصوصیات و خلق

و خوی جداگانه ای نسبت به دیگران است • حتی افراد یک خانواده و اگر هم دقیقتر شویم، دوبرادرو یا خواهر دوقلو که در اصل از تقسیم یک تخمک بوجود آمده اند، دارای خصوصیات جداگانه ای نسبت به هم می باشند و یکی از دلایل اختلافات فهم و درك و برداشتهای شعری نیز مربوط به همین حالات افراد مختلف بشر است •

اگر در بین افراد، طوایف و قبائل مختلف در ایران بگردیم و به مردم عامی که برخی از آنها بی سواد و یا حداکثر سواد خواندن و نوشتن را دارند از نزدیک توجه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که اکثر قریب به اتفاق این افراد در طول شبانه روز به منظور تکمیل کردن صحبتهای خود یا خلاصه کردن مطلبی طولانی و دنباله دار، مبادرت به خواندن بیت شعری خواهند کرد و اکثر مردم ایران اشعار ساده و پر محتوایی را می دانند و آنها را به زبان محلی یا فارسی اصیل بیان می کنند • این اشعار اکثراً " بسیار سلیس و روان سروده شده اند و همین حالت شعری باعث شده است تا هر کس بتواند آنها را در حافظه خود نگاهداری کند •

این نوع اشعار ساده و روان، بیشتر در بین افراد محلی و کوچه و بازار و دشت و بیابان ها یا در بین افراد چادر نشین و کشاورز و کارگر به گوش می رسد • برخی دیگر از افرادی که دارای معلومات بیشتر بوده یا در شهرهای بزرگ زندگی می کنند و یا دارای مشاغل اداری و تجاری هستند، به منظور شناساندن مقدار سواد و معلومات خود به دیگران، معمولاً " از اشعاری استفاده می کنند که در هر نیم بیت آن چندین لغت بیگانه و قلمبه سلمبه به کار رفته باشد، به طوری که طرف مقابل معمولاً " هدف از خواندن شعر او را درك نخواهد کرد •

همانطوری که همه می دانند کلیه ایرانیان علاقه فراوانی به شعر و شاعری دارند، به طوری که هیچ ایرانی را نمی توان یافت که به سن عقلی کامل رسیده باشد و به نسبت معلومات مکتبی و یا اجتماعی خود اشعاری را از بر نداشته باشد و در ایران هم خوشبختانه شعرای بسیار فراوانی نسبت به کشورهای جهان وجود داشته اند و دارند • با توجه به اینکه اکثر ایرانیان بخصوص کسانی که در شهرستانهای کوچک و دهات زندگانی می کنند به علت فقدان گرفتاریهای شهری و وقت بیشتری که در زندگی روزانه خود دارند، اکثراً زمان فراغت خود

را جهت معاشرتهای خانوادگی و گردهم آئی های محلی صرف می کنند و در این گردهم آئی ها اکثراً" شروع به خواندن اشعاری از شعرای نامی ایران می کنند متأسفانه به علت وجود لغات عربی فراوان ، اکثراً" از درك حقایق و مطالب آن اشعار عاجز مانده و در نتیجه این اشعار را کنار گذارده و رو به اشعاری می آورند که حرف دل مردم عامی و زحمت کش باشند و در آن لغات پیچیده هم بکار نرفته باشند و برخی از ابیات آن را به نسبت جذابیت آن ، برای خود یادداشت می کنند یا آنقدر تکرار می کنند تا ملکه ذهنی شان شود .

برخی از این خوانندگان اشعار ، از اشعار به عنوان داستان استفاده می کنند و هر شبی که گرد هم جمع می شوند ، داستانی که به صورت اشعار سروده شده اند را برای دیگران می خوانند و مطلقاً به حقایق و حالت شعری آن ابیات توجه ندارند و فقط در انتظار نتیجه داستان در آن اشعار باقی می مانند .

گاهی در بین این خوانندگان و شنوندگان اشعار افرادی یافت می شوند که فی البداهه یا در اثر مرور زمان به شعر گفتن می پردازند و آثاری به وجود می آورند .

همانطوری که بدواً به اطلاع خوانندگان رسید ، شعر گفتن الهامی است ، در این قسمت از یک حقیقت محض که برای خود من رخ داده است پرده برداری خواهم کرد و چگونگی بوجود آمدن این حالت را در خود شرح خواهم داد . این واقعیت از طرف خودم یعنی کسی که اظهار می دارد در وی این حالت بوجود آمده است بیان میشود و هرگز به صورت نظریه و یا نقل قول نیست . چون برخی از اشخاص شهامت بیان برخی از حقایق را نداشته و ابزار آنرا لطمه ای به شخصیت خود می دانند ، ولی در این اظهارات هیچگونه ادعایی دال بر برتری و خود خواهی وجود ندارد و عین وقایع از نظر خوانندگان می گذرد .

مادرم در اواخر تابستان ۱۳۶۷ درگذشت . وابستگی شدیدی از گذشته ، بخصوص پس از زمان فوت پدرم که حدود سی سال قبل از فوت مادرم بود ، بین ما بوجود آمده بود ، بطوریکه با وجود اینکه مادرم دو پسر دیگر نیز داشت همیشه از هر نظر چشم انتظار من بود . چندین شبانه روز مادرم در بیمارستان بستری شده بود و تقریباً خواب درستی به چشمانم نمی رفت .

از زمانی که مادرم در بیمارستان بود، ساعتها پس از نیمه شب می خوابیدم و در اکثر مواقع جهت جلوگیری از بی خوابی و التیام بخشیدن به ناراحتی هایم شروع به نوشتن برخی مطالب کتب روحی خود می کردم. شبی از روح نگهبان خود که پدرم است وضع مزاجی مادرم را جویا شدم و ایشان اظهار داشتند که او تا چند روز دیگر فوت خواهد کرد و هر گونه درمانی جهت وی بی نتیجه است. به خاطر اینکه به اظهار نظر ارواح، بخصوص گفته های پدرم به شدت معتقد می باشم، از وضع و حال مادرم مطلع شده بودم و در هر زمانی که او را می دیدم بیشتر ناراحت می شدم و حتی وقتی هم که مادرم از حالت بهبودی نسبی خود اطلاعاتی می داد، از درون آتش می گرفتم و می سوختم ولی قدرت ابراز حقایق را نداشتم. یکی از همین شبها که مادرم در بیمارستان بستری بود از روح نگهبان خود خواستم که آیا ممکن است خداوند نیروئی در من بوجود آورد تا بتوانم درد دل و ناراحتی های درون خود را که بخاطر مرگ چند روز دیگر مادرم به من تحمیل خواهند شد را به صورت شعر بیان دارم و بدینوسیله آرامشی بدست آورم. این خواسته از طریق پدرم مورد موافقت روح اعظم قرار گرفت و زمانی بعد، این حقیقت به من الهام گردید بعد از بوجود آمدن آن حالت درونی قلم و کاغذ را برداشته و بدون مقدمه شروع به سرودن اشعاری کردم که یکایک لغات آن بطور الهامی در ذهن من نقش می بست و پس از دقایقی متوجه شدم که کاغذ مقابلم کاملاً سیاه شده و ابیات فراوانی شعر در مورد مادرم که بستری بود سروده ام، بدون اینکه کوچکترین اطلاعی از شعر سرودن داشته باشم. چند باری این اشعار را خواندم و متوجه شدم که تقریباً تمام ابیات آن دارای وزن و قافیه است و در مجموع مفهومی را به طور کامل می رساند. و آن اشعار تقریباً بدون هیچ گونه دخل و تصرفی از نظر خوانندگان محترم می گذرد.

رنج و درد از مریضی مادر

در عالم مکر و افسون از نهان است تمام کار عالم در گمان است
 نه راحت کس نشیند اندر عالم نه کس را مانند اندر دل همه غم
 چو روزی را ز عمرت خوش گذاری شود روز دگر، اشک تو جاری

اگر غم گیرد اندر قلب کس جان
 همیشه چرخ گردون این چنین است
 سحر آمد، هنوزم دیده باز است
 نه خوابی خوش رود بر دیدگانم
 دو هفته شد که مادر گشته رنجور
 چو می دانم که مادر بی علاج است
 چو خوابیده کنون در تختش آرام
 صدا کردم دمی آن دیده واکرد
 پس از چندی دو چشم و لب فرو بست
 دوباره گفتمش مادر چطوری
 چو آگه بودم از اخلاق مادر
 ندانم کس زهر حـالت چه دیدم
 بمن می گفت مادر با نگاهش
 در آندم فکر دلـداری به من بود
 بدیدم بعد چندی آن تنش را
 بدن را چاک داده همچو دامان
 مگر خـالق نظر آرد به حالش
 خداوندا مگر آدم دگر نیست؟
 تو هر دردی که درمانش دگر نیست
 گرفتی آن پدر را از حریفان
 پس از او رو به دیگر کس ، نمودیم
 چو میدانی تو این راز نهان را
 من این دانم که می گیری عزیزم

زمان چون بگذرد آن گردد آسان
 زمانی دل خوش و گاهی غمین است
 چو دل با خالقش اندر نیاز است
 نه خنده می نشیند بر لبانم
 همه خواب و خور از این تن شده دور
 ولی دارو و دکتربس رواج است
 برون از آنهمه درد است و آلام
 تو گوئی زیر لب ما را دعا کرد
 ولی اشکی ز چشم مادرم جست
 دو چشمش را گشود و بست فوری
 بمن می گفت : خوبم جان دلبر
 و یا از هر علامت چون کشیدم
 لب آرام و ساکت ، رُخ چو ماهش
 سپس با هر ننگه روحش بیاسود
 تنی پاره تر از پیراهنش را
 کجا دانند دگر او درد هجران
 و گرنه کی تو بینی قیل و قالش
 مرا این زجر عالم ، از پی چیست؟
 به من بخشی ، ترا منظور از این چیست؟
 ببارید اشک دل سالی چو باران
 شب و روزی به عشق او غنودیم
 چه گیری مادرم بهتر ز جان را
 اگر افزون ز دریا اشک ریزم

تو که ربی و حاکم بر زمانی
 تو خود دانی فنای مردمان را
 تو خود بنوشته ای خط سرم را
 تو می بینی اگر موری به گوری
 و یا در قعر دریا کوسه ماهی
 کجا فهمد کسی سردرون را
 من این دانم که حکمت در نهان است
 خدائی، مالک جسم و روانی
 دمی این راز خلقت را بیجان کن
 تو که استاد مطلق در جهانی
 چرا آری، سپس گیری تو جان را
 تو خود بشکسته ای بال و پرم را
 کشید پای ملخ را او به زوری
 کند از حکمت تو پادشاهی
 همه ظاهر ببینند و برون را
 نه آنچه دیده خواهد در جهان است
 تو حاکم بر تمام کهکشانی
 ز خلقت ذره بر رهبر بیان کن

تولد، ماندن و مردن چه رازی است؟

حقیقت را نمایان، این چه بازی است؟

از آن پس مدتها نوشتن کتاب های روحی را کنار گذاردم و شروع به سرودن اشعار کردم. اکنون که مبادرت به انتشار اولین کتاب روحی خود کرده ام، بخاطر شناساندن حقیقت وجود ارواح و نیروهائی که در برخی از شرایط ارواح به افراد بشر می دهند، چند نمونه از غزل های روحی سروده شده را در این قسمت به چاپ میرسانم و این حقیقت را بار دیگر اذعان می دارم که هیچ یک از این اشعار از توشه های ادبی زمان عمر گذشته من نبوده است و کلیه آنها به صورت الهامی در ذهن من نقش بسته اند و آنان را بر صفحه کاغذ نوشته ام. بدینجهت از بزرگان شعر و ادب می خواهم که اگر لغزش ها و نارسائی هایی در این ابیات به چشم شان می آید، بر این حقیر خرده نگیرند و با رحمت و اغماض فضل و کمال خود از آنان بگذرند. چون تمام آنان را باید به حساب ارواحی بگذارند که در این زمینه مرا یاری فرموده اند و من برای فراگیری ادبیات و شاعری تاکنون نزد هیچ استاد و کارشناسی کسب فیض نکرده ام به جز استادان روحی از عالم غیب. در برخی از مواقع، در زمینه های بخصوصی از روح برخی از

شعرا بطور مستقیم یاری می گرفته ام و غزلهائی رانوشته ام و اکثراً تماس من با روح بزرگ خداوند غزل خواجه شمس الدین حافظ است و در بسیاری از موارد او مرا یاری می کند تا غزلهائی را به اتمام برسانم و اگر ناراحتی و یا گرفتاری هایی هم داشته باشم ، در برخی مواقع از او کمک می گیرم تا وصف الحال من اشعاری را بگویند و من آنها را بنویسم و پس از خواندن آرام شوم و نمونه ای از آنها را در این بخش مشاهده می فرمایند .

بعنوان نمونه شرح حال سرودن یکی از غزلهای خود را شرح می دهم تا خوانندگان به چگونگی برقراری تماس روحی من با روح شعرا توجه بفرمایند . منشی دفترم در حال ماشین کردن برخی از اشعارم بود که خواهرش وارد دفتر شد و به اتاق او که کاملاً مجزا است رفت و یکی دو تا از اشعار ماشین شده مرا که روی میز قرار داشت را خواند و سپس به خواهرش اظهار داشت : « من تصورم بر این است که آقای رهبرزاده اشعار حافظ را می نویسد و در آخر آن اسم حافظ را برداشته و بجای آن رهبر می گذارد » خواهرش که از مدتها قبل با من همکاری می کرد و از حالات من نیز آگاهی کامل داشت به او گفت که خیر چنین نیست و این اشعار همه الهامی و مربوط به خودشان است و پس از رفتن خواهرش با خنده این مطلب را به من اظهار داشت .

این موضوع فکر مرا بخود مشغول داشت . پس از مدتی از روح حافظ مجدداً کمک خواستم و کلیه مطالب را به او بازگو کردم .

خواجه شیراز ابیات زیر را در مدت چند دقیقه به من الهام کردند و منم آنها را بدون کوچکترین تغییری نوشتم چون در اکثر مواقع اشعاری را که بصورت الهامی می نویسم ، در زمان مناسبی که فرصت خواندن مجدد آنها داشته باشم در برخی جملات آن از نظر وزن و قافیه و سلیقه و نظر شخصی اصلاحات کوچکی می کنم یا بعضی از ابیات را به طور کامل خط می زنم ، ولی این غزل را بدون کوچکترین تغییر در وزن و قافیه جهت اطلاع خوانندگان و شناخت قدرتهای روحی درج می کنم . ضمناً اسم منشی من « نجمی » و خواهرش « نسرین » بوده البته مشابه این حالت برایم ، بسیار زیاد اتفاق افتاده است و اکثر اشعارم را به همین ترتیب

از روح شعرا مدد خواسته و آنان به عقل من ابیاتی را الهام کرده اند و من هم آنها را ثبت کرده‌ام.

باید این پرده شکافم ، بُرْ اَنْصارِ دگر که به نسیرین و نجی گویم و احرار دگر
عالم و کون و مکان ، جمله به گشت و گذراست آنچه اکنون گذرد خود برسد بار دگر
در کمین گاه نظر ، با خود حافظ همه شب پُر کُنم بر همه دیوان خود ، اشعار دگر
حافظ اکنون بر من ، جمله به فکر گذرید که برفت حافظ و هرگز نرسد بار دگر
گر تو خامی و نداری خبر از عالم غیب خوش کلامی مکن هرگز بر دلدار دگر
یا رب این مردم عالم ، همگی بی خبرند که تو هر لحظه بخواهی ، دهی افکار دگر
در کمند کفِ دل داده اسیر قفسم ورنه این تن فکنم در پی دیوار دگر
نی کرم در کس و نی معرفت از بی خبران وقت آن شد که گریزم پی هشیار دگر
آب حیوان نخورم تا که بمانم همه عمر آنچه ماندم همه بس ، بهر من و یار دگر
گل به جوش آمده ، از شعر روانم دل خاك لاله و سنبل و نسیرین ، همه یک بار دگر
بی خبر ، گفته ربودی ، زدگر این زر و سیم مگشالب ، چون نداری خبر از کار دگر
هر شب آن حافظ شوریده ، رسد از ملکوت بر دل مرد پریشان کند اشعار دگر
عشرت دل کنم هر دم ، که رسد خانه ولی به که گویم که ، بگوید همه را یار دگر

رهبر را بگذر از این مردم ، و الفاظ برون

هر که در ذهن خود آلوده ، به افکار دگر

اکنون که نمونه هایی از غزلها و اشعار روحی را در این کتاب به چاپ می رسانم ، می توان گفت که بیش از چهل هزار بیت شعر از اواخر سال ۱۳۶۷ تا کنون (که بیش از چهار سال از آن نمی گذرد به صورت الهامی در من بوجود آمده و من آنها را ثبت کرده ام که امیدوارم بزودی بتوانم آنها را به صورت دیوانی از اشعار روحی در اختیار هموطنان و روح شناسان و شعر دوستان عزیز قرار دهم تا شاید قدمی در راه شناساندن قسمتی از عرفان و حقایق روحی که

اصل حیات بشری را تشکیل می دهد برداشته باشم *

پس از فوت مادرم ، آتش دیگری در وجود من شعله گرفت که قدرت تحمل آن از وجود هر بشری خارج بود . چون فردی که همخون من بود ، به طور محرمانه و جدی در صدد متلاشی ساختن زندگانی من بر آمده بود . در این موقع از ارواح کمک خواستم که مرا یاری کنند تا مبادا روزی به خاطر همچون بودن رو ذر روی او بایستم و در مقابل اعمال نادرست او عکس العمل بدی از خود بروز دهم . چون به این حقیقت اعتقاد دارم که روزی این اشعار به دست همه بخصوص کسانی که در این عمل زشت و خداناپسندانه شرکت داشته اند خواهد رسید و متوجه آن اعمال بد خود خواهند شد . با توجه به اینکه از کلیه اعمال و حرکات آنان توسط ارواح نزدیکان خود بطور کامل با خبر بودم ، هیچگونه عمل و عکس العملی در مقابل تقدیر و سرنوشت نمی توانستم از خود بروز دهم ، چون به طوری که روح نگهبان ، زندگی آینده ام را تا اندازه ای اظهار داشته بود حتماً می بایست دگر گونیهایی در زندگانی مادی و معنوی و خصوصی من رخ دهد تا تبدیل به شخصیتی دیگر در اجتماع خود گردم . و تنها ناراحتی من در این بوده و هست که چرا دست تقدیر و سرنوشت باید یکی از عزیزترین افراد زندگانیم را ، که عمری به یکدیگر اتکاء داشته ایم ، مجری این طرح پلید و خانمان بر انداز کند و کسی را بر علیه من به پا خیزاند که زمان درازی از خوب و بد را در زیر یک سقف گذرانیده بودیم و او با همراهی برخی دیگر از اقوام و تظاهرات دروغ و بی پایه و اساس باعث شد که همسر من که تقریباً ربع قرن را با هم گذرانیده بودیم تحت تأثیر سخن های نادرست آنان قرار گیرد و بدون بررسی و شناخت حقایق ، ذهن فرزندانم را از پدرشان تیره سازد و در نتیجه منجر به متارکه بی دلیل شود و سرنوشت دیگری در زندگی من رقم زده شود *

پشت پا درزندگی ، هر کس زهرکس میخورد

جمله را ازناکسان ، گاهی هم از کس میخورد

پشت پا خوردن ، زناکس درجهان افسانه نیست

خون شود این دل ، چو داند دائم از کس میخورد

بنا به خواسته و کمک ارواح بود که کتاب داستان واقعی و زندگی نامه خود را به رشته تحریر در آورده ام که امیدوارم بزودی بتوانم در اختیار خوانندگان محترم قرار دهم تا به حقایق در زندگانی خود آگاه شوند و بدانند که این زندگانی مادی در هر لحظه با کوچکترین نسیمی در حال تغییر و تبدیل است و حیات و سرنوشت هم بدون آگاهی آنها مشغول تازیدن است و آنچه که در کتاب سرنوشت ثبت است جهت افراد بشر بدون کم و کاست از طرف نیروهای نهان و خواست خداوندی اجراء خواهند شد، بطوری که افراد، علت بروز اتفاقات را از چشم دیگری می بینند و نسبت به آنان بد بین میشوند، در صورتیکه همه باید بدانند این گونه افراد مجری خواسته های کتاب سرنوشت ما هستند نه تصمیم گیرنده آن در فارسی ضرب المثل بسیار ارزنده ئی در مورد مرگ داریم و آن به این صورت است که میگویند حضرت عزرائیل طوری جان افراد را از آنان میگیرد که هیچ کس به وجود وی پی نبرده و نسبت به وی ظنین نشود.

اتفاقاتی که معمولاً در تغییر سرنوشت افراد بوجود می آیند نیز از این قانون مستثنی نیستند، یعنی سرنوشت افراد طوری تغییر می کند که در ظاهر عامل آن شخص بخصوصی بوده است، در صورتیکه این شخص عامل، باید نا آگاهانه این وظیفه را به عهده گرفته و انجام دهد، حال مربوط به هر کسی که هست هیچ فرقی برای او نخواهد داشت، چون افراد در این زمان تحت تأثیر نیرو و قدرت مافوق دیگری قرار دارند که می توانند اعمال خوب و بدی را از خود بروز دهند. در صورتیکه این اشخاص ممکن است در تمام طول عمر خود عمل مشابه دیگری را هرگز انجام ندهند و فقط در یک زمان معین قادر بوده اند حرکات و اعمالی را از خود بروز بدهند که در سرنوشت خود و یا دیگری مؤثر واقع شوند.

یک منظور دیگر از بیان حقایق فوق این است که خوانندگان زمانی که به برخی از اشعار بر می خورند که بصورت درهم و آشفته است و گاهی سوزش درون مربوط به افراد خانواده است، قبلاً از علت چنین سروده یا حالتی مطلع باشند تا راحت تر در درك حقایق اشعار روحی بر آیند، چون ارواح بزرگواری که در سرودن این اشعار مرا یاری فرموده اند، با الهام هر بیتی از این چهل هزار بیت وجود مرا آرام و آرامتر کرده اند.

صومعه

گر گبر و مسلمانی ، یا رستم دستانی
گر تابع احساسی ، بگذر ز در ساقی
ار صاحب دیوانی ، یا حافظ قرآنی
در هر چمن ار خاری ، یا مرد گرفتاری
مستوره و گر مستی ، در حالت بد مستی
گر جلوه گه رازی ، خوش باطن و طنازی
ار ناله و فریادی ، داری ز درون دادی
گر خون دلت ریزد ، بر جامه ات آویزد
ار زخم روان داری ، افسرده تو از جانی
خواهی به جهان خندی ، در بر همه بربندی
عشق و طلب و حیرت ، خود آمده با عزت
مهلت چو میان باشد ، فرصت زیان باشد
این چشم جهان بینی ، بر بندیش آن بینی
ارزنده و بیجانی ، مفتون و پریشانی
ای آنکه به تقریری ، بنشسته به تکفیری
حاشا مکن هر بودی ، نابوده شود بودی
سرکش مشو از مستی ، دیوانه ز هر هستی
خون شد دلم از زندان ، چون دیده ام این زندان
تا خود برمت خندان ، بر درگه آن رحمن
ترسم که سر کویت ، اشگم برد آن جویت

بی خانه ز طوفانی ، بر کلبه من بازآ
گر عاشق جانانی ، بر کلبه من بازآ
آن لؤلؤ و مرجانی ، بر کلبه من بازآ
دل مرده پریشانی ، بر کلبه من بازآ
سر لوحه پاکانی ، بر کلبه من بازآ
آن نرگس فتانی ، بر کلبه من بازآ
در هر شب ظلمانی ، بر کلبه من بازآ
در فکر طبیبانی ، بر کلبه من بازآ
اندر پی درمانی ، بر کلبه من بازآ
در خلوت و پنهانی ، بر کلبه من بازآ
بگذشته گراز جانی ، بر کلبه من بازآ
اکنون که تو بتوانی ، بر کلبه من بازآ
در موقع حیرانی ، بر کلبه من بازآ
آلوده بدامانی ، بر کلبه من بازآ
چون باد سلیمانی ، بر کلبه من بازآ
گر بیخبر از آنی ، بر کلبه من بازآ
ار مست غزل خوانی ، بر کلبه من بازآ
گر کامل و انسانی ، بر کلبه من بازآ
گیری ز کفش ایمان ، بر کلبه من بازآ
ار طالب بارانی ، بر کلبه من بازآ

رهبر که به تحریر است ، اندر ره تغییر است
گر جزء خطیبانی ، بر کلبه من بازآ

روح و مَن و تَن

گه زبان خوش آرد مار را
 آنچه خالق داده از روز ازل
 چشم ما کی بیند اسرار نهان
 داده سر پر گشته از اسرار غیب
 دیده بیند آنچه باشد بر زمین
 گوش ما خود حکمتی اندر سر است
 حلق و بینی گه هوا گاهی غذا
 مرکز و اندر بدن بنهاده ، دل
 قلب مخلوقش نهاده در قفس
 راز خلقت بینی از هر ذره ای
 اندرون تن هزاران دیدنی است
 آنچه گفتم جملگی از این تن
 تن نداند ذره ای از کائنات
 ظاهر این تن ، در عمل باطن روان
 گفته ام با خنده ها ناگفتنی
 گه فراری میدهد هر یار را
 هر یکی عامل بود هر کار را
 چشم دل بیند گهی ابرار را
 کرده حیران مردم بسیار را
 مردمان حال و آن ادوار را
 بشنود هر گفته یا اسرار را
 میسرساند این تن بیمار را
 کوحفاظت میکند آثار را
 دنده ها گیرند همه آزار را
 گردد هر ذره در و دیوار را
 کی توانم گویم آن آمار را
 روح و جان با تن کنند هر کار را
 روح کس داند همه اسرار را
 کس نداند گفته از خماریا
 کی بگیرند بر دل این اشعار را

رهبر اکمتر بگو از روح و جان
 بهر خود هرگز مخیر آزار را

شاهد درد دل

گر بنده ندانی چه کنم طاعت جان را
 مست می نابِ ازلی از غم خویشم
 من تشنه لطفم ، بده اکنون بمن آن جام
 شرمنده طاعات تو شد این تن پر درد
 تشویش جزا می کشدم تا به قیامت
 بس خانه که ویران کنی از لطف و کرامات
 آگه نبود کس ز پی و بازی این چرخ
 چون شاهد درد دل مائی تو ز افلاک
 سرمایه هر کس به جهان حرمت جان است
 اکنون ز چه رو غم خورم از بهر قیامت
 در بادیه گر تشنه نباشی ، تو چه دانی
 هر کس به سیه روزی دیگر به جهان نیست
 در حسرت رفتن ز جهان جان به لب آمد
 بگریزم از این عقل و روم راه خُسان را
 هر اشتر مستی کشد این بار گران را
 فردا چه کنم گر بدهی چشمه آن را
 باید که نشانی ز بدن ، درد نهان را
 بر تن بده اکنون همه آن زجر جهان را
 بس دیده که گریان کنی از پیر و جوان را
 عاقل بشناسد هدف تیر و کمان را
 سرمایه دهی ، گه بستانی همه آن را
 بی مایه نباید بری این روح و روان را
 پنهانِ روان بینم و گاهی ز عیان را
 لب تشنه زند آب دهان هر دو لبان را
 غافل نشناسد به جهان دردِ زمان را
 از ماندن بیهوده کشم سود و زیان را

رهبر تو چه دانی که خلاق همه چو نند
 بیهوده تو مگشا بر ناپخته ، دهان را

آموزش رحمت

بازورق بشکسته ، مبر جانان را
 خالی مکن هرگز ، ز کرم میدان را
 دردار دهد او ، خود دهدش درمان را
 خالی مکن هرگز ز دلت ایمان را
 آزرده مشو ، نقض مکن پیمان را
 سوزد به جهان تن و ، در آنجا جان را
 در عالم روحی دهد او تاوان را
 هرگز تو نبینی ، دگر آن رندان را
 بر دست وی ، هرگز تو مده امکان را
 در بین کسان نبینی آن انسان را
 ناپخته کجا ، بوسه زند ایوان را
 داند همه درد تن گریبان را
 گر طالب آئی ، تو بخوان دیوان را
 با چشم دل از بیندش این بستان را
 آموزش رحمت تو بده باران را

بیهوده مده از کف خود امکان را
 ساحل نرسد ، کشتی در مانده به گل
 با مهر و صفا ، برو تو اندر ره عشق
 ایمان مده از کف ، نرسی گربه وصال
 با صدق و صفا ، برو تو اندر ره خویش
 هر کس که بدی کند ستانده همه باز
 بی حرمتی ار کند کسی بگذر از او
 در گرد بهشت و ساقی و جام و شراب
 پیمانه شکن ، اگر که دیدی به جهان
 ساقی به ره میکرده گفتا به کسان
 هر کس نرسد ، بر در آن پیر خراب
 گه خاک تن ، خمره ز هر میکرده ای
 کس را نبود خبر ز شور و شر عشق
 هرگز نرود برون کسی از در عشق
 درسی دهمت در این جهان گذران

رهبر بنگر کار عدو را به جهان
 درد او دهد اما ندهد درمان را

کس بی غم

مگو بر ناکسان سر نهان را
 توانگر از دل درویش مسکین
 بیا جامی تو از خمخانه برگیر
 نگارم پُر ز راز و حکمت غیب
 بقا اندر فنا باشد نه هستی
 مگو بر عالمی دیگر نظر نیست
 هر آنکه غم خورد از دست گردون
 من بیچاره اندر بودن خویش
 نصیبم گشته در بودن غم و درد
 خدایا ، از وجودم پرده برگیر
 بتو گویم که واقف بر وجودی
 فراموشم نمودی بعد هستی
 مگر دنیا سرآید در صف حشر
 عجب دارم زبخت خفته خویش
 من این دانم که هر کس در گذرگاه
 کدامین لاله میروید به گلزار
 گله آهسته کردم در دل خویش
 شدم مستغرق دریای هستی
 من از درد و غم حاصل گرفتم

مگر بینی تو پیر نکته دان را
 کجا گیرد خبر ، داند زیان را
 نیازارد می صوفی کسان را
 نگوید بر کسی سنجد جهان را
 کجا دانی تو اسرار کیهان را
 نیاز گرگی افتد گه شبان را
 در آن عالم ببیند گلستان را
 بهاری کی بدیدم جز خزان را
 چرا بگشایم هر جائی دهان را
 که تا بینم ز خود روح و روان را
 تو خود دادی به من درد زمان را
 چنین دارم ز بودن این گمان را
 به یاد آری زمن روح گران را
 در آنجا هم بسوزی روح و جان را
 ز تو گیرد همه تاب و توان را
 بسا نشکفته می میرانی آن را
 چو میدانی در عالم هر نهان را
 در این وادی ز کف دادم عنان را
 ندیدم مکتب حرف و بیان را

مدارا میکند رهبر غم خویش

کس بی غم نبیند این جهان را

نسل خودی

آتش به دلم شعله زند وین تن و جان را
 بر خانه دل جای کند آن گفته زهر پیر
 بیهوده مگو نزد کسان ، درد دل خویش
 با دل بنشین خلوت و اسرار نهان گو
 آشفته دلی گریزند حرف جگر سوز
 ناگفته سخن در دل کن گنج نهانی است
 گر حرف حقیقت تو نگوئی به کس و خویش
 دشمن نزنند حرف حقیقت گه و بیگاه
 در قوم بشر نسل خودی دشمن جان است
 در راه طلب می روم اندر پی معشوق
 آن پیر خراباتیم این نکته نهان گفت
 خواهی که رها گردی از این درد جگر سوز

از جسم و تن و مغز و دل و روح و روان را
 کو دیده همه سختی چرخ دوران را
 هرگز مگشا نزد کسی غنچه دهان را
 بیهوده مگو بر همگان سر نهان را
 چون باده ، اثر باشد آن روح و روان را
 بیهوده مبخش از خود این گنج نهان را
 باید که بسوزی تو ز خود تکه زیان را
 باور منما حرف دروغین کسان را
 نادیده تو باور مکن حرف دگران را
 تا در ره او هدیه نمایم تن و جان را
 هرگز منشان بر دل خود حرف کسان را
 در محفل خود ره مده هر پیر و جوان را

حرف دل رهبر همه از سوزش جان است
 چون حرف خودی سوخت ازو خانه جان را

شیرین زبانی

تمام عمر گردیدم ، که یابم زندگانی را
شب و روزی هدر کردم ، که مرغ عشق دل گیرم
بنا شد آتش از اخگر ، ز حرف ناکسان بنگر
نخوابیدم شب هجران ، به فکر ماه و مه رویان
بنالد تا به یاد آرد ، یکایک کرده ها این دل
دریغ از غم هجران ، شبی راحت نیاسودم
روان شد دل شبی سویس ، ز بیمهری گریزان شد
برای حرف بدگویان ، مده از کف می و ساقی
طریق عاشقی دانم خطا هم نقشی از عشق است
بسختی در شب تاری ، گذشتم از سر کویس
طلوع دل کند ماهی ، که از کنعان خبر دارد
خدایا بر کف طرفان ، مده آن جعد مه رویان
حدیث برد باری بین ، ندادم از کف آن پیمان

به طوفانی در افتادم ، تو بنگر ناتوانی را
فراری بوده این وحشی ، هدر دادم جوانی را
رها شد آنهمه الفت ، تو بنگر نقش جانی را
فنا شد بیجهت عمری ، تو بنگر بد گمانی را
چگونه بر ملا سازم ، غم و درد نهسانی را
تبه شد حاصل عمری ، نگه کن جانفشانی را
شنید او حرف بدگویان ، گهی هم آن روانی را
نباید بشکند آسان ، کسی عهد جوانی را
ندانم عاشق مجنون ، چه دارد بد گمانی را
بهم پاشیده اش دیدم ، تمام زندگانی را
زداید ظلمت و سختی چه دانی نکته دانی را
خزان دل رسد بیند ، خزان نوجوانی را
فراموش کسان گشتم تو بنگر کاردانی را

پریشان گشته دل اکنون ، ز کار فتنه انگیزان
نبینی دیگر از رهبر تو آن شیرین زبانی را

فوق آفتاب

باید از سیرت ، تو برگیری نقاب
 خوشترش بینی چو آید از حجاب
 در تن بیدار یا افتاده خواب
 در بیابان ، تشنه بیند ، گه سراب
 عالمان گوید این را در جواب
 گر گذاری جمله تن را در گلاب
 در میان کهکشان ها ، چون صحاب
 همچو عکس خود ، کسی بیند در آب
 روح و ثانی ، بگذرد از آفتاب
 عالم روحی هدفشان از شباب
 از کجا آمد رود با این شتاب
 بعد مردن بسته کی گردد کتاب؟
 هر که گیرد اجر خود را در صواب

وصف گل ، تا کی نشیند در کتاب
 تا نقابش افکنی ، عریان شود
 غیر تن بینی ز خود روح و روان
 عده ای بر این ، که قدرت در تن است
 قدرت ما ، جمله در روح است و جان
 جسم هر کس ، پیگری بی حاصل است
 روح تن خارج از آن ، با عنصری
 جسم ثانی پیکری ، چون اصل خویش
 بعد مردن ، تن به گور اندر نهند
 خارج از بُعد زمان و هم مکان
 کس نداند عالم از عمق وجود
 واقفم من ذره ای از کار خویش
 عالمی دیگر همه عرش بزین

رهبرا ، ایمن مشو از کار غیب
 تن رها کن ، تا برون آئی ز خواب

گذرگاه زمان

شد برون عالم از آن ، حالت غمدیده و خواب
گل برون آمده از پرده ، به کف باده ناب
هر کجا ، پر شده اندر چمن ، از ساز و رباب
آسمان صاف و نبینی دگر آن ابرو سحاب
آنکه ظلمت بدرد ، کرده همه خیر و صواب
هر دل غمزده بینی ، که برون شد ز حجاب
نرود بار دگر ، در قفس این خانه خراب
همه زنده دلان را ، دهد از خمره شراب
جام می را دهد او زان می تاب
روزی ، از کرده خود گیرد از آن پیر خراب
نفسی پر کند از غمزدگان ، عطر و گلاب
بشکند شاخ گل ار پانهی آنجا به شتاب
جمع مستان جهان بین همه اندر تب و تاب
این گذرگاه جهان ، گیرد از آن ذره نقاب
کس نداند که چسان ، راه برد خفته به خواب
اونویسد همه از خوب و بدت رابه کتاب
عده ای غافل و برخی شده مست از می ناب

مژده ای دل ، که بسر آمده آن فصل حجاب
لاله و نرگس و گل ، آمده بر دشت و دمن
بلبلان جمله رسیدند به در میکده مست
ظلمت شب همه رفت و سحر از ره برسید
آمد آن نور و دگر ، ظلمت شب را بدرید
آن پریشانی شبهای سیه ، از همه رفت
دل غمدیده ، به جان آمده ، از ظلمت شب
از دم باد صبا ، زنده شود عالم پیر
در خرابات مغان ، بر همه عشاق جهان
هر که از عالم خاکی رود اندر ملکوت
باید این باد صبا رخنه کند در دل دشت
شب ظلمت نتوان ره به دل لاله گشود
نه فقط مست در میکده ، مائیم به دهر
ذره ، از عمق وجودش ، نبود زار و خموش
جمله با گردش افلاک و جهان در گذرند
چه در آن خرقة زهدی ، چه در این میکده مست
نکته ها دیده ام از آدم و این عالم پیر

رهبر عالم و در آن همه اندر گذر است
گه به پیری برد و گه برد او وقت شباب

چشم جهان بین

هرگز نگذارم قدمی را به خرابات
 من روز و شب اندر ره و ، نادیده ام ، هیئات
 هر کس ز در میکده گیرد همه حاجات
 باید که به میخانه روم بهر ملاقات
 میخانه فقط محفل دل باشد و طاعات
 باقی همه هیچ و بود این اصل مهمات
 ورنه نرسد او به در خانه میقات
 عزلت بگزینم بر خود مانده اوقات
 کز آن نتوان یافت فزون جمله سعادات
 ورنه نکنم از دل بشکسته شکایات
 غیر از تو به نزد که برم شرح روایات
 باید که شکافم تو ببینی ز جراحات

گر شیخ اجل بر نگشاید ز من حاجات
 هاتف به ره میکده ها قدرت جان دید
 از پای تن افتاده ام اندر ره دیدار
 تا قدرت تن دارم و این چشم جهان بین
 گه میکده از بهر بتان ساقی و جامی است
 اندر دل میخانه نبینی ز کس آزار
 عاشق بکشد بار ملامت به ره خویش
 گر فرصت وصلش نشود باقی این عمر
 حاجات دل اکنون شده دیدار جمالی
 سودای نیازم بود این ضجه و حسرت
 طوفان بلا بر سرم آمد همه ایام
 زخم دل من جمله از این چرخ زمان است

رهبر همه عمرش به ره میکده سر مست
 چون بر در میخانه نشیند به مناجات

دست بدست

رفته بیرون ز کفم ، این دل دیوانه و مست
 باده لعل لبش ، برده ز تن ، صبر و قرار
 هر که اندر پی یارش ، بود از پیرو جوان
 دل سراپرده اسرار و ، نگویم سخنی
 عیب عاشق نکنم ، چونکه خود آشفته دلم
 من و دل ، هر دو ، گرفتار خود اندر قفسم
 چون گدایان همه شب ، گرد جهان بهر وصال
 یا رب این نکته بگویم ، که جهان در گذر است
 فقر تن را تو مبین ، چونکه نیازش کفن است
 گه گلی نوبه جهان آید ، از آن باغ بهشت
 فرصت کس نبود ، غیر دو روزی به جهان
 یارب این خسته تو می بر ، به سرای دل خویش
 درد دل دارم اگر راه دهی در ملکوت
 چون نییافتی ز کفم ، این دل دیوانه و مست
 باده لعل لبش ، برده ز تن ، صبر و قرار
 هر که اندر پی یارش ، بود از پیرو جوان
 دل سراپرده اسرار و ، نگویم سخنی
 عیب عاشق نکنم ، چونکه خود آشفته دلم
 من و دل ، هر دو ، گرفتار خود اندر قفسم
 چون گدایان همه شب ، گرد جهان بهر وصال
 یا رب این نکته بگویم ، که جهان در گذر است
 فقر تن را تو مبین ، چونکه نیازش کفن است
 گه گلی نوبه جهان آید ، از آن باغ بهشت
 فرصت کس نبود ، غیر دو روزی به جهان
 یارب این خسته تو می بر ، به سرای دل خویش
 درد دل دارم اگر راه دهی در ملکوت

رهبر ، هر چه که خواهد کند آن پیر مغان
 جمله در گنبد گردون ، بنوشته ز الست

ادعا کردن ز مردی خود جداست

بین ره خوابیده بودم نیمه مست
مرد رندی آمد اندر، خواب خوش
او به افسون دل به کار خود گرفت
مسخ و مدهوش هوس شد دل ز خویش
او ز مردی دم زد اما آن نبود
ادعا کردن ز مردی خود جداست
بعد چندی دیدمش زار و خموش
بسته او دل بر زمین و ملک و مال
عمر تن دادم به راهش بی جهت
او نهانش پست و من با قلب پاک
دوستان گفتند که او را اصل نیست
خون مردم را بنوشد همچومی
می مکد خون خالایق چون انار
در قفس افکنده مردم را به زور
دست خود ناگه گزیدم از غضب
سالها عمرم به راهش شد فنا
او نهاده نام هاشم بر وجود
این گره گرد و همه در حال گشت

عقل و هوشم مدتی از دل گسست
او به ظاهر خوب و باطن بود پست
عقلم از تن دور شد، کنجی نشست
چون عنان دل گرفتش او بدست
کوس مردی ها بگفت او از الست
ادعا گه می کند هر مرد مست
بهر خود خواهد در عالم آنچه هست
جان دهد از بهر دنیایی که هست
حاصل الفت به دیناری گسست
تیر نامردی کی از شستم بجست
دل بر او هرگز نمی باید که بست
کیست او؟ تیره درونی، زر پرست
سالم از دستش یکی از صد نجست
او رمق گیرد کس ار با او نشست
بهر چه بنشسته ای با دون و پست
دل ز ما آخر به نامردی شکست
نام کافور است بر زنگی مست
میرسند آخر به هم در یک نشست

چون بدید او یار و خوبان اینچنین
برق وحشت از دل رهبر بجست

علم نهان

اندر پس هر پرده چه دانی که چه غوغاست؟
هر جا گذری چشم و لب و موی نگار است
صاحب نظران واقف از اسرار نهانند
علم همه عالم ندهد پاسخ مکنون
باید بگریزی توز علم و خرد خویش
علمت نبود ذره ریزی زبر و بحر
فرخنده کسی کو شب و روزش به خرابات
علمی نگشاید دری اندر دل اسرار
حادث نتوان گویدت اسرار پس و پیش
آگه نشود کس به یقین با خرد و علم
یک سلسله جمعند و خوش از هر عمل خویش
جمع دگر اندر پی معشوق دل خویش
فردای قیامت چو رسد ، میدهد آن یار

گه زیر قدم پیکر یک لعبت زیباست
هر سو نگری ، سوزش و آهی دل صحراست
تو غافل ار ، علم تو در دیده رعناست
اندر صدف از بهر چه آن یکه و تنهاست
تا بنگری اسرار فلک ، چون همه پیدا است
اسرار نهان علم یقینی بر داناست
با علم نهان در پی هر حل معماست
گر جمله از آن موعظه ، کافرو ترساست
چون علم حقیقی همه از عالم بالاست
این علم جهان ، ذره کفی از همه دریاست
چون هر که بفکر زر و مال و تن و سود است
روز و شبش اندر طلب گوهر و الاست
بر زاهد دل گوهر و ، آتش تن رسواست

رهبر زنهان آگه و جمعی پی اسرار
آگاهی از آن عالم بالا چه تماشا است

نسوان

غم گفـتـار دل کی از زبان است
 اسپر دل شوی با مکر و افسون
 به گلشن بلبلی شوریده از غم
 سر کوی بتان منزل مگیرید
 پی نسوان مرو از بهر هر نوش
 جهان را تیره دارند این خلایق
 فرشته آید از در همچو دیوی
 به ظاهر خالِ مرغان خوش الحال
 غلام همت آنم که هر دم
 نیاید کس حقیقت را ز نسوان
 پشیمان گشتن اندر ذات وی نیست
 ز گاهی کوهی و کوهی گهی کاه
 فغانِ دل کنند آنان ز هر عشق
 ز خون دل بشویند خنجر خویش
 رسد گه دلبری شورید از عشق
 پس از چندی نبینی الفت و مهر
 پلنگ ار خانه گیرد در چراگاه
 چو مست می شدی بر خاکش افشان
 زیانت گر رساند باده ای ناب
 سر زلف کـمـند آسای ساقی
 هزاران نکته ها دانم از این قوم

تمام گفـتـه از سوز نهان است
 پس از چندی محبت بی نشان است
 ندانی شیونش از درد جان است
 که عشق جمله آنان از زبان است
 که نیش این جماعت از همان است
 حقیقت چونکه بر آنان گران است
 چنین خصلت همیشه در زنان است
 به دستش تیر زهری در کمان است
 ز گفتارش حقایق ها عیان است
 ندانم این چه رازی از کییان است
 اگر باشد فقط تا یک زمان است
 بسازند گر که وقت امتحان است
 چو باران بگذرد او خصم جان است
 اگر فهمند که عاشق آنچنان است
 زداید درد دل گر در میان است
 ز درد و زجر و غم ، دل ناتوان است
 دگر کی گوسفندان را امان است
 و گـر نه قطره ای بر تن زیان است
 اگر یک جرعه زان نوشی فغان است
 کند بنیاد عاشق گر جوان است
 ز گفتارم حقایق ها عیان است

وفا دیدم فقط خمخانه خویش
 تصور دارم آنهم که گمان است

پرده در

گر که عزت بود از این دل شیدائی ماست
 شده ام شهره آفاق جهان در ره عشق
 خوشتر از حالت عاشق نبود در دو جهان
 هر که رسوا نشود کی شود او محرم راز
 به خرابات مغان کس نرود بهر هوس
 همه اندر ره عشقند و نیابند اثری
 فهم مردم همه محدود وجود و تن خویش
 اثر از عشق نهان، کس نکشانند به وجود
 مژدگانی بده ای دل که سروش آمد و گفت
 چشم دل و اشودار بنده رسد بر ملکوت
 به وصالی نرسد، کس به جهان غیر دلی
 هر که اندر ره معشوق رود، بی خبر است
 رحمت حق رسد ار بر در میخانه رسی
 گر که از ذات وجودت بدرم پرده شبی

ور که نامی بود از شهرت رسوائی ماست
 شعله عشق درون از غم تنهائی ماست
 آتش سینه کنون بهر شکیبائی ماست
 کوس رسوائی ما از دل شیدائی ماست
 سختی رفتنش از همت والائی ماست
 اثر دیدنش از گوهر زیبائی ماست
 جهل بی علت از آن سیرت سوادئی ماست
 عشق او تا به ابد از غم تنهائی ماست
 جای مستان رهش ملک ثریائی ماست
 هر که آنجا برسد خود ز توانائی ماست
 شب و روزش همه جا فکر شکیبائی ماست
 آنکه از جان گذرد در ره بینائی ماست
 نطق و گفتار کنون، رحمت گویائی ماست
 جمله این عالم و در آن پی دانائی ماست

گرد عالم تو نیابی، ز بشر پرده دری
 رهبر پرده در از عالم غوغائی ماست

نیش زنبور

عمر هر کس یک زمانش دیدنی است
هر که بیند در جهان شیب و فراز
گه رسد بر اوج شاهای آدمی
یا که ببینی قوم و خویشان گرد خویش
اختیار مال خود بر کس مده
گه ببینی گرد خود جشن و سرور
بی تکلف گر که ببینی آدمیان
نیش و نوش این جهان خود حکمتی است
دل مده بر لطف و احسان کسان
گر شود از زر ترا همیان تهی
کار دنیا این چنین ببینی به عمر
نیش زنبور از عسل کی غافل است
تا به کی مردم به فکر زیورند
دل مده بر چرخ و این ملک و زمین

غفلت هر کس به عمر تن غنی است
زشت و زیبا بهر این جسم تنی است
بعد چندی بینی آنهم رفتنی است
بدتر از هر دشمن و اهریمنی است
آنکه یغما می برد حتما "تنی است
در سرایت هم خوشی با روشنی است
زندگی آنگاه همچون گلشنی است
خوبی و زشتی سراسر ماندنی است
لطف خویشان دغل آزدنی است
باز بینی دوستان را، دیدنی است
ریشه الفت گهی زان کنندنی است
کی عسل از ترس نیشش خوردنی است
کان پس از مردن به دور افکندنی است
آنچه را داری به دنیا ماندنی است

غیر عرفان این جهان هیچ است و پوچ

جان شعر رهبر الحق خواندنی است

کمال می

هر میکده جائی ، پی دیدار و وصال است
 اندر طلب ، دیدن رخسار محال است
 در فکر دل غمزده ، اندر همه حال است
 از درد دل مردم غمدیده ، ملال است
 کی فکر خود و لذت تن یا که خیال است
 او بی خبر از میکده و حشمت و مال است
 چون می ز کمال و همه دنیا ز جمال است
 بینی که در این میکده ، هر شب چه جلال است
 دیدار رخ یار به میخانه حلال است
 چون میکده جائی ، پی هر نکته و خال است
 چون کعبه رهش هم ز جنوب و ز شمال است
 راهش تو نمایان اگر او هم کرو لال است
 در راه تو ریزم همه اشگم که زلال است

گر می بشنیدی ، همه از فضل و کمال است
 هر رند قلندر ، به در میکده سر مست
 آن پیر خراباتی ما ، در همه احوال
 آن مطرب و ساقی ، به سرا پرده دلدار
 آنکس که رسد ، بر در این میکده سر مست
 صوفی به در میکده آید گه و بی گاه
 من حرمت می راند هم بر همه عالم
 گر نیمه شب آئی ، تو بر این میکده سر مست
 یک شب تو بیا ، میکده و آن ماه جهان بین
 از بهر وصالش مرو از میکده بیرون
 هشدار که در دشت جنون گم نکنی راه
 اهل نظر از بهر وصال رود این راه
 عیشی به از این کی بود اندر همه عالم

بر میکده هر شب رود این پیر قلندر
 چون رهبر ما ، در پی دیدار جمال است

یاوه گو

هر کسی داند که مرگش پیش رو است
 از حقیقت دم مزن در کوی عشق
 مردی و مردانگی افسانه شد
 مردی و مردانگی افسانه شد
 ار به تاریکی در آید دلبری
 حرمت خود بی جهت از کف مده
 گر که بر دونان رسی در محفلی
 گل به گلشن گر نشانی بعد چند
 گر رها داری کسی را از گزند
 حرف دل را نزد نامحرم مگوی
 بر بخیلان ریشه الفت میند
 هر که آگاه و ، ولی غافل از اوست
 با کسی کو ذات بد در خوی اوست
 شاید عکسی گه به جامی یا سبو است
 جعد مشکینش چه دانی زیر مو است
 تاندانی این بدو دیگر نکوست
 حرف خود را بشنوی در گفتگوست
 غنچه ای آرد گهی بیرنگ و بوست
 آنکه تیغش بر کشد بهر تو اوست
 بُردن سودت نهایت آبروست
 یاوه گوئی نزد آنان بس نکوست

رهبر اتا سر کنی با ناکسان
 هر دمی پشت سرت صد یاوه گوست

درد و حرمان

بار الهی حکم باد و آب و بارانت ز چیست؟
 گل نروییانی به دشت و گه به باغ دلبران
 روز و شب در گردش و، این مردمان در فکر خواب
 مهر و الفت خودنهادی در دل نوع بشر
 در تمام ذره از عالم بود رازی نهان
 عاشق شمعش نمودی در دل آن پروانه را
 فرق بسیاری نهادی بین اقلیم و جود
 بر همه مخلوق عالم داده ای روح و روان
 زجر و سختی گه دهی بر جمله اندر راه عشق
 آب دریا را نمودی شور و تلخ و غیر شرب
 تشنه ار دریا رود، میگرد به دریا از عطش
 چهره هائی داده ای بر مردمان خوب و بد
 خود فرستی بندگانت بر یمین و گه یسار
 گه دهی بر عده ای نانی، ولیکن با عذاب
 جمع علم و دانشی را خود دهی بر بندگان
 نم نم باران به باغ و آن بیابانت ز چیست؟
 لاله گه خود رودهی بر کون و امکانت ز چیست؟
 نور خورشید و فلک آن ماه تابانت ز چیست؟
 عشوه از معشوق مست و راز مژگانت ز چیست؟
 بر هوایا بر زمین این جمع مرغانت ز چیست؟
 بی مهتابا میبری در شمع لرزانت ز چیست؟
 گه بروید خار و گه گل، شوره زارانت ز چیست؟
 جان دهی بعد از دمی، بگرفتن جانانت ز چیست؟
 خود دهی درد و سپس داوری درمانت ز چیست؟
 این صدف یا لؤلؤ و آن کوه مرجانت چیست؟
 در دل دریا تو آن کوه نمکدانت ز چیست؟
 گریه ها گه خنده از چاه ز نخدانت ز چیست؟
 روزی آنان دهی از سفره و خوانت ز چیست؟
 میرسانی بر درگر آن مرغ بریانت ز چیست؟
 راز خلقت از همه بنموده پنهانت ز چیست؟

هر چه مانم بیشتر واقف شوم در عمر خویش
 سهم رهبر این همه اندوه و حرمانت ز چیست؟

نالہ شبگیر

خواہی کہ بگوئی دگر، آن صوت غمین نیست
 در نغمه تو از چه دگر شور و طنین نیست
 غیر از من غم دیده، کسی چون تو غمین نیست
 شاید که دگر، چرخ زمان با تو به کین نیست
 جز مست نوای تو کسی خانه نشین نیست
 بهر دل ماتم زده، جز تو به یقین نیست
 در گلشن غم، جز تو کسی شاخه نشین نیست
 شاید ز غم دوست ترا هم دل و دین نیست
 چون ساز و نوا، بهتر از آوای غمین نیست
 آنجا که تویی غمزده دیگر به زمین نیست
 بنگر که فغان دل من کمتر از این نیست
 چون غمزده ای، با دل غمدیده به کین نیست
 بینی که چو من، غمزده ای روی زمین نیست
 چون غیر تو کس، بهر دلم یارو امین نیست
 باید که بدانی، گنهی بدتر از این نیست

ای مرغ سحر، ناله شبگیر تو این نیست
 آن ناله محزون تو از دل، ز چه بگریخت
 هر شب نکنی ناله، و آن آه جگر سوز
 هرگز نرسد، ناله شب گیر تو بر گوش
 من تا دل شب، نالم از آن نغمه جان سوز
 تیمار دل هر شب، کنی از آن غم و اندوه
 غوغا نکند ناله ات اندر دل افلاک
 از بهر چه، دیگر نکنی ناله شب گیر
 از لعل گهر بار تو، این دل شود آرام
 از شیون تو بگذرد هر غمزده از خویش
 از لانه برون آی و نشین بر سر کویم
 گر حال دل غمزده دانی، نگریزی
 گوید همه حالات درونم غم جان سوز
 باید که نگوئی، زمن هرگز به کس و خویش
 ترسم که وداعی کنی آخر بگریزی

شب رفت و نیامد ز تو آوای دل افزون

رهبر دگر این خطه شبی خانه نشین نیست

صبح صادق

ز تنهائی دلم دریای خون است
 گاهی از دیده نالم گاهی از دل
 در این دنیای پوچ و هیچ وحشی
 گاهی گویم حقایق با دل خویش
 بنالم با درونم تا سحر گاه
 دلی غم‌دیده گر بینی در عالم
 زند بر ریشه ات گه با تبر خویش
 گروهی بهر خاک و مال دنیا
 به زندان تجمل بی نشان باش
 من کافر گذشتم از زر و خویش
 من و سودای عشقم تا به محشر
 شبانگه تا سحر نالم بر آن پیر

مرا یک لحظه تا دشت جنون است
 ز اشگم جامه هر شب نیل گون است
 جهانی فکر اکنون و کنون است
 چو گویم درد دل بینم فزون است
 چو صبح آید دودیده لاله گون است
 ز دست مردمان پست و دون است
 از این نامردمی ها هم فزون است
 به حیلت یا که در مکر و فسون است
 که دشت بی نیازی در سکون است
 چو کفر من ز ایمانی فزون است
 فراری از کس و هم خون دون است
 چه دانی رنگ اشگم رنگ خون است

قلم زن بخت رهبر اینچنین زد
 گاهی در اوج و گاهی واژگون است

بدر تمام مه نو

زلف عاشق کُش تو قصه پنهانی نیست
 بهر دیدار جمالت ، همه حیرت زده ، مست
 یارب این سلسله گیسو ، تو خود آشفته مکن
 جام جم گر طلبم ، میرسد از آن ملکوت
 شده تن آتش و خاکستر و دودش بهوا
 مات و مبهوت جمالت شده ام تا به فنا
 صحبت باد صبا را نکنم در ره عشق
 قبله گاه دل من گشته ای اندر همه عمر
 من خبر دار دلت گشته ام از بطن وجود
 تیره شد روز من اکنون به در خانه عشق
 گر بزودی ندهی بر من از آن کهنه شراب
 باید از دل بدهی ، کام دل از آن لب خشک
 کس چه داند که چه ها میدهد از عالم غیب
 میرساند به من این بدر تمام ملکوت
 گنج تن کی طلبم از تو بغیر از کرمی
 غیر از آن بوسه نخواهم که ز لب هدیه کنی
 تا جوابی ندهی کی روم از عالم خاک
 در ره عشق بتان هر که رود زنده دل است
 تا قیامت روم آن ره که رسم بر ملکوت
 آن لب و چشم سیه ، جز در خاقانی نیست
 دیدن روی تو جز ، غیر پریشان نیست
 همچو او محفل هر گبر و مسلمانی نیست
 غیر رویت که بدان ، عالم ربانی نیست
 جانم اندر کف تو ، مرغک بی جانی نیست
 گرچه آلوده تر از من تن و دامانی نیست
 چونکه آن لایق این ملک سلیمانی نیست
 قبله گاه دگرم عالم حیرانی نیست
 غیر لطف و کرم و آتش سوزانی نیست
 حاجت دل دگر آن بخشش سلطانی نیست
 بهر این دل به جهان باده درمانی نیست
 غیر از این ، بهر دلم بی سر و سامانی نیست
 همچو او در دو جهان رحمت یزدانی نیست
 که هزاران مه زیبا به درخشانی نیست
 طلب من ز تو جز بوس فراوانی نیست
 بوالعجب این : که پس از بوسه پشیمانی نیست
 چونکه اندر بدنم قدرت و ایمانی نیست
 هرچه بینی بجز از چاک گریبانی نیست
 گرچه اندر گذرم برف زمستانی نیست

پنجه چرخ زمان برده ز رهبر دل و دین
 با همه رنج زمان همچو وی انسانی نیست

محرم اسرار

کس را خبر از جسم و تن و روح و روان نیست
هر کس بدهد، جان خود اندر ره معشوق
عاشق بکشد، بار ملامت گه و بی گاه
صوفی برسد، بر در هر صومعه سرمست
شیرین دهنان، گر به وصالش بنشینند
دل را فکند، هر که به زیر قدم یار
مردم همگی، فکر تن و مال و جمالند
در آتش و دودش برود کس و عنقا
از پای تن افتاده، در آن آتش و دودش
بر کوی و فاره نبرد صوفی و زاهد
باید که ز جان بگذری اندر ره معشوق
خاک در میخانه وی منزل مقصود
پُر کُن ز می این کوزه که هستی دهد آن جام
عاشق بود آنکس، که به فکر، تن و جان نیست
گر جان ندهد کس، به یقین او زبتان نیست
جان دادن عاشق، به جهان وهم و گمان نیست
چون طالب دیدار کسی، غیر همان نیست
بینی که به شیرینی جانان به جهان نیست
فرقی دگر اکنون، ز دل پیرو و جوان نیست
با محرم اسرار جهان، کس به نهان نیست
عاشق بود آنکو به تنش تاب و توان نیست
چون باخبر از سوختن خانه جان نیست
گر در طلبش غیر وجود تویشان نیست
همتای وی اندر حرم و دریر مغان نیست
جائی بجز آنجا بر این پیر زمان نیست
شرب بی چو می صوفی ما گرد جهان نیست

عاشق همه جا دیده ام اندر چمن عشق
چون رهبر ما، عاشق خالق به جهان نیست

مریم پاک

پسرم اشک تو اکنون همه از بی خبری است
 من فنا گشته ام از بهر بقای کس و خویش
 عمر تن داده ام ، اندر چمن صدق و صفا
 کار ناکرده ، گنه کار جهان مریم پاک
 تا بگیری خبری ، جان و تن از هم بگسیخت
 وصف دیدار و نگاهی نشود باقی عمر
 دامن آلوده نمودند ، همه پیر و جوان
 خرقه آلوده مکن ، بی ثمر اندر ره هیچ
 خالقم ، حق کسان را دهد اندر گذران
 تیر دشمن ز جفا ، بر دل تو خانه گرفت
 کار همخون من آن رشته الفت ببرید
 من حقیقت همه گفتم نه که حرفی ز خطا
 بی جهت روح تن آلوده مکن با همه حسن
 بعد مرگم تو مکن گریه و زاری ز قضا
 راندی آخر تو مرا از حرم و خانه خویش
 هر چه بودم همه دادم ، به رخت از سر شوق
 هتک حرمت کنم آر بر همگان ، لطف و رضا است
 کوس نامردی آنان ، سرکوی و گذری است

یارب آرامش ذاتت بده بر رهبر خویش
 چونکه این کرده آنان همه از بی خبری است

مار زنگی

هر که اندر گذرش، سیر و سفر ها دارد
 آشنای حرمی بوده ام، از روز الست
 کرده هم خون تنم، کارگرانی که می پرس
 یارب آن دولت فقرت، برسان خود زکرم
 نقد بازار جهان، داده ام از بود و نبود
 تاج خورشید بلندم، برهاند زیلا
 مار زنگی مبرش خانه، که این خانه خراب
 یار من گشته کنون، هم نفس مدعیان
 کس نیابد به جهان، یار خوش و بی نظری
 چشم جادوی من هر نکته شناسد ز نهان
 روز و شب دل ز سر، کوی بتان در گذر است
 مدعی گفته، که دادی دل خود بر دگران
 کنج عزلت شده ام، تا که نبینم کس و خویش
 گشته نابوده چو بودو، شده آن بوده نبود
 یارب این آتش دل، خود بنشانس ز لهیب
 آنچه معشوقه کند، عین صواب و اثر است
 در پی مقصد دل بوده ام، اندر همه عمر
 هر که اندر دو جهان، گیرد از او رونق خویش

در کفش جام می و ساغر و مینا دارد
 دل صاحب نظر، این نکته هویدا دارد
 که چرا همنفیسش، ارزش دلها دارد
 چونکه وی گه طلب، این قد و بالا دارد
 قدرت و شوکت خود را ز کف ما دارد
 ورنه دیوانه هوای، سر و سیمادارد
 بگذرد، فرصتی از برتن رعنا دارد
 گفته های همه دونان، به زبانها دارد
 کیمیائی بود از دلبر دانا دارد
 قلبم این مهر نهان، بر همه پیدا دارد
 شاید این سر درون بر همه گویا دارد
 دل ما حجره تنگی است، نه صحرا دارد
 چونکه آن محتشمی، کرکس و عنقا دارد
 بنگر این عالم گردنده چه غوغا دارد
 تاسیه روی کسان را همه رسوا دارد
 تانسوزد دل کس، یکی به ادب جا دارد
 آنکه مست دو جهان گشته تماشا دارد
 چونکه هر ذره حسابی، به ثریا دارد

عیب رهبر نبود، از بر تسلیم و رضا

داند او چون پس هر پرده، معمادارد

وصف جمال

در گذر ، رهگذری لؤلؤ و مرجان آورد نی که مستوره از آن ، پُر همه دامان آورد
خوشتر از لؤلؤ و مرجان به لبش دُر و عقیق بیخبر بود و صدف ها به زنخندان آورد
خال رخسار و لبش ، دل بکشاند به فنا گوئی از سُبْحه بلقیس و سیلمان آورد
کس نداند که چه ها گویم از آن وصف جمال بوالعجب اینکه به رخ ، یک مه تابان آورد
تا دم صبح صفا ، کی شود از خاطره دور او که با چهره دمی ، آن مه کنعان آورد
من دیوانه کنون محو جمالش همه عمر آنکه جان داده به دل ، خود غم و حرمان آورد
عاشق صادق او گشته ام از صدق و صفا چونکه او با لب خشکیده به تن جان آورد
قدر گوهر شناسد کس ناپخته و خام غیر صاحب نظری ، شه به وی ایمان آورد
گر بدین صورت زیبا بخرامد همه جا بینی هر شوره زمینی گل و ریحان آورد
چشم بد دور ، که شد ، فتنه گر بر زن و کوی دانم او پرده درد ، تازه بستان آورد
کی تمنای دلم میرسد آخر به وصال او که اینگونه دلم مسکن ویران آورد
خضر اگر بوسه گرفت از لب آن ساقی مست کی دگر ره به سر چشمه حیوان آورد
یک دمی زخ بنماید ، رود او باغ دگر گوئی او قیمت مُشک ختن ارزان آورد
گر ندارد نظری بهر دل آزاری کس ز چه رو عشق چنانی به هزاران آورد
شده تن آتش و خاکستر و دودش کف عشق لایق بندگیش بر دلم ایمان آورد
بر در پیر مغان رفته ام از بهر سؤال گوئی او پاسخش از روضه رضوان آورد

رهبر آلوده مکن دل پی ساقی به هوس
خنجر عشق خود او بر همه آسان آورد

بیخبر از با خبران

مژگان تو دل را هدف تیر بلا کرد
 داغی بنهاده به دل آن تیر دو ابرو
 صد ولوله اندر دل شوریده بر انگیخت
 گردیده کنون سینه پر از درد جگر سوز
 دل ناله کنان رفته کنون در حرم یار
 گه بی گنهی را بکشد شهنه و قاضی
 ای بی خبر از با خبران کی به خود آئید؟
 گریاد رفیقان نکنم آن عجیبی نیست
 دانی که چرا لاله و سوسن شده دل خون
 از بهر وصال همه این سلسله و قوم
 فردای قیامت چو رسد آن دم بیدار
 این نقطه که پیرایه دل گشته در این دشت
 هرگز نکنم در دو جهان ناله شبگیر
 آن قافله رفت از کف و رهرو همه مدهوش
 تیر از خم ابروی تو بر سینه چه ها کرد
 خورشید دلم را چو مه نیمه جدا کرد
 این فتنه که آن نرگس مستانه بپا کرد
 هر جا صنمی بوده بر این سینه جفا کرد
 خود را به ره دیده و نادیده فنا کرد
 ناپخته دمی بینیش این حکم قضا کرد
 دیدی که شبی شاه جهان رو به گدا کرد
 ما را چو ز خالک در میخانه رها کرد
 چون رشته پیمان خود از میکده وا کرد
 آنجا که توئی قبله و بتخانه بپا کرد
 دانی که چرا قافله قومی به قفا کرد
 دل را به فدای قدم مشک ختا کرد
 چون حلقه زنجیر دلت چاره ما کرد
 دل ناله کنان رفت و پی جمله دعا کرد

دانی چه کسی آگه‌م از سر نهان کرد
 آنکس که بر این رهبر غمدیده خطا کرد

روح حلاج

عالمی اندر پگاهی بر طناب دار شد
 او چنین گفتا : که من حقم ، ولی زو ڈره ای
 چونکه از یک گوشه ، مژگان بشر آمد پدید
 گر نداری علم خلقت ، هرگز از آن دم مزین
 شکل سرگردانی خود را مبین ای بیخرد
 از گلستانِ صفای بگذری آن میثوی
 در همه عالم بزرگی از خداوند است و بس
 سرفرازی میکنم چون آگه از این وجود
 گر که حلاج آن زمان گفتا که روح حق دمید
 قبل مردن روح پاکان میرسد بر کبریا
 گر نشان خواهی زحق ، بگذر تو یکدم از وجود
 عارفِ سالک یقین دارد وجود او ز چیست ؟
 تا نداری علم غیب ، هرگز مرو در راه عقل
 در گلستانی روان گشتم من از اعجاز عشق
 چونکه در بین خلایق او فقط هشیار شد
 ابلهان بر این که او کافر از این گفتار شد
 بعد از آن هر یک به نوعی مخزن اسرار شد
 هرکسی از ذات حق است ، گر زهر اقمار شد
 گه بشر در زندگی خارج ز تن بسیار شد
 ورنه هر خاری کجا گل اندر آن گلزار شد
 روح پاک بندگان جزئی از آن سالار شد
 بعد مردن روح هر کس جانب خمار شد
 روح خود را دید و گفتارش چنان پُر بار شد
 نی که بعد از مردن تن اینچنین کردار شد
 تا که بینی روح حق در هر تن و آثار شد
 گر بگوید بعد چندی بر طناب دار شد
 در جهان نادان کجا ، آگه از این اسرار شد
 صوفی و صافی یکایک بر در بازار شد

اشک و خون از چشم رهبر میرود اندر حیات

کی کسی واقف ز خود یا قدرت اسحار شد

سودای عشق

یار خوبان جزو بد عهدان نشد چونکه هر گل لایق بستان نشد
 در شب پیمان و عشق و عاشقی کس بجز دل با دل هم پیمان نشد
 تا سر زلفی از او آری به کف دیده و دل کوز جان گریان نشد
 ترک جان باید کنی در راه عشق ورنه هر کس محرم جانان نشد
 آنکه اندر بزم عالم ساغری است بی جهت او ساقی دوران نشد
 کوبه درویشی بگوید راز عشق رحمت او کمتر از باران نشد
 از تواضع آوری به آوری ورنه هر نخلی نخیلستان نشد
 نازم آن چشمی که او با هر نگاه بر فقیری کرد و او سلطان نشد
 گر سر زلفی شود سودای عشق غیر عشق دل ، کسی درمان نشد
 این دل غم دیده از افسون یار رفته از حال و دگر خندان نشد
 من به باغی باغبانی میکنم گل ز عشق دل در آن ویران نشد
 دامن آن باغ شادی را کسی آورد بر کف که از وجدان نشد
 سجده بر هر کس نمی باید نمود هر الاغی مرکب سلطان نشد

ای خوشا رندی که چون رهبر به عمر
 بهر هر دردی پی جانان نشد

نو عروسان

گل به باغی نتوان برد که بستان باشد
 موعظه سر نتوان داد به هر انجمنی
 صحبت از خوش سخنی کس نتواند به گزاف
 به در میکده کی میرود آن پیر خراب
 نوعروسان بگریزند از آن حجله گهی
 زجر و حرمان کشد هر صوفی و هر زنده دلی
 کف آلوده نباشد مَحْکِ آب حیات
 گر نهی مرغ اسیری به درون قفسی
 گر که ناپخته کشاند همه خویشان به عذاب
 تا که آتش نبود سینه نسوزد ز درون
 نه همین کشته دیدار تو مائیم به دهر
 غم از این سینه سیمین نرود تا به وصال
 ساقیا در قدح باده چه دادی به حریف

لاله و یاسمن و باغ و گلستان باشد
 که در آن پیر جهان دیده فراوان باشد
 تا که در بستر گل بلبل خوشخوان باشد
 که در آن میکده دائم غم و حرمان باشد
 که در آنجا همه از شیون و افغان باشد
 که به گرد وطنش خانه احزان باشد
 قعر دریا گهر و لؤلؤ و مرجان باشد
 خواب خوش کی کند او تا که پریشان باشد
 سرد و خاموش ، در آن عالم امکان باشد
 کس به جائی نرسد ، جز که همه جان باشد
 طالب روی تو هر آدم و انسان باشد
 چونکه دل طالب دیدار به رضوان باشد
 که چنین خفته به پاییز و زمستان باشد

هر که پندی بدهد بر من و رهبر زریا
 ناصح بی عمل اکنون ز حریفان باشد

شمع کافوری

من نخوابیدم شبانگه مرغ شب بیدار شد
 شمع کافوری تمامی تانخِ آخر بسوخت
 گرد شمع افتاده ، صد پروانه از رنگی برنگ
 نیمه شب آگه شدم ، از راز مستی بهر عشق
 رفته او اندر رهی تا سوزد اندر راه خویش
 آفرین گفتم بر آن عشقی ، که آمد از وجود
 اختلاف عشق ما با وی هزاران فرسخ است
 آنکه ظاهر دارد ، اندر باطنش پروانه نیست
 گه شود لیلی ، به نزد عاشقی مجنون صفت
 گر که خواهد عاشق از دلداده ای قلب رقیب
 بعد چندی آتش عشقش شود خاکستری
 بارالهی چون شود این مردمان بی ثبات
 جانم آمد بر لب اما کس نگفت از بهر چیست

شعله های عشق سوزان در دلم بسیار شد
 چشم من بیدار و دائم ، در پی اسرار شد
 جمله در آتش شدند و تن فدای یار شد
 بهر دل آتش به تن زد ، جانب گلزار شد
 مست می از شعله گشت و جانب خمّار شد
 لحظه ای از جان گذشت و در پی دلدار شد
 غیر سودای بتان کی کس پی هشیار شد
 کار عشقش گه ، به صدها حيله و کردار شد
 گه تو بینی از فراق دلبری بیمار شد
 تا به کف آرد دلی را بر سر بازار شد
 هر یک اندر عشق خود از دیگری بیزار شد
 همچو آن پروانه عاشق با همه افکار شد
 نطق گوهر بارم از عزلت چنین پربار شد

دیده رهبر فرق عشق و عاشقی در عمر خویش

از عجایب حکمت گیتی کنون بیدار شد

فرزین

دیدنی آخر به خزان سنبل و نسیرین آمد
 معتکف گشته ام ، اندر حرم وادی عشق
 مدعی بر سر بازار ، و من اندر گذرم
 گفته بودم ز جهان بگذرد این ظلمت شب
 صبح صادق بدمید و همه جا خرمن عشق
 بهر چه خلق گریزد ز بر زاهد پیر
 ز نصیحت ، تو مگو ، حرف حقیقت به کسان
 اگر از راز نهان ، قصه کند ، زاهد خام
 قدر بی دولتی هرگز نکنم بر در پیر
 شوکت از کف ندهم نزد خلایق به عبث
 شکر ایزد ، که نیافتاده ام از شوکت عشق
 ره گشایم شده ارواح کسان در همه حال
 من جدا گشته ام از قافله اکنون به عبث

بار دیگر به جهان مردجهان بین آمد
 چو ز تدبیر وی ، اکنون به دلم این آمد
 مترصد ، که شکارم ، به چه آذین آمد
 چونکه بخت همه گهگاه ، به چندین آمد
 لیکن از بد دلی اندر دل او کین آمد
 چونکه هر ، گفته اش از حکمت و آئین آمد
 چون حقیقت توبدان ، بر همه سنگین آمد
 راز دل گه تو بینی که ز ماچین آمد
 که چرا ، رفته گروهی و کنون این آمد
 شب ظلمت بگذشت و ، شب نوشین آمد
 بعد عمری به تنم ، قدرت شاهین آمد
 معجز و قدرت آن ، از کف فرزین آمد
 من ندانم که چه بر آدم خود بین آمد

بردم از یاد خود آن ، سختی و ایام فراغ
 بی خبر شد ، که چه بر رهبر مسکین آمد

رندان عالم

یکایک جمله رندان پاک بازند
 دلی صیقل زده چون خال هندو
 سخن در پرده ای گویند با دل
 چو موسی یک شبانی را به ره دید
 همه با قلب پاک و عاری از کین
 به فکر عالم بالا در این دشت
 اگر بینند پیری رفته از حال
 ز خالق روزی خود را بگیرند
 بگویند حرف دل با خالق خویش
 عبادت هایشان در کعبه دل
 جماعت خرده گیرند کار رندان
 من سرگشته حیرانم در این دشت
 به رندان گو در میخانه بندند

نه چون زاهد همیشه بر نمازند
 به کار خود در عالم عشق بازند
 به پشت پرده رفتن گه مجازند
 همیشه با خدای خود به رازند
 به نزد خالق، آنان سرفرازند
 همیشه در رهی دور و درازند
 به خشنودی برایش چاره سازند
 ز شکر نعمت هر شب در نیازند
 در این حالت همیشه در نمازند
 گهی در کعبه گاهی در حجازند
 ز نادانی همه افسانه سازند
 همه رندان به در گه بی نیازند
 همان میخانه اندر خانه سازند

چو رهبر جزء رندان جهان است
 همان رندان برایش چاره سازند

ناجی

ساقی بده پیمانۀ ای ، کز روح و جان مستم کند
 زان شربت مردان شب پیمانۀ هاده سرکشم
 آن زاهد مخمور شب ، باید رسد بر ماشبی
 زاهد قیامت می کند ، گرداند این راز درون
 گر از حقیقت بگذرد ، چون جمله یاران با هنر
 دیوانگان در فرصتند ، گویند ز عقل خود سخن
 گرمحتسب مستی کند کس کی گریبان گیردش
 ساقی ز جام معرفت ، پیمانۀ هاده سرکشم
 مستی نیارد هر سبو ، بر این تن و این رنگ و رو
 باید نشینم اندرون ، آگه نگردم از برون
 از دیده گه خون می چکد ، از دوری مه طلعتان
 هر رابطی اندر جهان ، در هر زمان و هر مکان
 تقدیر گلزار بقا ، حیران نماید عالمی

در این دو روز زندگی ، فکر تن و هستم کند
 اصل بقا یابم از آن ، کی کافری پستم کند
 از آن گذشت زندگی ، بگسسته پیوستم کند
 گریبی نظر قاضی بود ، خاکی بر این شستم کند
 فرقی چه باشد گر که او ، هم ، چون دگر پستم کند
 گر شاخه ای بشکسته شد صد شاخه بشکستم کند
 کی مست می فکر من و ، قلبی که بشکستم کند
 نوشم تمام باده را ، شاید که آن مستم کند
 مست از تمام کار خود ، همخون و پیوستم کند
 گر واقف از عالم شوم ، نابوده این هستم کند
 کی می رسد ناجی ز غیب ، دست همه دستم کند
 گر خواهد او وصل یقین ، باید که سرمستم کند
 هر دم که او خواهد بدان ، با جمله بنشستم کند

رهبر جدا شد از بدن ، چیزی ندارد جز کفن

باید که یابم محرمی ، تا فکر این هستم کند

شك و گمان

جمعی ز پی گوهر یک دانه روانند
هر کس به طریقی رود اندر ره معشوق
صاحب نظران هر که در این قافله خاموش
آسوده کسانی که در این بادیه سرمست
بگشای تو رهی تا که نمایان شود آن راه
این بی خبران هر که در این گنبد گردون
غافل همه از نقطه پیرایه پرگار
گردون همه نقشی چو همین عالم خاکی
این بی خبران جمله به خواب و همه مدهوش
سرمایه هر کس به جهان روح و روان است
از چشم ترم خون رود اندر همه دیوان
گر در طلب درك حقایق ز نهانید
بگذر تو از این علم جهان ، نقطه ریزی است
از بی خبری جمله این عالم و هستی

جمعی به در پیر خرابات مغانند
گر معتکف در گه آن پیر جهانند
واقف همه از قدرت این روح روانند
چون طره گیسوی ، به هر باد وزانند
تا هر که رود بر سر راهی که نشانند
آئینه صفت منعکس روی بتانند
چون عالم و در آن ، همه از ذره بجانند
این انجم و خورشید و فلک ذره از آنند
سودازده در فکر خود و سود و زیانند
غافل همه خوابیده و در خواب گرانند
از بهر چه غافل ، همه از فصل خزانند؟
باید گذرید از همه علمی که عیانند
چون علم جهان ذره ای از علم نهانند
آگه نبوند ، در کف جلاد زمانند

کی بیخبران باخبر از روح و روانند
رهبر به یقین و همه در شک و گمانند

ساقی سرمست

از آمدن دلبر من کی خبر آید؟
 سودای نیازم کشد این دل به خرابات
 اندوه سر زلف بتان شد غم ایام
 بگذشته ام از جان ، شده ام طالب دلدار
 لب تشنه شدم ، تا که بنوشم همه آن جام
 هر شام و سحر میروم اندر پی دیدار
 از راه طلب رفته ام اندر سفر عشق
 گر داد دلم را ندهد ساقی سرمست
 ای خفته پیاخیز ، نداری خبر از عشق
 در انجمن باده کشان ، خواب زمان نیست
 این سُبْحه صد دانه ندانی به چه کاری است
 باور مکن هر گفته ز درویش و قلندر
 فردای قیامت چو رسی بر در آن پیر
 صد ولوله بر پا شود هر شب به خرابات
 آسوده چو شد کس ، بَرَدش قافله سالار
 شد در ره هر قافله صدها خطر از پیش
 ایمن نبود زنده دلی در همه ایام
 اندر پس هر پرده چه دانی چه پیامی است
 گر زودتر از ره برسد ، غم بسر آید
 هر دم غم تنهائی او بر نظر آید
 این ساقی میخانه ، کی از آن سفر آید
 ترسم که ز ما بگذرد ، از وی اثر آید
 فردای قیامت چه کنم ، خوبتر آید
 کام دل از او بگیرم اگر زودتر آید
 تا پرده کناری رود از در گهر آید
 افتم به درش مست ، که اهل نظر آید
 از بی خبری ها ضرر اندر ضرر آید
 چون مست می اند ، غافل از آنکه سحر آید
 از بهر حساب می و یار و دگر آید
 کی علم نهانی ، به دل رهگذر آید
 پاداش عمل بر همه از خشک و تر آید
 وقتی که در آن میکده صاحب نظر آید
 چون قافله با زنگ و جرس پیخبر آید
 آگه نبود بیخبری ، کی خطر آید
 هر گوشه عالم ، ز خطر ها اثر آید
 خود پرده بدر ، تا که ز در پرده در آید

سودای دل رهبر مسکین چو بقا نیست
 بنشسته که پیک اجل ، هر لحظه در آید

شیشه عمر

هر کس به طریقی شکنند این دل بی‌مار
 غافل همه از راز دل و سر نهانند
 دشمن زندار خنجر اگر تیر جگر سوز
 بنیاد وی از روز ازل خشم و عناد است
 یارب ز کجا محرم رازی رسد از غیب
 محرم نتوان شد به دلی بازو تزویر
 کی محرم دل بوده کس اندر ره معشوق
 خون می چکد از قلب و نویسم همه اشعار
 سالک نتوان شد ، مگر از تن بگریزی
 ما می زدگان در حرش سرخوش و مستیم
 تاکی همگان ، غافل از این کرده خویشند
 صوفی به در می‌کده گفتا به حریفان
 تزویر و ریایا تا به کی اندر همگان است
 گر اهل صفائی تو به زر کس نفروشی
 دولت همه از او طلبم بهر تن خویش
 پشمینه نهادم ز تنم بر سر بازار
 گه خویش و گهی و دشمن و گه محرم اسرار
 آسوده کجا داند ، از این حال گرفتار
 آزرده نگردد کسی ، از آدم غدار
 یاری ندهد وقت نیازت کس بدکار
 تا درد نهان گویم و دارم همه اقرار
 محرم شود آن کس که بود حافظ اسرار
 تا آخر عمرش شود او قافله سالار
 شاید که بخواند شبی آنرا کس هشیار
 زاهد نتوان شد همه با گفته و گفتار
 دانم که رسد هر که بر او با همه کردار
 فـرقی نگذارند به دیر و حـرم یار
 از کار عبث گشته دل از همه بیزار
 تا کی همه بینند و نمایند هم انکار
 دولت چه کنی گر که دو چشمت شده بیدار
 نی جامه زرین طلبم بهر خود و یار
 از خود همه دادم که روم در پی دیدار

گر شیشه عمرم رود اندر کف غدار
 رهبر نگذارد قدمی جانب گلزار

گنج مقصود دل

رخصتی بایدم اکنون که ببوسم رخ یار
 ترك سر کرده ام اکنون به رهش بیخبر است
 من نه تنها شده ام مست نگاهش به جهان
 آه شب ، اشک سحر در دل او بی اثر است
 خوش کلامی نکند او دگر اندر ره عشق
 خونبهای دل خود خواهدش از چرخ کبود
 یار من گشته کنون بی دل و افسرده نفس
 خال هندوی وی هر دم کشدم بهر وصال
 ایمن از تیر نگاهش نشود این دل زار
 گر شبی وعده دیدار وی آید به میان
 پرتو روی وی آتش زده این دل ز درون
 مایه مستی دل گشته فقط دیدن یار
 یارب آن قدرت قدسی برسانم ز کرم
 ورنه آزرده شود بوسه زخم روی و عذار
 برده از این دل صاحب نظر صبر و قرار
 هر که بینی سر و جان میدهد از بهر نگار
 چونکه آتش زده ، ناپخته دلش راز دیار
 بس جفا دیده به عمر گمش اندر ره یار
 چونکه بد کرده زمان با دلش اندر همه کار
 گوئی او تازه برون آمده از گرد و غبار
 روی زیبای وی آخر کشدم همچو هزار
 تا که افتد به رخم غمزه آن چشم خمار
 دایم این دل شود آخر به کف غمزه شکار
 دود و خاکستر دل رفته کنون دست غبار
 هر کجا او رود آنجا شومش آینه دار
 که دل آزرده نگرده ، گنمش دیده نثار

نرگس مست وی آمد به کف رهبر و گفت :

گنج مقصود من ، او داده در این فصل بهار

عشق پیرانه

عشق پیرانه بیامد ز پی کام دگر
 سوی میخانه روان گشته ام از بهر وصال
 هاتف از میکده ناگه به ندا آمدو گفت
 هتک حرمت مکن از موی سپیدت به خطا
 دل به هر کس مده ای دوست، که چون مرغ هوا
 ساقیا جام شرابی بده بر عارف پیر
 ای نسیم سحری بگذر از آن بی خبران
 گر چنین پاک سرشتی تو در این وادی عشق
 دلبر ار بنده نوازی کند از حيله گری است
 عشق پاکی کند ار جلوه، بر دهر دل و دین
 هر که بینی همه در بند بلای دل خویش
 شدم از موعظه بیدار و کنون بهر وصال
 شده ام مست و خراب در میخانه عشق

فکر دل کرده ام و فکر دل آرام دگر
 که بگویم همه بر پیر خود آلام دگر
 تو مرو در پی دل یا که سر انجام دگر
 چون به پیرانه در افتی به یکی دام دگر
 بپرد از سر بامت به سر بام دگر
 بی جهت دل نبرد در پی فرجام دگر
 بهر خود گو تو مخر یاوه و دشنام دگر
 بعد چندی برسی خود به سر انجام دگر
 زانکه در عشق تو هر شب بنهد دام دگر
 از من و تو همه عشاق و تنی خام دگر
 جمله غلطیده به خود تا که چشد کام دگر
 در پی فرصتم و در پی ایام دگر
 تا رسانم به لبم جرعه بی از جام دگر

آنچه یاران همه کردند به ما بهر جفا
 جمله سودی شده بر رهبر و هر خام دگر

پیر زن دهر

گر خدا عمر عنایت کُندم ، بار دگر
 روم آنجا که نبینم دگر آزار کسان
 خیمه بر پا کنم آنجا همه چون کوه بلند
 ز آشنایان نرسند بر در آن خانه کسی
 همه غمخوار و کسانم ، به نظر رهگذرند
 معرفت رفته نیابی دگر احسان کسان
 هر که آید ، بزند لاف دل از مهر و وفا
 من ز درد دل خود ، قافله سالار شمیم
 ناکسی کس نشود ، کس نشود محرم راز
 دل تن کنده شد از همه بی خبران
 روز و شب در پی دیوار کسان چون سگ پیر
 خوانده بودم ز کتابی سخن از مهر و وفا
 گر که روزی بشود چرخش عالم به رضا
 کی گرفتم ز جهان ، حاصل آن کرده خویش

پیشه سازم به جهان شیوه و معیار دگر
 تا نبینم ز خسان ، حالت و کردار دگر
 خود بسازم بر تن ، خانه و دیوار دگر
 بین آنان نبود ، مونس و غمخوار دگر
 یا دلی رنجه کنند ، یا پی گفتار دگر
 کس نیاید به برت از پی تیمار دگر
 باطنش بدگهری ، یا که دل آزار دگر
 چون نگویم عم دل ، بر کس و اغیار دگر
 چونکه راز تو بگوید سر بازار دگر
 غافل از کار خود و در پی خمّار دگر
 مانده از کار خود و خود شده سربار دگر
 گر که یابی تو بدان ، جمله به اشعار دگر
 خلوت دل کنم آنجا پی دل ، بار دگر
 بایدش باز ستانم ، ز فداکار دگر

رهبر این پیر زن چرخ و فلک کی به رضاست
 یاز خود زاده برد یا تن بیمار دگر

شیب و فراز

ماهمه اندر ره آن چاره ساز
 هر که در خلوت رسد بر عشق خویش
 جلوه گناه حق بیابد در وجود
 حرف دل گوید در آن تاریک شب
 هر که بر درگه نشیند عابد است
 آنکه در غزلت رود کی عابد است
 می فرستد بهر هر کس او ز غیب
 هر که راه حق رود بیند دری
 سر حق را کس نداند جز دلی
 نازم آن چشم سیه کو با نگاه
 پیرو پیر خراباتی عشق
 کشمکش با پرده دارانش خطاست
 هر که با خالق نشیند گه به راز
 حرف دل را گوید اندر هر نماز
 آن زمانی کو کند راز و نیاز
 حاجتش را هم رساند چاره ساز
 عابد زاهد رسد بر آن فراز
 عابد آن باشد، که خلوت کرده راز
 وسع قلب هر کسی او داده باز
 او کند درهای رحمت را فراز
 با خبیر گردیده از او در نماز
 می برد هر مانده ای را بر حجاز
 هر که را بینی به نوعی در گداز
 کی نموده پرده داری پرده باز

روح رهبر در ره پیمان عشق

می برد روحش روانش برف فراز

کرکس و عنقا

با درون بنشسته بودم در ستیز
 راه بسیاری نهادم پیش روی
 هر گره کور و فلک در حال خشم
 جهل و عقل مابه سوی ذات خویش
 عقل تن دریای جهل افتاد و مرد
 کرکس و عنقا چو بیند ماکیان
 اندر آتش یا کوه در امواج داغ
 ای خدا سختی مده بر عقل پاک
 عقل و جهل، هر یک وجودی از تن است
 بی ثباتی خانه ها ویران کند
 خاکیان بی بهره اند از راز عشق
 عشق بی حاصل انیس جهل ماست
 بسته چون دیدم همه راه گریز
 تا که یابم کوره راهی مشگ بیز
 گرد تن دریا، وجودم خرد و ریز
 کی کشانم هر دو را در پای میز
 کی تو بینی دیگران ها در ستیز
 زیر گردن می نهاد چاقوی تیز
 جمله گشتند از جماعت در گریز
 خود نمایان بندگانت رستخیز
 ریشه را برکن ز جسم جهل خیز
 بار الهیا، آبرو از کس مریز
 ورنه آنان کس نبیند در ستیز
 کی تو بینی عقل و جهلی را عزیز

یک شبی جهل از خرد پیشی گرفت

دل ز رهبر برد و خود پا در گریز

با ساربان

اشتران رفتند همه بی یار و کس
 من بخواهی خوش، ربود آن ساربان
 برده بار زربه صد مکر و فریب
 جای پای اشتران بگرفته پیش
 هر دم آنان کاروان می کنند
 خستگی در تشنگی جانم گرفت
 درد بسیاری کشید، این جسم و جان
 اشتران را برده دزدی ساربان
 در پیش منزل به منزل در شتاب
 در لباس بره آید روبهی
 راز دل گفتم بر او دزدی نمود
 هر چه رفتم کاروان دوری گرفت
 نی رمق دریا، نه تن را قدرتی

پیش رو صحرای سوزان است و بس
 مانده در گوشم فقط بانگ جرس
 مانده جای اشتران چندی مگس
 میروم از پی که تا افتد نفس
 کاروان از من ولی خود بی جرس
 بر که نالم غیر آن فریادرس
 جان برفت و تن میان خار و خس
 کاروان دزدیده او بهر هوس
 تا که گیرم خود تمامی چون عسس
 همچو گرگی گله گیرد پیش و پس
 راز دل هرگز مگو بر خویش و کس
 پیش رویم یک سرابی بود و بس
 گررها گردم خداوند است و بس

ز جر رهبر گر بدانند اشتران
 بشکنند از ساربان زرین قفس

خدمت مینا

بی جهت از خود گذشت بهر تن ملتمس
هیچ ندارد به تن برده از او خویش و کس
کی بشنیده بجز ناله و بانگ جرس
قدرت عالم رسد بر بدنت در نفس
در پس این پرده هم ، بود سرابی و بس
تا بشوی واقف از قدرت فریادرس
قدرت بودن دهد بر همه حتی مگس
چشم بد روزگار ، کرده مرا در قفس
خود مگر او را به دل ، رخنه کند این هوس
حلقه گیسوی او کرده مرا بی نفس
روزی آنها فقط درد شراب است و بس
دامن مطرب شوم تازه کنم این نفس
تا که خبر گیرم از ، آنچه که آید ز پس
تو به کجا آورد بر درِ خمّار مست
تا نرود پای کس ذره ای از خار و خس

آنکه ز دیوانگی رفته بسوی هوس
خرقه تقوی کجا بوده تن بی نوا
آنکه به راه طلب رفته برای بقا
گر بدری پرده ها جان رسد اندر فنا
پرده بر انداختم یک شبی از خویشتن
پرده بباید دری از خود و از کبریا
بنده او گشته ام ، چونکه وی اندر جهان
بوسه توان زد گهی ، بر کف و بازوی او
زلف پریشان او دست نیابد کسی
باده از آن نرگسش برده مرا بر فنا
بر همه دُردی کشان میدهد او جرعه بی
خدمت مینا کنم ساغر صهبای بدست
باده مستانه ئی گیرم از آن مدعی
باده پیاپی دهی بر کف قاضی پست
رهرو راه خدا در همه جا ناظر است

مردم کوتاه نظر در پی هر فرصتند
رهبر صاحب نظر را بردش هر عسس

فاتحه خوان

ترسم نرسم در همه عمرم به وصالش
 اوقات خوشی بوده در آن ناله شبگیر
 دونان بر بودند ز من آن اختر شب گیر
 دزدی ز ازل بوده به عالم ، نه که از خویش
 دزدیده ز من قافله را با جرس و زنگ
 روزی ملک از بهر من و او به مناجات
 با یاد وی هر شب روم اندر حرم خویش
 از بهر وی هر شب به در پیر خرابات
 چشم همه جا در پی او خفته و بیدار
 ترسم نرسم ، قافله از من بگریزد
 گر فرصت وصلی دهد این عالم مکار
 بگذشته زمان و همگی غافل از آنیم
 او برده زیاد و دلم از غصه پر از خون
 بر درگه خالق روم هر شب به گدائی
 خواهد که فرستد بر او توشه جان را
 هر شب رود او ، با دل خود نزد عزیزان
 کاری نبود جز به رهش نوحه سرائی

گیرم به برم دلبر و بوسم ز جمالش
 چون جمله به گردهم و ، هر یک به کمالش
 سالی بگذشت و همه شب فکر وصالش
 دزدی نکند آدم پاکی ، زحلالش
 باور نشود ، دزد کسی بوده عیالش
 افکنده کنون بخت من او را ، به زوالش
 هرگز نکند یاد پدر را به خیالش
 خواهم ز وی افزوده کند جاه و جلالش
 یارب ، تو مبر قدرت تن را به زوالش
 افتد بزمین اشگ دو چشمان زلالش
 حتما" که زدایم ز دل آن و هم و خیالش
 شاید که فزون گشته کنون فهم و کمالش
 آزرده شوم گر شنوم درد و مالش
 پیش از سفر آیا برسم من به وصالش؟
 دستش نرسد تا که فرستد زرو مالش
 سر خوش کند او با دل غمدیده خیالش
 یارب تو میانداز به سودای محالش

هر دم رود از خانه برون رهبر و در خوش

بینی تو بگور زن بد فاتحه خوانش

لب سوخته

لب آتشکده ، هم ساق و تن سیمینش
میبرد لذت دل بر فلک و پروینش
روز و شب صورت یارم کند او تحسینش
شاید از لطف و صفا ، بینم از او تمکینش
خورده ام شهد لب و ، آگهم از آئینش
چونکه عاشق شده دل ، رفته کف شاهینش
آنکه دیده رخ او ، گشته چو من مسکنش
ای بسا گشته چو من ، بر قدم زرینش
خرقه و سُبْحه بداد از کف خود چون دینش
که دگر باره ببیند به ره او چندینش
باید آن بوسه زخم بر دو لب نوشینش
چون لب سوخته ، خاکستر آن بالینش
خصلت جمله بتان دیده ام از دیرینش

برده دل از کفم آن سلسله پر چینش
هر کجا جلوه کند در نظرم آن مه نو
گر که صورتگر چین برکشد از او خط و خال
ترك سر کرده روم ، بوسه زخم بر قدمش
در ره عشق کسان کی گذرم از سر خویش
جان شیرین چو دهم بهر وصالش نه عجب
مه و خورشید و فلک ، بر قدمش ذره خاک
هر که نادیده رخش ، چون کند او صاف جمال
صوفی میکده دیدش شبی اندر ره خویش
بشکست حرمت میخانه ، برفت سوی کنشت
داده از چاه زنخدان به منش بوسه ولی
لب او گرم و ، ولی غافل از آن حرمت عشق
جان و دل برده همان بوسه سردش ز وجود

جان و دل برده ز کف ، جای دگر بوسه سرد
جان رهبر به فدای دهن شیرینش

گندم نما و جو فروش

من کنون دور از تو این دل در خـروش
 زانکه داری قلب چون آئینه ای
 نیمه شب خوابیده بودم مست خواب
 رخ ز تو شاد و دو چشمت پر فروغ
 دل کجا دید از تو آن نامحرمی
 هر دو از روز ازل همـدل شدیم
 بی وفائی دیدم از آن ناکسانان
 مال مردم را به یغما میبرد
 نزد اقوامش چو رندی کور و کر
 وقت مـردن با ترازوی اجل
 هاتف اندر خواب خوش آمد ز غیب
 نزد عارف یاوه گوئی ها خطاست
 آنکه می ناخورده چون مستی کند
 من نه تنها خود بر این سودا شدم
 پیر دیرم گفته بر من نیمه هوش

رهبر را بگذر تو از آن ناکسانان
 حق هر کس را دهد آن جو فروم پوش

ملك و كيش

هر آنکس بد کند ، بد آیدش پیش
 بد اندیشان اسیر چرخ و گردون
 نداند راز هستی مست و هشیار
 طریق خدمت و آئین مردی
 خُنک بر روح و جان می فروشی
 ز پرده راز دل گگر آشکار است
 در این بازار پر آشوب هستی
 به گردابی در افتادم در این دشت
 بسازم با غم این عالم پیر
 فنا شد این دل اندر خلوت خویش
 می باقی مده از کف که ساقی
 ز دولت دم مزن گم گشته در خویش
 چو از عالم رسد ، نی از بد اندیش
 همه غافل از آن ، دلها کند ریش
 چو مستان جمله هوش و هوشم از خویش
 کجایی تو از بی ریش و هم ریش
 که غیر از می ندارد حجره اش بیش
 نباید بیند از دو نان گهی نیش
 کجا دارد حقیقت ارزش پیش
 که غافل گشتم از هر ملک و هر کیش
 چو او خواهد بمانم من به تشویش
 که شعله میزند از این دل ریش
 نیابد بعد رفتن زان کم و بیش
 تو از حکمت چه داری در دل خویش

دعای می پرستان را ثوابی است

بیابی نزد رهبر یا که درویش

دل افسرده

دل دیوانه به زنجیر بلا ، در گلِ خویش
 این دل آخر بگریزد شبی اندر ره عشق
 تا به کی این دل غمدیده کشد رنج و عذاب
 خسته شد این دل و امانده پی عشق و جنون
 گفتم این درد نهانم ، همه بر پیر خراب
 ز پی دل تو مرو ، گفته شبی پیر مغان
 رفتن اندر پی دل همچو سرابی عبث است
 دیگر این دل نرود در پی هر خوش نظری
 آنکه بشکسته دلی ، کی رسد آخر به وصال

مانده دردشت جنون ، کی برسد منزل خویش؟
 هدف تیر بلا میشود از قاتل خویش
 یک دم آخر نشد اندر گذران ، غافل خویش
 میکند درد و غمش تا به سحر در دل خویش
 خیس آب عرقش دیده ام ، آن عاقل خویش
 مکن هر رهگذری را صنم ، عاقل خویش
 دل افسرده مکن تا به فنا مقبل خویش
 کرده این درد جهان را همه جا قابل خویش
 نکند خیر و ثوابی به جهان شامل خویش

رهبر آزرده مشو از کسی اندر گذران
 هر که قدر عملش میبرد از حاصل خویش

دزد و قاضی و عسس

خواهم روم در محضری، تابگسلم پیمان خویش
 خویشتان پست و نادرست ایمان و دین از ریشه سست
 من ساعتی دیگر روم، در مجلس درد و الم
 تن بر قضا در میدهم، تا یابم آنجا زورقی
 ای روزگار لعنتی، زر از چه رو کردی چنین
 کی خود به فکر این تنم یا بگسلم از دلبرم
 بخشیده دل بر جمعشان هم مهر و هم آزادگی
 ای خالق رحمن بده، حق همه نامردمان
 گه آگهم گه بی خبر، از حال این بی دولتان

کی من ز دل خواهم چنین باشد ز لطف قوم و خویش
 کاری نمودند عاقبت، حرفم همه زهر است و نیش
 تا بشکنم پیمان را، دل را نمایم خود پریش
 خود را رهانم از بلا، شاید رهی یابم به پیش
 خوش نزد این دون همتان، بگذشته اند از دین و کیش
 فکر وجودی از تنم چون بگذرند از بخت خویش
 کردم تمام کرده ها، دیگر نیاید کار بیش
 از دزد و قاضی و عسس، یا هر که دل دارد پریش
 باید تحمل آورم، نامردمی از بسته ریش

گویم بر آن نامحرمان، وحشت نمائید از زمان

کردی به رهبر این چنین، بنگر به روز سخت خویش

شمع سوزان

با خیال روی او معشوق دورانم چو شمع
 در بر پیر مغانم، اشک ریزانم چو شمع
 دل به رغبت داده ام، بردست هربی همتی
 اندر این چرخ و فلک، دل تیر بارانم چو شمع
 بهر وصلش سالهایی، رفته این دل بر فنا
 چون نیابم عشق خود را مات و حیرانم چو شمع
 همچو جغدی گه کنم، منزل به هر بیغوله ای
 طایر دولت چه داند، اشک لرزانم چو شمع
 جان فشانی کرده دل، تا خود رسد بر در گهش
 چون ز عشق وصل او، اندر بیابانم چو شمع
 قدرتی دیگر نبینم تا روم بر کوی عشق
 جان خود بر کف کنون، دست غلامانم چو شمع
 گر که خواهد عالمی، در زیر پایش جان دهند
 وقت جان دادن به راهش از هزارانم چو شمع
 عاشق بیچاره کی خواهد، بجز اوصاف عشق
 محفل ار روشن نبینم، خود گریزانم چو شمع
 گر که بینم روی جانان، نزد آن عابد به هوش
 جان و تن بازم، به راهش همچو یارانم چو شمع
 ار گذارد جامی از می، بر لبانم می فروش
 من ز کار گنبدش، مبهوت و حیرانم چو شمع
 گم شدم در راه خود اندر خرابات مغان
 کی غلام در گه، هر شاه و سلطانم چو شمع
 من که در افسونگری آوازه دارم در جهان
 گر رسم بر محفلش، آلوده دامانم چو شمع
 گر که آرم دامن آن گنج شادی را به کف
 من رهین منت شاه و گدایانم چو شمع
 دانه تسبیح خویشان بدتر از هر خنجری است
 چون ز خُبث طینت آنان پریشانم چو شمع

رهبر هر شب در سرایش، شوق وصل دلبر است
 تا سحر در راه وصلش، اشک ریزانم چو شمع

دود چراغ

شب و بیداری و درد و همه جا دود چراغ
گشته مجنون و صالت ، دل صاحب نظر
فرصتی باید و بینم که گشایم دل خویش
برسد فصل بهار و ، وزد آن باد و نسیم
ره مده بر در خود ، تا که پبینی زغنی
حاصل عمر گرامی ، مده بر رهگذران
لاک پستی دهد از حالت دریا خبری
مرو اندر پی دل ، تا که ندانی دل کیست
حرف ناپخته ، نه برگو ، نه شنواز کس و خویش
مژده ای بهر دل از یوسف گم گشته رسید
چو رسد فصل خزان ، هر که رود خانه خویش
خواهم آنجا روم و گویم از این چرخ کبود

بنویسم ز دل و ، شرح دهم شرط بلاغ
فرصتم نیست که آن دل برسانم به فراغ
تا رسد نغمه خوش ، کی شنوی شیون زاغ
ببرد آنهمه دودی ، که برون شد ز چراغ
گرد مخروبه رود خانه کند جغد و کلاغ
نره شیری چو رود ، لاشه خورندش همه زاغ
چون زو حشت رود او ، نطفه نهد در شن داغ
هر که دل دارد ، از آن فیل و زهر بچه کلاغ
فرق آدم چه بود ، بازغن و کمره الاغ
از من خسته بگیرند ز گمگشته سراغ
نه گلی گرد چمن مانند و نی رونق باغ
نه دگر فرصتی و نی که دگر حال و دماغ

رفته در لاک خود آن ، رهبر و در فکر خزان
چون کنون بادل خود مانده و آن دود چراغ

شاه نجف

مجلسی برپا کنم با چنگ و کف
 آن بتان را آورم مجلسی شبی
 همچو گل رویش ببویم دم به دم
 اربخواهد یک دم از محفل رود
 پای او بندم که تکریمش کنم
 آنچه تن دارم دهم در راه عشق
 چون مُریدی گردد او پروانه وار
 کی گذارم بگذرد نام حرمی
 گر رود از نزد ما سلطان عشق
 سفره هائی گسترم بر هر علف
 تا که آرم دامن یارم به کف
 حرف دل گویم بر او از هر طرف
 ریسمانی باقم از دل با کنف
 هر چه خواهد آورم بر او تحف
 جان چه ارزش دارد از دارم تلف
 او دهد گه عزت و گاهی شرف
 یا که بیند روی او هر ناخلف
 خود رسانم بر در شاه نجف

رهبر مرا مگذر تو از آن یار خویش
 هر که از این ره رسد بر آن هدف

رندی و خوش نظری

غم گریزانمش از دل ، همه با همت عشق
 ضعف دل برده کنون ، پر شده از لطف و صفا
 می رود روز و شب از چشم دلم آب فرات
 صوفی سر خوشم اکنون ، به درخانه خویش
 آنکه ترسد ز فنا ، خود نرساند به بقا
 رندی و خوش نظری کن ، به ره خوش نظران
 آتش و دود جگر ، میرسد اکنون به فلک
 ای دل اندر ره عشقت ، بگذر از سرخویش
 عشق حق تا که رسد لطف وی آید به میان
 در مقامی برسد ، عشق وی از عالم غیب
 پیر میخانه شبی گفته به انبوه کسان
 عزتش میدهد آن دل ، که همه لطف و صفاست
 همت از حق طلبم ، تا برسم خانه خویش
 سرو جان بازمش هر دم ، به ره غیرت عشق
 رفته در جان و تنم ، حکمت و آن سطوت عشق
 دانم این سیل روانم ، هم از رحمت عشق
 نروم راه دگر ، جز به ره شوکت عشق
 کس به منزل نرسد ، غیر ره طلعت عشق
 تا بینی که چسان میرسد از رحمت عشق
 سوزش این تن و جانم ، بود از هیبت عشق
 همه این کون و مکان ، زنده شد از قدرت عشق
 آنچه خواهی بستانی ، تو از آن حضرت عشق
 که خود حیران شوی از قدرت و آن وحدت عشق
 به فراخور رسد ، عزت و گه نکبت عشق
 نکبتش را به حسود و دل پر ظلمت عشق
 راه خود یابمش آخر ، ز در غیرت عشق

ذره از عشق فلک برده دل از رهبر مست
 باشدم لذت آن ذره ، چو صد طلعت عشق

پیمان عشق

گشته ویران خانه دل، در ره پیمان عشق
هر بلائی ز آسمان نازل شود بر این دل است
روز عاشق تیره شد از ناله های مرغ حق
خونبهائی کس نپردازد چو عشقی فاتل است
شیون بلبل چه دانی روز و شب از بهر چیست
روز روشن می گُشد هر عاشقی را در جهان
هر چه اندر عالمی بینی بنالد از فراق
عاقل و دیوانه بودن هر دو در این ره خطاست
حال عشاق جهان را کس نداند غیر دل
ترك جان باید بگوید هر که شد در راه عشق
اندر این عالم نشد کس واقف از سوز درون
گر که خود را میکشم از دست این سوز دل است
گر نشان خواهی دمی بگذر تو از ما و منی
عقل و چشم خیره شد از گردش این کهکشان
نی فلک در کار او، نی مهر و عشق دلبری
پیر کنعان کور یوسف شد ولی از سوز عشق
کی رها گردد، دل از این آتش سوزان عشق
چون بسوزد پیکربی جان و بی سامان عشق
مرغ مسکین هم شود قربانی پیکان عشق
کشتن عاشق بود از حرفه و فرمان عشق
مرغ مسکین مبتلا شد بر درستان عشق
کس نگیرد بهر قتلش خرقه و دامان عشق
آب چشم و دیده باشد نم نم باران عشق
عقل هر کس میشود مجنون هر پایان عشق
چونکه او هم بی جهت افتاده در دامان عشق
ورنه زهرت میدهد آن دیده فتان عشق
کس نباشد با خبر از سوزش پنهان عشق
ورنه چون بگریزم از این خانه ویران عشق
گول نعمت را مخور از درگه سلطان عشق
چونکه چندی گم شد این دل بر سر میدان عشق
میدهد هر روز و شب این دل همی تاوان عشق
اندر آن ظلمت فرو شد از غم گریان عشق

رهبر اواقف نگر دی هرگز اندر کار عشق
کی رها گردی تو از این درد بی درمان عشق

دلان صد رنگ

دل رفته کنون به حیلۀ از چنگ
 یابم دل خود، به ماه و گردون
 هر جا که ببینم آن دل خویش
 در شادی و غم چه کوه و صحرا
 دل رفته ولی به مکر و افسون
 رازی به تو گویم ار بخواهی
 در گرد جهان دلی نبینی
 هر دم رود او سرای مجنون
 در عمر بدن دلم ز تن بود
 بار دگر ار دلم بجویم
 دل رفته ز کف ولی بیادم
 گیرم به برش چو جان شیرین
 بلبل به نوای ساز و بربط

باید که بیابمش به نیرنگ
 گر رفته کنون هزار فرسنگ
 آرم به کفم به حربه و جنگ
 هر جا که بیابمش زنم چنگ
 باید که بدانم این همه رنگ
 ترسم که شود دل تو هم تنگ
 با تن بود او رفیق یک رنگ
 باری نکشد دلی بجز ننگ
 عشق آمد و جمله کرد بی رنگ
 بندم به درون سینه ام تنگ
 گه گوش دلم از او زند زنگ
 از من تن وزو شراب گلرنگ
 با مونس دل غمم زند چنگ

رهبر چو بیابد آن دل خویش
 شرمنده شود چو گشته صد رنگ

خوش خیال

کی روی یک دم تو از وهم و خیال
عاشق دیوانه ام در راه عشق
در حریم عشق دل نابخردی
ناوک مژدگاننش از روز ازل
هر چه کوشیدم نشد وصلش یقین
چون رسانم ناله هایم از وجود
سایه ای افکنده بر دل هجر یار
یارب این سختی مگیرم از وجود
تا نبینم رخ از او عمرم چه سود
هر که روزی می رسد بر اصل خویش
دست حق روزی رساند خود ز غیب
اختر فیروز هر رخشنده ئی

رفتنت باشد ز دل امری محال
سوز دل عاشق رساند بر کمال
ره نیابد تا رسد بر آن غزال
بر دلم بنشست و گشتم زو حلال
ترسم آخر دل گریزد از وصال
بر دل معشوقه با این وصف و حال
کی رود از دیده یا وهم و خیال
تا که یابم شوکت و عز و جلال
بی ثمر بودن بود همچون زوال
خواهم اندر زندگی یابم کمال
تا رساند هر که خواهد بر وصال
جان دیگر گیرد از آن ذوالجلال

گر نیابد فرصتی دل در وصال
دل مکن رهبر اسیر هر ملال

عشق و کمال

وقت مردن ندهد اشک دل از چشم زلال
 گر رسد فرصت مرگ و برسد گاه و وصال
 عشق پاک آید و آن را بزداید ز خیال
 جان دهد در ره عشقی که رسد کس به کمال
 ببرد هر مرضی را که رسد در همه حال
 گه بیافتد ته چاهی نرسد خود به وصال
 روح با عشق نمیرد چه ز بگذشته و حال
 لرزه بر عرش فتد ، عشق دل افتد به زوال
 برسد غمزه جادوی وی از شرق و شمال
 ذره از آن نفروشم به جهانی ز محال
 فرصتی کی بود اکنون که رسم خود به غزال
 عارفی گفته حرام و می دل گشته حلال

آنکه با عشق بمیرد نکشد درد و ملال
 مرگ با حرمت صوفی ز شکوه است و جلال
 کینه را کینه به پایان نرساند زدلی
 مردمان تشنه عشقند و گدای کرمی
 تن بیمار کسان گر شود آکنده ز عشق
 رهنمای همه عالم بود این عشق و ولی
 گه کند گمره و این جان و تن افسرده کند
 مرده آن است که عشقی نبرد در دل خویش
 شده دل عاشق فرزانه دل از عالم غیب
 بهر عاشق شدن هر شب همه مدهوش جمال
 ترسم آخر نرسم بوسه زخم بر کف یار
 توبه از شرب دمادم نکنم در ره عشق

رهبر اندر ره معشوقه دهد منصب خویش

هر که با عشق بمیرد برسد او به کمال

رهبر و پیر

جمعی دگر از فکر وصالش به کمال
از کف بدهد مکنّت و جاه و زر و مال
خواهد که کشد حقیقتی را به زوال
آسوده شود چو بیند او جنگ و قتال
آزرده مکن دل و میفکن به ملال
با کرده دهد بر همگان عرّ و جلال
روزی بر سانددت ، وی اندر همه حال
باید که رها کنی شبی ثروت و مال
گی میرسد هر بوالهوسی بر خط و خال
زاهد همه جادری پی نانی ز حلال
شاید که بگوشش رود هر پخته و کال
چون بیخبری ، کجاری بر در زال
اشکش همه از عشق تو گردید زلال

جمعی همه جافکر غذا و زر و مال
در حسرت و صلش کس صاحب نظری
بیگانه چو رحمت آورد بر دگران
جانم به لب آمد از همه بیخبران
یک بار دگر گویمت این شرط بلاغ
هر کس که تو گوئی رود از عالم خاک
گر خواجه خضری ، اگر آن می زده مست
در بند قفس میفکن آخر دل خویش
از بهر هوس مرو ، پی بوالهوسی
شاهان همه در بند و اسیر دل خویش
مطرب تو بزنی ، که عالمی در گذر است
بگذر ز جهان ، برو پی عالم غیب
چشم همه جادری پی آن ماه جهان

گر ، دم زنی اندر حرم رهبر و پیر
صوفی همه گوید ، کس ناپخته چو لال

گوشمالی

ای ییاد تو راحت خیالم
 در فکر توام به هر شب و روز
 اندوه غمت به دل چه ها کرد
 شاید به دلم نهان بماند
 از دل نکنم دگر شکایت
 جانم به لب آمد از جماعت
 گشتم من اسیر جنگ کفتار
 گه تیشه زند گهی به شمشیر
 از محنت و درد بودن خویش
 دیگر نتوان کشیدن این بار
 عاشق بکشد جفای دوران
 قدرت نبود دگر بر این کار
 یارب تو به حرمت خدائست
 گویم همه درد دل بر آن یار
 من خاکی و خاک پای نیکان
 افسرده شدم ز بودن خویش
 عیب دل ما که پاک بازی است
 روزی که نهم تنم بر این خاک
 عاشق نیم آن که بینمش بیش
 جوری بکشیدم اندر این خاک

خارج کن از این دل آن ملالم
 با دیدن تو رسم و صالم
 از درد نهان دل چه نالم
 ناپخته نداند این زوالم
 افزون نکنم دگر ملالم
 بگرفته دلم از این خیالم
 کی فکر مرا کند حلالم
 نوعی دهد هر که گوشمالم
 باید که به درگهت بنالم
 این بودن تن بود محالم
 عاشق نبود چو من به عالم
 پرچین و شکن شده جمالم
 منزل برسسان بر آن غزالم
 شاید که بکاهد از ملالم
 نی جانی و مرد بی کمالم
 قاتل چو گشود ، کنم حلالم
 یک دم نرود وی از خیالم
 گویم که همه ز عیب عالم
 از روز تولد این بنالم
 ماندن نبود دمی خیالم

رهبر نهرا سدا از زمانه
 بی مایه دلی پر از کمالم

قدرت

خدايا قدرتی ده لایزالم
 نخواهم قدرت از بهر وجودم
 بجنگم با درونم هر شب و روز
 ز تن بگذشته در فکر و صالم
 گرسنه گر بخوابم هر شب و روز
 تمام ثروت شاهان در عالم
 خداوندا به دل قدرت فزون ده
 تو خود دادی بما روزانه روزی
 نجوشم من کنون با مردم پست
 زیباطن کرده روحم بندگی را
 بده قدرت بتن تا وقت مردن
 میافکن این وجودم دست مردم
 به ظاهر کس نداند راز هستی

که از دردی در این عالم ننالم
 که گیرم ملک و مالی را در عالم
 که تا قدرت دهم روح و کمالم
 کی اندر فکر گنج و پول و مالم
 نگاهم ذره ئی را از جلالم
 نباشد مشقت گاهی در خیالم
 نبیند نا کسی اشک ز لالم
 مبارك خود نمودی بخت و فالم
 به گنج خانه بی قیل و قالم
 خطا ار کرده تن بنما حلالم
 مکن در پیبری این تن را و بالم
 نگیرد دست من حتما "حلالم
 همه عالم چو خوابی در خیالم

خدايا رویت از رهبر مگردان
 نخواهم جز ز مهتر بهر حال

مستی و دیوانگی

دوش به هیچم خرید ، گفت زیان دیده ام
 او که به هیچم خرید باز به هیچم دهد
 کس نستاند به هیچ ، جامه ای از رهگذر
 گه بنوازدمی ، گه بگذارد درون
 بر سر آزادگان ، آنچه رسد پر بلاست
 حلقه دیوانگی ، گه بشناسد کسی
 گه به جنون رو کنم ، بزم پری پیکران
 ره به خـدا برده ام ، از ره دیوانگی
 گه به دلی رو کنم ، با همه نطق و بیان
 حلقه بگوشان حق ، فکر خروج از تنند
 حالت لب تشنگان ، رانشناسد کسی
 دست من از دل شبی ، جام پر از می گرفت
 عشق و محبت کجا ، دیده ام اندر گذر
 گوشه چشم زمان ، دین و دل از من گرفت
 روز قیامت رسد ، گر ندهد حاجتم
 حرف خراباتیان ، جمله پر از حکمت است
 شاهد شیرین سخن ، میرسد از کبریا
 آنکه زند لاف دل ، از کرم کردگار
 کرده ی بس مردمان ، بهر زر و زیور است
 کس نشناسد کسی تا نشناسد روان
 در ره عشق و طلب میروم از این جهان
 گوهر ارزنده در دست خسان دیده ام
 طالع خود در کف ، چرخ زمان دیده ام
 من صفت خواجگان ، جمله چنان دیده ام
 مستی و دیوانگی ، راز شهان دیده ام
 غایت مقصود دل ، راز روان دیده ام
 حرف حقیقت ، گه از مرد چسان دیده ام
 حاصل عقل و خرد ، را به زیان دیده ام
 حق و حقیقت کی از ، پیر زمان دیده ام
 نطق گهر بار خود ، و هم و گمان دیده ام
 مردم کوتاه نظر ، در غم جان دیده ام
 وحشت این تشنگی ، راز کسان دیده ام
 تا که نظر کردمش ، خون به میان دیده ام
 چونکه به هر رهگذر ، سوز نهان دیده ام
 در دل آسوده ام ، عرش کیان دیده ام
 حاجت خوبان گهی ، دست شبان دیده ام
 حرف بسی زاهدان ، بی سرو جان دیده ام
 چونکه به کار جهان ، نظم گران دیده ام
 کی عمل صالحی ، زو به میان دیده ام
 بندگی از او کجا ، راه بتان دیده ام
 ظاهر خوش در بسی ، پیرو و جوان دیده ام
 گنج فنا در ره دادن جان دیده ام

در سفرم یک شبی ، رفته ام از کوی عشق
 رهبر وارسته با علم نهان دیده ام

دولت عشق

در پی تجربه سرگشته و حیران شده ام
 بر سر راه وی افتاده ام از دولت عشق
 من نه تنها روم آن ره ، که رسم بر در یار
 حرف بیهوده مزین بر منش ای زاهد خام
 میرسند زنده دلان جمله بر آن خانه ولی
 غم و هجران بسر آید ، چو رسد پیک صبا
 نه چو او بشنوم از دل همه از عالم وحش
 حرف خود را بزخم بر همه این عالم پیر
 هر کجا بحث خلایق بود از عالم غیب
 ایمن از فتنه دوران نشوم باقی عمر
 میتوان یافت ز خوبان جهان در همه شهر
 جان شیرین بدهم بهر وصالم ره عشق
 در عجب مانده ام از کار جهان در ملکوت
 چونکه از کیش دگر تازه مسلمان شده ام
 خاکبوس در میخانه رندان شده ام
 هر که راهی رود و ، من ره پنهان شده ام
 من به امید وصالی ، پی جانان شده ام
 اندر این وادی حیرت ، ز شهیدان شده ام
 آندم این گویمت « اکنون چو سلیمان شده ام »
 یا که من با خبر از گفته حیوان شده ام
 هد هد با خبری بر در سلطان شده ام
 من به هر انجمنش ، سلسله جنبان شده ام
 چون گرفتار رخ ، چاک گریبان شده ام
 لیک من در پی هر لاله و ریحان شده ام
 خونبهای دل خود داده ، پریشان شده ام
 چونکه از فضل وی این مرد سخندان شده ام

سر نالیدن رهبر نبود بهر بقا
 با خبر گشته ام از تن ز پی جان شده ام

همت چرخ و فلک

از خود مرانم بیجهت، چون مرغ حیران گشته ام
 پروانه ای بودم ولی، هر دم به شاخ و گلبنی
 چون مرغک بی آشیان، هر دم به کوی و برزنی
 کمتر ملامت کن کنون باگفته های پوچ خود
 ما واکنی در کلبه ام، از سوز دل آکه شوری
 از بهر دونان بیجهت، آتش زدم بر پیکرم
 قدرت نباشد بیش از این ماواکنم در کوی عشق
 هر عهد و پیمان بگسلد، از دست نامحرم شبی
 صدپاره شد یکدم رسن، تاییده بودم یک زمان
 حرفی ندارد یاوه گو، جز یاوه گوئی بر زبان
 عاقل بداند نکته ها، ناجی فرستد که ز غیب
 بی گل نماند این چمن، از لطف حق حتی شبی
 در محفل آزادگان، کی بینی از دل شکوه ای
 از گردش چرخ و فلک، چون خانه ویران گشته ام
 بشکسته این بال و پر، جزو اسیران گشته ام
 گه گل به برگیرم گهی، خارمغیلان گشته ام
 آشفته از دست کسان، در روزگاران گشته ام
 دل خانه دارد در بلا، خود تیر باران گشته ام
 تن سوختم خاکستری، از بهر جانان گشته ام
 از دست این نامردمان چون مرغ بریان گشته ام
 چون پره کاهی در هوا، در دست طوفان گشته ام
 از بخل این نابخردان، چون تک سواران گشته ام
 شادان شود گر بیندم، جزو فقیران گشته ام
 در فصل پائیز و شتا، چون نو بهاران گشته ام
 بی غنچه این دل شد ولی، پر گل به دامان گشته ام
 از همت چرخ و فلک، کی جزو خوران گشته ام

رهبر پیماید رهی، خالق نویسد نکته ها
 کی غافل از کردار خود، در راه آنان گشته ام

مرغ گویا

دیدم به چشم دل شبی ، از کاروان جا مانده ام
 بر کاروان کی میرسم ، منزل در آن صحرا کنم
 بس کار خیری در جهان ، بنموده ام بر مردمان
 رفتم بر آن دریا شبی ، فارغ شوم از این مکان
 طوفان سختی در گرفت ، در وادی عقل و خرد
 ترك جهان می بایدم ، فارغ شوم از زندگی
 چون گویم از درد نهران ، در وادی گمگشتگان
 ساحل کجا گیرم به پیش هر سو بود آبی گران
 ترسم که از کار قضا ، این تخته از هم بگلسد
 بر تخته خوابم تا سحر ، تا او برد بر ساحلم
 ای خالق بخشنده خود ، برمارسان یک زورقی
 شب رفت و روز آمد کنون نی زورق ونی بادبان
 باد آمد و طوفان گرفت ، آن تخته بر ساحل رسید
 آن ظلمت و ماتم سرا ، بشکست و نور آمد پدید

در این جهان پرفسون ، بی یار و تنها مانده ام
 یاران همه رفتند و من ، تنها به صحرا مانده ام
 آنان همه هیچ و کنون بیهوده بر جا مانده ام
 بشکسته بادم بادبان ، در بین غوغا مانده ام
 تا بود طوفان شد تنم ، تنهای تنها مانده ام
 در این جهان پر فسون در بین اعدا مانده ام
 قایق شکست و من کنون ، آنسوی دریا مانده ام
 بشکسته تن از زورقم ، بر تخته تنها مانده ام
 دیگر نبینم ساحلی ، امید فردا مانده ام
 امیدم از هر کس برید ، در فکر بالا مانده ام
 در فکر آن ناجی کنون ، از مرد دانا مانده ام
 تا شب رسد دانم که تن در قعر دریا مانده ام
 صبح آمد و دیدم که تن ، بر دشت زیبا مانده ام
 اکنون در این باغ صفا من مرغ گویا مانده ام

ای خالق رحمن مبر ، نور ولایت از دلی
 بگذشته عمر از رهبر و ، در فکر فردا مانده ام

هو - من و تن

هو همان حق است و، از عشق رخس دیوانه ام
 عاشق روی غزال وحشی از آن خطه ام
 در وفای عشق هو از عالمی پیریده جان
 صبر دیدار رخس از فرصت این دل گریخت
 کس نبیند غیر میخواران رخ از دلدار خویش
 یاد او سودای دل شد در حریم عاشقان
 کس نگوید حرف دل غیر از غلامان رهش
 همچو کوهی بوده تن، اکنون من از هجران هو
 گر، ز تن خارج شوم روحم رود بر کائنات
 کی توانم بی جمالش بار این گردون کشم
 گفته ها را کس نداند، غیر هشیاران و مست
 عشق هو با من به تن بنگر چه غوغا می کند
 گر نفس باشد ببینم لحظه ای رخسار هو
 هر که آید کی بگیرد جای هو را در وجود
 هو ز تن خارج نباشد، تا که جان در خانه ام
 من ز نام هو به عالم همچو آن پروانه ام
 گویم آخر یک شبی با تن همه افسانه ام
 بهر دیدار رخس هر شب در آن میخانه ام
 روی هو بینم زمانی بر سر پیمانانه ام
 خانه کرده در دلم فرهاد و آن در دانه ام
 چونکه آنان شمع و من بر گردشان پروانه ام
 کوله باری استخوان، در کنج این ویرانه ام
 گه منور گردد از دیدار هو تن خانه ام
 تا ببینم هو به تن، من با دلم بیگانه ام
 حاضرم هر دم دهم از بهر هو، من لانه ام
 قدرت هو میدهد این روزی روانه ام
 تا قیامت کی دگر در فکر صاحبخانه ام
 من به عشق کوهکن غافل از این تن خانه ام

رهبر اتاکی به فکر هو و تن یا گه منی
 خالق از بهر تن و من گفته خود حنانه ام

جمشید زمان

من از کف جمشید زمان جام گرفتم
 بگرفتمش آغوش خود اندر طلب عشق
 جانم به لب آمد چو گزیدم لب معشوق
 صد ولوله افکنده در این دل ، ز لب آن یار
 دانم که چو او ، کس به جهان لایق دل نیست
 فریاد دل از سینه برون آمد و خندید
 داد دلم او داده به یک بوسه جانسوز
 خاکستر و آتش ز لب و دل همه بگریخت
 از بوسه او جسم و روانم بهم آمیخت
 خالق بفرستد بر هر بنده ز افلاک
 یارب چه شد آن سر و سهی رو به چمن کرد
 ترسم نرسد دست دل آخر به وصالش
 فردای قیامت چو رسم بر گذر یار
 چون زان لب شیرین دهنش کام گرفتم
 من بوسه از آن لب به صد ابرام گرفتم
 جان دگر از آن لب خوشکام گرفتم
 لیکن من از آن لب شکری خام گرفتم
 من ماه فلک را دم اتمام گرفتم
 تا بوسه ای اندر پس اکرام گرفتم
 کی بوس چنانی همه ایام گرفتم
 وقتی ز لبش بوسه گلفام گرفتم
 از آن لب لعلی که سر انجام گرفتم
 این بلبل زیبا ، من از آن بام گرفتم
 شاید که من آن بوسه به او هام گرفتم
 چون بوسه سردی ز دل آرام گرفتم
 آن بوسه به او میدهم ، آن شام گرفتم

عاشق چو نه ای بیخبری از دل رهبر
 بعد از لب او در دلم آرام گرفتم

بوف شب

دلخوشم چون به جهان، دلبرجانان دارم
 رفته او بهر هوس، با دگران شهر فرنگ
 باغبان رفته ز باغ، و همه در حال خزان
 هرگز کس نشود، محرم دل از کس و خویش
 مهر خود کنده ز دل، بهر خیال عبثی
 وقت آن شد که بگویم، همه اسرار درون
 در دلم سوز نهانی، بود از بی خبران
 آنچه بودم، همه را داده ام از صدق و صفا
 فکر زر کی کنم اندر گذرم تا به فنا
 خانه بنموده ام اکنون، به سرای دل خویش
 بگسسته ز دل او، عهد و وفارابه عبث
 هر چه گوئی همه دادم ز خود ایام شباب
 گر که عمری دگر آیم به جهان گذران
 من ترسم ز بلا، یا که جفای دو جهان
 نروم بهر شکایت، به در پیر خراب
 هتک حرمت بنموده، وی از این پیر خراب
 ثروت من به جهان، گشته کنون روح و روان
 هرزه خندی کنی، اما تو ز دل بی خبری
 با خرد کس نبود، نزد وی از خویش و کسان
 کس نیامد نفسی تازه کند بهر وصال
 بسته با او ز ازل، گفته و پیمان دارم
 کی دگر سایه، آن سرو خرامان دارم
 خانه ام یکه و تنها، غم و حرمان دارم
 زندگانی نکنم، کلبه احزان دارم
 که به سوی دگری من لب خندان دارم
 چونکه این درد دلم، از غم دوران دارم
 زجر و بدبختی خود را همه زانان دارم
 قدرتم رفته دگر، کی زر و امکان دارم
 برده چون روح و روانم، غم پنهان دارم
 چون تحمل کنم آنرا؟ دل نالان دارم
 کار او کی بود این؟ من همه اذعان دارم
 من از این خرقه آلوده، فراوان دارم
 کی قدم سوی وی و، باغ و گلستان دارم
 چونکه از روز ازل، دیده به پایان دارم
 من که هر خوب و بدی راهمه از آن دارم
 بحث ثروت نکنم، چونکه فراوان دارم
 در جهان یکه و تنها، فقط از آن دارم
 اینهمه قدرتم از، معجز یزدان دارم
 آنچه دارم خبر از مجمع رندان دارم
 چون خبر از وی و آن، خبث ادیبان دارم

گه نصیحت کندم ، بوف شب از کلبه خویش
 هر دغل حرف حقیقت کندش چو عبثی
 خون دل خورده ام اندر چمن صدق و صفا
 دل به زُنار خم زلف بتان بسته مدار
 بعد چندی که رها گشتم از آن عالم خویش
 بی جهت رنجه نمودم ، پی آن خیره سری
 خستگی مانده زره ، بر تنم از خانه خویش
 حسن من پرده دری بوده در این عالم پیر
 آندم این پرده درم تا که دلی راغب اوست
 که بگو جای صنم رهزن دوران دارم
 من هم از روی صفا جمله به دیوان دارم
 عاقبت از ستمش رو به شبستان دارم
 چون ز دست همگان چاک گریبان دارم
 روبرو آن خانه نمودم که ز مستان دارم
 چهره بر چهره نمودن همه ایمان دارم
 با وجودی که به تن قدرت و امکان دارم
 گر کنم پرده دری جمله مسلمان دارم
 حالیا از چه درم ، مُشک خود ارزان دارم

رهبر گفته ای اندر سخنت راز درون
 انتظاری بود ارجمله ز انسان دارم

حل معما

از کرمش حی و توانا شدم
 نیمه شب آمد صنمی دلربا
 کی بودم علم و علومی چنان
 جستم از این خانه جان یک شبی
 جمله به عالم همه انسان نیند
 صورت ظاهر همه چون آدمیان
 هر که بترا از دگر اندر ریا
 نسل بشر خاتم حیوانی است
 کی شود انسان همه نسل بشر
 حکمت عالم نشناسد کسی
 میپریم آخر شبی از بام خویش
 می بردم یک شبی از این جهان
 کی بگذارم قدمی را عیب
 آنچه بخواهد همه آن میشود

بسته دهان ناطق و گویا شدم
 طوطی و این مرغ شکر خا شدم
 عالم از آن روح توانا شدم
 گرد جهان تا به زلیخا شدم
 نیم ددان دیدم و دانا شدم
 باطن حیوان چو بدانجا شدم
 تا که دمی همدم آنها شدم
 واقف از این گفتمه دانا شدم
 مانده در این حل معما شدم
 من همه در حل قضایا شدم
 پرده درم گربه ثریا شدم
 وز همه عیبی چو مبرا شدم
 گربه در خالق یکتا شدم
 واقف از این اصل قضایا شدم

رهبر مادل ندهد بر کسان

چون ز کسان دل همه یغما شدم

طلب عشق

شادی و ولوله هائی به گلستان دیدم
 بنشستم به لب جوی روان تا به سحر
 رفتم از بهر تماشا به در میکده مست
 سوی رندان قلندر شدم از بهر سوال
 رفتم اندر پی مقصود دلم دشت جنون
 دیدم اندر ره خود گه صنمی باده فروش
 در پی عابد و زاهد شدم آنجا به نماز
 شدم اندر دل یک صومعه از بهر شفا
 رفتم از صومعه یکسر بدر زاهد پیر
 بعد از این رو کنم از بهر شفا خانه پیر
 من نه تنها روم این ره که رسم بحر وجود
 بعد چندی که شدم واقف هر بود و نبود
 مایه مستی دل گشته کنون خوش نظری
 لذتی میبرم اکنون ز کف پیر خراب
 من ز فیض کرمش دیده ام آن سر نهان
 وحشتم این شده شاید نرسد دل به وصال
 جز شب تیره نیابم رهی اندر دل پیر
 عده ای گریه کنان سوی شبستان دیدم
 بسترش خون روانی همه غلطان دیدم
 عده ای سرخوش و برخی همه نالان دیدم
 جمله را بر در هر میکده سلطان دیدم
 اندر آن دشت جنون روضه رضوان دیدم
 در پیش مفتی و زاهد همه گریان دیدم
 صد یکی آگه و باقی همه حیران دیدم
 برخی آلوده به دل یا که به دامان دیدم
 بر در خانه او رحمت باران دیدم
 چونکه اندر حرمش سلسله جنبان دیدم
 خانه اش از همه قومی ز خطیبان دیدم
 خسرو شاه شهان را پی جانان دیدم
 گرچه اندر حرمش گبر و مسلمان دیدم
 قدرت روح و روانم همه از آن دیدم
 وانچه دیدم همه از روح عزیزان دیدم
 چون به گرد حرمش ، کافر و شیطان دیدم
 من به هر ظلمت شب قدرت پنهان دیدم

رهبر اندر طلب عشق دل از جان بگذشت

چونکه در عمق نهان لولؤ و مرجان دیدم

اصل و بقای دو جهان

من مست می از ساغر و مینا نشوم
 آن دم که نهادم لب خود بر لب جام
 سر پنجه عشقی بگرفتم ز الست
 مقبول دلی گشته ام اندر ره عشق
 منع مکن ای راهب اگر بیخبری
 می نشئه فزون میدهد امانه به من
 یارب برسان قدرتی از ذات وجود
 افتاده ام اکنون به کف پیر خراب
 آگه نبود کسی از آن عالم غیب
 در بیخبری بمان که آن هم خبری است
 آگه شدم از ذره ذرات وجود
 باور نکنم شیبی رسم بر مه نو
 جان بر کفم اکنون که رسم بهر فنا
 از بهر هوس دامن شیدا نشوم
 زان پس پی خورشید و ثریا نشوم
 دیگر پی عشقی به تمنا نشوم
 گرد حرم و صومعه پیدا نشوم
 چون با خبرم ، عابد و ترسان نشوم
 چون مست می از ساغر و صهبان نشوم
 وامانده از آن عالم بالا نشوم
 واقف دگر از کنون و فردا نشوم
 زین پس پی حل هر معما نشوم
 چون از خبری بر عالم و دانا نشوم
 زین با خبری بر همه گویا نشوم
 تا بهر وصالش به ثریا نشوم
 چون اصل بقایابم و یغمان نشوم

من واقفم از اصل بقای دو جهان

ورنه به جهان ، رهبر رسوا نشوم

کشت گلزار

گفته ای آیم شبی تا خوب آزارت کنم
 آیم اندر خلوت تنهائی شب بی نقاب
 بر سرم سنگ جفا گر بارد از بالا و پست
 بهر چه بنشسته ای تا از در آید دیگری
 گر نیایی بر سر بامم ، تو بنمائی عذار
 روی خود را گرز من پنهان نمائی از وجود
 چون فرشته کی بیائی خانه ام با سوز عشق
 تا که خجالت بینم اندر آن دو چشمان سیاه
 یک دمی غافل نگردم از محبتهای عشق
 دست خود را شویم ازهر ناکس و ظاهر فریب
 دیدگانت را چو بینم خود هزاران حکمت است
 گر رود عشق تو از دل آن ز کیش کافر است

چاره ای بر این دل و آن جسم بیمارتم کنم
 پرده بر گیرم ، گشایش در همه کارت کنم
 روز و شب در نزد دل مانم ، خود آن یارت کنم
 گه تعجب از همه گفتار و کردارت کنم
 روزن ریزی به دریا کنج دیوارتم کنم
 نیمه شب آیم به خوابت ، سخت آزارتم کنم
 پیکرت در بر بگیرم گشت گلزارتم کنم
 آفرین بر دیده و آن چشم خمارت کنم
 بر دلم گیرم ، حکایتهای بسیارتم کنم
 روزی آخر نزد عالم پرده بردارت کنم
 چون نگاهم را بسوی چشم بیدارت کنم
 آتش عشقم فزون گردد که هشیارت کنم

رهبر ، از آتش و خاکستر عشقت بسوز
 گر که خواهی همنشین بزم و اشعارتم کنم

زلف سیاه

من سیه زلف نگارم به چه تعبیر کنم؟
 عارضش خوشتر از آن ماه دل افروز جهان
 چشم و ابروی غزالی بنهاده به جبین
 تا نبینم رخ او ، صبح سعادت ندمد
 دل دیوانه رود روز و شب اندر ره عشق
 گر رسد دست دلم ، سلسله زلف نگار
 همتی ده که نشیند دل و دیوانه و مست
 خرم آنروز در آید ز درم سر خوش و شاد
 نیمه شب آید و صبح سحری وقت نماز
 آتشش میزنم ار دل دهد او بر دگری
 کس نداند که چه ها میکند آن عالم غیب

از سیاهی شب ظلمتکده تحریر کنم
 به غلط گفته ام آنرا ، همه تقریر کنم
 هسته نخلی شده بینی ، چو که تصویر کنم
 کُنْج عزلت بگزینم شب و تحذیر کنم
 باید از بهر دل غمزده ، تدبیر کنم
 کی دگر این دل ماتم زده تحقیر کنم
 بهر چه تا به وصالش همه تقصیر کنم
 بهر لطف و کرمش بر همه تکبیر کنم
 تا به جایی نرود ، دل قل و زنجیر کنم
 جمله خاکستر و خاکش به کف پیر کنم
 دیدی یکشب تن و جانم کف تقدیر کنم

تا بماند همه شب خانه رهبر ز وفا

گر که تقدیر همین است چه تفسیر کند؟

شیطان رجیم

از جرقه آتشی آمد حجیم
 باد سردی آمد از هر سوی دشت
 خانه ها در یک نفس آتش گرفت
 آنچه بینی در دمی ویران کند
 آتش ویران گراز هر گوشه ای
 تار و پود زندگی از هم برید
 آتش از بغض و حسد بر شعله شد
 از قضا، آتش مبدل شد چنین
 آن که بر ما بد کند او بد دهد
 ای رفیقان دل ز مردم مشکیند
 فکر این دنیا مکن ، در روز حشر
 کی شوم ویران من از واماندگی
 شعله پی افکنده ، بر یارو ندیم
 کس نیامد نزد دل از ترس و بیم
 آتش افتد بر تن و جان نسیم
 گر بخواهد ذات رحمن رحیم
 قدرتی افزون گرفت از آن عقیم
 بر که گویم غیر از آن مرد حکیم
 لعنت حق بر دل مردلئیم
 سهم من الفت بر او دردی عظیم
 می سپارم جمله را بر آن رحیم
 تا چه افتد از کس و ، یار قدیم
 رذل و بد کی باشد از آتش مقیم؟
 چونکه بسستم دل به الله العظیم

رهبر ، حق میدهد بد کرده را

بی خبر در دل ندارد ترس و بیم

پس پرده

عمری بگذشته همه خوابیده و مستیم
 در دل ندهم ره غم و اندوه جهان را
 گشتیم همگی شهرة آفاق و خلائق
 از خانه روم روز و شب اندر حرم یار
 بیرون شدم از خانه دل بر سر کویت
 رندانه سفر کرده ام امشب به خرابات
 اندر پس هر پرده خلائق شده مدهوش
 پی برده ام اکنون به وجود همه اسرار
 کردم همه طاعات دل اندر ره میغاث
 ترسم گذرم در ره عشقم ز خرابات
 هر کس به طریقی رود اندر ره معشوق
 آن پرده کناری شده با عابد و صوفی
 صد باده ز تو خورده همه خفته و بیهوش
 مستانه همه نیمه شب این خانه نشستیم
 از روز ازل عهد و وفائی بتو بستیم
 در نزد کسان خوب و به نزدیک تو پستیم
 چون عهد و وفار از تولد به تو بستیم
 دیدم که به غیر از رخ تو کس نپرستیم
 هر یک به طریقی به در خانه نشستیم
 در ساحت میخانه بیافتاده و مستیم
 تا روز جزا خفته در این خانه که هستیم
 شاید ز جزای دو جهان تو برستیم
 آخر به کرامات تو میخانه نشستیم
 ما جمله به درگاه تو از روز الستیم
 دیدم همگی در پس آن پرده نشستیم
 پیمانان می خورده و پیمانان شکستیم

از میکده رهبر رود هر شب به خرابات
 ما بهر وصال همه میخانه پرستیم

لنگی گردون

تا به حشر لنگ است پای کاروان
 اشتران لنگ و سبوی بی آب و خشک
 چاه آبی بوده در صحرا ی خشک
 تند بادی آمد آن صحرا شبی
 ساریان گم کرده ره را در سراب
 او که عمری بوده در صحرا و دشت
 غارتی افتاده اندر کاروان
 هر که می بیند فنای جسم خویش
 هر یکی افتاده کنجی بهر مرگ
 اشتران سیر و به کوهان مُشک آب
 آن زمان کو، جمله فکر مردند
 فصل گرم ما کس نیابد ابرو باد
 بارش باران بیامد با شتاب
 یک به یک برخاستند آن مردگان
 بعد چندی جمله جمع و ساریان
 کی به منزل می رسند این رهروان
 هر که از گرمابه فکر جسم و جان
 پر شد از طوفان شن در یک زمان
 کس نیابد دیگر از چاهی نشان
 می کشاند کاروان را هر مکان
 گشته از گرماتباه و نیمه جان
 کس ندارد قطره آبی در نهان
 رفته از هوش و شماری پای جان
 وحشت مردن کند خود را عیان
 غافلند آنان ز مرگ ساریان
 قدرت حق بینی اندر یک زمان
 رعد و برقی شد بناگه آسمان
 کس ندیده بارشی را آن چنان
 هم جوان و پیرو آخر ساریان
 اشتران در زیر بار و ره نشان

رهبر از لنگی گردون منال

قدرت حق گرددت روزی عیان

بلبل خیره سر

حدیث بلبلی آرم به دیوان
گروهی بلبل زیبا و خوشخوان
به فصل گل همه با نغمه و ساز
منادی بر همه آنان ندا داد
خطیبی بین آنان نغمه سرداد
چو سرما در ره و مانا توانیم
یکی در بین آنان خیره سر بود
بمانم یکه اندر باغ سلطان
سحر شد جمله مرغان پر گشودند
نشست آن خیره سر بر شاخه ای خشک
پس از چندی رسید آن برف و سرما
تحمل کی توانم آرم این سوز
بخود گفتا که از سرما گریزم
سحر گه سوی یاران ، وی روان شد
پس از چندی که بگذشت از در و دشت
ز سرما بال و پر خشکیده و افتاد
خموش و ساکت اندر معبری پست
قضا را بین ، که گاوی در گذرگاه
علف ها خورد و آسود اندکی چند
همه سرگین خود را بر زمین ریخت
بنالید از درون با خود همی گفت
نمردم من از آن سرمای جانسوز
ولی بعد از زمانی تن ز گرما

تو جان داستان بر گیر و احسان
گرفته خانه در باغی ز سلطان
خزان آمد ، شتا هم در پی آن
که بر شاخه بیآیند جمله مرغان
سحر گه بگذریم از باغ و بستان
تحمل کس نیارد در برد جان
بگفتا من نمی ترسم ز طوفان
زمستان بگذرد آید گلستان
به باغ دیگری چون دشت رضوان
شد او غافل ز سرمای زمستان
ز سرما ناله ها سرداد و افغان
بسوزد پیکر و این جسم لرزان
روم آنجا که مجموعند یاران
ز راهی کو گذشتند عندلیبان
ز سرما همچو یخ شد مرغ گریان
چو سنگی از هوا در کنج ویران
که گه گاهی از آن بگذشته دهقان
علف را دید و شد سایش شتابان
به حاجت اندر افتادش فراوان
همه بر بلبل شوریده دامان
از آن غفلت شدم اکنون پشیمان
من اندر زیر سرگین می دهم جان
به جان آمد از آن گرمای پنهان

پس از چندی گه تن از غم رها شد
 نوای خوش برون کردش ز منقار
 در آنجا گربه ای کو آشیان داشت
 گرسنه گربه اندر دشت و هامون
 چو آنجا شد به سرگینش نهان دید
 تعجب زین سبب ، بلبل در این دشت
 بیاوردش برون آن خیره سر را
 چو او خارج ز سرگین ، طعمه را دید
 ببلعی شدش به یک دم بادم و پر
 برادر ، پند جان گیر از حکایت
 به کام دل بگیریش حرف خوبان
 چو زیر . . نمودت یار دلسوز
 و یا گر کس رهانیدت ز سرگین
 چه بهتر خود گذاری اندر آن بند
 کجا دانی تو فرق خصم و یاران
 گهی بینی رها گردی ز بادی
 کسی گر در کثافت غوطه ور شد
 چو هر کس را بینی فکر یاران
 و گرنه بلبل است و گربه پیر
 پلنگ هر جا که باشد در کمین است
 هر اس از کس مکن غیر از وجودت
 ز عقلت بهره گیر ، نی درک و احساس
 چو دانم عاقبت از جود و احسان

غروری تازه آمد جسم نادان
 طنین اندازه شد آوای نالان
 به گوشش آمد اندر کُنج ایوان
 روان شد سوی صوت مرغ شیطان
 برون آورد او را ، مات و حیران
 چگونه زیر سرگین گشته پنهان
 ز زیر خرمنی اندوه و حرمان
 گرفت از بلبل مسکین گریبان
 روان شد سوی منزل شاد و خندان
 تو بشنو حرف حق از هوشمندان
 و گرنه خود در افستی بند و زندان
 نباید دانی او را دشمن جان
 نباید دانیش او را زیاران
 دهان بندی ز دست ناپسندان
 به ظاهر کی شناسی ناروایان
 گهی جانت دهی از لطف و احسان
 گله هرگز نباید دارد از آن
 اگر بینی چو بلبل گشته پنهان
 برون آرد ، ولی ، کی در برد جان
 که در فرصت بگیرد دیو و انسان
 چو یک عالم نهان داری تو در آن
 کجا احساس کس داند ز درمان
 رها دارم خود از آن باغ سلطان

نخواهم هرگز از هر ذی وجودی
 بجز خالق کند بر رهبر احسان

اعجاز رب

کی از تنم گیرم عنان ، تا بگذرم از این جهان
روح دلم مست و خراب ، گیرد به دست خود رباب
آنجادگرنی روز و شب ، نی درد و نی رنج و تعب
بگریزی از چرخ فلک ، فارغ شوی از هر گلک
کی محتسب باشد چنین ، گیرد زهر مستی جبین
هر آدمی اندر جهان ، تخمی بکارد یک مکان
بخشنده آن پیر مغان ، میخواره را بخشد ز جان
افتان و خیزان یاوه گو ، تن را کشاند سوی او
مهر و محبت از کسان ، کی بینی اندر این جهان
بینم فزونی مردمان ، در فکر زریا جسم و جان
ای خالق بخشنده ام ، دانی که از جان بنده ام
آن زاهد مخمور شب ، بیند همه اعجاز رب
سودای عشقت در جهان ، گردیده دردی در نهان
در راه میثاق و طلب ، پویم رهت را روز و شب

گیرم به هر جایی مکان ، فارغ زهر بعد زمان
در نزد هر مه طلعتی بر گیرد از خوبان نشان
آسوده اندر گلشنی ، فارغ زهر سود و زیان
آرد یکایک بر جهان ، وانگه بگیرد جسم و جان
کو خود نموده مست می ، اندر قفس آرد چنان
آن کشته را خود بدرود ، روزی خورد نانی از آن
میخانه گر گیرد مکان ، آسوده از هر امتحان
خواهد رها گردد ولی ، کی بگذرد زو نکته دان
نعمت فرستد او ز غیب ، قدرش کجا داند جوان
آسوده کی زان بگسلند ، راهی همه بر گلستان
چیزی نخواهم غیر از این ، روحم رسانی بر کیان
داند زهر اجر و ثواب ، از گردش این آسمان
باید که آن درمان کنی تا بشکنم هر استخوان
تا بگسلد افسار تن ، چون دانم آن سر نهان

رهبر تحمل کن همی ، بر او رسی در یک دمی
چون قدرت حق در جهان ، بر هر که میگردد عیان

قدرت هم سنگ

کجا واقف شوی بر کار گردون
تمام کار عالم سر و راز است
نبیند دیده گاهی تا گریبان
بشر از فهم خلقت بی نصیب است
من این دانم که عالم در وجود است
در این تن قدرت و رازی نهان است
بجو اندر وجودت راز هستی
تو غافل گشته ای از خود به زاری
اگر خواهی شناسی قدرت از خویش
سپس دانی که قدرت در وجود است
تن و روح و روان ، گـر با هم آیند
تن تنها ندارد قدرت از خویش
هوای دل عنانم برده از کف
نشاط آر گیرد این تن در ره عشق
ز حرمت بوسه باید زد بر این جسم

اگر عمری گذاری ، قرن و افزون
نفهمد ذره ای را عقل محزون
گاهی بنید تمام دشت و هامون
بر آن واقف شود گرداند افسون
کجا درکش کند هر مست و مجنون
کجا داند کسی جز پیکر افزون
که در ویرانه گنجی کشته مکنون
چه دانی قدرت این قلب پر خون
شناس اول ز خود این روح مفتون
ز اصل خود نگردی هیچ محزون
نیابی قدرتی هم سنگ و موزون
روان گنجی نهان دارد ، نه قارون
کند خون ، گونه و خساره گلگون
دل و جسم و روان سازد دگرگون
ز صیادان نگه دار از شبیخون

کنون رهبر ز تن فارغ در این دشت

شده وابسته بر این روح مفتون

رحمت باران

هر کس اندر عالمش حیران او
 کس نداند خانه جانان یقین
 آنکه دل روشن کند در زندگی
 پی به ذات حق بری اندر وجود
 پرده گه از عالم بالا دری
 قدرت پنهان بینی گرد خویش
 جام جم اندر وجودت غافل
 آنچه خواهی در وجود خود بجوی
 گر مقام خوشدلی خواهی ، همی
 میرسی گه منزل مقصود عشق
 آنکه بشناسد وجودش در جهان
 زهد و تقوی کی رساند بر بقاء
 گه نشین با زاهد و گه باده نوش
 من نه تنها بر سر سودا شدم
 در مقامات طریقت ، هر چراغ
 با چراغ دل برو در راه عشق
 عارف سالک نیافته از خروش
 روزگارم تیره شد در این جهان
 زندگی کردن در این عالم خطاست
 همت والا طلب دارم گه او
 یا به صحرای طلب مهمان او
 با چراغ دل پی رضوان او
 با خبر گردد وی از امکان او
 گنج عالم یابی از بستان او
 گرسی روزی تو بر میدان او
 در تمام عالم رخشان او
 از تمام بخشش و احسان او
 نی گه اندر دشت بی پایان او
 شو غلام در گه سلطان او
 گه به صحرا در کف طوفان او
 میرسد بر در گه جانان او
 گر که غافل باشی از فرمان او
 تا شناسی آدم و انسنان او
 عالمی اندر خم چو گان او
 کی نمایاندره پنهان او؟
 نور دیگر بگسلد پیمان او
 تا نبینند دیده فتنان او
 کی روم از خانه ارزان او؟
 چون کشیدم درد بی درمان او
 میدهد بر هر که شد حیران او

مزد خدمت گیرم اندر راه عشق
 چشم عقلم خیره شد اندر وجود
 ساقیا جام می ای دره بر خمار
 زان می ای ده ، کورساند بر فلک
 نوبهارا ، از خزان ایمن مباحث
 چونکه دانم منطق و برهان او
 تا که دیدم سلسله جنبان او
 تا ز داید زو غم هجران او
 هم به میخواران و هم یاران او
 روزی آخر میرسد ویران او

رهبر اخوش زی که بختت در رسید
 زانکه دیدی رحمت باران او

همه تن نیستم

جاده ها در پیش و من در کوره راه
هر که بی مقصد به راهی بی نشان
تن گرفتار راه نیکان را به پیش
روز و شب در راه بی پایان عشق
از رمق افتاده تن زار و خموش
تن کنون بنهاده ام بر این زمین
سعی بسیاری نمودم با وجود
کوشش پوچ و همه بیهوده شد
اصل من در عرش و خود با خاکیان
من روانی پاک و روحی باخبر
گر روم روز دگر بر پیکری
با همه حسرت خوشم اکنون ز خویش
روح اندر عرش و تن بر این زمین
بر پناه خود رسد این بی پناه

رهبر این روح تن کی رفتنی است
این تن خاکی کند روزش سیاه

درد و احسان

یارب تو کئی کسه هر پگاهی
 خواب از سر خفتگان بگیری
 بوی تن نرگس و ریاحین
 بر لاله و یاسمن دهی رنگ
 گه صومعه را کنی خرابات
 هر کس به مصیبتی گرفتار
 آنجا که توئی ، دگر فنا نیست
 گر جور و ستم رسد در این دشت
 چون جور تو لطف و دردت احسان
 مردان خدا به فکر دیدار
 تو فکر تمام بندگانی
 جز عاشق ره کسی نداند
 خود لایق بندگی نمودی
 بر تلخی عیش من چه خندی

روشن کنی عالم از سیاهی
 از عارف و مست و پادشاهی
 بر باد صبادی ز راهی
 صد رنگ نمائی هر گیاهی
 گه باده دهی به هر که خواهی
 از عاشق و زاهد و مناهی
 حیران وجودت هر نگاهی
 از جان پذیرد هر سپاهی
 بر هر که دهی تو خود گواهی
 برخی همه در گریز گاهی
 زبنده توئی فقط به شاهی
 جانم بدهم به هر نگاهی
 کردی چو به من نگاه گاهی
 ار غافل لطف پادشاهی

رهبر همه جان شسته سر مست

تا از کرمت رسد به راهی

فرزاد

زمـانی شکوه ها بود از جدائی گـریزان بودم از هر آشنائی
 نه نوری از فلک نی از کس و خویش ز هر سو شکوه بود و بی وفائی
 تمام حاصل عمـری هدر شد نیامد از کس و خویشان صدائی
 شبی نالیدم از دل در خرابات سرم بر خاک و دل هم در صفائی
 ز فیض پیـر دیرم هر شب و روز رسید از هر طرف قوت و نوائی
 مـلائک در فلک ، زائیده فرزاد رها گشتم ، ز هر چون و چرائی
 دگر ای ساریان ، محمل مرانید رسید بهر این دل ، آشنائی
 بنوشم می ، ز بخت آن خداداد خدا بخشیده بر ما ره گشائی
 علی خوانندش اکنون جمله خویشان ز هر نامی در افـتی در چرائی
 غم و ظلمت دگر ، از خانه بگریخت چون نور حق رسیده ، در سرائی
 ز غم دیگر در این دل ، خانه ای نیست نپرسم دیگر از غم ، در کجائی
 کنون غوغا پیا بنموده فرزاد در آمد خانه از آن بی صدائی
 طبیبان غافل از ، علم نهانند نباشدشان به جز قوت و دوائی
 طبیب عالم ، اندر کهکشان است به هر وامانده ای ، بخشد شفائی
 دلا ، هر شب نشین در خلوت خویش نیابی بهتر از دل ، رهنمائی
 چو بخت وصل یاران ، حاصلی نیست بسـازم من کنون ، با هر نوائی
 خدا خواهد ، دهد گه زجر و گه عیش خود او بر پا کند هر ماجرائی
 اگر خنجر زند بر سینه ام دوست نباشد نزد من ، غیر از خطائی
 مشو غافل ، تو یک دم از وجودت نیابی این حقیقت ، هر کجائی
 اگر تاجی ستانی از کس و خویش بسـاز ببنده تر ، باشد گدائی

تمام بخت رهبر از نهان است
 ز روح رهنما ، شد پارسائی

خانه انسان

صنما باده بده تا غم هجران ببری
 باده ای ده که شوم مست دل واله خویش
 مست باده شوم از میکرده یادی بکنم
 غم و اندوه گرانی بنشسته به دلم
 بگشایم لب خود زنده نمایم دل خویش
 فتنه افتاده میان دل و دلدار عزیز
 بد گهر تخم بدی کشته بر این فلک و زمین
 مرغ دل در قفس افتاده به صد مکر و فریب
 فکر به بود دلم کن بده از باده ناب
 لرزه افتاده به تن در همه ایام حیات
 تا که یابم صنمی نافه گشا بهر وجود
 در جهان هر چه که بینی همه مکر است و فریب
 مهربانی کسی از عالم رخشنده ندید

درد دل را ز من خسته و نالان ببری
 اشک ما را ز رخ و دیده و مژگان ببری
 خنده آری به لب و دیده گریان ببری
 مرحمت کن که غمش را همه ارزان ببری
 غم ما را ز دل زار و پریشان ببری
 ز دلم فتنه بر آری به بیابان ببری
 نسل بد را تو از این ملک سلیمان ببری
 بشکنی این قفس و بر کف طوفان ببری
 شاید از این تن خاکی دل بی جان ببری
 باده ای ده که روانم پی جانان ببری
 هر جفا کار زمان را تو ز میدان ببری
 گر که ما را ز جهان تا مه تابان ببری
 مگر آنکس که و را در صف پنهان ببری

صنما این دل رهبر به در خانه رسان

قبل مردن چه شود، خانه انسان ببری

گله کجا میبری؟

باید اندر گذرت فکر مسائل باشد
 در ره عشق و وفارو ، چو همه باهتران
 این جهان گذران ، کس نرساند به وصال
 قصه عشق بتان ، قصه بی واسطه گی است
 عافیت گر طلبی ، خاک در میکده شو
 گر چنین چهره گشائی ، برسی به ملکوت
 شهره شهر بتان ، گشته دل از شوکت عشق
 گرگ او میبرد ، این گله ، یکایک به اجل
 یارب ، این گله کجا میبری از عالم خاک
 ترك عالم کنم و بگذرم از هستی خویش
 بر همه خانه دهد بعد فنا ، عالم غیب
 او مرا میبرد و رفتنم از روی رضا است
 دل میند ، بر تن و این گنبد و چرخ گذران
 در پی معرفت و کسب فضائل باشی
 تا که لطف و کرمش را همه شامل باشی
 مگر اندر ره معشوقه ، تو کامل باشی
 محرم دل شوی ار ، محرم خوش دل باشی
 یا که در بانی آنرا ، همه قائل باشی
 اجر دل گیری از او ، گر که تو عاقل باشی
 هر دم آید خبری ، گر که تو مایل باشی
 چون زمانی گذرد ، تن همه در گل باشی
 باید از بهر همه ، در پی محمل باشی
 تا که فکر دل ما ، در همه محفل باشی
 جای خوبی دهدت گر که تو مقبل باشی
 تو هم ار واقف آئی ، پی منزل باشی
 ورنه از روح و روانت ، همه زائل باشی

تابش حسن جمالت دل رهبر بگداخت
 ورنه این نور چنان بر همه شامل باشی

درس بی حاصل

سیل اشک آربرد این خانه، جهان را چه کنی؟
 بده تن را به قضای ازل از بودن خویش
 هر کسی راه طلب می‌رود از بهر وجود
 ترك سر تا نکنی ره نبری عالم غیب
 ار تو مستغنی عالم شده ای در گذران
 تا گشائی گره از تن روی اندر دل خاك
 عده ای با خبر از روح و روان و ملکوت
 ار نداری خبر از روح خود و پیکر خویش
 نکته ای خفته پس پرده ندانند همگان
 بینش اهل نظر جمله از آن نرگس اوست
 ترسم آن باد صبا بشکند این کوزه عمر
 حاصل عمر کسان چونکه بود رفتن خاك
 داغ دل دیده ام اندر چمن راز بقـاء
 هر گرفتار دلی ناله کند تا به فنا
 کار دل گشته کنون دیدن عمر عبثی
 تابش حُسن بتان ره بگشاید به کمال
 خون دل میخورد هر کس شنود حرف خطا
 کس نگوید بتو از حق و حقیقت ز کسان
 نعره های جگر از سوز نهان را چه کنی؟
 دیگر اندر بدن این مرده روان را چه کنی؟
 طلب و عشق و فنا آمده، جان را چه کنی؟
 گر که وصلی دهد او پیر مغان را چه کنی؟
 دیگر آن ثروت و این سود و زیان را چه کنی؟
 کاروان سحر و بانک شبان را چه کنی؟
 ار تو زان باخبری! وعظ بتان را چه کنی؟
 درس بی حاصل این چرخ و زمان را چه کنی؟
 در قیامت دگر این جاه و نشان را چه کنی؟
 نرگس و سنبل و این باغ چنان را چه کنی؟
 بعد، بشکستن آن، کُون و مکان را چه کنی؟
 طایر دولت و این شال و میان را چه کنی؟
 پیر میخانه کنون گفته! جهان را چه کنی؟
 گررهاخواهی از آن، وهم و گمان را چه کنی؟
 بیش از این رنج و غم و درد زمان را چه کنی؟
 شعله نور موقت ز کسان را چه کنی؟
 حرف ناپخته ز هر پیرو جوان را چه کنی؟
 گفته از رهگذر و عقده میان را چه کنی؟

رهبر آلوده نباید کنی اش تکه زبان

گر که آلوده شود، خشم دهان را چه کنی؟

کرده در فردا

عیب محرم گر به نزد ناکسان افشا کنی
 گر بگوئی عیب کس ، گوئی تمام عیب خویش
 هر که می داند ، تمام عیب و نقص خویشتن
 گر نبینی عیبی اندر خویش و در ذات درون
 چون بدیدی عیب کس ، هرگز میاور بر زبان
 گه به جان گیرد گهی هم بگذرد از عیب خویش
 مردم بیگانه را آگه مکن از راز خویش
 عاقلان اندر جهان ، از سرّ عالم آگهند
 گر هزاران راز پنهان گویدت اندر پنهان
 ارنیابی همدلی ، پوشیده دارش از گزند
 عافیت خواهی مرو اندر پی افشاگری
 پرده از مردم دریدن ، شیوه دون همت است
 گوهر حسن از لبان با هر کلامی واکنی
 پس نباید نزد بد گوهر ، زبان گویا کنی
 بگذر از عیب کسان تا عیب خود پیدا کنی
 آنزمان باید تو فکر ، کرده در فردا کنی
 نزد وی باید شوی ، در گوش او نجوا کنی
 راز او باید نهی در دل ، نه اش رسوا کنی
 هر نفس باید ، که فکر عالم بالا کنی
 همچو آنان عاقبت ، باید که خود دانا کنی
 بر کسی افشا مکن ، تا همدلی پیدا کنی
 تا که در بودن ، رهی بر عالم اعلا کنی
 از حقیقت گفته باشی ، روح و جان والا کنی
 همت والا بباید ، تا که دل دریا کنی

رهبر بس کن مگو اسرار کس بر دیگران
 عیب خود ، باید تو از گفتار خود پیدا کنی

مار در آستین

کاروانی بار آن زربفتتسه بود
 ماری اندر ره عیان شد نیمه جان
 جملگی گفتند کورا سرزنید
 ماهمی گفتیم ووی کمتر شنید
 ساریبان بر جوی آبش درفکند
 کاروان آنجا شبی بیتوته کرد
 کاروان ماند اندر آن صحرا به شب
 ماری بی جانی که بر آبش فکند
 چون به جان آمده ره بالا گرفت
 تا رساند خود به جمع کاروان
 راه بسیاری بیامد تا بدید
 جمع آنان را یکایک خیره شد
 عاقبت او مرد حامی را بدید
 ساریبان را دید و بر پایش پرید
 داد و شیون کاروان را در گرفت
 هر که دید آن مرده مار نیمه روز
 ساریبان بر آب جویش بر فکند
 زهر تن بر جان آن ناجی نمود
 مردمان ما چومار زنگیند
 لطف و مهتر بر کن از خویش و کسان
 از سحر تا شامگاهان رفته بود
 نی رمق در تن و نی روح و روان
 پوست آن را از وجودش بر کنید
 تا که آخر مزد و پاداشی بدید
 چونکه دیگر کس نبیند زو گزند
 بهر شامش فکر خوب و بوته کرد
 خارج از این عالم و رنج و تعب
 تشنه را آبی به جانانش درفکند
 یادوی کرد و ره والا گرفت
 قدر احسان گوید او با ساریبان
 کاروان خوابیده اشترها بدید
 تا که چشمش بر رخی بس تیره شد
 لطف و مهرش کرده اندر دل شدید
 بهر احسان پای او را برگزید
 مردکی آن مار زنگی برگرفت
 نیمه جان گردیده در فصل تموز
 پوستش را از وجودش بر نکند
 ساریبان را کشته، جانش در ربود
 گر محبت آری آنان جنگیند
 بی جهت زهری رسانندت به جان

تاندانی از کجا آن خورده ای
 چون گرفتاری تمامش از خود است
 آن شنیدی مار پرورد آستین
 گر رهانی مردنا محرم چو مار
 رهبر اکنون نزد خود آن پرورد
 هر دم او در آستین ماری نهید
 آبرو بینی در عالم برده ای
 خویشی و همخونی اکنون بی خود است
 عاقبت جانش گرفت او راستین
 عاقبت بر دست او گردی شکار
 تا که روزی اشکم از رهبر درد
 لطف یزدان است اگر ز آنان جهد

نیمه قرنی کرده ای دیگر مکن
 روزی آخر میزنندت بیخ و بن

کور دل نه کور چشم

دو دیده ز مردی همی کور بود
عصای سفیدی گرفته به دست
به دقت به پیمااید او راه را
بکوبد عصایش به هر جازمین
عصا ره گشاید بر کور چشم؟
و یا دیده گاهی ز کس کور شد
عجب کردم آنجا، به صنع خدا
گشاید ره خویشتن با عصا
اگر او بخواهد، زند هر دری
چو خواهد رود با درون هر کجا
کسی کور شد قلب او روشن است
یکی کور باشد به هر انجمن
دو چشمش ببیند، زمین و هوا
ندانند خدا در همه محفل است
دو چشم ای برادر پی دیدن است
چو عیبی بدیدی، نه چون کور باش
کسی خیر بیند در آن روزگار
کند کار خیری چو بانگ جرس
فزوننی ز خود را، به یغما دهد
پس از مرگش اقوام و خویشان همه
نه فـرقی به تاریکی و ، نور بود
رود هر رهی را، ز هموار و پست
تمیز او دهد هر ره و چاه را
نپرسد رهی را از آن و از این
عصا گشته شاید برایش دو چشم
به جای دگر رفت، و مأمور شد
که ناگه ، بگو شم، رسید این صدا
نپرسد ز کس چاه و دیوار را
بیابد ره و خود شود داوری
ندارد برون چشم و ، تن رهنما
دو دیده به جائی برون از تن است
که گوید، نباشد کسی به ز من
کند کار پستی به نزد خدا
به هر تن بر او ، خانه و منزل است
ز عالم بد و خوب ، سنجیدن است
پی رفع آن عیب مأمور باش
به جان گیر داو گفته از کردگار
از آن بیش کز وی نیاید نفس
پی رفتن خود بدانجا نهد
چو گرگ گرسنه درندش رمه

همه توشه و ملک و مال و زمین
 پس از مردنت کس نیاید بکار
 غریق ارشدی ساحل اندر کجاست؟
 چو در ساحلی فکر فردانما
 ز جرم محبت شکایت مکن
 ز خمخانه هر کس که کامی گرفت
 نیابی ز میراث خواران غمین
 بجزز کرده ها نزد پروردگار
 همانجا که دل گه بفکر خداست
 نه در عمق دریا به فکر خدا
 پی کار خیرت فناعت مکن
 پس از دادن نان و شامی گرفت

تو رهبر نداری دگر مانده ائی
 که بخشایی آنرا به وامانده ائی

نوبتی

از تولد من دویدم تا کنون
 در زمان کودکی در هر پگاه
 در دبستان بهر کاغذ یا کتاب
 آن زمانی کو شناسم خویشتن
 نیمه قرنی حاصلش بیهوده شد
 رقص بیحاصل نمودم گه به ناز
 گشته جان و تن تمامی پر ز درد
 گونه با سیلی کنون گلگون کنم
 خسته گشتم دیگر از این رقص جان
 دیگر آن قدرت ز پایم دور شد
 بارالها بس کن این درد روان
 من ز خلقت تا کنون آزرده ام
 یا به حاجت بوده ام یا در عذاب
 نعره ها سر دادم از روز الست
 چشم گریان را سپردم بر بلا
 من پذیرای دلم از درد خویش
 درد بی درمان همان دردی که هست
 از ولادت تا به این دشت جنون
 نان خشکی گه رسیدم گاه گاه
 کی بدیدم غیر خفتن یا که خواب
 خود دویدم بهر اشگم یا که تن
 زندگی پیچید و تن فرسوده شد
 عمر تن بگذشته با سوز و گداز
 قامتی بشکسته و رخساره زرد
 فکر کار و کرده از همخون کنم
 سختی و ذلت کشیدم هر زمان
 دیده بی عینک دو چشمم کور شد
 خسته گشتم کی بگیری نیمه جان
 کی چو دیگر کس ز خوانت خورده ام
 یا ندادی ناله هایم را جواب
 من نخواهم غیر دیدارت ز هست
 در جوابم کرده ئی دردی عطا
 گر چه زین بدتر نباشد بهر خویش
 کس نداند غیر هشیاران و مست

نوبتی گر بوده بر ما بس کنیید
 بگذر از رهبر به دیگر کس کنیید

دو بیتی

من بوسه زدم شبی لب صهبارا نوشیدمش از دل همه آن مینارا
 آنگونه که لب نهاده بودم لب جام گفتا پس مستی مشکن صهبارا

★★★

هر کس که در عالم بشناسد تن و جان را آسوده برد عالم روحی همه آن را
 در خاک نهد تن ، برهاند خود از این دام با روح بدن بیند همه کون و مکان را

☆☆☆

بکن آویزه گوشت ، تو هر پندی ز دانا را مگو بر محرمان یک دم تو حل هر معمارا
 مگو اسرار دل هر گز ، تو بر یاران بی الفت ز شوخی بر زبان آرند آن اسرار زیبارا

★★★

دیشب بگذشتم ز در پیر خراب دیدم همه افتاده ز پا در تب و تاب
 گفتم که بگو حقیقت بود و نبود گفتا که جهان کف است و ما همچو حباب

☆☆☆

دل را مده از کف تو به هر بوی کباب باشد که کسی خفته در آن کوره ناب
 آگه نبود کسی از این گردش چرخ شاید که شبی بوی تو آید به سحاب

★★★

یک بوسه گرفتم ز لب او به شتاب نی لذت دل بوده در آن نی که عذاب
 گربار دگر بر لب او بوسه زخم لب را کنم از چهره او خانه خراب

☆☆☆

اگر دستم رسد بر باده ناب نبینی بر دو چشمانم دگر خواب
 بنوشم باده تا ویران کنم تن ندارد روح تن دیگر به تن تاب

هر چه کوشیدم ز نخ بافم طناب تا که قدرت گیرد آن از هر شتاب
از درون پوسید و آخر پاره شد چونکه خالق داند هر شر و صواب

★★★

معیار اگر به این ترازوست یا قدرت تن به زور و بازوست
پس خربه جهان قویترین است چون زور خری همیشه از اوست

☆☆☆

بزرگی از خداوند جهان است چو او مالک به جمع کهکشان است
ندانم عمر گیتی را به عالم ولی هر روز آن روزی جوان است

★★★

دانی که چرا دل همه سودا بتو بست مهر تو به یک لحظه بر این دل بنشست
زیرا که روان من و تو از ملکوت هم مسلک و ، ما غافلش از روز است

☆☆☆

ای خواجه ، جهانی همه اندر گذر است در عالم دیگر بد و خوبت اثر است
غافل مشو از زندگی هر دو جهان کی مُردن همسایه برایت عبر است

★★★

بر گل مزن این لگد که پایا سر اوست بر کوره مبر ، کودکی اندر بر اوست
این گل که به زیر پای خود میمالی شاید که لب و صورت و چشم تر اوست

☆☆☆

این خاک جهان از من و تو رهگذری است سلطان وطن یا چومن در بدری است
آن خمیره و این کوزه و بس جام و سبو از خاک تن مردم صاحب نظری است

★★★

دی رفت و مرا زمان امروز بدست شاخی ز هزار شاخه از عمر شکست
تا شاخ دگر ز عمر و جانم باقی است می پیش کش و بده سببوی بر دست

حقیقت عده ای را بذل وجود است گروهی را حقیقت در سجود است
اگر پرسی حقیقت را ز رهبر بگوید هر حقیقت در وجود است
★★★

فقر و بدبختی ز هر در نکبتی است گه رسی بر ثروت آن خود ذلتی است
کس نداند راز بودن بهر چیست آنچه بر ما می دهد خود حکمتی است
☆☆☆

این گره ها پیچ پیچ ، نزد تو آنان به هیچ این گره ها برگشا ، بر سر و رویم مپیچ
یک گره شد صد فزون ، در ره این زندگی عمر به آخر رسید ، حاصل آنهم به هیچ
★★★

پشت پا در زندگی هر کس زهر کس می خورد جمله را از ناکسان ، گاهی هم از کس می خورد
پشت پا خوردن ز ناکس در جهان افسانه نیست خون شود این دل ، چو داند دائم از کس می خورد
☆☆☆

خود را برهان ز غصه و ماتم و درد تن را بنهی به خاک و افتد به کمند
فکر تن خود مکن ، که این توشه پوچ باعث شود این روح تن افتد به گزند
★★★

پروانه بیامد به دل آتش و دود در شعله فرو ریخت ، ز تن هر چه که بود
جان داد و ، بگفتا سخنش آخر عمر کشتی همه عاشقان ، کنون بر تو چه سود
☆☆☆

بر سبزه نشینم و بخندم ز وجود دانم که کسی پس از زمانی شده کود
این سبزه برون آمده از کود کسان تا کود تنم کی آورد سبزه وجود

عمر تن نیمی از آن بیهوده شد خرقه و دامن فقط آلوده شد
کار تن عمری به جان کندن گذشت کار عالم ماند و تن فرسوده شد
★★★

نه می باشد ، شراب و آب انگور نه بی باشد صدای ساز و تنبور
می آن حال است و ، نی آن باده نوشی صدای حق رساند ، بی از آن دور

★★★

مشو غافل دمی از حکم تقدیر هر آنچه میکند بنوشته تصویر
حقیقت در وجود تن نهان است کشد تن را به هر جائی به زنجیر

☆☆☆

با علم نهان با خبری از همه راز آن رفته به شکل دگر آید ز فراز
هر بی خبری نداند این سر وجود آنکس که رود رسد به این میکده باز

★★★

گر که خواهی دل مرنجانی ز کس حق مگو ، چون رنجه می گردند و بس
حق چه دانند آدمیان بی خرد کی بدانند راز هستی خار و خس

☆☆☆

ای دل شده ای موافق دزد و عسس پنهان و نهان ببری دلت را به هوس
گشتی تو غلام زر ، به نیرنگ و فریب باید که رهانی تو خود از ، بند و قفس

★★★

قافله می رود و دل ز پیش بهر هوس ساربان میکشدش تا که رساند به قفس
بعد چندی رسد هر کس به بقای دل خویش دگر آنجا نه هوس باشد و نی بانگ جرس

☆☆☆

غلامی گر گرفتی نرم دستش شرابی گر خریدی سخت مستش
مکن محرم به نادانی کس و خویش خوری بعد از زمانی ضرب شستش

★★★

در محفل رندان بد و عیاش مباح بر زخم کسی ، تو خود نمک پاش مباح
خواهی که به درگهت همه بوسه زنند آن کاسه جوشنده تر از آش مباح

مردمانِ خوب و بد ، یا قومِ خویش میزند بر سینه ، هر کس سنگِ خویش
هر یک اندر لاک و ، در وقت شکار همچو گرگی بینی آنان ، نی که میش

★★★

چون شمع نمایان کنش آن ذره شعاع مگسل ز کسی مهر و محبت به نزاع
خواهی که جهان جمله صفا گردد و داد باید تو گه از خود گذری ، گه ز متاع

☆☆☆

هستی برساند ار کسی را به فراغ کی گیرد از این پیکر صد ساله سراغ
بر چشمه حیوان برسد زنده دلی کو خورده از آن میوه هستی در باغ

★★★

گر که یک فرزندِ خوبِ با شرف باشدت بهتر که چندی ناخلف
کس نگردد بهتر از آن ذاتِ خویش دانه را بلبل خورد آهو علف

☆☆☆

از بهر وصالش دلم افتاده به تصدیق اذعان کنم ، هرگز نرسد آن شب توفیق
شاید که رسد وصلی و ، بینم گل رویش هرگز نبود پرسش حالش پی تحقیق

★★★

عاشق چو نه ای ندانی از شرحِ فراق خاکستر دل تو بینی اکنون به رواق
صد نعره زدم ، که میرد آن عشق درون تا شعله نگیرد دگر آن مُرده اجاق

☆☆☆

تا به کی باید زُند ، این زندگی بر ما مَحک گه ز خود دارم سؤال و گه از آن چرخِ فلک
بارها گم کرده مارا ، در سرای سرنوشت یک شبی ترسم که افتم ، از وجود خود به شک

★★★

نداری خانه ای دیگر دل ای دل کجایی خانه گیری کوی و منزل
شبی در کوه و صحرا یا در و دشت به هر جا شب رسد آن خانه مقبل

بیهوده کسی سر دهد از فضل و کمال
 هشدار، نمائی تو در آن بی خبری
 جمعی همه فاضل و ، ولی چون کرو لال
 از بیخبری بیافتد این دل به زوال

★★★

یک شب همه ما بگرد صهبا بودیم
 درسی بگرفتم اندر آن نیمه شب
 این گونه چه شبها چه سحرها بودیم
 ظاهر همه لطف و دل به دعوا بودیم

☆☆☆

كودك بدم و بر در استاد شدم
 گفتم که دگر را حتم اندر همه عمر
 از فضل و کمالش همه آباد شدم
 بعد از سخنم بر کف جلاد شدم

★★★

گیرم که دوده سال دگر خون خوردم
 حاصل چه بود نهایت از حاصل عمر
 صد نان و دو بشکه آب افرون خوردم
 کافی بود آنچه تا به اکنون خوردم

☆☆☆

عمری بگذشت و همه ما بی خبریم
 بگذشت شباب و خبر آمد ز خزان
 غافل ز یقینی که همه در سفریم
 امروز ز دیروز گنه کار تریم

★★★

خواهم که ز درد دلم افسانه شوم
 فریاد زنم ز دست عقل و دل خویش
 خارج ز خرد در ره دیوانه شوم
 انگشت نمای کس و بیگانه شوم

☆☆☆

ظالمان را آه مظلومان بسوزد آشیان
 شعله از شمعی بسوزاند علف یا خار خشک
 حاصل محصول خود را هر که چیند در جهان
 خشک و تر سوزد گهی آن شعله های بی امان

★★★

آنکس که ندارد خبر از علم نهان
 یکشب تو بیا به کلبه ام از سر صدق
 گوید که نشد یکنفر از رفته عیان
 تا با خبرت کنم من از هر دو جهان

هر جمله رسد از لب، و گاهی ز زبان پس جمله کند معانی از گفته بیان
گر جمله شود خوش و درآید ز دهان هرگز تو نیابی سخنی، بهتر از آن

★★★

جسم من با روح و روحم با بدن گریبامیزد، دهد تشکیل تن
بعد چندی وارهم از جسم خویش آنچه ماند بعد تن روح است و من

☆☆☆

من بی خبر از تو و، تو هم از دگران باید که خبر بگیری از خرد و کلان
شویی خبر! امانه که از محرم خویش حیف آنکه تو هم شوی چو آن بی خبران

★★★

واقف چونئی به علم و اسرار نهان در بی خبری چو هر تن خفته نمان
در بی خبری خبر نیابی ز کسی کی سودبری در این میان؟ غیر زیان

☆☆☆

هر کس به طریقی رسد از شک به یقین برخی ز خرابات و گروهی ره دین
چون واقفم از سر وجود دو جهان راه ملکوت هم که از آن است و هم این

★★★

چون راه خرابات نه آن است و نه این بیهوده مرو در پی هر شک و یقین
خواهی که رها گردی از این بی خبری هرگز تو مکن ز خود دلی زار و غمین

☆☆☆

باید که از این جهان فانی رفتن در روز و شب و به یک زمانی رفتن
پندار که وقت رفتنت دی می بود خوش باش ز هر لحظه، چو دانی رفتن

★★★

اندر پس هر پرده نیابی تو نشان بیهوده مرو در پی آن گرد جهان
واقف چو شوی تو از وجود و تن خویش اسرار نهان بیابی اندر تن و جان

راه رفاقت کنون ، بسته به صد حیلت او گفته که من نزد خلق ، می برمش آبرو
عقل نهییم زند ، بگذر از آن بی خرد گر گزدت یک سگی ، کی تو گزی پای او

★★★

آنچه بر ما بگذرد ، از همت والای تو تار و پود زندگی ، افکند دل در پای تو
داده ام بنیاد هستی در رهت با یک نگاه بایدش گیرم شبی ، در گنبد مینای تو

☆☆☆

بینی تو چنان عقده زهر آدم بدخواه با سر فکند ، محرم و بیگانه به هر چاه
آسوده شود ، گر که پاشد حرم از دوست آلوده کند ، دامن هر کس گه و بی گاه

★★★

غافل از باد سحر گاهان مشو اندر پگاه بی تفاوت منگرش ، هر دیده ای یا هر نگاه
آنچه بینی اندر این عالم ، تمامی حکمتی است گه نسیمی ، می زداید از دلی نفرین و آه

☆☆☆

اگر دیدی به راهی خود پسندی از او بگذر چو دیدی گوسفندی
سلامی خود پسندان را روانیست ز ماهم در جهان بر گیر پندی

★★★

عاقلی شد همسفر ، با یک خلی جامه ای فاخر به تن ، خُل هم جلی
در رسیدن دبین ره بر معبری خُل گذشت از آب و ، او فکر پلی

☆☆☆

گر خدا بندد به روی مادری خود گشاید در گه والاتری
چونکه داند درد و حال بندگان او به خلوتگه زند بر دل سسری

★★★

چون نیک و بدش ز دست گردون گیری آگه چو شوی سبوی گلگون گیری
اربی خبری بدان که در روز جزا از دست فلک تو جام پر خون گیری

مجامع روح شناسهای جهان

دیری نخواهد پائید که علم روحی جزء بزرگترین و کامل ترین علوم مکشوفه جهان در خواهد آمد به طوریکه کلیه علوم محیط را تحت سیطره خود در خواهد آورد و در اصل به عنوان مادر کلیه علوم جهان لقب خواهد گرفت •

همانطوریکه در بخشهای گذشته بیان شد، علم روحی جدید، علمی نیست که عالمان بخصوصی بتوانند در شناخت آن کاملاً موفق باشند و درباره چگونگی کامل آن بررسی و تحقیق کنند چون فقط اگر به بخش کوچکی از آن که فقط تجسد ارواح و لباس آنها است توجه کامل از خود نشان دهیم، باید کلیه دانشمندان و اساتید و متخصصین در هر رشته ای از علوم مکشوفه گرد هم جمع آیند تا شاید بتوانند نکته ای کوچک و ظریف از اسرار نهان خلقت و عوالم ماوراء طبیعه را دریابند •

بشر از آغاز دوران تمدن و فرهنگ تا کنون توانسته است به جزئیات بسیار کمی از وجود خود و طبیعت که روزانه با آن سرو کار دارد، پی ببرد • البته این دانش در جهان امروزی بسیار ناقص و ناچیز است چون هر از گاهی نظریه جدیدی بر آن افزوده می شود و دانستیهای قبلی را باطل می کند •

بشری که مدعی است بر کلیه رموز حیات آگاهی دارد و هیچ نقصانی را در علم خود نمی شناسد، تا کنون فقط موفق شده از مجموعه جسم خود، اعضاء آن را نامگذاری کند و هیچ اطلاعی از چگونگی تشکیل ماده سازنده آنها در دست ندارد و حتی نتوانسته یک ناخن را بشناسد و بسازد •

برخی از دانشمندان که ادعای ساختن بعضی از اعضای بدن را داشته اند، پس از مدتها آزمایش و پژوهش و تحقیق به این نتیجه رسیده اند که در این کار ناتوانند و اعتراف کرده اند که دستاوردهایشان با عضو اصلی کاملاً مغایرت داشته و این جنس ساخته شده، هرگز نمی تواند

با نوع اصلی آن برابری کند • خوشبختانه اخیراً اکثر کشورهای متمدنی جهان به علم روحی پی برده اند و مجامع و مراکز پژوهش علوم روحی تشکیل داده اند و حتی در برخی از دانشگاههای خود نیز این علم را آموزش می دهند • ذیلاً برخی از کشورهایی را که دارای انستیتوهایی برای تبادل افکار و پدیده های روحی هستند را نام می بریم • هدف از ذکر نام این مراکز یا موسسات فقط شناخت خوانندگان از این موسسات و کشورهایی است که در حال حاضر در زمینه شناخت روح فعالیت مستمر دارند ، باشد که این مجامع روزی بتواند قسمتی از رازهای پنهان زندگی پس از مرگ را به جهانیان بنمایاند و روح شناسان ایرانی سرآمد این مجامع قرار گیرند •

کشور انگلستان تقریباً قدیمی ترین کشوری است که به فعالیت درباره شناخت روح با دستگاههای علمی دست زده است • دانشمندان روحی بسیاری در این کشور وجود داشته اند که جهانیان آنها را می شناسند و آثار فراوانی نیز از خود به جای گذارده اند • مرکز روح شناسی بین المللی که در این کشور ایجاد شده اکثراً آثار و اطلاعات مربوط به پدیده های روحی را که در جهان بوقوع می پیوندد را تحت بررسی و تحقیق قرار می دهد • در حال حاضر این مرکز یکی از فعالترین مراکز جهان است • نخستین دانشکده رسمی که به بررسی درباره روح پرداخت ، در این کشور تأسیس شد • این دانشکده از کلیه افرادی که اطلاعاتی درباره هر یک از زمینه های علوم و قدرتهای ماوراء طبیعه داشتند ، دعوت بعمل آورد تا در این دانشکده حضور یابند و در آنجا به تبادل افکار پردازند • به همین ترتیب این دانشکده موفق شد در اندک مدتی شواهد و آثار روحی بسیاری را به دست آورد و اطلاعاتی بسیار مفید و ذی قیمتی درباره بروز اتفاقات ماوراء طبیعه در آنجا گردآوری کند •

برخی از این مدارك و شواهد تحت بررسی و تحقیقهای علمی قرار گرفت و نتایج چشمگیری نیز از آنان به دست آمد • مؤسسين این دانشکده دو نفر از افراد مؤمن و معتقد به روح بودند که با کمک دولت وقت انگلستان به گشایش این مراکز علمی و معنوی مبادرت ورزیدند • این دو تن ویلیام باریت و آرتور کونال دوپل بودند ، که فعالیت دائم و مستمر خود

را در آن زمان شروع کرده و به تحقیقات خود ادامه دادند. سالها بعد مراکز علمی متعددی درباره شناخت روح در انگلستان ایجاد شد و کتب و مجلات فراوانی در خصوص وجود و بقای روح نیز توسط آن مراکز تهیه و انتشار یافت که پیوسته آخرین دستاوردها را در اختیار مشتاقان روحی قرار می داد. امروزه در دانشگاههای معروف بریتانیا مانند کمبریج و آکسفورد، علوم ماوراءطبیعه که در رأس آنان قدرت روحی قرار دارد، تدریس می شود. یکی دیگر از روح شناسان انگلستان که معروفیت جهانی بسیاری دارد، بنام آقای ویلیام کروکس است که یکی از بزرگترین محققین و کاشفین علم روحی جدید در قرن اخیر به شمار میرود.

کروکس مدتها رئیس جمعیت سلطنتی پیشرفت علوم کشور انگلستان بود و علاوه بر شناخت علوم ماوراءطبیعه در عصر خود در علوم فیزیک و شیمی نیز دست توانائی داشته و اولین کاشف ذرات ریز در اتم بوده است.

آقای ویلیام کروکس در سال ۱۸۷۴ با دلایل محکم و قانع کننده و استدالات علمی و با مبارزات بسیاری که در این زمینه انجام داد، مجمع خود را رسماً مجموعه تحقیق علوم روحی خواند و نیز کتابی را که درباره علم روحی نوشته بود به جمعیت سلطنتی علوم انگلستان اهداء کرد.

در آن زمان ادعای چنین موضوعی بسیار مشکل بود، چون اکثر دانشمندان ماده گرا بودند و به جز ماده چیزی را قبول نداشتند. در مقابل موسسه تحقیق روحی وی، موسسات و مراکزی دایر شد که وجود روح رانفی می کردند و ماده را به عنوان اصل هر چیزی می دانستند.

زمانیکه کروکس به چنین عمل متهورانه ای دست زد در آن زمان هیچ قدرتی نمی توانست چنین ادعائی را بکند، او برای اثبات ادعای خود گزارش مستند و مبسوطی به جمعیت سلطنتی علوم انگلستان تقدیم داشت.

در آن گزارش آمده بود:

"وقتی من به وجود روح و پدیده هائی که توسط آنها در جهان بوجود می آید و از حقیقت آن کاملاً مطمئن هستم، هیچ دلیلی نمی بینم که واقعیات را نگویم و همگان را از این وقایع

آگاه نسازم *

آنچه که مسلم است ، افراد و گروههای بسیاری از ادعای من ناراحت خواهند شد ولی اکنون زمان سکوت نیست و می بایست حقایق را بیان کنم و اگر قدرت گفتن حقایق را نداشته باشم ، باید فردی جبون و ترسو و نادان باشم و خود می دانم که چنین نیست ، کما اینکه جامعه انگلستان هم قبول دارد که فردی عالم و دانشمندم ، می دانم و مطمئن هستم که در برخی از محافل مدتها از من به عنوان خرافاتی یاد شده ، مرا ریشخند می کنند و احتمالاً تا مدتها مورد تمسخر گروهی هم قرار خواهم گرفت . ولی رمانی که در محافل و مجالس روحی گرد آیند و حقایق را شخصاً ببینند بی شک در باطن خود را استهزاء و ریشخند خواهند کرد *

امروزه من نه تنها می گویم که ارتباط و تماس با ارواح امکان پذیر است ، بلکه قویاً اعلام می کنم که این رابطه از زمان پیدایش بشر در جهان برقرار بوده ، ولی همگان از آن بی خبر بوده اند . من با تمام توان خود و با شهادت اعلام می کنم که وجود روح و بقای آن قطعی و حتمی است ، حتی اگر این گفته ها مرا به کام مرگ بکشاند ."

در اوایل قرن بیستم ، دکتر جیمس هایسلوب با پایمردی خود در دانشگاه کلمبیای آمریکا موسسه روح شناسی را دایر کرد *

دکتر جیمس هایسلوب یکی از استادان و علمای به نام علم فلسفه و منطق آن دانشگاه به شمار می آمد که توانسته بود به وجود و بقای روح پی ببرد *

وی در دانشگاه به آموزش و اثبات وجود و بقای روح پرداخت و موفقیت‌های بسیاری در این رشته به دست آورد . فعالیت‌های وی باعث شد که از سال‌های ۱۹۲۱ به بعد تماس‌های روحی در سراسر کشور آمریکا رونق بگیرد و در اکثر دانشگاه‌های آن کشور به عنوان یکی از شاخه‌های درسی تدریس شود *

علاوه بر راه یافتن این علم در مراکز علمی و فرهنگی آمریکا ، در اکثر شهرها مراکز و موسسات تأسیس شد و پژوهشگران درباره وجود و بقای روح به تحقیق و بررسی‌های مختلف پرداختند و کلیه پدیده‌های روحی که در سراسر آن کشور بوقوع می پیوست به این مراکز

گزارش می شد • مراکز علمی و فرهنگی نیز پس از بررسی و تحقیق کامل درباره هر پدیده جدیدی، اطلاعات و دستاوردهای نوینی را منتشر می کرد و در اختیار علاقمندان قرار می داد • در آن زمان در سراسر آمریکا برای تماس با ارواح از روش مشابه گردونه دوار استفاده می شد • تقریباً می توان گفت که استفاده از این وسیله برای تماس با ارواح از کشور آمریکا شروع شد و استفاده از این روش تماس تا قبل از جنگ جهانی در سراسر آمریکا و در بین کلیه خانواده ها مرسوم بوده است •

فرانسه نیز از کشورهایی است که همزمان با پیشرفت این علم در انگلستان شروع به فعالیت کرد و مراکز علمی و فرهنگی بسیاری برای شناخت روح در آن کشور دایر شد و در دانشگاهها و مراکز علمی به آموزش علم روح شناسی پرداختند •

در آن زمان اعضاء دولت وقت فرانسه که از طرفداران وجود و بقای روح بودند از این نوع موسسات پشتیبانی فراوان و چشمگیری کردند و بنا به دستورات دولت مجمع علمی بین المللی ارواح و قدرتهای ماوراء طبیعه در پاریس تشکیل شد و از آن پس انجمنها و سازمانهای بسیاری زیر پوشش مجمع فوق به فعالیت و تحقیق پرداختند • این انجمنها هنوز در آن کشور دایر است و روز به روز هم تعداد آنها افزایش می یابد •

در فرانسه علما و دانشمندان روح شناس بسیاری بوده اند که از مشهورترین آنها آکن کاردک را می توان نام برد که به علم روحی جدید کمکهای شایان توجهی کرده است • وی در علوم روحی دارای اطلاعات بسیاری بوده و آثار فراوانی نیز درباره وجود و بقای ارواح از خود به جای گذارده است •

این شخص در کلیه مراکز علمی و فرهنگی دنیا از شهرت قابل توجهی برخوردار است و همگان از وی شناخت بسیاری دارند و در زمینه های روحی دارای طرفداران بیشماری نیز هست •

برتری آکن کاردک نسبت به سایر روح شناسان بنام در این است که، مشارالیه ضمن تسلط بر قدرتهای نامرئی ماوراء طبیعه در اثبات وجود روح نیز تبحر خاصی داشته است •

در کشور ایتالیا نیز مانند سایر کشورهای اروپا و جهان، در زمینه علم روحی فعالیت‌های فراوانی انجام گرفته، ولی به طور کلی به دلایل خاصی مثل خرافاتی بودن مردم، این علم به نسبت سایر کشورهای دیگر جهان در این کشور پیشرفت چندانی نداشته است.

از استادان این علم در ایتالیا می‌توان سزار لومبروزو را نام برد که یکی از دانشمندان علوم فضائی آن کشور است. وی در وهله نخست با علم روح شناسی مخالفت می‌کرد و پس از مدتی به جرگه افراد مؤمن و معتقد به وجود بقای روحی در آمد وی پس از پذیرش وجود روح اعلام کرد:

"من در وهله اول از خود و دوم از همه مردمی که آنها را به گمراهی می‌کشانیدم شرم‌منده هستم که چرا به دلیل آگاهی کم خود، درباره علم روح شناسی با اساتید فن در این رشته مخالفت می‌ورزیدم. امیدوارم که مورد عفو و بخشش همگان و خداوند متعال قرار گیرم.

یکی دیگر از دانشمندان روح شناس ایتالیا ارنست پوزانو است که در حال حاضر در برخی از شهرهای کوچک و بزرگ ایتالیا مجامع روح شناسی بنام وی دایر است.

در سایر کشورهای جهان مانند روسیه نیز مجامع روح شناسی دایر شده است. نخستین مجمع روحی و علمی که در کشور روسیه تأسیس شد و به طور رسمی مورد موافقت دولت نیز قرار گرفت، توسط آقایان واگنر و اوستر و جرادسکی و بوتلروف پایه گذاری شد که این افراد جزء استادان دانشگاه لنینگراد شوروی بودند.

این افراد را می‌توان جزء نخستین کسانی دانست که این علم را در کشور شوروی رواج داده‌اند به طوری که امروزه مؤسسات متعددی در زمینه های روحی در آن کشور دایر شده است.

کشورهای دیگری مانند آلمان، اسپانیا، کشورهای آمریکای جنوبی نیز این علم را پذیرفته‌اند و اکثراً جزء هیئت علمی جمعیت سلطنتی علوم انگلستان هستند و نشریات و اطلاعات روحی خود را از آنان دریافت می‌دارند.

متأسفانه کشورهای آسیائی و جهان سوم به دلائل قومی و قبیله ای و مذهبی و تعدد فرقه و

نژاد نتوانسته اند همچون کشورهای اروپائی و آمریکائی در این زمینه پیشرفتهای چشمگیری داشته باشند ، و در گستره جهانی نیز از خود فعالیت های چندانی را نشان دهند .

کشورهای آسیائی (شرقی و غربی) اکثراً از نظر مذهب و عرفان در مرتبه های بالاتر از کشورهای اروپائی و آمریکائی قرار دارند و می توان گفت که علم ارواح و روح شناسی در جهان در وهله نخست از کشورهای مختلف آسیا ریشه گرفته است . کشورهای اسلامی به خاطر وجود کتاب آسمانی قرآن که بارها درباره روح صحبت کرده و مطالب بسیاری در این خصوص در آن درج شده است ، سرآمد کلیه کشورهای آسیائی است . پیغمبر اسلام (ص) در پانزده قرن پیش حقایق وجود روح را به امت خود آموزش دادند و حقایق را با توجه به مطالب آسمانی قرآن که از طرف خداوند متعال برایشان نازل شده است به نحو روشن و آشکاری بیان فرموده اند و به همگان نوید زندگی پس از مرگ و آسایش و آرامش ابدی را داده اند .

آیه های بسیاری در قرآن کریم می توان یافت که فقط درباره وجود و بقای روح است . آیات فراوانی که هر یک دلیلی قاطع و روشن بر وجود و بقای روح و زندگانی پس از مرگ است در قرآن شریف آمده که در این باره جای هیچ گونه شک و تردیدی را باقی نمی گذارد . با توجه به فرمایشات خداوند در قرآن کریم و نظریات رهبر مسلمین جهان حضرت محمد (ص) یکهزار و پانصد سال قبل که امت اسلام به وجود و بقای روح ایمان داشته اند ، امروزه می بایست اکثر علما و دانشمندان روح شناس جهان از بین مسلمانان برخاسته باشند و این علم را به تمام جهانیان آموزش بدهند .

متأسفانه باید اذعان داشت که تا به امروز ، به ویژه در قرن بیستم ، روح شناسانی که بتوانند همچون دانشمندان اروپائی و آمریکائی این حقیقت را بر همگان بنمایانند ، در کشورهای اسلامی وجود نداشته اند ، با توجه به اینکه مامسلمین جهان جزء افرادی هستیم که همگی به وجود و بقای روح معتقدیم مع الوصف کمتر کسانی روش تماس با ارواح را می دانند .

میلیونها تن از افراد بشر در جهان مشتاق تماس با ارواح هستند ولی به دلیل عدم آگاهی و شناخت از ارواح ، قادر نیستند این تماس ها را برقرار سازند و تماس با ارواح بستگان خود را

جزء مسائل امکان ناپذیر جهان می دانند حال آنکه واقعاً معتقد بوجود و بقای روح هستند .
 امروزه با توجه به پیشرفت علم روحی جدید و وسایلی که دانشمندان در این زمینه اختراع کرده اند دیگر جای هیچ نگرانی یا شک و شبهه ای نیست که مبادا کسی نتواند با ارواح عزیزان خود در زمان حیات تماس بگیرد .

در اکثر کشورهای جهان ، مراکز و مؤسسات روح شناسی وجود دارند و کلیه پدیده های روحی و اتفاقات ماوراء طبیعه ای را که در اقصی نقاط عالم رخ می دهد ثبت و پیگیری و بررسی می کنند و گاهی از سایر سازمانهای روح شناسی جهان کمک می گیرند . تعداد این نوع مؤسسات در جهان روز به روز رو به افزایش است .

امید است که با همت اولیاء امور و دست اندر کاران کشور بزودی در ایران نیز در این رشته که عرفان شاخه بسیار کوچکی از آن است به پیشرفتهای چشم گیری نایل آید و در جهان خودنمایی کند .

در علم پزشکی می بینیم که گاهی تجویز دارو، در برخی افراد موثر نمی افتد و آنها او را بهبود نمی بخشد . در برخی از مواقع با روش علم روحی بدون مصرف کوچکترین دارویی مریض را می توان از طریق معالجه روحی درمان کرد ولی تا دستیابی بشر به هر دو نیروی درمانی نمی توان یکی از آنها را به خاطر دیگری رد کرد و تجویز آن را برای اشخاص مریض بی نتیجه دانست .

آنچه که مسلم است ، علم پزشکی هنوز نتوانسته است به شیوه های درمان قطعی بیماران روحی و نحوه مداوای آن پی برد و از روش درمان آن آگاهی یابد ، ولی تا اندازه ای در این زمینه موفق بوده است .

اگر روزی افراد بشر بتوانند به طور مطلق به علم الروح دست یابند و بدانند که پدیده های روحی و نحوه برخی از معالجات روحی تحت کدامیک از قوانین طبیعت و کائنات انجام می شود آنوقت زمانی خواهد بود که بشر نتوانسته است بر تمام علوم عالم دست یابد .

همچنین عاملین که افرادی زنده اند به معالجه کسانی که دچار ناراحتیهای روحی شده اند

دست می زنند و طریقه و روش معالجه و درمان چنین ناراحتی هایی به طور تفصیلی در کتاب
روش خود درمانی های روحی توسط ارواح بیان شده است •
ضمن قدردانی از خوانندگانی که برای خواندن این کتاب صرف وقت فرموده اند، سپاس
بیکران خود را به پیشگاه خداوند منان و ارواح طیبه ای که در کار نگارش و نشر این کتاب
کمکهای شایان توجهی به من کرده اند، تقدیم می کنم •



کمینگاه جهان

قدرت کون و مکان ، دلبر جانان دارد
 در کمینگاه جهان، رفته در آن عالم غیب
 غرق دریای وجودش، همه این کون و مکان
 عاقلان در پی دیدار و گهی بی خبری
 او معاشر بود آنجا، که نبینی نفسی
 یارم از دیده نهان است و ولی در دو جهان
 کس جفائی نکشد، از دم آن پیر خراب
 گر که خواهی بطلب همتش از ذات وجود
 روزی هر که رساند، به برش وقت نیاز
 پیر میخانه چه خوش گفته به آن زاهد خام
 عامل بی عمل آر رخنه کند در دل دوست
 گه ببخشد به تنم ، درد جهانی ز وفا
 سختی تن بدهد ، روح و روانم ببرد

هر چه گویم نه خیال است ، فراوان دارد
 بیند هر ذره و خود ، از همه پنهان دارد
 گاه با گوشه چشمی ، همه حیران دارد
 عشق خود را به رهش ، هدیه و ارزان دارد
 چون به هر دشت و دمن ، خانه و امکان دارد
 این چه نیروی نهانی است ، که از آن دارد
 لطف خود را به من و ، شاه و غلامان دارد
 چونکه لطف و کرمی ، بی حد و پایان دارد
 روزیش بر همه چون قطره باران دارد
 که مرو در پی او ، در دلت امکان دارد
 یا براند ز درش ، یا کسه به زندان دارد
 چونکه از روز ازل تن غم و حرمان دارد
 چونکه روحم طلب دیدن جانان دارد

عافیت می طلبد، رهبر و گوید سخنی

وصف او جای نه در دفتر و دیوان دارد

کتابهایی که بزودی توسط همین نویسندگان انتشار خواهند یافت

۱- ارواح از بهشت خبر می دهند

این کتاب علاوه بر اطلاعات عمومی روحی که در اختیار خوانندگان محترم خواهد گذارد، از جهان سوم روحی یا بهشت گفتگو می کند.

همانطوری که ما مسلمانان معتقدیم، خداوند متعال در قرآن کریم به افراد نیکوکار وعده بهشت را در جهان آخرت و پس از مرگ عنایت فرموده است و در این زمینه آیات فراوانی نیز نازل شده است. در این کتاب از چگونگی محیط های مختلف در طبقات بهشت که ارواح مرقی تشریح کرده اند و اسرار شگفت آوری را از جهان پس از مرگ بخصوص بهشت برای بشریت فاش ساخته اند و بحث می شود.

در این کتاب درسهای درستی و پاکی که ارواح به بشریت آموخته اند مطرح شده است تا با پیروی از آن دستورات و روشهای روحی، افراد بشر بتوانند خود را برای جهان آخرت و رسیدن به طبقات بالای بهشت آماده سازند.

۲- روش خود درمانی های روحی توسط ارواح

در این کتاب علاوه بر اینکه ترکیبات عناصر و اعضاء تشکیل دهنده و تشکیلات جسم بشر بطور کامل تشریح شده است، خوانندگان را نیز از نیروهای درون و پنهان در جسم بشر آگاه خواهد ساخت و پس از این شناخت است که افراد قادر خواهند بود اکثر ناراحتی های روانی خود را که گاهی به جسم مادی آسیب های فراوان می رسانند توسط روح خود درمان کنند، زمانی که اشخاص بر این عمل مسلط شدند، می توانند با استفاده از حضور ارواح در مجالس روحی، در صدد علاج امراض روحی خود و دیگران بر آیند و حتی روح شناسان در این زمینه قادر خواهند بود از روح ارواح متخصص جهت معالجات و درمانهای لاعلاج

استفاده کنند.

۳- کلیات دیوان اشعار روحی

در این دیوان اشعار، چندین هزار بیت اشعار مختلف روحی وجود دارند که کلیه آنها توسط الهامات روحی سروده شده اند و فقط توسط نویسندگان به رشته تحریر در آمده است. حالت این اشعار طوری است که از هر موضوعی که شروع شده باشند در نهایت به تأیید و اثبات وجود خداوند و قدرت لایزال وی ختم می شوند. نویسندگان ضمن نگارش چندین جلد کتابهای روحی که در دست انتشار است، طی سالهای اخیر موفق شده است بیش از چهل هزار بیت اشعار روحی (عمدتاً به صورت غزل) را نیز ثبت کند که در پایان مباحث طرح شده در این کتاب نمونه ای از آن غزلها آورده شده است.

۴- مناجات نامه روحی

کتابی است که هر یک از قسمت های مناجات آن توسط ارواح الهام شده و به ثبت رسید است. در این مناجات ها نیاز بشر به خداوند قادر و متعال کاملاً مشخص و مشهود است هر خواننده ای که از عرفان و الهامات روحی اندک اطلاعی داشته باشد با خواندن این کتاب با درون خود در ستیز خواهد شد که چرا تا این زمان از حیات خود نتوانسته به حد کافی در شناخت خداوند موفق شود و سپاس او را بجای آورد و به جای پرداختن به جهان مادی به فکر جهانهای روحی باشد.

۵- خوابهای روحی و خوابهای هیپنوتیزی

در این کتاب خوابهای مزبور تشریح شده اند. در مورد خوابهای هیپنوتیزی کاملاً توضیح داده شده است که کلیه افراد بشر بدون استثناء در حالت سلامت روح و جسم قادرند با برخورداری از برخی شناختهای مورد نیاز، افراد دیگر را در خواب هیپنوتیزی فرو برند. برخی افراد این عمل را سریع انجام می دهند و برخی کند، ولی موضوع مهم این است که این قدرت در کلیه افراد بشر وجود دارد که شاید افراد از آن ناآگاهند.

روش خود هیپنوتیزمی بحث دیگری این کتاب است که افراد با خواب کردن خود قادر به راه یابی به ضمیر ناخود آگاه خود خواهند شد و به کمک این ضمیر به نکات و تواناییهای بسیار مهم و جالب توجهی از وجود خود پی خواهند برد.

مبحث دیگر، روش خوابهای روحی است که در این کتاب کاملاً "تشریح شده است". البته این نکته قابل ذکر است که خوانندگان باید توجه داشته باشند که خوابهای هیپنوتیزمی نمایانگر تسلط فرد زنده ای بر شخص زنده دیگر است، ولی خوابهای روحی، قدرت و نفوذ ارواح در گذشتگان در افراد زنده است.

چند کتاب دیگر در زمینه مسائل و مباحث روحی در دست تهیه است که انشاء الله در آتیه معرفی خواهند شد.

از کلیه خوانندگان و مشتاقان تماس با ارواح صمیمانه در خواست می شود در صورتیکه نارساییهایی، از هر گونه، در کتابها مشاهده می فرمایند، یا سئوالاتی از هر قبیل برایشان مطرح می شود، ضمن تقاضای بخشایش از نواقص و ابراز امتنان از بذل توجه و تفقد به مطالب مطروحه در کتابها، نویسنده را با نشانی «تهران - صندوق پستی شماره ۱۹۹۴ - ۱۴۱۵۵» آگاه سازند تا پاسخ لازم به نشانی شان ارسال شود و بدینگونه با راهنمایی خوانندگان عزیز انشاء الله در چاپهای بعد نواقص کمتر شده و کتابها باورتر شوند.

ضمناً "چنانچه خوانندگان ارجمند سئوالاتی در باره بقای روح و رویدادهای روحی در زمان حیات مادی و یا در خواب - که نمونه کوچکی از زمان مرگ است - داشته باشند، پاسخ مقتضی از طریق مکاتبه داده خواهد شد.

حسن رهبر زاده

شهریور ۱۳۷۱

بارالهی : در تمام عمر از زجر و دردهائی که بر من
فرستاده بودی میسوختم و از این سوزش خود خوشحال
بودم و دائم ترا شکر و سپاس میگفتم ، چون میدانستم
که این بنده را فراموش نکرده ای بر او چیزی فرستادی
که مناسب تحمل اوست .

اکنون درد عالم مرا بسنده شد از تو تمنی دارم که از
سوزشم درگذر و یکباره مرا بسوزان و تبدیل به دود و
باد کن تا به سماوات تو رسم .

کسی بجز تو مفهوم نیم قرن درد و رنج را نمی داند
که از چه سخن میگویم ، فقط خود دانی و بس .

اگر تن جرم کرده قلب را بنگر که چگونه به تو فکر
می کند و در هر کجا ترا می جوید ، تن را بسوزان قلب
را رها کن تا به ابدیت پیوندم و از قید و بند حیات
رهائی یابم . آیا این خواسته بی مایه سزاوار بنده
شناگویت نیست ؟

تو

اثب

انج

تب

اس

خ

درا

شنا

جه

توف

با بر

بر

قدر